

یکصد و پنجاه

# صحابی ساختگی

جلد اول

علامہ سید مرتضیٰ عسکری

مترجم: عطا محمد سردار نیا

2 علامه سيد مرتضى عسكرى

انتشارات علامه عسكرى  
نام كتاب: يكصد و پنجاه صحابى ساختگى جلد اول  
مؤلف: علامه سيد مرتضى عسكرى  
مترجم: عطا محمد سردار نيا  
ناشر: انتشارات علامه عسكرى  
تيراژ: 3000 نسخه  
چاپخانه: نينوى  
شابك: 978-600-6497-01-3

یکصد و پنجاه صحابی ساختگی 3

**بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ**

{يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن جَاءَكُمْ  
فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا  
بِجَهْلَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ  
نَدِيمِينَ}

## مقدمه

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعد از قرآن، مهم‌ترین سند هدایت بشر، مجموعه گفتار و رفتار رسول خدا است که از آن به «سنت» یاد می‌شود. آیاتی چون { مَا

ءَاتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا } (حشر/7) و

{ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ } (احزاب/21) اهمیت

پیروی از سنت رسول خدا را دو چندان نموده است.

در زمان حیات رسول خدا، گر چه عده‌ای از منافقان که جزء اصحاب به شمار می‌آمدند، با تظاهر به اسلام، با کار شکنی و ایجاد اختلاف و نسبت دروغ به پیامبر، به دسیسه علیه اسلام دست می‌زدند، اما پیامبر، از طریق وحی و تدبیر و حکمت شخصی، کار شکنی آنها را خنثی می‌نمود و دروغ‌های نسبت داده به ایشان را بر ملا می‌ساخت تا جایی که علی x در حدیثی می‌فرماید: «قد كذب علي رسول الله علي عهده حتى قام خطيباً، فقال: أيها الناس، قد كثرت علي الكذابة، فمن كذب علي متعمداً فليتبوأ مقعده من النار، ثم كذب عليه من بعده». به این جهت، رسیدن به سنت در زمان حیات رسول خدا با مشکل کمتری مواجه بود.

بعد از رحلت رسول خدا، صحابی ایشان عهده دار رساندن «سنت پیامبر» به مسلمانان شدند و به این جهت اهمیت صحابه در بین مسلمانان دو چندان شد. منافقانی که جزء اصحاب آن حضرت بودند و یهودیان و نصارا و مانویان که خود را در صفوف مسلمانان جا زده بودند، از این فرصت استفاده

کرده و در مقام پریشان ساختن افکار و عقاید مسلمانان بر آمدند. جمعی با جعل حدیث، پاک‌ترین اصحاب رسول خدا<sup>ص</sup> را مردمانی پلید و اخلاص‌گر، و دشمن‌ترین آنها به اسلام را پاک و منزّه جلوه دادند؛ و گروهی نیز اسرائیلیات خویش را به زبان روایات پیامبر<sup>ص</sup>، بین مسلمانان رواج دادند و برخی سیف بن عمر تیمی مانوی مذهب، با انتشار دروغ‌های و افسانه‌ها، در درک حقایق، ایجاد شک و شبه نمودند و عقاید مسلمانان اختلاف و تفرقه انداخته سنت پیامبر<sup>ص</sup> را وارونه جلوه دادند.

علامه فقید، حضرت آیت الله سید مرتضی عسکری<sup>+</sup>، در طول بیش از نیم قرن تلاش پر ثمر علمی و تألیف کتاب «خمسون و مائة صحابی مختلق» به نام «یکصد و پنجاه صحابی ساختگی»، شمع وجود آن مجاهد نستوه خاموش گشته و جهان اسلام در سوگ آن علامه بزرگ نشست است. امید است محققان و عالمان دیگری، راه استاد فقید را ادامه داده و کار آن بزرگوار را به سرانجام رسانند.

{ اللهم احشره مع محمد و آل محمد }

مؤسسه علمی فرهنگی علامه عسکری

# بخش 1

## پیشگفتارها:

\*نظریه مستشرق معروف, دکتر جیمس رابسن  
\*سخنی از مترجم  
\*سخنی از مؤلف

نظریه دکتر جیمز رابسن  
بزرگ مستشرق معروف انگلیسی  
درباره کتاب «عبدالله بن سبأ» و کتاب «خمسون و مائة صحابی  
مختلق»

جیمس رابسن

- \* در سال 1890 م تولد یافته
- \* دارای دکترا در رشته عربی و الهیات
- \* رئیس گروه تحقیق در زبان عربی در دانشگاه گلاسکو
- \* دبیر انجمن خاور شناسان در دانشگاه گلاسکو، استاد
- کرسی زبان عربی در دانشگاه منشستر، ممتحن خارجی
- دوره دکترا در دانشگاه‌های: کمبریج . ملبورن . ادنبورن .
- سینت اندرسون و لندن.
- \* تألیفاتش : « مقایسه فرهنگ اسلام با ادیان دیگر » ،
- «مقدمه بر علم حدیث» \_ ترجمه و حاشیه بر «مشکاة
- المصابیح» در چهار جلد \_ مقالات و آثار دیگر.<sup>1</sup>

---

<sup>1</sup> . نقل از کتاب whois who چاپ سال 1974 م.



### ترجمه: نامه دکتر جیمس به مؤلف

آقای عزیز سید مرتضی العسکری

در اواسط آگوست گذشته، دو نسخه از آثار شما «عبدالله بن سبأ و اساطیر اخری» و کتاب «خمسون و مائة صحابی مختلق» را دریافت کردم. در آن هنگام نامه‌ای به شما نوشتم که من شخصی مسنی هستم و از سلامتی کامل بهره‌ای ندارم. بنا بر این برای مطالعه این کتاب‌ها احتیاج به زمان دارم. مطالعه آن‌ها بیش از آن چه تصور می‌کردم وقت مرا گرفت. من آن کتاب‌ها را دو بار با اشتیاق فراوان خواندم. گر چه میل داشتم در این باره شرح مفصّلی بنویسم، ولی احساس می‌کنم که می‌بایست در این هنگام این نامه را بنویسم و از روش تحقیق و بررسی و دقت عالمانه‌ای که در این دو کتاب به کار رفته است تحسین نمایم. در چنین سنی نمی‌توانم با اطمینان به آینده بنگرم که قادر به نوشتن شرح مفصّلی در باره این دو کتاب باشم. چون ممکن است پیری نیز مانع نوشتن این مختصر گردد. نمی‌خواهم بیش از این، نوشتن این نامه را به تأخیر بیاندازم.

در کتاب اول من از بررسی و جزئیات مربوط به داستان «عبدالله بن سبأ و سبائیان» بسیار خوشم آمد، زیرا با بحث پر ارزش نویسندگان قدیم و جدید شرق و غرب و منابعی که آنها بدان استناد کرده‌اند به خوبی دنبال شده است. نمودار صفحه 57 بسیار است و منابع اصلی روایات سیف و اخبار او را به خوبی نشان می‌دهد.

و روشن می‌سازد که چگونه نویسندگان بعد از وی بر یک منبع و یا سایر این منابع استناد کرده‌اند.

پس از آن، لیست تعدادی از علمایی می‌آید که نظر خود را در باره ارزش اخبار سیف از زمان ابو داوود متوفای سال 275 هجری (در کتاب اشتباهات 316 هجری نوشته شده) تا ابن حجر متوفای سال 852 هجری بیان داشته‌اند. تمام آنها از سیف انتقاد کرده و کلماتی و جملاتی چون «ضعیف»، «روایات او متروک است»، «بی ارزش»، «دروغگو» و «احتمال اینکه او زندق است» و مانند این‌ها در باره او به کار برده‌اند. این علماء همگی بر غیر قابل اعتماد بودن روایات سیف و حتی جعلی بودن آنها متفق القولند. این یک بحث قوی و قانع کننده‌ای است. من در مطالعات نظریات علماء در باره روایان حدیث متوجه شدم که همگی با هم - در تقویت تضعیف یک راوی - موافق نیستند. ولی در باره سیف هیچ گونه مخالفتی وجود ندارد و آدمی را به شگفتی می‌اندازد (و مبهوت می‌سازد) که چگونه - با این حال - نویسندگان بعدی به آسانی روایات او را قبول کرده‌اند.

اما می‌خواهیم راجع به طبری که در نقل اخبار سیف هیچ تردیدی نکرده است اظهار نظری کرده باشم. با توجه به سبک تاریخ‌نگاری مدرن امروز، تاریخ طبری یک اثر تاریخی به شمار نمی‌رود، چون چنین به نظر می‌رسد که هدف اصلی او نوشتن تمام روایاتی بوده است که به آنها دسترسی پیدا کرده، بدون این که لازم بداند اظهار نظری در باره ارزش و اعتبار آنها کرده باشد. بنا بر این یک نفر می‌تواند به راحتی بفهمد که بعضی از روایات او از روایات دیگرش ضعیف‌تر است. شاید بتوانیم او را از به کار بردن روشی که امروز قابل قبول نمی‌باشد معذورش بداریم. حداقل او اطلاعات بسیار زیادی را در اختیار دیگران قرار داده است. دانشمندان نکته‌سنجی مانند شما می‌توانند روایات صحیح (و معتبر) را از روایات جعلی تشخیص دهند.

بررسی (و بحث) شما در مورد روایاتی که سیف ذکر کرده است به شیوه بسیار جالب و مؤثری عنوان گردیده است، اول روایات سیف را - آورده‌اید - و سپس روایاتی

که به وسیله دیگران ذکر شده است نوشته‌اید. - آن گاه این دو رشته روایات را با هم تطبیق و مقایسه کرده‌اید - این مقایسه دقیق در باره روایات و همچنین اسناد انجام گرفته و نشان داده شده است که سیف غالباً از راویان ناشناخته (مجهول الهویه) روایت کرده است. این خود این سؤال را پیش می‌آورد که چرا نام هیچ یک از این راویان به وسیله نویسندگان دیگر ذکر نشده است، و شخص را به این نتیجه می‌رساند که سیف خود آن راویان را اختراع کرده است. این اتهام جدی (قوی) (نسبت به سیف) یک فرض قابل قبول و منطقی است که با مقایسه (روایات) سیف با (روایات) دیگران به دست می‌آید.

و باز در ضمن بحث‌ها بیان شده است که سیف داستان‌هایی با اتفاقات معجزه‌آسا ذکر کرده است که آنها را نمی‌توان قبول کرد، مانند آن که شن‌های بیابان برای لشکر مسلمانان تبدیل به آب شد، و یا دریاها به زمین شن‌زار مبدل گردید، و یا گله گاوها به سخن در آمدند و لشکر مسلمانان را از مخفی‌گاه خود خود با خبر ساختند و مطالب دیگری از این قبیل. در زمان سیف این امکان وجود داشت که چنین داستان‌های (ساختگی) را به عنوان (وقایع) تاریخی برای دیگران نقل کند، ولی امروزه قبول این داستان‌ها برای پژوهش‌گران کنجکاو، غیر قابل قبول است. بحث‌های قانع‌کننده‌ای نیز (در این کتاب) مطرح شده است که نشان دهد چگونه اختراع سیف در باره ابن سبأ و سبائیان کاملاً (ساختگی) و غیر قابل اطمینان است - باور نکردنی است - .

مؤلف در این کتاب خاطرنشان می‌سازد که بعضی از خاور شناسان مطالعات‌شان بر اساس اخبار سیف پایه‌گذاری شده است. مانند خبر زیادی شمار کشته شدگان در جنگ‌های اولیه مسلمانان، و اعتقاد به این که یک یهودی ناشناس، ابن سبأ توانسته است در اعتقاد صحابه پیامبر نفوذ کرده و عامل اصلی شوراندن مردم علیه عثمان بوده و باعث کشتن وی گردد، و (همچنین) آتش جنگ را بین علی و طلحه و زبیر دامن زده است. این ممکن است در مواردی درست باشد ولی نمی‌تواند در همه موارد حقیقت داشته باشد. این (مطلب) به خوبی از ملاقاتی که در باره عبدالله بن سبأ در چاپ اول و دوم

دایرة المعارف اسلامی آمده است آشکار می‌باشد. سیف وقت زیادی برای ساختن قهرمانانی از قبیله تمیم صرف می‌کند، قبیله‌ای که دودمان سیف از آن بوده است، ولی سر ویلیام مولر مدّت‌ها قبل گفت که چگونه در زمان جنگ‌های مرتدان، قبیله تمیم به لشگر خلیفه اول تسلیم شدند. در این جا به گفته سر توماس آرنولد نیز می‌توان اشاره نمود، که جلب توجه به این حقیقت می‌کند که فتوحات نخستین اسلامی بیشتر به منظور گسترش حکومت اسلامی بود تا نشر عقاید دینی.

در کتاب دوم (خمسون و مائة صحابی مختلق) به این نکته توجه شده است که سیف در ربع اول قرن دوم (هجری) زندگی می‌کرده و از قبیله «تمیم» که یکی از قبایل «مضر» بود و در کوفه زندگی می‌کرده است این مطلب به انسان کمک می‌کند که تمایلات سیف و عواملی که او را بر داستان‌سرایی‌هایش وا می‌داشته است مورد مطالعه قرار دهد. در این کتاب بحثی در باره «زنادقه» و پیروان «مانی» نیز شده است و این که در آن جامعه روحیه تعصب سیف از قبایل شمالی تعریف می‌کند و از آنها قهرمانان و شاعرانی که در باره قهرمانان قبیله شعر سروده‌اند و اصحابی برای پیامبر از قبیله تمیم جنگ‌ها و غزواتی که حقیقت نداشته‌اند ساخته و به منظور تجلیل از قهرمانان ساختگی خودش میلیون‌ها کشته و تعداد زیادی اسیر جنگی ذکر کرده است. اشعاری که به قهرمانان ساختگی‌اش نسبت داده در مدح و ستایش قبایل «مضر» و سپس قبیله «تمیم» و «بنی عمرو»<sup>1</sup> که سیف نیز از آن دودمان است، می‌باشد. سیف مردانی از قبیله «مضر» را به عنوان رهبران اصلی جنگ‌هایی که به وسیله مردان قبایل دیگر رهبری شده ذکر کرده است. در مواردی (سیف از افرادی که در جامعه آن روز وجود داشته‌اند قهرمانانی ساخته است و در موارد دیگر از رهبران دیگری نام برده است که پرداخته تخیلات (خود) او می‌باشند. این موضوع مورد بحث قرار گرفته که (هدف) اخبار دروغ سیف از طرفی برای مشوش ساختن افکار و تغییر دادن اعتقادات توده مردم (مسلمانان)

<sup>1</sup> .نسبت سیف به «بنی عمرو» که تیره‌ای از قبیله «تمیم» است می‌رسد.

بوده و از طرف دیگر برای به وجود آوردن یک تصوّر غلط در افراد غیر مسلمان بوده است. سیف در سند سازی و ذکر اخبار دروغ به اندازه‌های مهارت داشته است که اخبار ساختگی او به عنوان یک تاریخ واقعی مورد قبول (بعضی‌ها) قرار گرفته است.

این خلاصه‌ای است از خطاهایی که سیف به سبب ارتکاب آنها مجرم شناخته شده است. قسمت اصلی کتاب به تفصیل از 23 شخص (صحابی قلبی) بحث می‌کند و نمونه‌هایی از اخبار سیف را نشان می‌دهد و روشن می‌سازد که روایت‌های سیف چگونه با منابع اصیل و مدارک موثق تفاوت بسیار دارد، نه تنها در خیر سازی بلکه در سندسازی و با به کار بردن نام راویانی که وجود خارجی نداشته‌اند.

این کتاب با دقت و مهارت بسیار نوشته شده است و بحث بسیار قانع کننده‌ای علیه قابل اعتماد بودن (روایات) سیف کرده است در حالی که نویسندگان نامداری اخبار سیف را در نوشته‌های خود آورده‌اند. دو کتاب سیف (فتوح و جمل) مورد بررسی قرار گرفته و نشان داده شده است که مطالب آنها و نوشته نویسندگان بعدی (که به این مطالب مکی است) غیر قابل اطمینان می‌باشد.

این (کتاب) محکم‌ترین و قاطع‌ترین تحقیق و بررسی است که با دقت فراوان و دید وسیع و کیفیت انتقادی عالی انجام گرفته است. من بسیار خرسندم که این فرصت را پیدا کردم که بتوانم وقت زیادی برای مطالعه این بحث‌ها صرف نمایم و این بحث‌ها برای من کاملاً قابل قبول و متقاعد کننده است، و اطمینان دارم که تمام کسانی که این کتاب‌ها را با فکر باز مطالعه کنند قدرت بحث انتقادی که در آنها به کار رفته است تحسین خواهند نمود.

با تشکر بسیار برای ارسال این کتاب‌ها و پوزش که به علت کبر سنّ و ناتوانی‌های دیگر در جواب تأخیر کرده‌ام.<sup>1</sup>

ارادتمند شما

**جیمز رابسن**

آدرس: جیمز رابسن - شماره 17 وودلندز درایو - گلاسکو، جی 4, 9 ای کیو - انگلستان

<sup>1</sup> . ترجمه نامه توسط دکتر حسین صاحب صورت گرفت.

### سخنی از مترجم

ای نام تو بهترین سر آغاز

بی نام تو نامه کی کنم باز

تا وقتی که رسول خدا حیات داشت از طریق وحی الهی، احیاناً به سر پنجه تدبیر و حکمت شخص آن حضرت، اثرات کارشکنی و ایجاد اختلاف منافقان و دشمنان اسلام خنثی می‌شد. چه در زمان رسول خدا عده‌ای فرصت‌طلب، و دشمن دوست‌نما و متظاهر به اسلام پیرامون آن حضرت را گرفته بودند و جزء اصحاب به شمار می‌آمدند (که جز خدا کسی آنها را نمی‌شناخت و در قرآن به لفظ منافق معرفی شده‌اند). که گاه بی‌گاه به عناوین مختلف در مقام تحریک دیگران آمده با ایجاد فتنه و آشوب، نظم مجتمع اسلام آن روز بر هم می‌زدند، و در راه پیشرفت اسلام سنگ می‌انداختند و تاریخ شواهد بسیاری از اقدامات خصمانه منافقان در سینه خود نگه داشته است.

چون رسول خدا رحلت فرمود، منافقین و فرصت‌طلبان برای ایجاد اختلاف و نفاق و تفرقه بین صفوف مسلمین فعالیت خود را دو چندان ساختند زیرا دیگران از آن بیم نداشتند تا وسیله وحی پرده از روی ریا کاری‌ها و کارشکنی‌هایشان برداشته شود.<sup>1</sup> روی این اصل برای پیش‌برد مقاصد شوم خویش هر دسته از آنها به نوبه خود

---

<sup>1</sup> . از عبدالله بن عمر روایت شده است که در زمان رسول خدا، ما از آن بیم داشتیم که وحی خدا، پیامبر را از سخنانی که ما با همسرانمان در میان می‌گذاشتیم با خبر سازد.

به ساختن و انتشار احادیث دروغ و دستکاری و تحریف حقایق اسلام پرداختند و در همه شئون به خرابکاری و انحراف افکار دست زدند و (جز قرآن کریم که معجزه ابدی است و خداوند آن را از نظر لفظ و حرف و کلمات از هر گونه تجاوز و دست‌بردی در امان خود داشته است) در مقابل هر حقیقتی یک باطل و دروغ، و در برابر هر راستی یک کژی و گمراهی قرار دادند.

سنت عبارت است از مجموع سخنان و رفتار رسول خدا (حدیث و سیره) که مبین احکام و دستوراتی است که خداوند در قرآن کریم صادر فرموده و مسلمین ملزم به انجام آنها می‌باشند. با این حساب چنانچه سنت پیامبر دست خوش تغییر و تحریف شود، در حقیقت آیین الهی تغییر یافته است. و همه دانشمندان اسلام بر این عقیده‌اند که پس از وفات رسول خدا، منافقان و دشمنان اسلام و فرصت طلبان، با بدعت‌گذاری و حدیث‌سازی، در تغییر و تحریف حقایق اسلام به جان کوشیده‌اند.

کار دستکاری در قوانین اسلام و جعل حدیث را همان منافقانی که جزء اصحاب بودند (و کسی جز خدا ایشان را نمی‌شناخت) بنیان نهادند و برای سرپوشی روی اقدامات ناروای این قبیل اصحاب و سران مسلمین، برخی از مغرضین نیز رسول خدا را از مقام نبوت و رسالت تا حدّ یک فرد مجتهد ساده پایین آورده<sup>1</sup> اصحاب را هم‌سنگ او قرار دادند تا محلی برای اقدامات چندش‌آور آن قبیل اصحاب تراشیده باشند.

پس از وفات رسول خدا منافقانی که جزء اصحاب آن حضرت بودند از یک سو، و یهودیان و نصارا و مانویان که خود را در صفوف مسلمین جا زده بودند از سوی دیگر، در پیروی از مقاصد شوم و پلید خود در مقام پریشان ساختن افکار و عقاید مسلمین بر آمدند. جمعی با جعل و انتشار حدیث، پاک‌ترین و پارساترین اصحاب رسول خدا را مردمی پلید و ناپاک و اخلال‌گر و کثیف‌ترین و منافق‌ترین و دشمن‌ترین آن‌ها را

---

<sup>1</sup> . به شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید معتزلی 178/4 در شرح نامه‌ای که به اهالی مصر نگاشته، و به شرح تجرید فوشجی صفحه 408 مراجعه شود.

به اسلام، مردان خدا و پاک و منزّه جلوه دادند و به مردم معرفی کردند. گروهی نیز اسرائیلیات خویش را به زبان روایت احادیث پیغمبر اسلام بین مسلمین رواج دادند، و جمعی نیز مسیحیت خود را و برخی نیز چون سیف بن عمر تمیمی مانوی مذهب، با انتشار دروغ‌ها و افسانه‌ها و تحریف وقایع تاریخی اسلام تا خلافت علی بن ابیطالب، در درک حقایق، ایجاد شک و شبهه نمودند و در آراء و عقاید مسلمانان اختلاف و تفرقه انداختند.

سیف به حکم زندق‌های که داشته است، و تعصبی که روی قبیله خویش (قبیله نژاد) می‌ورزیده، و جانب‌داری از خداوید زر و زور و قدرت مطلقه روز که پس از وفات پیغمبر اسلام تا پایان خلافت عباسیان همگی از همان بیله بوده‌اند، در تخریب عقاید مسلمین و تحریف تاریخ اسلام نهایت سعی و کوشش خود را به کار برده است. و خدا می‌داند، شاید موضوع تعصب قبیله‌ای و جانب‌داری از هیئت حاکمه وقت، و آفرینش نقش آفرینان افسانه‌هایش از قبیله مضر، همه و همه ستاری باشند تا در پناه آنها بتوانند به راحتی آسایش خاطر تیشه به ریشه اسلام بزنند.

ما کار دشمنان اسلام را به حساب دشمنی آنها، و اقدامات منافقین را روی غرض ورزی و نفاق، و عملیات فرصت طلبان را به حساب سودجویی‌شان از هر موقعیت می‌گذاریم؛ ولی به ما بگوئید کار امام - المورخین ابو جعفر ابن جر طبری، و ابن عساکر، و ده‌ها تاریخ‌نویس، امثال ایشان را به چه حساب باید گذاشت آن جا که دروغ‌های سیف بن عمر را به عنوان تاریخ رسمی و صحیح اصحاب رسول خدا و وقایع صدر اسلام تا زمان خلافت امیرالمؤمنین، در تاریخ‌های معتبر و وزین خود ثبت می‌نمایند؟!

اینان با علم و اقرار به این که سیف مردی زندق و دروغ‌گو و افسانه ساز است، تاریخی را که سیف نوشته در تاریخ‌های خود منعکس کرده‌اند. با این حساب آیا طبری و امثال او ...

علامه محقق، و مجاهد بزرگ اسلام جناب آقای عسکری حاصل چهل سال بحث و تحقیق، و مطالعه و بررسی حقایق تاریخی صدر اسلام و حدیث خود را



در یک سلسله از تألیفات علمی به نام ارزش یابی در حدیث و تاریخ به روشن فکران، و محققین، و پژوهشگران حقایق اسلام و مجامع علمی و مؤسسات آموزش عالی نه تنها اسلام، بلکه جهان عرضه داشته به سهم خود برای بیداری جوامع مختلف اسلامی و بازیابی حقایق و شناخت اسلام صحیح به جان کوشیده است.

علامه محقق آقای عسکری با تألیف کتاب‌های وزینی چون عبدالله بن سبأ، نقش عایشه در تاریخ اسلام، و احادیث امّ المؤمنین عایشه و دهها کتاب سودمند دیگر، زمینه فکری را برای بحث و بررسی بنیانی سر گذشت حدیث و تاریخ صدر اسلام فراهم ساخته و بالاخره با تألیف کتاب بسیار وزین و معتبر خود به نام (خمسون و مائة صحابی مخلق) - که ترجمه آن، با اشاره جناب مؤلف به این جانب محول شده است - خدمت بسیار بزرگ و ارزنده‌ای به جهان اسلام و بیداری مسلمین و دست یابی به حقایق اسلام انجام داده‌اند.

دستیابی به این همه دروغ و افسانه، و پرده بر گرفتن از آنها که قرن‌ها جزء حقایق مسلم تاریخی اسلام به حساب آمده و در کتاب‌های به اصطلاح معتبر تاریخی رفته، بنیان‌های فکری و عقیده‌ای مجامع مختلف اسلامی را تشکیل داده‌اند، لطفی است از جانب خدا که پس از گذشتن این همه قرون و اعصار تنها مؤلف محترم را شامل گردیده است. شگفت این که این همه دروغ و افسانه چگونه تا به امروز از دید محققان پنهان مانده، و چگونه می‌توان تصور کرد که تاریخ امتی، تا این پایه آغشته به دروغ باشد!

بارخدایا جرم و جنایت آنهایی که چنین دروغ‌هایی را در کتاب‌های خود آورده‌اند و موجب گمراهی مسلمین شده، اسلام را از مسیر حقیقی و اصلی خویش منحرف ساخته‌اند، چه اندازه بزرگ و سنگین است. با توجه به این که تعصب بی معنی، و پیروی کور کورانه از سیف، و پذیرش بی دلیل و سر سپردگی به هر چه که سلف به اصطلاح صالح نوشته و فرمان داده‌اند. نمایان‌گر کوتاه فکری است و خود داری از بررسی و تحقیق و اظهار نظر خود بزرگترین

عامل انجماد فکری و عدم رشد ملت‌ها در پی‌جویی از حقیقت است. آیا موقع آن نرسیده است تا به ندای وجدان خود پاسخ دهیم و برای اصلاح خویش و مجتمع خود و باز شناختن دین صحیح اسلام و آشنایی به حقایق تاریخی دین خود اقدام کنیم؟!

ما پیشنهاد می‌کنیم علاقه‌مندان به اسلام که در صدر همه آنها حوزه-های علمیه قرار دارند توجهی قابل ملاحظه به این مسأله حیاتی و مهم مبذول دارند و یک رشته بحث‌های تحقیقی و علمی را در این زمینه به خصوص پی ریزی نمایند.

دانشمندان بزرگ اسلام، با کنار گذاردن تعصب و جانبداری، به نقد و بررسی حدیث و سیره و تاریخ اسلام بپردازند و مسؤلیت خطیری را که در قبال امت اسلام به عهده دارند به انجام رسانند.

تاریخ طبری و ده‌ها کتاب تاریخ دیگر را از دیدگاه علمی تحت مقایسه و بررسی قرار دهند، و با تحقیق در متون صحیح تاریخی، از نو تاریخی برای اسلام بنویسند که از دروغ و افسانه عاری بود، شامل حقایق مسلم باشد.

سیره ابن هشام و ده‌ها کتاب دیگر در سیره رسول خدا را مورد بررسی و تحقیق قرار دهند و روایات دروغ و خالی از حقیقت را به دست فراموشی سپارند و بار دیگر کتابی شامل سیره راستین آن حضرت تدوین فرمایند.

صحیح بخاری و مسلم و ده‌ها کتاب حدیث دیگر را از دیدگاه علمی مورد بحث و ارزیابی قرار دهند و احادیث دروغ و نادرست را به دور ریزند و از نو کتابی شامل احادیث صحیح رسول خدا تألیف و در دسترس همه مسلمانان جهان بگذارند.

و نیز به جاست که مؤسسات آموزش عالی، اساتید فن، پژوهش‌گران و نویسندگان و گویندگان اسلام، به سهم خویش برای تعالی اسلام و نشان دادن چهره واقعی و حقایق تاریخی آن بکوشند. و مؤسسات نشر کتاب، به جای انتشار کتاب‌های افسانه و داستان‌های خیالی خاورشناسان و دنباله‌روهای ایشان که مخرب اخلاق اجتماعی و سست‌کننده پایه اعتقادات دینی نو نهالان و جوانان کشور است، دست به انتشار

یکصد و پنجاه صحابی ساختگی 19

کتاب‌های تحقیقی و علمی و اخلاقی بزنند تا به رشد فکری و اخلاقی جامعه خدمت کرده باشند. و نیز کتاب‌هایی را چاپ و منتشر کنند که روشن‌گر حقایق تاریخ اسلام باشد چون ماجرای سقیفه، جنگ‌های ارتداد، داستان شورای 6 نفری، و فتوح و صدها مطالب ارزنده دیگر، تا بدان وسیله حقایق مسلم تاریخی را به گوش همه مسلمانان جهان برسانند و به بیداری آنان برای درک حقایق مذهب شیعه جعفری کمکی به سزا و در خور تقدیس کرده باشند.

اینک که ترجمه نخستین قسمت از جلد اول کتاب یکصد و پنجاه تن صحابی ساختگی زیر نظر جناب مؤلف پایان یافته است، آن را به حوزه‌های علمی و دانشمندان و پژوهش‌گران حقایق تاریخ اسلام، و مؤسسات آموزش عالی و عموم هم‌میهنان علاقه‌مند به اسلام و حقایق آن تقدیم می‌دارد و از خدای بزرگ می‌خواهد تا ضمن توفیق نگارنده به ترجمه بقیه آن، همه ما را از پیروی کورکورانه و تعصب خشک و بی‌جا برکنار، و به راه راست و درک حقایق دینی راهنمایی فرماید. إِنَّهُ قَرِيبٌ مُّجِيبٌ.

ع.م. سردار نیا

تهران\_ هفتم تیر ماه/ 1355، بیست و هشتم جمادی الثانی 1396 هـ.

### سخنی از مؤلف

#### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چهاردهمین قرن اسلام به پایان خود نزدیک می‌شود، فاصله زمانی به این دوری و درازی کار معرفت صحیح اسلام را بسی دشوار ساخته است. نگارنده بیش از چهل سال است آن چه را که در توانایی داشته در راه این معرفت به کار برده تا شاید اسلام را آن چنان که در چهارده قرن پیش از این بوده است دریابد. و چون برای کسب این معرفت و شناخت صحیح اسلام چاره‌ای جز رجوع به قرآن کریم و سیره و حدیث پیامبر نبوده و نیست، نخست رجوع به قرآن کریم نمود و از آیه: {هُوَ الَّذِي

أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ

فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ

تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ} <sup>1</sup>

«او است که فرستاده است بر تو قرآن را که در آن آیات استواری است که آنها مادر کتاب است، و قسمت دیگر آن متشابهات است (آن قسمت که کاملاً واضح و معلوم نیست) پس آنان که در دل‌های‌شان کجی وجود دارد، برای فتنه‌جویی و تأویل آن از متشابهات آن پیروی کنند، در حالی که تأویل آن را جز خدا و فرو رفتگان در علم نمی‌دانند» با مراجعه به قرآن کریم معلوم گردید که در قرآن آیات متشابهی وجود دارد که دست‌آویز فتنه‌جویان است و تأویل آن را جز خدا کسی دیگر نمی‌داند. از طرفی راه

<sup>1</sup> . سوره سوم (آل عمران) آیه هفتم.

تأویل قرآن را خداوند در آیه کریمه: {وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ

مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ} <sup>1</sup> «قرآن را بر تو فرستادیم تا آن چه را که برای مردم

نازل شده است، برای ایشان بیان نمایی...» تعیین فرموده است. چه خداوند در این آیه به پیامبرش می‌فرماید ما ذکر - قرآن - را بر تو فرستادیم تا بیان کنی بر مردم آن چه را که از قرآن ویژه ایشان است. بنا بر این تفسیر قرآن که برخی از آن آیات متشابه است بایستی فقط و فقط از پیامبر گرفته شود و راه آموختن تفسیر قرآن برای ما همیشه، حدیث آن حضرت و گاه سیره او است. زیرا رسول خدا که گاه با عمل خود قرآن را تفسیر می‌فرمود همچنان که نماز یومیه را که قرآن به آن امر نموده است، پیغمبر خدا عملاً انجام آن را به مسلمانان تعلیم فرمود پس نماز یومیه آن حضرت، مفسر آیتی است که در قرآن در باره نماز آمده است <sup>2</sup> از این جا معلوم می‌شود که برای معرفت به اسلام، راهی جز رجوع به حدیث و سیره صحیح پیامبر خدا که مجموع آن دو، سنت آن حضرت را تشکیل می‌دهند وجود ندارد، و راه دستیابی به سنت نیز منحصر است به اهل بیت پیامبر، و صحابه او، و به جز این دو راه، دست یابی به سنت رسول خدا محال است در بررسی به این دو سند نیز دریافتیم که قرآن کریم می‌فرماید: {وَمَنْ حَوَّلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُتَفِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَهُمْ} <sup>3</sup>.

«و از آنان که پیرامون شمایند، از بادیه نشینان، دو رویائی - منافقند - وجود دارند، و از مردم شهر مدینه، کار کشته و ورزیده در دو رویی - نفاق - می‌باشند، که تو آنها را نمی‌شناسی. این ما هستیم که آنها را می‌شناسیم...» این منافقانی که در زمان پیامبر خدا در مدینه بودند و کسی جز خدا ایشان را نمی‌شناخت همگی جزء اصحاب <sup>4</sup>

<sup>1</sup> .سوره شانزدهم (النحل) آیه 44.

<sup>2</sup> . حدیث معروف و مشهور آن حضرت که می‌فرماید، صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي: همین طور که می‌بینید نماز می‌خوانیم، شما هم نماز بخوانید.

<sup>3</sup> .سوره نهم (التوبه) آیه 101.

<sup>4</sup> . به تعریف صحابی از زبان جمهور توجه فرمایید: الصحابی من لقی النبی مؤمناً به و مات علی الاسلام، فی دخل فی من لقیه من طالت مجالسه له او قصرت، و من روی عنه او لم یرو، و من غزامعه او لم یغز، و من راه رویه و لم یجالسه و من لم یره لعراض کالعمی (و انه لم یبق بمکه و لا الطائف احد فی سنه عشر الاسلام و شهد مع النبی حجة الوداع، و انه لم یبق فی الاوس و الخزرج احد فی آخر عهد النبی الادخل فی الاسلام و ما مات النبی و واحد منهم یظهر الکفر) رجوع شود به نوشته ابن حجر در مقدمه کتاب الاصابه فی معرفة الصحابه. جزء اول ص 13 و 16

آن حضرت بودند: نگارنده به قصد شناسایی مؤمنان از منافقان صحابه به بررسی زندگانی ایشان پرداخت، چه ایشان از طرفی باز گو کننده حدیث و سخنان و سیره آن حضرت در تفسیر قرآن و احکام اسلام و دیگر علوم و معارف اسلامی که از پیامبر خدا نقل شده می‌باشند.

و چون معرفت به زندگی اهل البیت پیامبر و صحابه او مکمل معرفت به ایشان است، به این سبب بررسی به زندگانی هر دو را دنبال کردم. زندگی داخلی ایشان، و رفتارشان را با یکدیگر و با مردم تازه مسلمان، و ملل غیر مسلمان، فتوحات و روایت‌هایشان از پیامبر را مورد بحث و بررسی قرار دادم و در نتیجه ده‌ها سال مطالعه و بررسی مطالب شگفت‌انگیزی پیش چشم روشن گردید. معلوم شد که در روایت‌های سیره و تاریخ و حدیث آن‌قدر نعل وارونه زده‌اند که حساب ندارد، و در آنها چنان نموده‌اند که قاتل را مقتول، و ظالم را مظلوم، شب را روز، و روز را شب نشان داده‌اند. پاک‌ترین، و پارساترین صحابه‌ای را چون ابوذر، و عمار، و حجر بن حدی را مردمی تبهکار، و سفیه، و اخلاص‌گر معرفی کرده، کسانی چون معاویه، و مروان حکم، و ابوسفیان، و زیاد را افرادی پاک و میرا و مرد خدا! شناسانده‌اند. آن‌قدر در حدیث و سیره پیامبر حدیث دروغ و افسانه‌های زننده انباشته شده است که با وجود آن‌ها پی بردن به اسلام صحیح در حدّ محال است و وجود آن احادیث دروغ باعث آن گردیده است که اسلام بد آموخته شود. مثالی می‌آوریم.

### روایتی از عایشه

در شأن نزول آیه تیمم در صحیح بخاری، و مسلم، و سنن نسائی و موطأ مالک

و مسند احمد و ابو عوانه و تفسیر طبری و دیگر کتاب‌های موثق و معتبر، از ام‌المؤمنین عایشه چنین روایت شده:

عایشه گفت: بیرون آمدیم در بعضی سفرهای پیامبر تا رسیدیم به منزل بیداء یا به منزل ذات الجیش - حموی در شرح هر دو واژه گفته است - منزلی است نزدیک مدینه که پیامبر در بازگشت از غزوه بنی-المصطلق، لشکر خود را در آن جا فرود آورد برای یافتی گردن‌بند عایشه! عایشه گفت:

گردن‌بندی در آن جا از من بریده و گم شد، پیامبر برای جست و جوی آن، در آن جا ماند و لشکر بار بیفکند و توقف نمود. در آن سرزمین آب نبود، و مردم نیز با خود آبی نداشتند. صبح شد در حالی که پیامبر سر بر ران من نهاده و خوابیده بود!! ابو بکر آمد و خطاب به من کرد و گفت: پیامبر و مردم را در این جا حبس کرده‌ای، نه مردم با خود آب دارند، و نه این جا آب پیدا می‌شود... ابو بکر آن چه می‌خواست با من تندی کرد، و هر چه به دهانش آمد به من گفت و با دست و سر انگشت‌های خود به پهلوی من سگ می‌زد، و چون سر رسول خدا بر ران من بود، من نمی‌توانستم حرکت کنم!!

در این حال پیغمبر از خواب برخاست، آب نبود. خداوند آیه تیمم را نازل فرمود. اسید بن حضیر انصاری گفت: این اولین خیرات و برکات شما خانواده ابو بکر نیست که به ما می‌رسد - یعنی در گذشته هم خیرات و برکات شما خانواده ابو بکر به ما می‌رسیده است - پدرم ابو بکر گفت: به خدا قسم نمی‌دانستم دخترک من که تو چه قدر پر خیر و برکت هستی، این که تو مسلمانان را در این جا از حرکت باز داشتی، خداوند چقدر برکت به وجود تو به آنان ارزانی داشت و چه قدر آسانی در کارهای‌شان مقرر فرمود!

و در روایت صحیح بخاری و دیگران، عایشه گفت: در آخر چون شتر مرا از جایش حرکت دادند و برخاست، گردن‌بندم زیرش بود! ما این حدیث را به تفصیل در کتاب احادیث عایشه بررسی نموده‌ایم و در اینجا به بررسی قسمتی از آن بسنده می‌کنیم.<sup>1</sup>

<sup>1</sup> . رجوع شود به فصل (المسابقة و التیمم و الافک) از قسم دوم از احادیث عایشه به قلم مؤلف

**بررسی روایت عایشه**

نخست این که گفته‌اند این واقعه در بازگشت پیامبر از غزوه بنی المصطلق روی داده است، و پس از جنگ احزاب که به جنگ خندق مشهور است. این جنگ در سال ششم از هجرت روی داده است. در آن غزوه میان مهاجرین و انصار بر سر آب کشی از چاه جدال شد و نزدیک بود کار به جنگ بکشد به این سبب رسول خدا دستور داد تا نا به هنگام سپاه کوچ کند تا از برخورد میان صحابه خود جلوگیری کرده باشد و در این حرکت در هیچ منزلی فرود نمی‌آید مگر در وقت نماز، و در آن جا که فرود می‌آید به اندازه نماز گزاردن توقف می‌فرمود و تا آخر شب بدین سان راه می‌پیمودند و در آخرهای شب که فرود می‌آمدند صحابه از فرط خستگی و فرسودگی به خواب می‌رفتند. رسول خدا و سپاهش در بازگشت از این غزوه چنین حالی را داشتند و آن حضرت در چنان وضعی نمی‌توانست بی خیال و تنها به خاطر گردن‌بند عایشه شبی را آن چنان که در روایت عایشه آمده است بروز آورد.

دوم این که روایت‌های دیگری نیز هست که شأن نزول آیه را خلاف روایت امّ المؤمنین بیان کرده که ما در این جا از بیان آنها صرف نظر می‌کنیم و فقط در این مورد به خود قرآن رجوع می‌نماییم.

در قرآن در دو جا حکم وضو و غسل، و بدلیت تیمم از آن با هم آمده است نخست در آیه 43 از سوره النساء می‌فرماید: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا

تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا }:

ای آنان که ایمان آورده‌اید در حال مستی به نماز نایستید تا آن گاه که بدانید چه می‌گویید، و نیز به هنگام جنابت به مسجد نروید مگر که راه گذر باشید تا زمانی که غسل کنید، و اگر مریض باشید یا در سفر، و یا از آبریز بیرون شده باشید و یا با زنان نزدیکی کرده



یکصد و پنجاه صحابی ساختگی 25

باشید و آبی نیابید، پس آهنگ زمین پاکیزه کنید و به صورت و دست-  
هایتان بمالید که خدای بخشنده و آمرزنده است.

دومین مورد در آیه ششم از سوره مائده می‌فرماید: {يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ آمَنُوا

إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى  
الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ

لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ...} ای

آنان که ایمان آورده‌اید، چون به نماز برخاستید، روی‌ها و دست‌های خود  
را تا آرنج بشویید، و بر سرها و پاهای خود قوزک‌هایتان مسح کنید، و  
اگر جنب شدید پس غسل کنید، و اگر بیمار بودید یا در سفری، یا یکی از  
آب ریز بیرون آمد، یا با زنان نزدیکی کردید و آبی نیافتید، پس آهنگ  
زمینی پاک کنید و سپس بر صورت‌های خود و دست‌های خویش از آن  
بمالید.

بنا بر این همان زمان که حکم وضو و غسل بیان شده، حکم تیمم نیز  
بیان شده است نه این که سیزده سال در مکه، و پنج سال در مدینه  
مسلمانان فقط و فقط وضو و غسل به جا آورده باشند و هیچ‌گاه محتاج  
تیمم نشده باشند تا از برکت گردن‌بند ام‌المؤمنین عایشه این آسانی را  
خداوند در کار مسلمانان قرار داده باشد!

### اهمیت موضوع

ما حدیث عایشه را در این جا برای نمونه آورده‌ایم. حدیث عایشه هم  
از شأن نزول آیه کریمه سخن رانده است که خود بخشی از علوم تفسیر  
می‌باشد، و هم علت تشریح تیمم را بیان کرده که خود یک حکم از احکام  
شرع اسلام است، و هم از سیره پیامبر اسلام سخن گفته که چه‌سان  
رسول خدا در راه رضای همسرش از خود بی خود شده که همه چیز را  
در راه رضای او نادیده گرفته است و با لشکر اسلام در سرزمینی بی  
آب تنها برای گردن‌بند همسرش تا به صبح درنگ کرده است. راستی که  
از هیچ فرمانده سپاهی چنین انتظاری نمی‌رود تا چه رسد به پیامبر  
حکیم، و از همه بالاتر این که

در این حدیث چنان می‌نماید که خداوند تبارک و تعالی به جای ملامت و نکوهش پیامبرش از این عمل نا به جا و ناشایست، وسیله آیه‌ای از قرآن گره از مشکل مسلمانان می‌گشاید و حکم تیمم را صادر می‌فرماید. معاندین اسلام چه برداشتی از این حدیث و داستان خواهند داشت؟! امثال این حدیث که دین اسلام را بی‌مایه و پیامبر اسلام را سبک‌سر، شهوت‌ران و بی‌خرد نشان می‌دهد بسیار است.

ما در این مقام نیستیم که بر نسبت این قبیل احادیث به امّ المؤمنین عایشه، و ابو هریره و دیگر صحابه صحه بگذاریم و بگوییم این نسبت صد در صد صحیح است، چه، شاید برخی از آنها را زنادقه یا دیگر دشمنان اسلام برای خراب‌کاری در دین ساخته و به ایشان نسبت داده باشند. ولی آن چه که هست این است که این قبیل احادیث در مشهورترین کتاب‌های حدیث صحیح، و تفسیرهای معتبر، و سیره و تاریخ‌های موثق گنجانیده شده و خود این گونه احادیث است که سبب بدآموزی صفات خداوند تبارک و تعالی گردیده، تا آن جا که خدا را جسمی مرئی، و پیامبر خدا را مردی شهوت‌ران و بی‌خرد، و قرآن را ناقص و قابل دست‌برد نشان داده است.<sup>1</sup>

بار خدایا! چه باید کرد، و چه می‌توان کرد با هزاران دروغ‌ها و افسانه‌های باور شده مسلمانان؟ مسلمانان بیش از هزار سال است که با این افسانه‌ها خو گرفته و معتقد شده و آنها را حدیث صحیح اسلام، و سیره صادق پیامبر، و تاریخ موثق اسلام پنداشته‌اند و به همین سبب اسلام صحیح را نشناخته‌اند!

خداوندا! آیا می‌توان حقایق تحریف شده را پس از چهارده قرن آشکار ساخت؟ و پرده از روی هزاران جرم بر گرفت؟ و یا این که بایستی به خاطر رضای توده‌های عظیم مسلمین لب فرو بست و هیچ نگفت؟!

خداوندا آیا سکوت در این جا به منزله پوششی برای این همه جرم نیست؟ و آیا سکوت خود بزرگ‌ترین گناه نمی‌باشد؟ آری سکوت در مقابل این همه جرم، خود از همه جرم‌ها سنگین‌تر است به همین سبب نگارنده دست به کار پی جویی این رشته از

<sup>1</sup> رجوع شود به رساله سرگذشت حدیث به قلم مؤلف

یکصد و پنجاه صحابی ساختگی 27

بحث‌ها در ارزش یابی حدیث و تاریخ، برای شناسایی حدیث و تاریخ صحیح اسلام زده است و برای رضای خداوند، و به امید و حول و قوه او پیش می‌رود.

اینک بخشی از آن رشته مباحث که ترجمه نیم اول از نخستین جزء کتاب خمسون و مائة صحابی مختلق می‌باشد و به خامه توانای ارجمند جناب آقای سردار نیا به فارسی برگردانیده شده و از لحاظ صحت ترجمه از نظر نگارنده گذشته است به دانشمندان پارسی‌زبان، و پژوهش‌گران علوم اسلامی اهداء می‌گردد.

رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. العسکری

تهران 24 / ج 2 / 96



## بخش 2

### پی ریزی مباحث کتاب

- \* سیف را بشناسیم
- \* زندیق و زندیقان
- \* مانی و دین او
- \* نمونه‌هایی چند از مانویان
- \* تعصبات قبیله‌ای بین یمانی و نزاری
- \* تعصب سیف در باره قبیله نزار
- \* نفوذ احادیث سیف در مدارک اسلامی
- \* علل انتشار احادیث سیف
- \* خلاصه‌ای از فصول گذشته

30 علامه سيد مرتضى عسكرى

### سیف را بشناسیم

بیروی الموضوعات عن الاثتاب:

سیف دروغ‌های ساخته شده را از راویان وزین به صورت حقیقت نقل می‌کند.

علمای رجال

### چگونگی پیدایش این سلسله مباحث

در سال 1357 هجری هنگامی که کتاب عبد الله بن سبأ برای نخستین بار زیر چاپ بود، و فصول چاپ شده آن مرتباً از نظرم می‌گذشت، متوجه شدم که علاوه بر افسانه ابن سبأ و سبائیان، داستان‌ها و افسانه‌های زیاد دیگری نیز در مصادر تاریخ اسلام وارد شده است. اسن امر باعث شد که در وجود بیشتر قهرمانان تاریخ اسلامی که نام‌شان در آن افسانه‌ها آمده است با دیده شک و تردید نگاه کنم.

چاپ کتاب را برای مدتی طولانی به تعویق انداختم تا هر چه بیشتر این موضوع را تحت بررسی و تحقیق و قرار دادم. نتیجه این بررسی و کنکاش این شد که به عده زیادی از اشخاص معروف و تاریخی، از صحابه، و تابعین، و فرماندهان سپاه، و شعرا، و راویان احادیث شریف پیامبر اسلام برخورد نمودم که هیچ‌کدام وجود خارجی نداشته‌اند.

همچنین با نام عده زیادی از اماکن و سر زمین‌هایی رو به رو گردیدم، که با کمال

تأسف نامشان در کتاب‌های جغرافیا رفته است، در صورتی که همگی آنها زاینده او هام و خیالات افسانه‌پردازان بوده‌اند. و نیز با تحریف‌های مغرضانه‌ای که در اصل خبر، یا در سال‌های وقوع حوادث تاریخی صورت گرفته، و در کتاب‌های به اصطلاح وزین اسلام منعکس گردیده مواجه گشتم.

ناگزیر دنباله مطالب کتاب عبد الله بن سبأ را به این بحث مربوط ساختم و پاره‌ای از آن افسانه‌ها را در آن نقل کرده، به برخی از آن قهرمانان خیالی اشاره نموده، کتاب را به پایان برده آن را (عبد الله بن سبأ المدخل) به معنی درگاه ورود برای این بحث و بررسی نامیدم. پس از انتشار کتاب، با خاطره آسوده به بحث و بررسی آن افسانه‌ها در کتاب‌های چاپی و خطی پرداختم، و تا آن جا ادامه دادم که خداوند مرا به عده قابل توجهی از قهرمانان افسانه‌ای از گروه و دستجات مختلف راهنمایی فرمود، که در میان آنها عده بسیاری به اصطلاح از یاران پیامبر خدا نیز به چشم می‌خورد، اصحاب و قهرمانانی که در حقیقت وجود خارجی نداشته‌اند، و دست جنایت‌کاری مانند سیف بن عمر تیمی و دیگران، به قصد خیانت به اسلام و تاریخ آن، و کتمان حقایق و مشوش ساختن افکار مسلمین، و تشویق و تحریک مخالفین اسلام، آنها را خلق و آفریده است.

ما برای نمایاندن گوشه‌ای از آن همه جنایات که بر تاریخ اسلام رفته است، و کنار زدن پرده از چهره حقایق و واقعیات، قسمت معرفی اصحاب افسانه‌ای را بر دیگر چهره‌های دروغین مقدم داشتیم، و از میان آنها تنها به یکصد و پنجاه صحابی بسنده کردیم، و آن مجموعه را (یکصد و پنجاه تن صحابی افسانه‌ای) که همین کتاب است نامیدیم، و همچنان که گذشت، کتاب عبد الله بن سبأ، در واقع مقدمه و درگاهی برای ورود به این بحث و تحقیق بوده است.

در کتاب عبد الله بن سبأ ثابت کردیم که فرزند سبأ وجود خارجی نداشته، ساخته و پرداخته دست تخیلات سیف بن عمر تیمی، از قبیله تمیم است. در این کتاب نیز



همچنین خواهیم دید که همگی این اصحاب و قهرمانان افسانه‌ای بوده، زاده خیال و آفریده سیف فرزند عمر می‌باشند و هیچ کدام در عالم حقیقت وجود خارجی نداشته‌اند.

### سیف بن عمرو کیست؟

راستی این سیف کیست که این همه اصحاب و قهرمانان و وقایع آفریده، دروغ‌هایش به جای راست نشسته، افسانه‌هایش لباس حقیقت به تن کرده، شوخی‌هایش به صورت مطالب صد در صد جدی در کتاب‌های معتبر تاریخی ثبت گردیده است؟!!

ما افسوس می‌خوریم که از سیف تصویری به دست نیست تا در مقابل دید دیگران قرار دهیم. و بیوگرافی کاملی نیز از او در دست نمی‌باشد. تا خانواده، محیط تربیت، میزان معلومات و غیره او را به دست داده، و به وسیله آن بتوانیم چهره این نابغه افسانه‌ساز دروغ‌پرداز را در ذهن خود تصویر نماییم. ولی در این میان برخی نوشته‌های دانشمندان، ما را به طرز تفکر، پایه معتقدات دینی، و سایر خصوصیات اخلاقی او راهنمایی می‌کند.

در کتاب عبد الله بن سبأ خواندیم که دانشمندان در شرح حال سیف آورده‌اند که او بغدادی و اصلاً کوفی بوده، احادیث و سخنانش را ارجی نیست و ضعیف و غیر قابل اعتماد است. سیف را مایه‌ای نیست، و احادیثش دروغ و ساختگی است. و هم او تنها گوینده آن احادیث است. و بالاخره سیف فردی زندیق - مانوی مذهب - است، دو کتاب به نام‌های (فتوح ورده، جمل و مسیر علی و عایشه) تألیف کرده است. و گفته‌اند که سیف در سال 170 هجری و در زمان خلافت هارون الرشید خلیفه عباسی از دنیا رفته است.<sup>1</sup>

از آن چه گذشت مطالب زیر مورد نظر ما است:

یکم - سیف بن عمر در اصل کوفی و ساکن بغداد بوده است.

دوم - علمای رجال او را زندیق - مانوی مذهب - دانسته‌اند.

سوم - دانشمندان بر این موضوع متفقند که سیف احادیث و داستان‌

هایش را

از پیش خود می‌ساخته، افسانه‌ساز و دروغ‌پرداز بوده است و این موضوع به خواست خدا ضمن فصول آینده این کتاب مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت.

چهارم - دو کتاب او که به نام‌های جمل و فتوح تألیف نموده از اهم مصادر تاریخ اسلام قرار گرفته‌اند، و تا به امروز نیز مورد استناد است. پنجم - تاریخ وفات او است که آن را در زمان خلافت هارون الرشید خلیفه عباسی و در حدود سال 170 هجری نوشته‌اند، با توجه به آن که موارد زیر نمایان‌گر عصر نشاط ادبی سیف بن عمر تیمی می‌باشد.

#### زمان پیدایش احادیث سیف

موارد زیر نمایان‌گر احادیث سیف می‌باشد:

یکم - ابو مخنف لوط بن یحیی که در سال 157 هجری از دنیا رفته است به کتاب سیف بن عمر اشاره کرده و از آن نقل نموده، و این خود دلیل بر این است که کتاب سیف قبل از وفات ابو مخنف انتشار یافته است.<sup>1</sup>

دوم - ما احادیث سیف را پر از مدح و ستایش از سران بنی امیه و خاندان آنها، و آکنده از خلق افسانه‌های عجیب در انتشار فضایل و مناقب ایشان می‌بینیم.

---

<sup>1</sup> . شیخ مفید متوفای 412 هـ در صفحه 47 کتاب جمل خود داستان جنگ بصره را از کتاب (حرب البصره) ابو مخنف چنین نقل می‌کند که: (سیف بن عمر از محمد بن عبدالله بن سواد، و طلحه فرزند اعلم، و ابو عثمان همه روایت کرده است که گفته‌اند: پس از این که عثمان کشته شد شهر مدینه را مدت پنج روز فرمان روایی جز (غافقی) نبود...).

طبری همین روایت را با همین اسناد و همین عبارات در (ج 5 / ص 155) تاریخ خود آورده در صورتی که می‌دانیم طبری احادیث سیف را از دو کتاب (فتوح) و (جمل) او نقل کرده است.

شیخ مفید روایت دیگری نیز از سیف در ص 48 کتاب خود از کتاب ابو مخنف نقل کرده است، این که ابو مخنف سخنان سیف را با ذکر نام او در کتاب خود منعکس می‌کند، بارز ترین دلیلی است که کتاب سیف بن عمر پیش از وفات ابو مخنف که به سال 157 هـ بوده انتشار یافته و در دست مردم قرار گرفته است.

در حالی که از ذکر احادیث در حق عباسیان (بنا به شیوه و روش سیف) به کم و بیش در آن اثری نیست. این موضوع ما را بر آن می‌دارد که قبول کنیم تاریخ ساختن احادیثش پیش از روی کار آمدن عباسیان بوده است، و نبش قبر و بیرون آورده اجساد و آتش زدن آنها بوده، نه زمان خلق افسانه‌ها و نشر فضایل و عظمت دروغین برای آنها، و لکه دار نمودن دامان مخالفین و دشمنان بنی امیه از سران و بزرگان صحابه و تابعین.

برای تعیین زمان وضع احادیث او داستان زیر نیز ما را کمک می‌کند:

طبری این داستان را از قول سیف، ضمن حوادث سال 22 هجری، و در مسیر یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی به خراسان چنین روایت می‌کند:

پس از شکست ایرانیان در نبرد جلولاء، یزدگرد به طرف ری عقب نشست، در این عقب نشینی او در محملی که بر پشت شتری بسته شده بود قرار داشت و از آن خارج نمی‌شد، و حتی در آن به خواب می‌رفت، زیرا سپاهیان برای دور شدن از خطر در هیچ جا شب توقف نمی‌کردند. در ضمن این هزیمت چون به آبی رسیدند و خواستند که شتر را از آن بگذرانند، از ترس این که مبادا بر اثر تکان شتر یزدگرد بیدار شود و همراهان خود را مورد بی‌مهری و عقاب قرار دهد، ناگزیر بیدارش کردند تا موقعیت خود را درک کند. یزدگرد که بیدار می‌شود پرخاش می‌کند و می‌گوید: کار بدی کردید به خدا قسم اگر مرا به حال خود می‌گذاشتید می‌فهمیدم ستاره اقبال این امت چه وقت افول خواهد کرد. زیرا به خواب دیدم که من و محمد با خدا به مشورت نشسته‌ایم: خدا می‌گفت: صد سال به این امت مهلت می‌دهم. محمد گفت: بیشتر. گفت: صد و ده سال. محمد باز گفت: بیشتر. گفت: صد و بیست سال. محمد گفت خود دانی! که شما مرا بیدار کردید. اگر چنین نمی‌کردید می‌فهمیدم مدت این امت چقدر است!!

این حدیث را با دقت تجزیه و تحلیل می‌کنیم.

سیف می‌گوید که یزدگرد به نام (الله) سوگند خورد. در حالی که یزدگرد زردشتی

و دوگانه پرست بوده است. مجوسان الله را که عربی است نمی‌شناسند و به آن سوگند نمی‌خورند. بلکه ایمان آنها به اهورا مزدا، و سوگندشان به آتش مقدس، آفتاب، و ماه می‌باشد. سوگند به نام الله ویژه مسلمانان است که سیف در میان‌شان نشو و نما یافته و با آن خو گرفته است، از این رو نام الله را در سوگندی که به یزدگرد نسبت می‌دهد آورده است.

یزدگرد محمد را راست‌گو نمی‌پنداشت، و او را در خور آن نمی‌دانست که هم‌زانویش با خدای محمد به مشورت بنشیند. چیزی که هست این است که این حدیث معرف محیط اسلام سیف و طرز تخیلات او، و اسلامی است که وی در اندیشه خود ساخته و پرداخته است. زیرا در حالی که مسلمانان به بقا و دوام دین خود تا آخر دنیا ایمان دارند، سیف برای مدت رواج اسلام حدی معین می‌کند و آرزوی قلبی خود را به زبان کسری می‌گوید که: اگر مرا به حال خود می‌گذاشتید می‌فهمیدم مدت این امت چقدر است!

شاید او انقراض و از هم پاشیدگی امت اسلام را در سایه فعالیت‌های مانویان، که خود اطلاع داشته است که آنها چگونه در انهدام آن می‌کوشند، و خود سیف از آنها بوده، و جانب‌داری را نگه می‌داشته؛ یا بر اثر جنگ‌های خارجی با کشورهای روم و غیره و به چشم امید و آرزو می‌دیده است.

در هر صورت گوینده چنین سخنی برای اسلام بقاء و دوامی نمی‌بیند، و اطمینان دارد که بیش از آن مدت که خود آن را درک کرده، و زمان او بوده است دوام و ثبات نخواهد داشت. به این ترتیب می‌بینیم که توقفش در حد یکصد و بیست سال در کمیسیون سه جانبه با خدا، نمودار زمان جعل چنین حدیثی است.

#### خلاصه این که:

ابو مخنف متوفی 157 هـ از سیف روایت کرده است و مؤید این مطلب می‌باشد که سیف قبل از این تاریخ در حیات بوده و فعالیت داشته است.

سخن سرایی در عظمت مقام و مدح و ستایش خاندان بنی امیه، و دفاع و جانب‌داری از آنها، بدون ذکری از عباسیان، دلیل بر این است که احادیث پیش از روی کار آمدن خلفای عباسی که امویان را دسته جمعی قتل عام می‌کردند، و طرفدارانشان را تحت تعقیب و شکنجه قرار می‌دادند وضع و انتشار یافته است.

توقفش در محدوده یکصد و بیست سال عمر امت اسلامی، در حدیثی که از کمیسیون سه جانبه خدا و محمد و کسری می‌سازد این مطلب را می‌رساند، که در زمان وضع و جعل آن حدیث هنوز از عمر دولت اسلام یکصد و بیست سال نگذشته بوده است و الا سیف در آن حد توقف نمی‌کرد.

#### **نتیجه:**

روی هم رفته از آن چه گذشت می‌توان نتیجه گرفت که زمان نشاط و فعالیت سیف در افسانه‌پردازی و دروغ‌سازی‌هایش اوایل قرن دوم هجری بوده است، و این حقیقت را گفته‌مزی که مدعی منحصر به فردی است که تاریخ وفات سیف را بعد از سال 170 هـ. ذکر کرده، و ذهبی که تاریخ وفاتش را در عهد هارون الرشید معین کرده است در نمی‌کند. چه اگر گفته‌مزی و ذهبی درست باشد، باید سیف پس از تألیف کتاب‌هایش مدت چهل تا پنجاه سال زیسته باشد.

با در نظر گرفتن این که زمان فعالیت سیف در امر نویسندگی ربع اول قرن دوم هجری بوده، و این که او از تمیم، یکی از قبایل مضر و ساکن کوفه، و میهن اصلی‌اش عراق می‌باشد، مطالعه و بررسی بنیان‌های شخصیت، و آرمان‌ها و آرزوهای او، و عواملی که وی را برانگیخته تا چنان افسانه‌های شگفت‌انگیزی را خلق و ابداع کند آسان می‌سازد.

#### **ویژگی‌های عصر سیف**

دوران سیف زمانی بود که در آن تعلق خاطر به قبیله، و تعصبات قبیله‌ای و

حفظ مآثر و افتخارات آن در تمام شهرهای اسلام به شدت حکومت می-کرد، و این مطلبی است که در آینده‌ای نزدیک آن را روشن خواهیم ساخت.

گذشته از آن تعصب خشک و بی‌معنی، میهن سیف (عراق) مخصوصاً محل نشاط و خودنمایی مانویان - زندیقان - بوده است. از این روی اگر ما در مقام شناسایی انگیزه اصلی سیف در امر افسانه سرایش باشیم، ناگزیریم تا این دو مورد به خصوص را هر یک به طور جداگانه مورد بحث و بررسی خود قرار دهیم. ما نخست در این قسمت از مباحث خود به زندیق و زندقه می‌پردازیم زیرا گذشته از این که اعتقاد به این مذهب در زادگاه سیف شیوعی تمام داشت، خود سیف نیز از آن برکنار نبوده است، ویژه آن که می‌بینیم علماء و دانشمندان در نوشته‌های خود سیف را زندیق معرفی کرده‌اند، و این امر خود برای توجیه انگیزه او در خلق آن همه افسانه و اصحاب و قهرمانان و تحریف حقایق تاریخی اسلام تا حد قابل ملاحظه‌ای می‌تواند کافی باشد.

## زندیق و زندیقان

المقصود من الزنادقة هم اتباع مانی:  
«مقصود از زندیقان پیروان مانی می‌باشد»  
متن کتاب

### ریشه کلمه زندیق

کلمه زندیق ریشه فارسی دارد، مسعود می‌گوید: زردشت کتابش را اوستا نامید و تفسیری بر آن نگاشت که به زندیق معروف است. از این روی پارسیان هر کس را که در مذهبشان چیزی مخالف اصول آن بیاورد یا از اصل به تفسیر آن بپردازد (زندى) می‌نامند. یعنی هر که از ظاهر کتاب به تفسیر آن که مخالف تنزیل است بسنده کرده است. به همین علت مانی که در زمان پادشاهی بهرام (240\_277 م) ظهور کرد و جماعتی که از او پیروی کرده‌اند به زندیق یا منحرف معروف شده‌اند.<sup>(1)</sup>

عرب کلمه زندی را به لفظ خود برگردانید و آن را «زندیق» خوانند و این کلمه زندیق علم شد. برای هر یک از پیروان مانی که آنان را زنادقه گویند.

یمی از مستشرقین می‌گوید: کلمه زندیق در اصل (صدیق<sup>1</sup>) بوده است، مفرد صدیقین که فرقه‌ای از مانویان می‌باشد. کلمه صدیق در فارسی به (زندیک)، و بار دیگر در عربی به زندیق مبدل شده است.<sup>(2)</sup> ما به همین مقدار از نظرات محققین در مورد اصل کلمه فارسی زندیق بسنده کردیم.

---

<sup>1</sup> . تعریف صدیق در فصل آینده می‌آید.

### زندیق در زبان عرب

نام زندیق نخست در زبان عرب به پیروان مانی اطلاق می‌شد که جهان را از دو اصل ازلی نور و ظلمت می‌پنداشتند و به همین سبب آنها را دوگانه پرست می‌شناختند.

سپس این نام اطلاق شد به مادیون، آنان که منکر خدا و پیروان و کتاب‌های آسمانی هستند، و معتقد به ابدیت جهان، و منکر دنیای دیگر و عوالم ما بعد الطبیعه می‌باشند.

بعد این نام بر کسی گذاشته شد که منکر یکی از اصول دین اسلام باشد و یا رأیی ارائه دهد که آن رأی در نتیجه منکر یکی از اصول عقاید باشد (3).

پس از آن این نام تغییر جهت داد، و به هر کس که مخالف مذهب اهل سنت بود اطلاق گردید و در آخر به هر شاعر یاوه گو و بی شرم و حیایی که بی ملاحظه دم از معشوق می‌زند و یا هر نویسنده‌ای از این قبیل و طرفداران آنها گفته می‌شد.<sup>1</sup>

### تعریف زندقه در دستگاه خلافت

شاید قدیمی‌ترین تعریفی که به صورت رسمی و دولتی از زندیقان شده است در متن وصیت زیر باشد که مهدی خلیفه عباسی به ولی عهد و فرزندش موسی نموده است.

زندیقی را به خدمت مهدی خلیفه می‌آوردند، و خلیفه به او پیشنهاد توبه می‌کند و چون آن زندیق زیر بار نمی‌رود، خلیفه دستور می‌دهد تا گردنش را بزنند و جنازه‌اش را بر دار بیاویزند. پس از این پیش آمد مهدی خلیفه روی به فرزندش کرده و می‌گوید:

---

<sup>1</sup> . همچنین در دایرة المعارف اسلامی نظرات دیگری درباره وجه تسمیة (زندیقان) وجود دارد که ما آن را چندان درست ندانستیم از جمله این که: (زندقه) معرب (زندگر) یا (زنده گر) که به معنای مجدد دین و زنده کننده آن، و یا آن که معرب (زن دین) است که نمایانگر دین زنان می‌باشد، و یا از (زندیک) نشانگر پیروان کتاب زند مزدک می‌باشد که از دین مانی مشتق شده است.



ای فرزندا! اگر پس از من خلافت به تو برسد، تنها به زندیقان بپرداز، زیرا این جماعت مردم را به اموری فریبده با ظاهری بس آراسته و نیکو دعوت می‌کنند از قبیل دوری از دنیا و روی آوردن به آخرت؛ تا آن جا که مردم را معتقد می‌سازند که گوشت را حرام بدانند و به آب پاک دست نزنند، کشتن حشرات را گناه بشمارند، و بالاخره آنان را به دوگانه پرستی وا می‌دارند. به این معنی که نور و ظلمت را پرستش کنند. در چنان وضعی زناشویی با محارم را چون خواهران و دختران روا می‌دارند، خود را با ادرار می‌شویند، و کودکان را از گذرگاه‌ها می‌زدند، به این عنوان که آنها را از اهریمن ظلمت رهایی بخشند و به نور و روشنایی هدایت کنند.

چون پس از من به خلافت رسیدی، بی هیچ رحم و شفقتی اینان را بدار آویز و شمشیر بر آنان بکش، و با کشته آنها به خدای یکتا تقرّب کن. چه پدر بزرگت عباس را به خواب دیدم که دو شمشیر بر من حمایل کرد، و مرا به کشتن این دوگانه پرستان فرمان داد (4).

وقتی که موسی پس از پدر به خلافت نشست، به انجام وصیت و سفارش پدر کمر بست و در انجام همین مهم بود که در دهمین ماه از خلافت خود گفت: قسم به خدا، اگر زنده بمانم همه زندیقان را از دم تیغ می‌گذرانم، و یک تن از آنان را زنده نخواهم گذاشت.

می‌گویند موسی دستور داده بود تا در اجرای چنین تهدیدی یک هزار، دار بر پا کنند تا در موقعی که خود از پیش تعیین کرده بود، هزار تن زندیق را با هم بر دار بکشد، اما پیش از آن که بتواند چنین تهدیدی را عملی کند از دنیا رفت.<sup>1</sup>

طبری یک مورد دیگر از وصیت مهدی خلیفه عباسی را چنین آورده است:

وقتی که داوود فرزند علی عباسی، و یعقوب فرزند فضل حارثی از خاندان حارث ابن عبد المطلب را<sup>2</sup> نزدش آوردند، و آن دو اقرار کردند که جزء زندیقانند، یعقوب

<sup>1</sup> . آیا زنداقه در کشتن خلیفه دست در کار بوده‌اند؟

<sup>2</sup> . داوود و یعقوب هر دو از خاندان بنی هاشم و عمو زاده پیامبر خدا بودند.

گفت: من به تنهایی و پیش زندقه خود اعتراف می‌کنم، اما در حضور مردم هرگز به مانوی بودن خویش اقرار نخواهم کرد، اگر چه مرا با مقراض قطعه قطعه کنی. مهدی در پاسخ به یعقوب گفت: وای بر تو اگر پرده از آسمان‌ها برداشته می‌شد، و به چشم سر می‌دیدید که دین مانی بر حق است، و جای هیچ گونه تردیدی هم برایت باقی نمی‌ماند، باز هم سزاوار بود تا به محمد تعصب‌ورزی، و جانب او را فرو نگذاری. آخر اگر محمد نبود، تو امروز چه کسی بودی؟ آیا نه این که خود یکی از افراد ساده مردم به حساب می‌آمدی؟ به خدا سوگند، اگر نه این که با خدای خود عهد بسته‌ام که چون مرا به خلافت برساند دستم به خون هیچ یک از افراد قبیله بنی هاشم آلوده نشود، تو را مهلت نمی‌دادم و حتی یک لحظه هم زنده‌ات نمی‌گذاشتم. آن گاه به موسی ولی عهد خود روی کرد و گفت: ای فرزندان! تو را بر حقی که بر گردنت دارم سوگند می‌دهم که اگر پس از من به خلافت رسیدی یک ساعت هم این دو تن را زنده نگذاری. داوود در زندان مهدی مرد، و چون موسی پس از پدر به خلافت نشست در انجام سفارش پدر دستور داد تا فرشی را بر روی یعقوب حارثی انداختند و جمعی بر آن نشستند تا جان داد.

زن و دختر یعقوب به زندقه اعتراف کردند، دختر حامله بود و مدعی شد که از پدرش باردار است! به فرمان موسی خلیفه عباسی بر سرشان چیزی کوبیدند که هر دو بر اثر ترس و هراس جان دادند (5).

در سال 163 هجری هنگامی مهدی خلیفه عباسی برای جنگ تابستانی با رومیان به رابق از نواحی موصل رسید، عبد الجبار محتسب را برای دست‌گیری مانویان آن ناحیه مأموریت داد. عبد الجبار در انجام این دستور، جمعی از آنان را کشت و عده‌ای را به دار آویخت و کتاب‌های آنها را با چاقو تکه تکه ساخت (6).

طبری پس از ذکر این مطلب، ضمن حوادث سال 168 هجری می‌نویسد: در این سال عمر کلوازی که مأمور ویژه خلیفه برای پی‌جویی و دست‌گیری زندیقان بود وفات یافت، و حمدویه، یعنی محمد بن عیسی از اهالی میسان جانشین او شد. و هم در

این سال بود که مهدی خلیفه عباسی زندیقان را در بغداد قتل عام کرده است (7).

### زندیقان چه کسانی بوده‌اند؟

مسعودی در مروج الذهب در تاریخ مأمون خلیفه عباسی می‌نویسد: خبر برخی از زندیقان بصره به مأمون رسید، دستور داد تا همه آنها را دستگیر کرده برای محاکمه و مجازات به خدمت او گسیل دارند. دستگیری مانویان به شدت در بصره آغاز شد، دسته دسته آنها را گرفته و به بغداد اعزام می‌داشتند.

روزی که آنها را دستگیر و برای اعزام به پایتخت در یک جا کم کرده بودند، سور چرانی آنها را دید و به این خیال که این جماعت به مهمانی دعوت دارند بی خبر از همه جا خود را در میان آنها انداخت. وقتی که مأمورین آنها را به کنار رودخانه و به جانب قایقی راندند، سور چران باز با خود گفت بی شک این مهمانی گردش و تفریحی نیز به همراه دارد پس با آنان به قایق نشست.

چیزی نگذشت که موضوع بند و زنجیری به میان آمد، و زندیقان را یکایک در بند کشیدند و طفیلی را نیز. در آن وقت بود که با خود گفت چه طور شده است که به جای سور، بند و زنجیر نصیب شد! پس مضطرب و نگران روی به همراهان خود کرد و گفت آخر با من بگوئید شما چه کسانی هستید؟! جوابش دادند: تو کیستی؟ مگر از برادران ما نیستی؟! به خدا قسم من چیزی نمی‌دانم جز این که مردی طفیلی و سور چرانم امروز از خانه بیرون آمدم شما را دیدم با خود گفتم لابد اینان را برای ولیمه‌ای جمع کرده‌اند، خود را به میان شما انداختم و چون به قایق نشستیم گفتم لابد به گردش و تفریح و یا به باغی می‌رویم امروز روز مبارکی است و خوش حال شدم تا این که این پاس‌بان‌ها آمدند و مرا با شما به بند کشیدند. آخر به من بگوئید موضوع چیست؟

زندیقان به او خندیدند و گفتند تو که اکنون در شمار ما آمده‌ای و با زنجیر آهنینی به ما زنجیر شده‌ای باید بدانی که ما مانوی هستیم، گزارش‌گران حال ما را به مأموران خلیفه گزارش داده‌اند، و اکنون ما را نزد او می‌برند. وقتی بر او وارد شویم خلیفه

از حال ما می‌پرسد و از مذهب ما پرس و جو می‌کند. آن وقت ما را به توبه و بازگشت می‌خواند و سپس امتحان می‌کند به این ترتیب که تصویر مانی را به ما نشان می‌دهد تا بر آن آب دهان بیاندازیم. و از او اظهار تنفر و بیزاری نماییم. بعد دستور می‌دهد تا پرنده مخصوصی<sup>1</sup> را سر ببریم. هر کس که اطاعت کرد و دستورهای او را انجام داد نجات می‌یابد و خلیفه کاری به او نخواهد داشت. اما آن کس که از دستورهایش سرپیچی کند و بخواهد بر دینش باقی بماند، سر و کارش با تیغ تیز جلاَد است.

پس از ما بشنو و وقتی که نوبت به تو برسد و بخواهند تو را امتحان کنند، اول از عقیده و دین خود بر ایشان باز گو که حتماً نجات خواهی یافت.

اما چون در این سفر به حکم سر نوشت با ما همراهی، و نیز گفتی که تو سورچران و طفیلی هستی، و سوریان را داستان‌های شیرینی است، این سفر را با گفتن داستان‌هایی بر ما هموار گردان.

در بند کشیدگان را به بغداد آوردند، و در دربار خلیفه بر مأمون عرضه داشتند، مأمون آنها را نفر به نفر به نام خواند، و از مذهبش جو یا شد. در جواب می‌گفتند: مسلمانیم. آنها را به اظهار تنفر و بیزاری از مانی با انداختن آب دهان به تصویر او می‌آزمود، و چون از انجام دادن این کار خود داری می‌کردند، به دست جلاَدشان می‌سپرد، تا نوبت به طفیلی رسید در حالی که بر حسب نام متهمین به زندقه دیگر کسی از آن جماعت باقی نمانده بود. مأمون از نگهبانان از حال او جو یا شد، گفتند نمی‌دانیم جز این که او را با آن جماعت همراه دیدیم و با خود به خدمت آوردیم. خلیفه روی به طفیلی کرد و پرسید موضوع چیست؟ گفت ای امیر المؤمنین همسر من حرام شود<sup>2</sup> اگر چیزی از گفته‌های آنها بدانم. من مردی طفیلی و سورچرانم، سپس داستان خود را برای مأمون باز گفت. مأمون سخت به خنده افتاد و آن وقت دستور

<sup>1</sup> . در اصل عربی طائر ماء الدرج آمده است که معلوم نگر دید چه نوع پرنده‌ای می‌تواند باشد.  
<sup>2</sup> . در مذهب اهل تسنن یکی از سوگندها، سوگند به طلاق همسر است که اگر دروغ سوگند خورده باشد همسرش مطلقه می‌شود. طفیلی به طلاق همسرش در محضر خلیفه سوگند خورده بود.

داد مانی را پیش رویش بداشتند، سور چران مانی را لعنت فرستاد و از او بیزاری جست و اضافه کرد که آن را به من بدهید تا بر آن کثافت کنم. به خدا قسم نمی‌دانم مانی کیست یهودی است یا مسلمان(8).

از آن چه گذشت این مطلب آشکار می‌شود که مقصود از زندیقان همان پیروان مانی می‌باشند، اگر چه گاهی هم به ندرت اتفاق افتاده است که به غیر از آنها نیز اطلاق شود. اکنون که در یافتیم زندیقان همان پیروان مانی بوده و از وی ریشه گرفته‌اند موقع آن رسیده است که ببینیم مانی خود چه کسی، و دین او چگونه آیینی است.

## مانی و دین او

مانی کیست؟

استخرج مانی من ادیان و آراءِ فلسفة مختلفة دیناً

وحداً عجیباً:  
«مانی از ادیان و فلسفه‌های گوناگون

دین تازه و عجیبی ساخت»

### مؤلف

«مانی» فرزند «بتک» در سال 216 میلادی در شهر رها یکی از شهرهای بابل دیده به جهان گشود. مانی که پاهایش کج بود در نقاشی، سخت ماهر و خطاطی قابل بود و خود خطی اختراع کرد و لغات و اصطلاحاتی مخصوص ساخت و بعدها تمام نوشته‌های خود را به جز (سابرقان) که به زبان فارسی نوشته شده است، بقیه را با آن خط و به زبان سریانی نگاشته است.<sup>1</sup> پدر مانی بتک، در ابتدا بت پرست بود و بعدها به دین دیسان (9) در آمد و مانی بر آن دین نشو و نما یافت و آیین دیسان بر افکارش تأثیری عمیق بخشید.

---

<sup>1</sup> . مانی و دین او 61\_69

مانی چون بیست و چهار ساله شد، ادعای پیامبری (10) کرد و از هر یک از ادیان مختلف چون زردنشتی، ماندائی صابئه میسان، و هلنیسم که فلسفه اشراق یونان بعد از اسکندر است، و بودایی، و گنوسیزم چیزی گرفت، و همه را در قالبی واحد ریخت و معجونی عجیب ساخت طوری که هر کس هر چه را که می‌خواست در آن می‌توانست بیابد. چون زهد دوری از دنیا، اعتراف به گناهان، و عبادات از قبیل نماز، و روزه و اوراد و اذکار و ... .

و نیز پاسخ برای هر سؤال مشکلی وجود داشت مانند هیئت جغرافیا، علوم طبیعی، فیزیک، شیمی، شناخت حیوانات و نباتات و انسان، پیدایش فرشتگان و دیوان و آفرینش آنها و همه موجودات، و مدت عمر جهان و زمان پایان آن و غیره که همه اینها با روش خرافی و دور از عقل و منطق، و بر خلاف اصول و موازین علمی توصیف و پاسخ داده شده بود.

گنوسیزم که یکی از اجرای اصلی دین مانی را تشکیل می‌داده است، خود آیینی خاص بوده که از امتزاج هینیسم و معتقدات دینی ساکنان مناطق بین ایران و یونان قدیم به وجود آمده است که به طور خلاصه عبارت است از:

ایمان به وجود دو اصل حاکم بر جهان به نام خیر و شر. و ایمان به نیروی الهه سیارات هفت گانه که امور جهان را به دست دارند، و این که روح آدمی با دستیابی به حقایق اشیاء و ترک دنیا، و خودداری از آمیزش و همسرگیری سرانجام می‌تواند از جهان شر و پلیدی نجات یافته به جهان خیر و برتری و بالا راه یابد.

گنوس خود به فرقی چند تقسیم می‌شده است. مانند گنوس یهودیت، و گنوس مسیحیت. که مذهب دیصانیه - که دین اولیه مانی و ثانوی پدرش بتک بوده است - پیروان فرزند دیصان، و مرقیونیه فرزند مرقیون، خود فرقه‌ای از گنوس مسیحیت می‌باشند و هر کدام از این فرق گنوس مسیحیت انجیلی مخصوص به خود دارند، و سایر انجیل‌ها را قبول نداشته رد می‌کنند.<sup>1</sup>

---

<sup>1</sup> . مانی و دین او 34\_36

بار تولد شرق شناس روسی را عقیده بر این است بردسان نخستین نویسنده سربانی 155\_222م که در او سازندگی می‌کرده است در مقام آن بوده تا بین فلسفه بت‌پرستی به نام گنستیزم و نصرانیت یک نوع رابطه و هماهنگی ایجاد کند، و در این زمینه آراء و عقایدی که بردسان ارائه داده خود بر مانویت مانی اثر گذاشته است.

محمد فواد کوبریلی نویسنده ترک نیز در حاشیه‌ای بر آن کتاب نوشته است می‌گوید: گنوس بالاترین حد معرفت به اسرار است!<sup>1</sup>

### دین مانی

مکتب مانی اساس جهان را بر دو اصل نور و ظلمت، و سه دوره گذشته و حال و آینده می‌داند.

در دوره گذشته، نور و ظلمت هر یک جدا از یک دیگر، و در کنار هم قرار داشتند. نور در بالا، و ظلمت در پایین، و دامنه آن به سه جهت کشیده شده بود.

جهان نور، میهن همه نیکی‌ها از نظم و ترتیب، خوشبختی و آرامش؛ و جهان ظلمت کانون همه بدی‌ها، از پلیدی‌ها، تشویش و نگرانی، جنگ‌ها و بلاها و نگرانی‌ها بود.

فرمان‌روایی جهان نور با (اهورا مزدا). و بر جهان ظلمت و تاریکی فرشته یا خدای تاریکی به نام شیطان (یا اهریمن) حکومت می‌کردند.

جهان ظلمت از پنج طبقه، ابرهای تیره و تاریک، شعله‌های خشمگین آتش، طوفان و گرد بادهای کوبنده، لجن و تاریکی مطلق تشکیل شده، ریاست هر طبقه با شیطانکی<sup>2</sup> به صورت‌های دیو، شیر، عقاب، و ... بود.

عناصر سازنده طبقات پنج‌گانه جهان ظلمت را پنج عنصر طلا، مس و ... و مزه‌های پنج‌گانه شوری و تلخی، و ... تشکیل می‌دادند. و هر طبقه از پلیدی‌ها، و شرارت‌ها، و دیوان و ددان دو پا و حیوانات چهار پا مالا مال بوده است.

<sup>1</sup> . تاریخ الحضارة الاسلامیه نوشته ف بار تولد چاپ مصر سال 1942 م ص 11\_12

<sup>2</sup> . در اصل عربی (اراکنه) آمده است.



جهان روشنایی نیز از پنج طبقه تشکیل می‌شد که در هر یک عضوی از اعضاء خداوند چون هوش، تفکر، ... که مظاهر خدا هستند قرار داشت.

خداوند جهان نور، چون پادشاهی در کاخ سلطنتی جای گرفته، و خداوند تاریکی هم چون خوکی به خورده و بلعیدن پلیدی‌ها و کثافت‌ها مشغول است.

در جهان تاریکی دعوا، دشمنی، جنگ دایمی و حمله‌های پیاپی دیوان به یک دیگر، خوردن و پاره پاره کردن، دریدن و بلعیدن، شهوت مدام حیوانی و کثیف و امثال این پلیدی‌ها به چشم می‌خورد.

درخت روشنایی: جهان روشنایی - خود را همیشه از درخت تاریکی برکنار می‌داشت تا مبادا وی تهییج شده بر او تجاوز کند. منتهی تیره-هایی که جهان تاریکی را تشکیل می‌دادند، جنگ و نزاع‌شان آن قدر بالا گرفت و در پی یک دیگر تاخت و تاز آوردند، تا سر انجام در این پی-گیری و تعقیب از یک دیگر به عالم بالا و جهان روشنایی کشیده شدند. نور و صفایی که در جهان بالا دیدند آنان را سخت به خود مشغول داشت به اندازه‌ای که در مقام آن بر آمدند تا با سپاهی از دیوان به جهان روشنایی بتازند و آن را تسخیر و در خود فرو برده ضمیمه جهان تاریکی نمایند.

فرمان روای جهان روشنایی هیچ جنگ افزاری نداشت تا با دیوان به ستیز و نبرد برخیزد، از طرفی نمی‌خواست تا هیچ یک از هوا دارانش خدایان را به جنگ دیوان بفرستند. ناگزیر خود آماده نبرد با جهان تاریکی و پلیدی شد، و در نتیجه این تصمیم نخستین بار در جهان آفرینش اولین آفریده خود را به نام (نه‌نه) یا مادر حیات و زندگی مطلق بیافرید، و او نیز به سهم خود پاکترین جزء جهان بالا، انسان ازلی را به وجود آورد.

انسان ازلی با فرزندانش عناصر پنج گانه هوا، آب، روشنایی و ... که در پیشاپیش آنها پادشاه نخشب بود فرود آمدند و در جهان پلیدی‌ها با تاریکی و وحشت به نبرد پرداختند. اما سر انجام انسان ازلی شکست خورد و فرزندانش به دست دیوان تکه تکه شدند. و دیوان آنها را خوردند و بلعیدند، بلع پاره‌های نور وسیله دیوان، و قرار

گرفتن آنها در شکم تاریکی و ظلمت، آمیختگی روشنایی با تاریکی را به وجود آورده است که زمان و دوره‌ی حال می‌باشد. که خود این دوره سر آغاز دوره‌ی رهایی نامیده می‌شود، رهایی نور از ظلمت و تاریکی. فرمانروای جهان روشنایی با این عمل خود نخستین فداکاری را در جهان هستی انجام داده است، فداکاری او و فرزندانش در راه رهایی روشنایی از زندان تاریکی‌ها.

نبرد بین جهان روشنایی و تاریکی آغاز شده، نور بر سر آن است که پاره‌های خود را از شکم تاریکی برهاند، و جهان تاریکی خواهان آن است که پاره‌های نور همچنان گرفتار زندان پلیدی‌های او باشند. از این طرف، خداوند جهان نور فرشتگان و خدایان کوچک دیگری را بیافرید و به یاری انسان ازلی فرستاد. انسان ازلی خودش به یاری این فرشتگان و خدایان کوچک از چنگال ظلمت و تاریکی رهایی یافت، ولی همچنان فرزندانش گرفتار و در بند شکم دیوان ظلمت و تاریکی باقی ماندند.

**جهان روشنایی**، برای رهایی پاره‌های خود، این جهان آفرید، و جهان تاریکی نیز برای نگه داشتن نور به نام زندانی خود، به کارهای پلید و ناپاکی دست زد که از آن میان، نخستین بار دو تن از ریاست دیوان را که فرزندان انسان ازلی را خورده بودند با یک دیگر در آمیخت و در نتیجه آمیزش این دو آدم ابو البشر (پدر همه انسان‌ها) متولد شد که جزء بزرگی از نور درونش زندانی بود. آن دو دیو بار دیگر با یک دیگر در آمیختند، و در این بار حواء (مأم همه انسان‌ها) که اندکی نور در خود داشت به دنیا آمد.

در این موقع خداوند جهان نور، عیسی را به همراهی یکی از خدایان کوچک به کمک آدم فرستاد و او را رهبانیت بیاموخت تا از مادینه هم جنس خود یعنی حوا بپرهیزد. دیو نر چون چنین دید با دختر خود حوا در آمیخت و قابیل به وجود آمد، قابیل با مادرش حوا هم بستر شد و هابیل به دنیا آمد، و بار دیگر با وی آمیزش کرد و دو دختر بزاد، و در هر زاد و ولد زندانی درون زندان دیگر بر پاره‌های خدایی نور قرار می‌گرفت، و به این ترتیب و تا به امروز و نیز تا آن هنگام که زاد و ولدی در کار

باشد، بخش نور درون زندان‌های تو در توی تاریکی بیش از پیش گرفتار خواهد گردید.

به این ترتیب طی یک سلسله طولانی از تصورات و خرافات، مانی کیفیت خلق انسان، نبات، حیوان، جماد را تصویر کرده است. توجه کنید. خداوند ماه را کرجی نقل ارواح مؤمنین به سوی آفتاب و روشنایی آفریده است، تا آنها را به بالا و به جایگاه اصلی‌شان حمل کند، ظرف مدت پانزده روز اول ماه، این کرجی که ابتدا به صورت هلالی ظاهر می‌شود رفته رفته بزرگ و بزرگتر می‌گردد، و با انبار کردن ارواح مؤمنین به حد کمال و بزرگی خود می‌رسد، زیرا این کرجی در مسیر خود به سوی خورشید مرتباً ارواح مؤمنین بر آن سوار می‌شوند. از نیمه به بعد که نیمه بدر کامل است، این کرجی که حامل ارواح مقدس است آرام آرام کوچک و کوچکتر می‌شود و دلیل آن این است که بارهای نورانی مرتب در ساحل خورشید پیاده می‌شوند و به جهان روشنایی قدم می‌گذارند و کرجی آهسته آهسته خالی و خالی‌تر می‌شود تا بار دیگر به صورت هلالی در ساحل دنیا باز گردد. سیر بدر و هلال همین مطلب است!!<sup>1</sup>

مأموریت مانی که خود (فارقلیط) می‌باشد برای نجات فرزندان انسان، برای خلاصی و رهایی اجزاء نور از شکم ظلمت که از طریق تناسل در وجود انسان و سایر اجزاء عالم به وجود آمده است، همانند مأموریتی است که عیسی در جهان ازلی برای نجات آدم داشته است تا او را از تولید مثل و آمیزش با حواء باز دارد. مانی مأمور است تا آمیختگی بین نور و ظلمت را پایان دهد، که خود این دوره آمیختگی دوازده هزار سال است که تا سال 271 هجری، یازده هزار و هفتصد سال از آن گذشته، (11) و تنها سیصد سال دیگر باقی است، که در سال 531 هجری با به کار بستن تعلیمات مانی، جهان هستی و در آمیختگی نور و ظلمت پایان خواهد یافت. از آن تاریخ به بعد دوره انحلال و زمان آینده است. دوره‌ای که هر چیز به اصل خود باز خواهد گشت.

<sup>1</sup> . آیا به نظر شما این مطالب زیبا و جذاب، و در عین حال یک فانتزی جالب نیست؟! مترجم

در جهان بالا، یعنی جهان نور، بهشت‌های نورانی که پر از خیر و خوبی است، و ارواح مؤمنین و فرشتگان، خدایان کوچک، همه و همه از خوبی‌ها برخوردارند. و در جهان زیر، یعنی دنیای ظلمت و تاریکی، شرور و پلیدی‌ها، دیوها و بیماری‌ها، اهریمنان و ارواح افراد شریر و بد کار برای همیشه به بلا و عذابی دردناک گرفتار خواهند بود. (12)

این خلاصه‌ای بود از آن چه در دین مانی از اسرار تکوین می‌توان یافت. اکنون ببینیم مانی در باره انبیاء چه نظری داشته است.

#### نظر مانی در باره انبیاء

مانی به موسی و تورات او عقیده نداشت، می‌گفت: بودا و زردشت در شرق، و عیسی که از مادر زاییده نشده بود در غرب به پیامبری برانگیخته شده‌اند. و مانی خود همان فارقلیطی است که عیسی به ظهورش جامعه بشریت را مژده داده است. خود در بابل که مرکز جهان هستی است ظهور کرده و مأموریت دارد تا هدف و آیین آن پیامبران را با هم جمع و آن را تکمیل کرده، به تمام زبان‌های دنیا بگرداند. (13)

از این روی چون او خود را برای راهنمایی جامعه بشر برانگیخته شده می‌دید و دینش را جایگزین همه ادیان می‌دانست، خود و جانشینانش کوشیدند تا افکار و اندیشه‌هایش را به همه زبان‌ها ترجمه کنند تا همه افراد بشر سخنانش را در یابند و به دینش بگروند.

از این جا بود که اصطلاحات هر ملت و دینی را که در مقام تبلیغ پیروانش بودند می‌گرفت و با آن زبان و اصطلاحات با ایشان سخن می‌گفتند، مثلاً اگر می‌خواستند یک فرد یهودی را به زندقه دعوت کنند، اصطلاحات دین یهود را بر مطالب خود می‌بستند تا فهم مطالب‌شان برای آن یهودی آسان و زندقه‌شان برای او قابل قبول باشد. چون نام‌ها و نام فرشتگان و از این قبیل.

از این رو در کتاب‌هایی که برای ایرانیان ترجمه کرده‌اند، اصطلاحات دین زردشت

و نام ماه‌ها، و نام قهرمانان، و افسانه‌های پارسی آمده است. و برای مسیحیان پر از اصطلاحات مسیحیت، و برای یونانیان سرشار از نام خدایان آنها، و اصطلاحات ایشان و برای چینیان مالامال از سخنان ویژه آنها و معالم دین بودا.

از طرفی وقتی آلهه و فرشته‌ای از دینی گرفته می‌شود، ملتزمین رکابش نیز با او وارد در این دین می‌گردید و به این ترتیب تا این اواخر، عده خدایان کوچک و بزرگ اوراد و انکار، طلسمات و عزایمی که برای دفع اهریمنان در مذهب مانی به کار می‌رفت از شماره بیرون شده بود. همین امر، با ضافه مخالفت صریح این دین با فطرت آدمی در مورد دعوت مردم به خودداری از تولید مثل، و کشیدن جهان به سوی زوال و نیستی، عواملی بودند که آن را پس از گذشت هزار سال از ظهور و خود نمایش به سوی مرگ و نیستی کشیده‌اند. (14)

#### شریعت مانی

در شریعت مانی نماز، و روزه، و آواز - تراتیل - وجود دارد. و سالی یک بار عید دارند.

عبادت‌گاه ایشان از پنج قسمت تشکیل می‌شود، و کیفیت ورود به این دین چنین است که آدمی قبلاً خود را به ترک ازدواج و شهوت‌رانی، و خودداری از خورده گوشت و مشروبات می‌آزماید، اگر از عهده برآمد، آماده است تا این دین را بپذیرد. و در صورتی که به راستی دین مانی را دوست داشته باشد، اما نتواند از عهده مبارزه با هواهای دل بر آید، تن را به عبادت و ریاضت وا می‌دارد، و حفظ دین، و نگاهداری گروه صدیقین را بر خود واجب می‌شمارد. چنین اشخاصی همان افراد سماعین می‌باشند که بیشتر پیروان مانی را تشکیل می‌دهند که بر ایشان نماز و روزه مخصوصی را واجب کرده است.

مرتبه بالاتر از سماعین را صدیقان دارند که عبادت ویژه‌ای برایشان

تعیین

کرده، و قوت بیش از یک روز را بر آنها حرام ساخته، آن هم از نباتات، و پوشاک فقط برای یک سال، و برایشان واجب گردانیده است که دائماً در سیر و گردش و به ارشاد و تبلیغ بپردازند.

برتر از صدیقین گروه قسیسان اند که تعدادشان به 360 نفر می‌رسد، و مقام برتر را اسقف‌ها دارند که عده‌شان به 72 تن می‌رسد، و بالاتر از آنها مقام معلم، و برتر از او خلیفه مانی، و بر رأس همه شخص مانی قرار دارد. (15)

### پایان کار مانی

مانی چهل سال<sup>1</sup> در نقاط مختلف جهان، چون هندوستان و چین و خراسان گردش کرد و مذهب خود را تبلیغ نمود، و در هر جا یکی از یاران خود را به نیابت و جانشینی خویش بر می‌گزید.

مانی مدت سی و یک سال از پشتیبانی و تأیید امپراطوران و فرمانروایان ایران برخوردار بود، و همین امر باعث شد تا دینش در سراسر جهان آن روز منتشر گردد. در آخر کار، بهرام فرزند هرمز پادشاه ایران به مخالفت با مانی و دین او برخاست، و او را که مدت سه سال در زمان سلطنت او متواری و پنهان بود دستگیر و به محاکمه کشانید.

بهرام در این محاکمه به او گفت: تو نه جنگ می‌کنی، و نه به شکار می‌روی، و نه بیماری را شفا می‌دهی، بگو به چه کار می‌آیی؟! مانی پاسخ داد:

من عده بسیاری از خدمت گزارانت را از شر اهریمنان، و سحر و جادو نجات داده‌ام، و خیلی از بیماران را شفا بخشیده‌ام، و عده بسیاری را از چنگال مرگ رها کرده‌ام!

<sup>1</sup> ابن مانی در کتاب الفهرست، ص 458 مدت کار مانی را چهل سال گفته است، در صورتی که مانی در سال 240 میلادی ادعای پیامبری نمود و در سال 277 م به هلاکت رسیده است با این حساب زمان ادعای پیامبری او سی و هشت سال می‌شود.

و نیز گویند بهرام به او گفت: تو مردم را دعوت می‌کنی تا جهان هستی را نابود سازند، همان بهتر که دستور دهم پیش از آن که تو به آرزوی خود برسی، تو را نابود کنند.

پس بفرمود تا او را در بند کشیدند و قید و بندی گران بر دست و پا و گردن او نهادند<sup>1</sup> و به زندان انداختند. مانی مدت بیست و شش شبانه روز چنان وضعی را توانایی آورد، و سپس بر اثر سنگینی آن بند گران از پای در آمد. سال وفات مانی را 277 م نوشته‌اند. و گویند در سال وفاتش 60 سال داشت.

چون مانی بمرد، بهرام دستور داد تا سرش را از بدن جدا کردند، و جسدش را ره دروازه شهر به دار آویختند. (16)

### انتشار دین مانی

مذهب مانی از قرن چهاردهم میلادی به بعد در نقاط مختلف مسیحی نشین، چون اسپانیا و جنوب فرانسه، و ایتالیا، و بلغارستان، و ارمنستان انتشار یافت. و تا قرن چهاردهم میلادی نیز پیروان این مذهب در آن نقاط دیده می‌شدند. (17)

این مذهب در قسمت‌های شرقی ایران، هند، طخارستان و بلخ، انتشار یافت و در قرن هشتم هجری یکی از خلفای مانی در طخارستان به حکومت رسید.

در قرن هفتم میلادی مذهب مانی در چین انتشار یافت و در آن جا آزادی عمل به دست آورد و امپراتور چین شرقی در اواخر قرن هشتم به مذهب مانی گروید، اما قرن نهم بر آنها سخت گرفت ولی با این وجود این مذهب تا قرن 14 میلادی در آن جا دیده شده است.

مسعودی در مروج الذهب می‌نویسد: قوی‌ترین و با ترتیب‌ترین دولت ترکی که در تاریخ 332 هـ\_ 943 م روی کار آمده است دولت کوشان بود که مذهب مانی داشت.

---

<sup>1</sup> . نوشته‌اند که سنگینی قید و بندی که بر دست و پا و گردن مانی نهاده بودند در حدود بیست و پنج کیلو گرم به وزن امروز بوده است.

### دین مانی در کشورهای اسلامی

در کشورهای اسلامی از خلفا نخستین کسی که به مذهب مانی کشتی از خود نشان می‌داد ولید دوم 125-126 هـ بود (18). مروان فرزند محمد معروف به جعدی متوفای 132 هـ مانوی مذهب بود. لقب جعدی از آن سبب به وی داده شده که وی تربیت شده و به اصطلاح ارشاد شده دست استادش جعد بن درهم بوده است.

وقتی که خلفای عباسی در مقام کشتن زندیقان بر آمدند و آنان را تحت تعقیب و پی جویی خود قرار دادند، مانویان از ناحیه عراق و غرب ایران به جانب شرق و شمال ایران و قسمت ترکمنستان مهاجرت کردند. ابن ندیم می‌نویسد: من سی صد تن مانوی را در زمان سلطنت معز الدوله می‌شناختم که موقع تألیف کتاب الفهرست تنها پنج تن از آنها باقی مانده بودند. مانویان در این زمان به نواحی سغد و بیجیک و سمرقند مهاجرت کردند. (19)

اکنون که قسمتی از تاریخ زندقه و زندیقان را از نظر بحث و تحقیق گذرانیدیم، به جا است تا شمه‌ای از فعالیت آنها را نیز در دوران سیف بیاوریم تا مبحث مانی و مانویان را از هر لحاظ مورد بحث و بررسی خود قرار داده باشیم.

### دوران فعالیت مانویان

مسعودی در کتاب مروج الذهب در اخبار القاهر و مهدی عباسی چنین آورده است: هنگامی که کتاب‌های مانی و ابن دیصان و مرقیون وسیله عبد الله بن مقفع و دیگران از پارسی و پهلوی به زبان عربی ترجمه شد، همچنین کتاب‌هایی که در همان زمان وسیله ابن ابی العوجاء و حماد عجرد و یحیی بن زیاد و مطیع بن ایاس در تأیید مذهب مانی و دیصانیه و مرقیونیه تألیف گردید و در اثر این فعالیت‌ها بود که در زمان حکومت او طرفداران مانی فزونی یافتند و آراء و عقاید ایشان آشکار گردید و او هم در کشتن آنان و کسانی که پشت پا به دین زده بودند جدی بلیغ مبذول داشت: (20)

اینک در فصل آینده به معرفی چند تن از آنها می‌پردازیم.



## نمونه‌هایی از مانویان

لعلی اصادف فی باقی ایامی زمانا اصیب دلیلا علی هدای  
«شاید در آینده راه هدایت و حقیقت را در یابیم.»

عبدالله بن المقفع

1- عبد الله بن مُقَفَّع

2- ابن ابی العوجاء

3- مطیع بن ایاس

4- سیف بن عمر

از آن جا که سیف را دانشمندان علم رجال به زندقه متهم داشته‌اند، ما در این فصل فعالیت چند تن از کسانی را که در اسلام به زندقه متهم بوده‌اند بررسی می‌نماییم تا هماهنگی فعالیت و آنان را در یابیم:

1- عبد الله بن مقفع

اول عبد الله بن مقفع (106- 142 هـ) (21). عبد الله معاصر منصور عباسی بود، کتاب‌های ارسطاطالیس و غیر او را که در منطق بود برای منصور به عربی ترجمه کرد. عبد الله نخستین کسی بود که در اسلام دست به ترجمه کتب ارسطو زد. از جمله

این که کتاب کلیله و دمنه و کتاب‌های دیگری را از زبان پارسی به عربی ترجمه کرده است. رسائل شیوا و بلیغی را نیز به رشته تحریر در آورده مانند کتاب‌های الادب الصغیر و الادب الکبیر، و الیتیمه.

عبد الله را به زندقه متهم ساختند، و مهدی خلیفه عباسی می‌گفت: هیچ کتابی از زندیقان ندیدم مگر اصل و ریشه آن از عبد الله مقفع خبر می‌داد: چنین سخنانی در باره عبد الله گفته‌اند ولی ما چیزی که دلالت بر زندقه عبد الله داشته باشد ندیدیم، مگر آن چه را که در باب برزویه طیب در کتاب کلیله و دمنه او به چشم می‌خورد، و محققین بر آن‌اند که موضوع انشاء آن خود، فرزند مقفع است که از زبان برزویه طیب نوشته شده. در باب برزویه طیب چنین آمده است:

... و دیدم که آراء مردم مختلف است، و خواسته‌های ایشان متباین، طایفه‌ای بر دیگری می‌تازد، و وی را دشمن می‌دارد، و عیب می‌کند، و با سخن او به مخالفت برمی‌خیزد و آن دیگری نیز با وی چنین است. چون چنین دیدم در یافتن که در پی ایشان نمی‌توانم پی سپر باشم. تا آن جا که می‌گوید: باز گشتم به سوی ادیان، و عدالت را از ایشان خواستار بودم، از هر کس که سراغ گرفتم، دیدم که در جواب سؤال در مانده است. و پاسخ آنها را مطابق عقل و خرد خود نیافتم تا مورد تصدیق آن باشد، و مرا به پیروی از آن الزام نماید. گفتم پیرو دین اسلام خود باشم، دلم گواهی نداد و زیر بار نرفت که نفسم عاشق صرف عمر در بازجویی از ادیان است. از طرفی دیدم که مرگ نزدیک است، و در آن سخت به اندیشه افتادم، و چون از تردید و دو دلی به هراس آمدم دیدم بهتر آن است که از مکاره کناره گیرم و بر آنهایی بسنده کنم که دل گواهی دهد که مطابق همه ادیان است پس دست از کشتن و آزار برداشتم... تا آن جا که گوید: و قبول کردم که بر کسی تجاوز نکنم و بعثت، و قیامت و ثواب و عقاب را انکار کنم، و از بدان دوری جویم... تا آن جا که می‌گوید: در این حال دلم آرام گرفت و تا آن جا که در قوه داشتیم در اصلاح حال و مال خود کوشیدیم، به این امید که شاید در بقیت ایام عمر فرصتی دست دهد و دلیل راهی، و قوت نفسی و ثبات امری آید. به این حالت

ادامه دادمو کتاب‌های بسیار ترجمه کردم. طرز تفکر فرزند مقفع با نمونه‌ای که از او آوردیم بر ما روشن شد. شک در دین، تردید در پذیرش یکی از ادیان با این که به صورت ظاهر از دین زردشتی به اسلام گرویده بود. آن گاه قبول آن قسمت که در همه ادیان مورد تصدیق باشد، چون خود داری از آدم کشی، و مضروب ساختن دیگری و ترجمه کتاب‌های بسیار، و این خود گواهی است بر درستی آن چه به او نسبت داده‌اند از نقل کتاب‌های زندیقان. و شاید سرانجام این دو دلی و سرگردانی موجب شده باشد تا به دین زندیقان در آید، چه پوینده در آن پاسخ هر پرسشی را از فلسفه تکوین در می‌یابد، هم چنین روی گردانی از دنیا، و دانایی به امور را اگرچه به صورت خرافه باشد.

همه این‌ها ارتباط و هم بستگی شدیدی با طبیعت و مزاج عبد الله داشته است که می‌گوید: و شاید در بقیت ایام عمر فرصتی دست دهد و مرا راهبری فراچنگ آید.

## 2- ابن ابی العوجاء

دوم - عبد الکریم فرزند ابی العوجاء دایی معن بن زائده شیبانی<sup>1</sup> است که از معروفترین سست‌دینان و زندیقان بصره است (22) و در بسیاری از کتاب‌های حدیث و تاریخ، مناظرات دینی او منعکس می‌باشد. از جمله در کتاب بحار مجلسی چنین آمده است (23): فرزند ابن العوجاء از شاگردهای حسن بصری بود که از توحید و یگانه‌پرستی اسلام روی برگردانید، و در حالی که منکر وظایف و اعمال حج بود، و با دیده نا باوری آن را می‌نگریست به مکه وارد شد. و از آن جا که او شخصی بد طینت و بد زبان بود هیچ عالمی مجالست و گفت و شنود را دوست نداشت، روزی با تنی چند از بدستانش در محضر ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق حضور یافت و اجازه سخن خواست به این شرط که گوینده در امان باشد. آن حضرت به وی اجازه داد.

<sup>1</sup> . در کتاب جمهره انساب عرب ص 316 آمده است که وی از قبیله بنو عمرو بن ثعلبه بن عامر بکری بوده است.

فرزند ابی العوجاء لا اشاره به مراسم حج گفت: تا به کی این خرمن را با پای خود می‌کوبید، و به این سنگ پناه می‌برید، و این خانه بلند و محکم را می‌پرستید، و به گردش چون شتران رمیده می‌دوید؟ این عمل را هیچ دانای صاحب رأیی مقرر نداشته است. تو بگو که پدرت بنیان‌گذار چنین کاری است و تو بر اسرار آن واقف.

ابو عبد الله در پاسخ گفت: بی شک آن کس را که خداوند در گمراهی به خود واگذارد و دیده‌ خردش را کور گرداند، حق را بد و ناگوار می‌بیند، و اهریمن بر او چیره شود، و به پرتگاه هلاک و نیستین چنان بکشانند که مفر و بازگشتی برایش باقی نماند. این خانه‌ای است که خدای بندگانش را به آن می‌آزماید تا با انجام مناسک حج پایه‌ فرمانبرداری آنها معلوم شود، و به همین سبب آنان را فرمان داده تا به بزرگ داشت آن برخیزند و به دیدارش بشتابند. ایزد آن را جایگاه پیامبران و قبله نمازگزاران قرار داده، و این کار بخشی است از خشنودی خدا و راهی است که به بخشایش او منتهی می‌گردد. و معلوم است که خداوند سزاوارتر است تا به فرمانش گردن نهاده شود.

فرزند ابی العوجاء گفت: در گفتارت نام خدا آوردی و به غایب حواله دادی!

حضرت جواب داد: وای بر تو! چگونه غایب است کسی که همیشه همراه مخلوقش حاضر و گواه می‌باشد و از رگ گردن به آنها نزدیک‌تر است. سخنانش را می‌شنود، و موقعیت‌شان را در می‌یابد، و اسرار درون‌شان را می‌داند.

ابن ابی العوجاء گفت: بنا بر این او در همه جا هست! پس وقتی که در آسمان است چگونه می‌تواند در زمین باشد، و هنگامی که در زمین است چه‌سان می‌تواند بر زمین باشد؟!

حضرت فرمود: تو با این وصف که گفתי سخن از مخلوقی به میان آوردی که چون از جایی به جای دیگر شود مکان نخستین از وی خالی ماند و جای دوم وسیله او اشغال شود. در این وقت است که نمی‌داند از آن جا که بیرون آمده چه اتفاقی پس از وی رخ داده است. اما خدای بزرگ و دادگر پاداش ده، جایی از او خالی و تهی نیست، و فضا، و جایی را اشغال نمی‌کند و نزدیکی و دوری از مکانی در او مصداق ندارد.

و نیز آورده‌اند که ابن ابی العوجاء از حضرت صادق پیرامون بیان خداوند که در حق گرفتار شدگان آتش جهنم می‌فرماید: و هر گاه که پوست‌شان بسوزد، پوستی دیگر بر آنها بپوشانیم تا همواره عذاب را بچشند: پرسید که گناه پوست دیگر چیست؟<sup>1</sup>

حضرت فرمود: باشد، اگر کسی خشت خامی را بشکند، و خاک آن را دو باره در قالب بریزد و خشت دیگری بزند، این خشت دوم همان خشت اول است، ولی خشت اول هم نمی‌باشد. (24)

و نیز آورده‌اند که سال بعد ابن ابی العوجاء در مسجد الحرام به امام صادق برخورد، آن حضرت از او پرسید: چه چیز تو را به این جا کشیده است؟ جواب داد: عادت، و پیروی از هم شهری‌ها، و این که از دیوانگی مردم و سر تراشیدن آنها، سنگ اندازی‌شان عبرت بگیرم. حضرت فرمود: تو هنوز بر گمراهی و سرکشیت پایداری؟! ابن ابی العوجاء رفت که سخن بگوید، حضرت ردای خود را از دست او بیرون کشید و گفت: لا جدال فی الحج<sup>2</sup>: در موقع حج جدال و مخاصمه ممنوع است، سپس اضافه کرد: اگر وضع چنین است که تو می‌گویی، در صورتی که چنین نیست که تو می‌گویی، ما هر دو در آخرت پیروزیم. اما اگر وضع چنان باشد که ما می‌گوییم، و این چنین نیز هست آن وقت ما در سرای دیگر پیروزمندیم و تو از بین رفته و هلاک. (25)

و در روایت دیگر چنین آمده است:

ابن ابی العوجاء و سه تن از هم کارانش سالی در مکه با هم قرار گذاشتند که به معارضه با قرآن برخیزند، و هر کدام یک قسمت از قرآن را بر عهده بگیرند که بیانی چون آن بیاورند.

<sup>1</sup> . و کما نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غیرها لیذوقوا العذاب (سوره نساء آیه 56).

<sup>2</sup> . سوره بقره آیه 197.

سال بعد هر چهار تن در مقام ابراهیم جمع شدند. یکی از ایشان گفت:  
من چون به این بخش از قرآن رسیدم که می‌گوید: {يَتَأْرَضُونَ لِلْعِبَادَةِ يُؤْتُونَ

وَيَسْمَأُ أَقْلَعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ} <sup>1</sup> (یعنی ای زمین آب

خود فرو بر، و ای آسمان باز ایست. آب بر زمین فرو رفت و فرمان به  
اجرا رسید) دیدم این سخنی نیست که بتوان با آن به مقابله برخاست، پس  
دست از معارضه با قرآن برداشتم. دیگری گفت: چون به این آیه رسیدم:

{فَلَمَّا أَسْتَيْسُوا مِنْهُ حَلَصُوا حَجِيًّا} <sup>2</sup> (چون از رهاییش امید بریدند) از

معارضه با قرآن مأیوس گردیدم. این سخنان را آرام و به طور سر و  
پنهانی به یکدیگر می‌گفتند که در این اثنا حضرت صادق بر آنها گذر  
کرد و از قرآن بر آنها چنین خواند: {قُلْ لَيْنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ

أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ} <sup>3</sup> بگو اگر جن و انس دست

به یک دیگر دهند تا همانند این قرآن را بیاورند، از عهده بر نخواهند  
آمد. <sup>4</sup> آنان سر برداشتند و آن حضرت را دیدند، و از این که اسرار میان  
خود را از زبان قرآن وسیله او برملا می‌دیدند سخت به حیرت افتادند.

(26)

مفضل بن عمر می‌گوید: در مسجد رسول خدا شنیدم که شخصی به  
ابن ابی العوجاء می‌گوید: خردمندان به محمد تمکین کرده، دعوتش را  
پذیرفته‌اند. و در اذان نامش با نام خدایش همراه است. ابن ابی العوجاء  
پاسخ داد: سخن از محمد کوتاه کن که خردم در آن سرگردان است. و  
اصلی را عنوان کن که محمد آورده است. (27)

اینها نمونه‌هایی بودند از گفت و شنودها، و مناظرات ابن ابی  
العوجاء.

اما در مورد شرح حالش، به طوری که در کتاب لسان المیزان آمده  
است (28)، او اهل بصره بود، و کارش به دوگانه پرستی کشید. جوانان

<sup>1</sup> .سوره هود آیه 44.

<sup>2</sup> .سوره یوسف آیه 80.

<sup>3</sup> .سوره بنی اسرائیل آیه 88.

<sup>4</sup> . چون ترجمه قرآن به زبان دیگر در عباراتی کوتاه امکان پذیر نیست، ما نمی‌توانیم بگویم که حق  
مطلب را ادا کرده‌ایم، گنشته از این که خود در هر حال زیبایی کلام قرآن از دست می‌رود. (سردار  
نیا)

یکصد و پنجاه صحابی ساختگی 63

و خردسالان را فریب می‌داد و گمراه می‌کرد. از این رو مورد تهدید  
عمرو بن عبید قرار گرفت و ناگزیر به کوفه

گریخت، محمد بن سلیمان فرماندار کوفه بر او دست یافت او را کشت و بدنش را به دار کشید.

کیفیت دست‌گیری و کشتنش را طبری جزء حوادث سال 155 هـ چنین آورده است: محمد بن سلیمان فرماندار کوفه، عبد الکریم بن ابی العوجاء را به تهمت زندقه دست‌گیر و به زندان انداخت، عده بسیاری از او نزد منصور به شفاعت برخاستند، و هر کس که در این مورد اقدامی کرد و سخنی گفت خود متهم به زندقه بود، ناچار منصور به فرماندار کوفه نوشت که دست از ابن ابی العوجاء بر دارد و مزاحم او نشود تا دستور قطعی وی صادر شود. پیش از رسیدن این نامه ابن ابی العوجاء که گویا از اقدامات اطرافیانش خبر داشت، از فرماندار کوفه سه روز مهلت خواست، و وعده یک‌صد هزار درهم به او داد چون این تقاضا به فرماندار اعلام شد؛ پیش از آن که دستور خلیفه به وی ابلاغ شود دستور داد. تا ابن ابی العوجاء را بکشند. ابن ابی العوجاء چون مرگ را رویاروی خود دید، و به کشتن یقین حاصل کرد گفت: به خدا قسم مرا می‌کشید ولی این را بدانید که من چهار هزار حدیث از خود جعل کرده میان شما پراکنده‌ام تا آن روز را که باید روزه بدارید افطار کنید، و آن روز را که باید افطار کنید، روزه بدارید. (29)

ای کاش می‌دانستم حدیث‌هایی را که این زیدیق جعل کرده است کدام-اند، سر گذشت‌شان چیست و در چه کتاب‌هایی ثبت شده‌اند. و اگر این زندیق در موقعی که از زندگی خود نا امید شده است اعتراف می‌کند که چهل هزار حدیث جعل کرده که حلال را حرام، و حرام را حلال نموده است. پس تعداد احادیثی که وسیله زندیقانی دیگر که معروفیتی نداشته‌اند جعل شده و در کتاب‌های مورد اعتماد مکتب خلفاء ثبت گردیده است چقدر است؟



### 3- ابن ایاس

ابو سلمی مطیع بن ایاس<sup>1</sup> از شعرای دوره اموی و عباسی است. او در کوفه به دنیا آمد و در همان جا نشو و نما یافت. مطیع شاعری بود ظریف طبع و نا پاک نهاد، و در اشعارش بی‌ملاحظه و بی‌حیا. پدرش را در شعر ناسزا می‌گفت و او را هجو می‌کرد، در نتیجه مورد نفرین و عاق او واقع شد. (30)

مطیع در اوایل شهرتش به خدمت عمر بن زید فرزند عبد الملک خلیفه اموی در آمد و او را مدح گفت در نتیجه تقرب یافت و ده هزار درهم جایزه دریافت کرد. عمر او را به برادر خود ولید بن عبد الملک معرفی کرد، مطیع سه بیت غزل در محضر او خواند و ولید را به وجود آورد و پاداشش این شد که مدت یک هفته ندیم مجلس شراب خواری ولید گشت و پس از آن از بیت المال مستمری برایش ترتیب داد و بدین سان مطیع در دستگاه خلافت اموی راه یافت، و با نزدیکان و دوستداران و کارگزاران آن دولت دمساز گردید.

مطیع، و یحیی فرزند زیاد حارثی<sup>2</sup> و ابن مقفع، و والبه دوستان صمیمی یکدیگر بودند و از هم جدایی نداشتند تا آن جایی که هیچ یک از آنها مال و خواسته خود را از دیگر یاران خویش دریغ نمی‌داشت؛ و نیز همگی آنها به داشتن مذهب مانوی و زندقه متهم بودند. (31)

مطیع در پایان کار بنی امیه و اوایل روی کار آمدن عباسیان به عبد الله بن معاویه<sup>3</sup>

<sup>1</sup> . پدرش ابو قراع، ایاس بن سلمی کنانی و از اهالی فلسطین است. عبد الملک مروان ابو قراع را به همراه جمعی ره یاری حجاج بن یوسف ثقفی به کوفه فرستاد، ابو قراع در کوفه ساکن شد و هم در آنجا ام مطیع ازدواج کرد به آغانی 86/12 و تاریخ بغداد نوشته خطیب 224-223/13 مراجعه فرمایید.

<sup>2</sup> . می‌گویند یحیی دابی زاده ابو العباس سفاح نخستین خلیفه عباسی بوده است. یحیی شاعری هرزه و بد کاره بود.

<sup>3</sup> . عبد الله فرزند معاویه. پسر جعفر بن ابیطالب است که بر اصفهان و قم و نهاوند و سایر شهرهای غربی ایران دست یافت. او، و رییس پلیسش قیس بن عیلان با مردم به بدی رفتار می‌کردند. \_ آغانی 85-75/12

پیوست، و آن هنگام که عبد الله به قسمت‌هایی از نواحی غربی ایران دست یافت، مطیع همدم و ندیم او گردید. داستان‌های بسیاری از این مصاحبت و هم‌نشینی مطیع با عبد الله، و رییس پلیس او که شخص دهری و منکر خدا بوده موجود است.

مطیع در حکومت عباسیان نخست به خدمت جعفر فرزند منصور در آمد. این جعفر از آن جهت که پدرش منصور برای برادرش مهدی از مردم بیعت گرفته بود از پدر رنجیده خاطر بود. در روز اخذ بیعت سخن‌وران و شعرای بسیاری شعرها سرودند و داد سخن‌ها دادند، مطیع در جمع آنها حاضر بود، چون او نیز از سخن‌وری با سخن‌وران و خواندن شعر همراه سایر شاعران به مناسبت چنین روز و موقعیتی فراغت یافت روی به منصور کرد و گفت: ای امیر المؤمنین! فلان از فلان از ... برای ما از رسول خدا چنین نقل کرده است که آن حضرت فرمود: مهدی موعود، محمد بن عبدالله است که مادرش از ما نیست. زمین را پر از عدل و داد می‌کند همچنان که از ظلم و جور پر شده باشد و این برادرت عباس بن محمد نیز بر آن گواه است<sup>1</sup>: آن گاه بلافاصله روی به عباس کرده و گفت: آری! پس از این سخن، منصور مردم را امر کرد تا با مهدی بیعت کنند. چون مجلس پایان یافت عباس گفت: دیدید که این زندیق بر پیغمبر خدا دروغ بست و به این اکتفا نکرد و مرا به شهادت گرفت، که از ترس گواهی دادم، حالا هر که گواهی مرا شنیده است، مرا مردی دروغ‌گو شناخته. این خبر که به جعفر رسید به خشم در آمد. جعفر مردی بی شرم و می‌گسار بود. (32)

از آن جا که مطیع به زندقه متهم و به داشتن چنین مذهبی زبان‌زد خاص و عام بود منصور خلیفه عباسی دوست نداشت تا وی با فرزندش جعفر محشور و همدم باشد. پس روزی او را به حضور طلبید و گفت: تو بر آن سری که با همدمی خود جعفر را بر من تباه کنی، و زندقه‌ات را به او تعلیم بدهی؟! مطیع در پاسخ گفت: خیر خلیفه! چنین

<sup>1</sup> . مطیع به این وسیله حدیثی جعل کرده، تا نشان دهد محمد همان منصور عباسی همان مهدی موعود اسلام است.

نیست، جعفر فرزند تو گمان می‌برد که عاشق دختر جنیان است و از این روی در ازدواج در آن دختر سخت پا فشاری می‌کند، و برای رسیدن به هدفش دعانویسان و رمالان را به دور خود جمع کرده و آنها نیز سخت در کوشش این امر مهم هستند و با این حساب در ذهن جعفر دیگر جایی برای کفر و دین، و شوخی و جدی باقی نمانده است که من او را به تباهی بکشم.

منصور لختی به تفکر فرو رفت و سپس گفت: اگر وضع چنین است که می‌گویی، پس هر چه زودتر باز گرد و مراقب و همدم جعفر باش تا او را از این کارها باز داری (33). مطیع را با حماد عجرت و معشوقه‌اش داستان‌های عشقی بسیار است، و بیشتر اشعارش را در باره زنان خواننده سروده است (34). از جمله در باره جوهر که یکی از آنها است می‌گوید:

«نه به خدا قسم که مهدی کیست که با وجود چون تویی بر مسند خلافت پیشیند، اگر تو اراده کنی خلع و برکناری فرزند منصور از خلافت به دست تو است.»

چون این شعر مطیع به گوش مهدی خلیفه عباسی رسید، سخت به خنده افتاد و گفت: خدا نفرین‌شان کند، هر چه زودتر این دو نفر را به یکدیگر برسانید پیش از این که این زن روسپی ما را از سلطنت براندازد. (35)

نویسنده کتاب آغانی، داستان‌های بسیاری از سبک سری‌ها و بی-حیایی‌های مطیع آورده است. از جمله این که:

یحیی<sup>1</sup> و مطیع و دیگر یاران‌شان با هم جمع شده روزی چند را پیاپی به شراب‌خواری نشستند. در آن اثنا شبی یحیی گفت وای بر شما، ما سه روز است که نماز نخوانده‌ایم، برخیزید تا نماز بخوانیم. مطیع به زن خواننده گفت در نماز جلو بایست و بر ما امامت کن. زن در حالی که تنها زیر پیراهنی بس نازک و لطیف و خوش‌بو

<sup>1</sup> . یحیی بن زیاد حارثی از دایی‌های منصور و از بنی الحرث بن کعب بوده است. آغانی 145/11 و بنا به وساطت مهدی، منصور او را به فرمان داری نواحی اهواز منصوب کرد. آغانی 88/13

در برداشت و شلواری به پا نداشت به امامت آنها جلو ایستاد. چون زن خواننده به سجده رفت... مطیع نماز را برید و اشعاری بی شرمانه سرود، در آن حال همگی نماز خود را شکستند و بخندیدند و به شراب پرداختند!! (36)

مطیع بازرگانی را که در کوفه با وی دوست شده بود فاسد و از راه به در کرده بود، روزی آن بازرگان بر مطیع می‌گذرد، و مطیع به او می‌گوید که بساطشان از نظر مشروبات و خوردنی‌ها از هر جهت آماده است و از او دعوت می‌کند تا به جمع آنها بپیوندد به شرط این که فرشتگان خدا را دشنام دهد! بازرگان که گویی هنوز اندک دینی برایش باقی مانده بود به خشم می‌آید و می‌گوید عیش‌تان تلخ و ناگوار باد که مرا به فضاحت و رسوایی کشانیده‌اید. این را می‌گوید و از مطیع دور می‌شود که در راه به حماد بر می‌خورد و داستان مطیع را با او در میان می‌گذارد. حماد می‌گوید مطیع هیچ کار درستی نکرده من دو برابر آن چه را که مطیع از شادی و سرور به تو وعده داده است بر سفره دارم تو را به این بساط می‌نشانم به شرطی که پیامبران خدا را دشنام دهی زیرا فرشتگان گناهی ندارند که ما دشنامشان بدهیم. این پیامبرانند که ما را به کارهای مشکل و سخت وا داشته‌اند، بازرگان به حماد خشم گرفت او را نفرین کرد و از وی روی بگردانید که به یحیی بن زیاد رسید و از او چنان شنید که از مطیع و حماد شنیده بود. بر او نیز نفرین کرد.

سر انجام هر سه تن او را بی هیچ قید و شرطی بر بساط می‌گساری خود دعوت کردند، نشستند و خوردند و نوشیدند، بازرگان نماز ظهر و عصر را بگزارد. چون شراب در بازرگان اثر کرد، مطیع به او گفت: فرشتگان را دشنام بده، وگر نه بر خیز و برو! بازرگان پذیرفت و فرشتگان را دشنام داد. یحیی نیز به او گفت: پیامبران را باید دشنام بدهی و الا باید بروی! مرد فرمان برد و دشنام داد. سپس به او پیشنهاد کردند که دیگر نباید نماز بخوانی وگر نه باید بروی! مرد گفت نماز نمی‌خوانم و از اینجا هم بیرون نمی‌روم ای ناپاک زادگان. و هر چه به او گفتند انجام داد. (37)

روزی مطیع نامه‌ای به یحیی نوشت و او را دعوت کرد تا در بزم شرابش در

کرخ شرکت کند. گویند آن روز روز عرفه بود، روز عرفه و شب عید قربان را به می‌گساری به صبح آوردند و به روز عید اضحی مطیع چنین سروده:

«ما شب عید قربان را به می‌گساری پرداختیم در حالی که ساقی ما یزید بود، همدمان ما و هم پیاله‌ها به یک دیگر در آمیختند و به هم اکتفا کردند و... آنان برای یک دیگر چون مشک و عود خوشبو بودند.»<sup>1</sup> این اشعار بی‌شرمانه منتشر گردید و دهان به دهان گشت تا بالاخره به گوش مهدی خلیفه عباسی رسید، اما او هیچ‌گونه عکس‌العملی از خود نشان نداد.

هم چنین طی اشعار زیر عوف بن زیاد را به مجلس باده نوشی خویش دعوت کرده است: «اگر فساد می‌خواهی، ما در مجلس بزم خود داریم» ... (38)

مطیع و یحیی سالی به قصد ادای حج با کاروان بیرون شدند و چون در میان راه به دیر زراره رسیدند، بار و بنه خود را با کاروان به جلو فرستادند، و خود برای یک شب می‌گساری قدم به درون دیر نهادند، به این امید که بامدادان به بار و بنه خود به کاروان خواهند رسید، نشان به همان نشان که وقتی به مجلس شراب خواری باز ایستادند که حجاج از مکه باز گشتند! پس به رسم حجاج سرهای خود را تراشیدند و بر شترهای خود سوار شده به همراه کاروان به شهر باز گشتند. مطیع در این مورد چنین سروده است:

«من و یحیی را ندیدی که به حج رفتیم، حجی که انجام دادنش بهترین سوداگری است. ما به دنبال خیر و نیکی از زادگاه خود بیرون شدیم، که گذارمان به دیر زراره افتاد. مردم بهره‌مند از حجی که انجام داده بودند برگشتند، و ما گران‌بار از زیان کاری!» (39) و نیز در کتاب دیرها نوشته الشابستی اشعاری، از مطیع چنین نقل شده است:

«ما در آن دیر، همدم کشیش، و حریف می‌خواره گردیدیم، و آهو بچه‌ای که در میان زنان بسته بود ... قسمتی از اخبار آنجا را برایت شرح دادم، و پاره‌ای دیگر

<sup>1</sup> این مطالب را از مطیع با همه نفرتی که از بیان آن داشتیم از آن جهت آوردیم که بدون باز گو کردن آنها درک و فهم محیط زیست و زمان فعالیت سیف غیر ممکن است.

را سر بسته گفتم!»

گویند مطیع به بیماری قوم لوط مبتلا بود! روزی جمعی از خویشاوندانش بر او وارد شدند و او را از این کار زشت و خلاف انسانیت ره باد سرزنش گرفتند و گفتند: تو با این مقام و شرافت منزلت که در قبیله داری، و پایه کمال و ادب خود را به این کار ننگ آلود و کثیف مشغول داشته‌ای؟! گفت: شما هم امتحان کنید؟! آن وقت اگر راست می‌گویید از انجامش خود داری کنید!! آنها پس از اظهار تنفر از او روی بگردانید و گفتند: مرده شوی این کارت، و عذر و بهانه‌ات، و تعارف کثیف را ببرد.<sup>1</sup> (40)

#### در بستر مرگ

مطیع در ماه سوم از خلافت هادی عباسی از دنیا رفت، پزشک معالج در بستر مرگ از او پرسید آرزوی چه داری؟ جواب داد آرزو دارم که نمیرم! (41)

از مطیع تنها دختری باقی مانده بود که به همراه زندیقانی چند او را به محضر هرون الرشید آوردند کتاب زندیقان را خواند، و به آن اعتراف کرد و گفت: این دینی است که پدرم مرا به آن تعلیم داده و من از آن روی گردانیده‌ام. توبه‌اش را پذیرفتند و به خانه‌اش باز گردانیده‌اند. (42)

این شاعر با این درجه بی‌شرمی و بی‌حیایی و کثافت کاری‌هایش از ندمای خلفای اموی و عباسیان و ولی عهدهای آنان بوده است! خطیب بغدادی در شرح حال او می‌نگارد. مطیع از ندمای منصور و پس از وی مهدی خلیفه عباسی بود. (43)

در آغانی آمده که مهدی از مطیع از این که در جمله خطیبان و شعرا در آن روز، آن حدیث دروغین را برای پدرش منصور نقل کرد که او همان مهدی موعود است. بسیار راضی و سپاس گزار شد، و نیز آمده است: رییس پلیس منصور به وی گزارش

<sup>1</sup> . برای درک بیشتر کثافت کاری‌های مطیع به آغانی 85/12 مراجعه فرمایید. با اظهار نفرت از ذکر این مطلب، این‌ها را ما از آن جهت می‌آوریم که درک زمان و موقعیت سیف بدون کشف این قبیل کثافت کاری‌ها امکان پذیر نمی‌باشد.

داد که مطیع به زندقه متهم است و با فرزند خلیفه جعفر و عده‌ای از خاندان خلافت آمد و شد دارد، و هیچ بعید نیست از این که آنها را گمراه کند. مهدی ولی عهد منصور به شفاعت برخاست و گفت: او زندیق نیست بلکه ناپاک دین است، منصور گفت: پس او را بطلب و امر کن تا دست از کارهای نادرست و زشتش بر دارد. چون مطیع به خدمت مهدی رسید، مهدی به او گفت: اگر نبودم و به سود تو گواهی نمی‌دادم که تو زندیق نیستی سرت زیر تیغ جلاد رفته بود... در پایان این جلسه مهدی دستور داد تا 200 دینار طلا به رسم جایزه به مطیع دادند!! و هم به فرمان دار بصره نوشت تا کاری به مطیع بسپارد. فرمان دار نیز متصدی گرد آوری زکاة بصره را از کار برکنار کرد و آن پست را به مطیع داد. (44)

می‌گویند در مورد کاری یا چیزی مهدی از مطیع رنجیده خاطر شد و او را سرزنش کرد. مطیع در پاسخ گفت: اگر آن چه در باره من به تو رسیده راست باشد، عذر کار مرا سامان نخواهد داد، و اگر دروغ و عاری از حقیقت باشد، این یاوه سראعی‌ها زیانی نمی‌رساند. این سخن در مذاق مهدی خوش آمد و گفت: تو را به این شیوه سخن گفتن بخشیدم و پندهات را نمی‌دریم. (45)

هیچ تناقضی بین آن چه که از زندقه می‌گویند از خود داری و ترک دنیا از یک طرف و آن چه را که در باره رفتار مطیع از سبک سری‌ها و بی‌شرمی‌هایش خواندیم وجود ندارد بلکه روا است که مطیع را از جمله فرقه مقلاصیان مائوی زمان منصور دانست که ابن ندیم در شرح حال آنها می‌نویسد: آنها به اهل این مذهب و تازه گرویده‌های به دین مانی اجازه می‌دادند به کارهایی دست بزنند که دین ابداً با آنها موافقت نداشت، و همین گروه بودند که با صاحبان زر و زور آمیزش داشتند. (46)

و شاید مطیع زندیق، و همانندهای بی‌شرم و حیای او از این حد که شریعت مانی برایشان مقرر داشته بود پا فراتر گذاشته باشند آنجا که معین می‌کند: هر کس که بخواهد به دین مانی در آند، باید خود را به ترک شهوت، و نخوردن گوشت، و ننوشیدن شراب، و نگرفتن زن بیازماید... اگر توانست از عهده این آزمون بر آمد

که آماده پذیرش این دین است، وگر نه، چنانچه دین مانی را دوست داشته باشد و نتواند همه اینها را ترک کند، با گرایش به عبادت، عبادتی که مانی مقرر داشته، و دوست داشتن صدیقین، فرست آمدگی برای ورود به دین را برای خود نگه دارد. (47)

شاید اینان، این مسامحه و اجازه دینی مانی را از حد خود گذرانیده باشند که تا به این پایه از مقام انسانیت به پرتگاه بی شرمی و بی حیایی سقوط کرده‌اند.

ما در شرح حال مطیع به موضوعی بر خوردیم که بارز ترین دلیل بر زندیق بودن او است و آن داستان بنا بر آن چه نقل کرده‌اند چنین است که: تنها دختری که از مطیع به حای مانده بود به همراه جمعی از زندیقان به خدمت هرون الرشید آوردند، دختر مطیع کتاب زندیقان را در محضر خلیفه بخواند و به زندیق بودن خود اعتراف کرد و گفت: این دینی است که پدرم مرا به آن تعلیم داده است. (48)

#### کوتاه سخن این که

این سه تن نمونه‌ای از زندیقان و پیروان مانی بودند که رفتار و کردارشان بهترین نمودار نحوه فعالیت و نشاط مانویان در زمان سیف بن عمر است، و به خوبی آن را نشان می‌دهد. چه نخستین آنها، کتابهای مانویان را ترجمه می‌کند و در میان مسلمانان منتشر می‌سازد.

و دومی بسیار می‌کوشد تا در جامعه اسلامی، بی بند و باری، بی شرمی و بی حیایی، فسق و فجور و کثافت کاری را منتشر کرده، مردم را به پشت پا زدن به هر چه قوانین اخلاقی و انسانیت و مردمی است سوق می‌دهد. و با این همه امتیازات حیوانی که دارد، مهدی خلیفه عباسی به پاس این که در حدیثی بروز گرفتن بیعتش از او تجلیل کرده است، از او حمایت و پشتیبانی می‌کند.

و سومی پر کار و حرارت، هر زمان در جایی، گاهی در مکه با امام صادق در مورد حکمت حج و آیه قرآن به مناظره می‌نشیند، و عقل و خرد حجاج را به



مسخره می‌گیرد و زمانی در مسجد پیامبر خدا در مدینه، خدای محمد را استخفاف می‌کند، و روزگاری نیز در بصره در کمین نو جوانان می‌نشیند و آنان را گمراه می‌سازد. او، در همه جا با کوششی خستگی‌ناپذیر در خراب کردن عقاید مسلمانان و ایجاد اختلاف و تردید در افکار آنان به جان می‌کوشد.

او، و دو هم‌تای دیگرش از روی عمد، و علم و اطلاع کامل از انجام هر عملی که باعث ایجاد شکاف و تزلزل فکری در اساس نظام اجتماعی مسلمین باشد روی گردان نیستند، تا این که سر انجام با تحدیدی که از وی به عمل آمد، از بصره به کوفه گریخت، و در آنجا نیز کار رسوایش بالا گرفت و به زندان افتاد و حکم مرگش صادر شد.

در چنان بود که شفاعت کنندگان از او که همه از نظر عقیده متهم به زندقه بودند به تکاپو می‌افتند و کار را بر خلیفه سخت می‌کنند تا سر انجام دستور خلیفه دایر به خود داری از کشتنش به نام فرمان دار کوفه صادر می‌شود. ولی پیش از رسیدن دستور مقام خلافت شمشیر حق فرود می‌آید و کارش یکسره می‌شود. او هنگامی که شمشیر را بالای سر خود می‌بیند و یقین به مرگ می‌کند می‌گوید که چهار هزار حدیث جعل کرده است که حلال را حرام، و حرام را حلال جلوه داده و کاری کرده که مردم در موقع روزه افطار کنند و زمانی که باید افطار کنند روزه بدارند.

#### **و اینک سیف خطرناک ترین زندیق**

از زندیقان، آنهایی که حدیث جعل کرده‌اند تنها به این عده که ما نام بردیم منحصر نیستند، بلکه آنان که در این مورد فعالیت داشته‌اند تعدادشان بسی بیشتر از این‌ها است. ابن جوزی در کتاب خود به نام (الموضوعات) می‌نویسد: زندیقان در مقام آن بودند که شریعت اسلام را فاسد کنند و در دل بندگان خدا شک و تردید ایجاد نماید، پس دین را بازیچه دست خود قرار دادند. آن گاه داستان ابن ابن العوجاء را می‌آورد و در پایان از قول مهدی خلیفه عباسی چنین نقل می‌کند که می‌گفت: زندیقی پیش

من اقرار کرد که چهارصد حدیث جعل کرده است که همه آنها دست به دست مردم می‌گردد؟ و از همین زندیقان بود کسی که دور از چشم شیخ کتاب او را برمی‌داشت و در احادیثش دست کاری می‌کرد، شیخ حدیث دست کاری شده را به خیال این که آن حدیث درست و صحیح است بر شاگردانش می‌خواند. و از حماد بن زید روایت شده که گفت: زندیقان چهار هزار حدیث جعل و انتشار داده‌اند!

همه این دستبردها در کتاب‌های رسمی و مورد تأیید دستگاه خلافت صورت گرفته است.

ما تا امروز نمی‌دانیم که این احادیث چه چیزهایی بوده، و کجا شده‌اند و نمونه احادیثی را که زندیقان ساخته، و یا در کتاب‌های رسمی دستگاه خلافت مسلمانان دست کاری کرده‌اند کدام است به جز احادیث سیف که به زندقه متهم است. چه او هزاران حدیث که تعدادش را دقیقاً نمی‌دانم وضع و جعل کرده و صدها سال است جزء مصادر رسمی تاریخ اسلامی به حساب آمده است.

سیف با وضع این احادیث توانسته است مسیر تاریخ اسلام را تغییر دهد و خلاف حقیقت را به نام واقعیات تاریخی ارائه نماید.

اگر فرزند ابی العوجاء تنها چهار هزار حدیث ساخته که حلال را حرام، و حرام را حلال جلوه دهد، سیف نیز به نوبه خود هزاران حدیث جعل کرده که در حلال آن پاکترین و با ایمان‌ترین یاران رسول خدا را مردمی پست فرو مایه و بی شرم و حیا، و آنان که به ظاهر اسلام آورده بودند و دروغ‌گوترین آنها بودند بلند مرتبه، پاکدامن و دین دار معدفی کرده است. او توانسته است افسانه‌های خرافی در تاریخ اسلام بیاورد تا بدان وسیله حقایق را جلوه دهد و تأثیری عمیق و ناخوش آیند بر عقاید مسلمانان و افکار غیر مسلمانان در باره اسلام بگذارد.

سیف با یاران زندیقش که نام آنها گذشت در تأثیر سوء گذاشتن بر عقاید اسلامی هم گام و هم دوش است چه اگر مطیع توانست حمایت مهدی خلیفه عباسی را با جعل حدیثی کسب کند، سیف نیز توانست با جعل احادیثی در تأیید خلفا و صاحبان قدرت

و خودکامگان روز، و کوبیدن مخالفین آنها، حمایت و پشتیبانی فرمان روایان وقت را به دست آورد، تا در پناه آنها احادیث دروغش منتشر شود و پایه رواج آن تا به امروز نیز فراهم گردد.

گذشته از زندقه که تأثیری خاص بر افکار و کردار سیف داشته و در آن مقام بوده است که به هر صورت که ممکن باشد و از هر راه که به نتیجه برسد تیشه به ریشه اسلام بزند، در وضع و جعل احادیث او تعصبات قبیله‌ای نیز بی تأثیر نبوده است. زیرا به طوری که بعداً خواهیم دید، او سخت تحت تأثیر این تعصب و جانب داری بوده است، تعصب نسبت به قبیله‌ای که صاحبان قدرت مطلقه روز از زمان روی کار آمدن خلفای راشدین و بنی امیه و بنی عباس همه از آن تیره بوده‌اند، و سیف از نیروی همین تعصب قبیله‌ای در راه انتشار روایت‌های مجعول خود بسیار استفاده کرده است.

برای این که اثر تعصبات قبیله‌ای را روی سیف و مردم هم زمانش به خوبی درک کنیم، ناگزیر که این موضوع را به طور جداگانه و در فصل آینده مورد بحث و تحقیق خود قرار دهیم.

## تعصبات حاد قبیلہ‌ای بین یمانی و نزاری

یمانی:

واهیج نزاراً وافر جلدتها

واکشف السترن مثالبها

برخیز نزاریان را به باد دشنام گیر و پوستشان  
را بکن و عیوبشان را بر ملا ساز

شاعر یمانی

نزاری:

وهتک السترن ذوی یمن

اولاد قحطان غیر هائبها

برخیز آبروی یمانیان را بریز و از فرزندان قحطان  
هرگز باک نکن.

شاعر نزاری

### ریشه‌های تعصب و نشانه‌های آن

بین یمانی‌ها ساکنان جنوب عربستان که ایشان را قحطان، وازد، و  
سبأ می‌نامند از یک طرف، و ساکنان شمال شبه جزیره العرب که به  
مضر، و نزار، و معد، و قیس<sup>1</sup> معروفند و قریش تیره‌ای از ایشان بوده از  
طرف دیگر، از همان ابتدای

---

<sup>1</sup> . در مورد نسبت این قبایل به کتاب جمهره انساب العرب 310-311 و کتاب اللباب سمعانی مراجعه فرمایید.

اسلام، و پس از مهاجرت رسول خدا به مدینه و اجتماع افراد دو قبیله یمانی و نزاری در آنجا برخوردارهایی با فخر فروشی با یک دیگر و خود برتر بینی به چشم می‌خورد.

پیش از این تاریخ، مدینه محل سکونت دو تیره مهم اوس و خزرج از اقباب ثعلبه بن کهلان سبائی یمانی قحطانی بود که سال‌ها جنگ و خون ریزی و برادر کشی بینشان رواج داشت و آنی از دشمنی با یک دیگر غافل نبودند. رسول خدا پس از ورود به مدینه بین این دو تیره را آشتی داد و صلح و صفا بینشان برقرار کرد، و همگی که متعهد یاری رسول خدا بودند به انصار لقب یافتند.

دسته‌های متعددی از شمالی‌ها و از قبیله نزار که با پیامبر خدا به مدینه هجرت کرده بودند به نام مهاجر خوانده شدند، و دین واحد اسلام بین مهاجرین و انصار را جمع کرد و پیامبر خدا نیز بین افراد این دو قبیله عقد اخوت و برادری بست.

#### نخستین نشانه تعصب

این دو قبیله مدت‌ها با اطمینان خاطر و احترام متقابل در کنار یک دیگر روزگار می‌گذاشتند تا این که غزوه بنی المصطلق پیش آمد، و اولین برخورد بین دو قبیله نزاری‌ها و یمانی‌ها با ابراز تعصبات قبیله‌ای و خود ستایی و فخر فروشی بر یک دیگر آغاز گردید.

موضوع این بود که در آن جنگ، سقاها چون برای آب‌گیری به آب مریسیع<sup>1</sup> وارد شدند، جهجاه<sup>2</sup> بن مسعود که افسار اسب عمر را به دست داشت، با سنان بن

<sup>1</sup> . آبی در فاصله یک روز تا مدینه که بر گردش جمعی از افراد قبیله خزاعه که به بنی مصطلق معروف بودند مسکن داشتند غزوه بنی مصطلق در سال 5 یا 6 هجری وقوع یافته است به امتناع الاسماع ص 195 مراجعه فرمایید.

<sup>2</sup> . جهجاه از قبیله غفار و در آن روز نزد عمر روز مزد کار می‌کرده و به این مناسبت مهاجرین را به کمک خواسته است. جهجاه پس از کشته شدن عثمان از دنیا رفته است. \_ به اسد الغابه 309/1 مراجعه فرمایید.

و بر جهنی که با قبیلۀ خزرج هم پیمان بود، بر سر تقدم بر آب و کنار زدن یک دیگر به مخاصمه برخاستند، کشمکش و کتک کاریشان بالا گرفت. جهجاه با صدای بلند به نام مهاجرین شعار داد و از ایشان یاری خواست. سنان نیز به نام انصار شعار داد، و از آنها کمک طلبید. عبد الله بن ابی سلول خزرجی رهبر و سر دستۀ منافقان به خشم آمد و به جمعی از بستگانش که همراه او بودند روی کرد و گفت: آخر کار خود را کردند و حالا بر ما آقایی می‌فروشند، و در زادگاه ما بر ما برتری می‌کنند. قسم به خدا داستان ما با این بی سر و پاهای قریشی همان است که گفته‌اند: سگت را که پیرو رانی تو را می‌خورد! به خدا سوگند اگر به مدینه برگشتیم، آنان که عزت و آقایی دارند، فرومایگان را از شهر بیرون می‌کنند! سپس به اطرافیان خود متوجه شد و گفت: این کاری است که خودتان بر سر خود آورده‌اید. شهرتان را در اختیارشان گذاشتید و دارائیتان برادر وار با آنها قسمت کردید، و اکنون کار شما به اینجا رسیده است، به خدا اگر از دادن دارایی خود به آنها خود داری کنید، از زادگاه شما به جای دیگری خواند رفت.

این سخنان را به پیامبر خدا گزارش دادند، و از او اجازه خواستند تا عبد الله را بکشند، ولی آن حضرت موافقت نفرمود و با رفق و مدارا و حکومت موضوع را به خوبی فیصله داد. به این ترتیب که بلافاصله دستور داد تا سپاه نا به هنگام حرکت کند. لشکر تمام آن روز، و آن شب را راه پیمود، صبح زود دوم شد، آفتاب سر زد و بر آنها تابید و گرمای روز بالا گرفت و آنها را کلافه کرد و چیزی نمانده بود که از پای در آیند، در این موقع حضرت دستور استراحت داد. پای سواران که بر زمین رسید، و بدن‌ها بر روی آن قرار گرفت از فرط خستگی همگی به خواب سنگینی فرو رفتند، و دیگر مجالی برای یلوه گویی‌ها و فخر فروشی‌ها برایشان باقی نماند و در چنین موقعی بود که سوره منافقان بر آن حضرت نازل شد که در آیه هشتم آن می‌فرماید: {يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنَهَا الْأَذْلَ ۗ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ

وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ} : می‌گویند چون به مدینه باز گشتیم آنان که

آقایی و عزتی دارند، فرومایگان را از

آن جا بیرون خواهند کرد، در حالی که عزت از آن خدا و پیامبرش و مؤمنین می‌باشد.

داستان جهجاه و جوانان انصار چون به گوش حسان بن ثابت انصاری شاعر رسید، ناراحت شد در حالی که روی سخنش با گروه مهاجرین بود ضمن شعری به کنایه و سخره گفت:

«بی سر و پاها به عزت و آقایی رسیدند و برتری جستند، و آن وقت فرزند فریعه (مادر حسان) بی کس و تنها و در مانده شد.» (1)

صفوان فرزند معطل با شنیدن این شعر نزدیکی از مهاجران رفت و گفت به خدا قسم که حسان در شعر خود به جز من و تو به کسی دیگر نظر نداشته، زخم زبانش متوجه ما می‌باشد، بیا تا با شمشیر او را ادب کنیم. مرد مهاجر از هر گونه اقدامی در این مورد خود داری کرد، و در نتیجه صفوان در حالی که شمشیر برهنه خود را در دست می‌فشرد تنها به جانب حسان رفت و او را در میان جمعی از قبیله‌اش زخمی کرد و گفت:

«دم شمشیر را از من فراگیر، چه من شاعر نیستم که هجو را با شعر پاسخ بدهم.»

رسول خدا اینجا نیز بین آن دو را آشتی داد و موضوع به خیر انجامید. (2) به این ترتیب نخستین جدال بین دو قبیله مهاجرین قریشی، و یمانی‌های انصار بر سر فخر فروشی بر یک دیگر و برتری جویی با حکمت رسول خدا پایان یافت.

#### دومین نشانه تعصب

تعصبات قبیله‌ای، دومین بار پس از رسول خدا بروز کرد و آن وقتی بود که انصار از قبیله اوس و خزرج در سقیفه بنی ساعده اجتماع کردند و جنازه پیامبر خدا را بدون انجام کوچک‌ترین تشریفات در میان خانواده‌اش رها کردند، و برای خلافت به رای زنی پرداختند.

سعد بن عباده رییس تیره خزرج سخنرانی کرد و گفت: حکومت را پس از رسول خدا تنها خودتان به دست بگیرید. انصار همگی بانگ برداشتند: با رأیت موافقیم، درست

می‌گویی، ما از نظریه و دستورات عدول نخواهیم کرد، همان طور که آنها در این مورد به مشورت و تبادل نظر مشغول بودند، قضیه اجتماع انصار در سقیفه بنی ساعده به گوش بعضی از مهاجران رسید و آنها خودشان را شتابان به جمع انصار رسانیدند و به سخنرانی پرداختند و در ضمن گفتند: امرا و فرمان‌روایان از ما مهاجران باشد و زراء از شما گروه انصار. یکی از انصار برخاست و گفت: ای گروه انصار شما خود زمام امور را به دست بگیرید، تا مردم در سایه شما و تحت حمایت شما قرار گیرند، و هیچ کس را نرسد که با شما به مخالفت برخیزد، و کسی را قدرت آن نباشد که جز به فرمان شما گردن نهد، شما قدرت و توانایی، و سپاه و شوکت دارید، و مردمی نیرومند و رزمنده، و پر تجربه و محترمید. مردم چشم به شما دوخته، تا چه می‌کنید. بین شما اختلاف نیفتد که کارتان خراب شده، حکومت از جنگگان بیرون خواهد شد. سخنان مهاجرین، همین‌ها است که شنیدند. اگر سر سازگاری ندارند و پیشنهاد ما را قبول نمی‌کنند، ما از خود یک فرمان روا بر می‌گزینیم، آنها هم یک امیر از خودشان انتخاب کنند.

آن مهاجری تا این سخن را شنید گفت: هرگز دو شمشیر در دو غلاف نمی‌گنجد، و دو فرمان روا در یک شهر آرام نمی‌گیرند. از طرفی به خدا قسم که عرب سر بر خط فرمان شما فرو نخواهد آورد مادام که پیغمبرشان از خاندان شما نمی‌باشد.

مرد انصاری روی به یاران خود کرد و گفت: ای گروه انصار! دست خود محکم نگه دارید و به مهاجرین دست بیعت ندهید، و گوش به سخنان این مرد نکنید که بدهد شما از این حکومت و فرمان‌روایی از جنگگان خارج خواهد شد. اگر این‌ها پیشنهاد شما را نپذیرفتند، آنها را از شهر و دیار خود بیرون کنید، و حکومت را خود به دست بگیرید، که به خدا سوگند شما به فرمان‌روایی و حکومت از آنها شایسته‌تر هستید. تا آنجا که به مهاجران خطاب کرد و گفت: به خدا قسم اگر بخواهید جنگ را از نو آغاز می‌کنیم!

آن مرد مهاجری تا این سخن را از آن مرد انصار شنید در پاسخ او گفت:

در آن صورت خدا تو را می‌کشد! ... و انصاری به تندى جواب داد: بلکه خدا تو را می‌کشد.



بعد از این گفت و شنود تند بود که همان مرد مهاجر دست خود را برای بیعت به سوی ابو بکر پیش برد (3)، و پس از آن نیز حاضران در آنجا به بیعت شتافتند<sup>1</sup> و اقدامات و فعالیت‌های انصار برای دست یابی به ریاست و حکومت به جایی نرسید. و در نتیجه این پیش آمد بود که دو قبیله نزاری و یمانی در مقام هجو و ناسزای به یک دیگر بدر آمدند. ابن ابی عزه قرشی در این باره انصار را مخاطب ساخته می‌گوید:

«به آنان که به خطا در پی به دست آوردن خلافت بودند بگو! که از هیچ آفریده‌ای چنین خطایی سر نزده است... به آنان بگو، که خلافت از آن قریش است، و به خدای محمد سوگند که شما را در آن هیچ اساس و ریشه‌ای نیست.»

چون این سخنان به جماعت انصار رسید از شاعر خود نعمان بن عجلان خواستند تا شعری در پاسخ او بگوید او گفت:

«قریش را بگوی ما بودیم که مکه زادگاه شما را فتح کردیم، ما قهرمانان جنگ حنین، و سوار کاران روز بدر بودیم، گفتید حرام است که سعد بن عباده به خلافت منصوب شود، ولی نصب ابو بکر که نامش عتیق فرزند عثمان است به خلافت روا و حلال است.»

جاهل مسلکان و نادانان قریش گرد یک دیگر جمع شده داد سخن‌ها دادند و ناسزاها گفتند. چون خبر به علی رسید خشمگین به مسجد آمد و در ضمن سخنانی فرمود: قریشیان این را باید بدانند که دوست داشتن انصار نشانه ایمان است، و دشمنی به آنها نمودار نفاق؛ آنها آن چه را که بر عهده و وظیفه خود داشتند، با انجام رسانیدند<sup>2</sup> و اکنون نوبت شما است... سپس به پسر عمویش فضل اشاره کرد که با زبان شعر به یاری انصار برخیزد، فضل اشعاری سرود و در ضمن آن گفت:

---

<sup>1</sup> . آیا اتفاق آرا در انتخاب خلیفه، و بیعت جمهور این است؟  
<sup>2</sup> . منظور حضرت امیر این است که جماعت انصار به یاری پیامبر خدا شتافته و دین خدا را یاری کردند.

«انصار چون شمشیر برنده‌اند، و بر هر کس که تیزی شمشیر فرود آید هلاک خواهد شد.»

پس علی در مسجد خطابه خواند و در ضمن آن فرمود به خدا قسم انصار به هر سو که روی آرند، من با ایشان خواهم بود. چه رسول خدا فرمود: هر کجا که انصار باشند من نیز با آنها خواهم بود. مسلمانان همگی گفتند: خدایت رحمت کند ای ابو الحسن که حرف درستی زدی. و به این ترتیب امام علی برای دومین بار فتنه‌ای که می‌رفت از نو آغاز شد و آتش‌ها بر افروزد، چون پسر عمویش رسول خدا با سر پنجه درایت و حکمت آرام ساخت (4).

این نخستین اقدامی بود که امت یک پارچه اسلامی را به دو قسمت مضری که خلافت و سلطنت تا پایان حکومت آل عباس در آنها بود، و یمانی که برای همیشه از عهده دار شدن پست و مقام خلافت محروم و کنار زده شد تقسیم کرد. به هر یک از دو قبیله هم پیمانانی پیوستند و نام آن قبیله را به خود گرفتند طوری که نسب اصلی آنها به دست فراموشی سپرده شد، و نیز آزاد کرده‌هایی که آنها را به نسب عشیره و خانواده ملحق ساختند که آن (وا بسته‌ها) و (پیوسته‌ها) در شادی‌ها و سختی‌های قبیله شریک بودند و آن چنان از قبیله مربوطه دفاع می‌کردند که از فرزندان قبیله انتظار می‌رفت از طرفی افراد قبیله، آنها را چنان پذیرا شدند و به حمایت از آنها برخاستند که از فرزندان قبیله.

#### نموداری از تعصب در ادبیات عرب

بین دو قبیله مزبور (مضر و یمانی) خود ستایی‌ها، و خود برتر بینی‌ها، و فرومایه نگری‌های قبیله دیگر از نو آغاز گردید، و در ادبیات عرب در شعر و نثر، از حماسه و خود ستایی، و هجو و ناسزا گویی اثری شگرف به جای گذارد. از شعرای نام آور اصیل قبیله، کمیت و دعل، و از منصوبین و پیوستگان به قبیله، ابو نواس، حسن‌هایی را می‌توان نام برد.

تفاخر بین دو قبیله، بر مبنای یاد آوری قهرمانی‌های افراد قبیله در سراسر شبهه جزیره العرب در ایام جاهلیت اسلام، و بزرگی‌ها و بزرگواری‌های آنها و هواداران نسبی و سببی ایشان دور می‌زد.

مسعودی در التنبیه و الاشراف می‌نویسد:<sup>1</sup>

خاندان معد بن عدنان، به آن سبب که خود را با پارسیان از یک نژاد و پدر می‌پنداشتند، بر یمنی‌ها افتخار می‌کردند. جریر بن عطیه این افتخارات را به زبان شعر بر یمنی‌ها چنین می‌شمارد:

«نیای ما، ابراهیم خلیل است که نمی‌توانید این افتخار ما را نادیده بگیرید، و این نسبت بسیار مایه افتخار و مباحات است. ما از فرزندان شیر صفت اسحق هستیم که به جای زره به هنگام نبرد لباس مرگ به تن می‌کنند. و به گاه خود ستایی به سپهد و کسری، و هرمرزان و قیصر افتخار می‌نمایند. نیای ما، نیای فرزندان اسحق است، و نژاد ما هر دو به پیامبر و رهبر پاک می‌رسد. نژاد ما و پارسیان به نیایی می‌رسد که باک نداریم تا دیگران از ما جدا باشند.»

و یا چون سخن اسحق فرزند سوید عدوی غرشی که در اشعاری که در مقام افتخار قبیله خود سروده است چنین می‌گوید:

«اگر روزی قبیله قحطان به آقایی خود بر ما افتخار کند، افتخار ما از ایشان بسی برتر و بالاتر است. چه، در آغاز، در حکومت عمو زادگانمان فرزندان اسحق، ما بر ایشان فرمان روایی داشتیم، و قحطانیان همیشه کارگران و خدمت گزاران ما بودند. ما و پارسیان از یک نژاد، و از یک پدر هستیم که با وجود چنین افتخاری، باکی نیست. هر کس از ما خود را جدا کند.»

و یا چون سخن یکی از افراد قبیله نزار که چنین می‌گوید:

«از فرزندان اسحاق و اسماعیل، افتخارات و کارهای بزرگ فراوان سر زده است. سواران پارسی نژاد، و نزاریان، هر دو فرزندان بزرگ و اصیل و پاکیزه یک پدرند.» (5).

<sup>1</sup> . به کتاب التنبیه و الاشراف مسعودی چاپ سال 1357 مصر ص 94-95 مراجعه فرمایید.

و باز مسعودی در صفحه 76 همان کتاب می‌نویسد:

یمنی‌ها به وجود ضحاک افتخار می‌کنند و بر آن عقیده‌اند که او از قبیله ازد بوده است. در اسلام نیز نام ضحاک را شعرا به عزت و افتخار برده‌اند و ابو نواس حسن ابن هانی، که خود آزاد کرده بنی حکم فرزند سعد قحطانی است. در قصیده‌ای به وجود ضحاک افتخار کرده، و طی آن تمام افراد قبایل نزار را به باد دشنام و ناسزا گرفته است.

این قصیده، همان قصیده‌ای است که هرون الرشید خلیفه عباسی نزاری را بر آن داشت تا به پاس چنین جسارت‌هایی گوینده آن یعنی ابو نواس را مدت‌ها به زندان اندازد، و حتی می‌گویند که او را بر سر این قصیده حد زده است.

باری، ابو نواس در ضمن این قصیده انتساب به یمن و قحطان افتخار کرده، نام ضحاک را به بزرگواری یاد کرده و در ضمن آن می‌گوید:

«ماییم صاحبان کاخ‌های ناعط، و از آن ماست شهر زیبای صنعاء که مشک در محراب‌های آن جاری است. و ضحاک که جنیان و مرغان هوا را می‌پرستیدند از ما است. برخیز و فرزندان نزار را به باد دشنام گیر و هجو کن و پوست از ایشان بدر، و پرده از روی عیب‌های آنان برگیر...»

گروهی از نزاریان در مقام دادن پاسخ به این قصیده ابو نواس بر می‌آیند. از آن جمله مردی از بنی ربیع از قبیله نزار است که به ذکر مناقب و مفاخر نزار می‌پردازد، و یمن و یمنی‌ها را به باد تمسخر و ناسزا می‌گیرد و به برشمردن عیب‌ها و زشتی‌های ایشان اقدام می‌کند و در ضمن آن می‌گوید:

«معد و نزار را ستایش کن، و به پایگاه بلندی که دارند بر مردم افتخار کن. پرده حرمت یمنی‌ها را بدر، و از فرزندان قحطان به هیچ روی باک نداشته باش...»

### **جنگ‌های خونینی که تعصبات قبیله‌ای بار آورده است**

از تعصبات قبیله‌ای تنها به سرودن اشعار، و بیان افتخارات و برشمردن قهرمانی‌ها و خود ستایی‌ها و از این قبیل محدود نمی‌گردید، بلکه همچنان که صفحات سیاه شده

تاریخ مبین آن است، که گاه جنگ‌های خونین و چندی آوری را باعث گردیده است.

این تعصبات، در آخر دوره بنی امیه به اوج شدت خود رسید و سر انجام آن دولت را از پای در آورد و عامل انقراضش گردید.

مسعودی نیز در التنبیه و الاشراف می‌نویسد: (6)

چون دوره خلافت به ولید بن یزید<sup>1</sup> رسید، افراد قبیله نزار را به دستگاه خلافت نزدیک و آن را گرامی داشت و منصت و دستگاه بخشید، و یمنی‌ها را از دستگاه خلافت دور کرد و مورد بی مهری خود قرار داد و بزرگانشان را سبک و خوار شمرد. از جمله بزرگان یمنی‌ها که مورد بی مهری وی واقع شد، خالد قسری<sup>2</sup> ربیس و بزرگ خاندان یمنی‌ها بود، که زمانی پیش از روی کار آمدن ولید استان دار عراق بود. ولید کار خالد را در عهده یوسف بن عمر ثقفی<sup>3</sup> که فرمان دار عراق بود گذاشت، یوسف خالد را دستگیر کرد و به کوفه برد و مورد شکنجه و عذاب خود قرار داد و عاقبت او را کشت.

ولید پس از این واقعه و دستگیری خالد قصیده‌ای ساخت و در ضمن آن یمنی‌ها را به باد دشنام و سرزنش گرفت و به برشمردن افتخارات نزار پرداخت و در آن از خالد قسری که به اسارت در چنگ نزاریان گرفتار آمده بود و این خود نیز افتخاری محسوب می‌گردید، اشاره کرده است و ضمن آن می‌گوید:

---

<sup>1</sup> . ولید نواده عبد الملک مروان، مادرش ام محمد، برادر زاده حجاج معروف است. ولید روزی که هشام از دنیا رفت به خلافت نشست در روز چهارشنبه 6 ربیع الاول 125 هـ و روز پنجشنبه 2 روز باقی مانده از جمادی الثانیة 126 کشته شد. به جمهره انساب العرب ص 84 و مروج الذهب مراجعه فرمایید.

<sup>2</sup> . خالد قسری استان دار عراق و فارس و اهواز و کرمانشاهان بوده است به التنبیه و الاشراف مسعودی ص 280 مراجعه فرمایید.

<sup>3</sup> . یوسف فرزند عمر در زمان هشام حکومت بر یمن را داشت و سپس حکومت عراق در عهده او قرار گرفت و ولید هم او را بدین سمت ابقاء کرد. یوسف به همراه فرزندان ولید کشته شد. به وفيات الاعیان ابن خلکان، ج 6، ص 68-110 مراجعه فرمایید.

«ما سلطنت و حکومت خود را به پشت گرمی نزاریان محکم ساختیم، و به این وسیله روی گردانان از خود را ادب کردیم. این خالد است که به دست ما گرفتار و اسیر است، و اگر یمنی‌ها مرد بودند از او به دفاع برخاستند. ما چتری از پستی و خواری و بر سر آقا و رییسشان گسترديم.<sup>1</sup> اگر یمنی‌ها از قبایل به عزت و اقتداری بودند، به این زودی کارهای نیک خالد از بین نمی‌رفت. رییس خود را اسیر و برهنه رها نمی‌کردند، که همراه ما با غل و زنجیر حرکت کند. یمنی‌ها همیشه بردگان ما بودند، که همیشه ایشان را به خواری و مذلت می‌کشاندیم.»  
(7)

مسعودی می‌نویسد: از ولید کارهای زشت و زننده‌ای سر زد که موجب بیماری مردم از او گردید. و از همین موقعیت بود که یزید بن ولید پسر عمویس سخت استفاده کرد و مردم را علیه ولید برانگیخت و موجب قیام آنها شد.

در قیام و کودتای یزید علیه پسر عمویس ولید، یمنی‌ها با تمام قوا یزید را تأیید کرده ره یاریش شتافتند و با او به خلافت بیعت کردند.<sup>2</sup> در این کودتا، نه تنها خود ولید کشته شد، بلکه دو فرزندش که ولایت عهدی او را داشتند به نام‌های حکم و عثمان نیز کشته شدند. همچنین یکی از طرف داران پر و پا قرص ایشان یعنی یوسف بن عمر که همگی آنها در دمشق به قتل رسیدند.

اصبغ بن ذوالکلیبی یمانی<sup>3</sup> با اشاره به این پیش‌آمد گفته است:

<sup>1</sup> . از این به بعد تا آخر شعر بنا به روایت طبری است، در ضمن طبری مدعی است که این شعر را یکی از شعرای یمنی و از زبان ولید ساخته تا موجب قیام یمنی‌ها شود. و این اثر نیز این نظر طبری را قبول دارد به طبری، ج2، ص1781، و این کثیر، ج5، ص104 مراجعه فرمایید.

<sup>2</sup> . یزید در شب جمعه 7 روز باقی مانده از جمادی الثانیة 126 هـ به خلافت نشست و روز یکشنبه اول ذی الحجه 126 هـ از دنیا رفته است. مدت خلافت یزید 5 ماه و دو روز بوده است. مروج الذهب، ج3، ص152.

<sup>3</sup> . اصبغ خود از اشخاصی بوده است که در آن قیام‌ها مستقیماً شرکت نموده \_ طبری، ج2، ص1595-1902.

«چه کسی خبر می‌دهد قبایل نزار، بزرگان و سران بنی امیه و بنی هاشم را که ما ولید خلیفه را به قصاص خالد قسری کشتیم، و دو فرزند و جانشین او را همچنین بردگان بی ارزش به درهمی چند فروختیم!»  
و خلف برزند خلیفه بجلی یمانی نیز چنین سروده است:  
«ما ولید خلیفه را به قصاص خلد به روی افکندیم و دماغش به خاک مالیده شد اما نه به عنوان سجده در پیشگاه خدا. ای افراد قبیله نزار و معد»  
«به خواری و سر شکستگی و پستی خود اعتراف کنید که ما امیر المؤمنین را به قصاص خالد کشتیم...»

مسعودی در مروج الذهب همچنین می‌نویسد: (8)

کمیت<sup>1</sup> شاعر قصیده‌ای سروده و در آن از مناقب و خوبی‌ها و افتخارات مضر و ربیعہ، و ایاد، و انمار فرزندان نزار سخن بسیار گفته، و با زیبا ترین بیانی آن را شرح داده و چنین نموده که اینان از خیلی جهات بر قحطانی‌ها و یمنی‌ها برتری و رجحان دارند. و در ضمن آن به یمانی‌ها سخت تاخته و آنان را دشنام و ناسزا گفته است.  
آن قصیده موجب آن شد که آتش خشم و دشمنی بین دو قبیله زبانه کشد. در قسمت‌هایی از آن قصیده که در زیر آمده است، کمیت به طور صریح یا کنایه به داستان حبشه و تسلط آنها بر یمن سخن گفته است:  
«ماه آسمان، و هر ستاره که در آسمان است از آن ماست، نقاط روشنی که دست‌ها به سوی آنها اشاره می‌کنند. خداوند از همان روز که نزار را نام نهاد، و در مکه ساکنشان کرد. افتخارات را تنها نصیب ما ساخت، روی هر چیز از آن ماست، و پشت آن از آن دیگران. بیگانگان قوی هیکل هرگز دختران نزاری را به کابین خود نگرفته‌اند. و چون خرائی که بر مادیان می‌کشند، هرگز دختران نزاری با مردان سرخ

<sup>1</sup> . کمیت بن یزید اسدی از مضر است که در زمان بنی امیه می‌زیسته و خلافت عباسیان را درک نکرده است و به علت تعصب قبیله‌ای هرگز هجو یمنی‌ها نمی‌نویسد. صاحب آغانی در مورد قصیده فوق می‌نویسد: آن 300 بیت است که هیچ یک از تیره‌های یمن را از هجو خود بی نصیب نگذاشته. آغانی، ج16، ص242 و 256.

پوست و سیاه پوست هم بستر نشدند.»

مسعودی می‌نویسد:

دعبل<sup>1</sup> فرزند علی خزاعی طی قصیده‌ای طولانی به کمیت پاسخ داده و در ضمن آن از مناقب و فضایل یمنی‌ها داد سخن داده و از پادشاهان و امرای ایشان به نیکی یاد کرده و افتخاراتشان بر شمرده آشکارا و به طور کنایه بر کمیت و نزاریان زخم زبان‌ها زده است از جمله می‌گوید: «زنده باد بزرگان قبیله ما و زنده باد شهرهای ما. اگر یهودیان از شما هستند و یا به عجم بر ما افتخار می‌کنید، فراموش نکنید که یهودیان را خداوند به صورت بوزینه و خوک مسخ کرده و این مسخ شدگان در سرزمین ایله و خلیج و دریای سرخ آثارشان باقی است. کمیت در شعری که سروده است خونی را از ما طلب کار نبود، ولی چون پیامبر خدا را یاری کرده‌ایم ما را هجو کرده و ناسزا گفته است. قبیله نزار می‌دادند که قبیله ما انصار به یاری پیامبر خدا فخر و مباهات می‌کنند.»

سخن کمیت شاعر در میان یمنی‌ها و نزاری‌ها انتشاری تمام یافت و هر قبیله افتخارات خود را به رخ قبیله دیگر کشید و بزرگی‌ها و بزرگواری‌های خود را بر می‌شمرد، به این ترتیب در مردم دو دستگی ایجاد شد و تعصبات قبیله‌ای به اوج شدت خود رسید حتی شهری و دهاتی نیز از آن بر کنار ماند و تا به آنجا ادامه یافت که مروان آخرین خلیفه اموی با بر کشیدن قبیله خود نزار، و راندن یمنی‌ها پایه سلطنت خود را متزلزل ساخت، و نتیجه این شد که در چنان موقعیتی یمنی‌ها دعوت عباسیان را پذیرا شده به یاری آنان برخاستند و خلافت بنی امیه بر افتاد و عباسیان به جای آنها نشستند. همین تعصب قبیله‌ای بود که معن بن زائده<sup>2</sup> را بر آن داشت تا به جانب‌داری

1. در مورد دعبل خزاعی و تعصبش به اغانی، ج 20، ص 68-145 مراجعه فرمایید.  
2. معن بن زائده شیبانی از طرف امویان و عباسیان حکومت یافت، و در آخر خوارج در سگستان در سال 151 یا 152، 158 او را کشتند. و فیات الاعیان، ج 4، ص 332.



از اقوامش ربیعہ و نزار مردم یمن را به خاک و خون بکشد و بر اثر آن پیمانی که<sup>1</sup> خیلی سال‌های پیش به عنوان همبستگی بین ربیعہ و یمن بسته شده بود شکسته شود و نیز همین آتش تعصبات قبیله‌ای بود که باعث گردید تا عقبه بن سالم عکس العمل شدیدی در بحرین و عمان از خود نشان داده افراد قبیله عبد القیس، و قبایل دیگر را از ربیعہ، به تلافی اقدامات معن بن زانده قتل عام کند.

همه این‌ها، و به جز این‌ها از آن چه گفته شد و یا ناگفته باقی ماند از حوادث و اتفاقات خون باری که بین دو قبیله نزار و قحطان وقوع یافته، همگی ناشی از تعصبات شدید قبیله‌ای بوده است و سیف به تمام وجودش آن را درک کرده و به سهم خود در مقام ابراز آن بر آمده است.

از حوادثی که بر شمر دیم معلوم می‌شود که آن جنگ‌های خونین همه ناشی از سخنان، شعرها، و قصایدی بوده است سرشار از طعنه‌ها، دشنام‌ها، و نسبت‌های ناروا و ناسزاهای قبیله‌ای به قبیله دیگر، به رخ کشیدن افتخارات خود، که می‌توان عامل اساسی را در تمام این موارد در یک کلمه فخر فروشی قبیله‌ای خلاصه کرد.

#### اثر تعصب در حدیث سازی

اگر کسی به دواوین شعر و ادب مراجعه کند، از این قبیل ابراز احساسات، و نشان دادن تعصبات قبیله‌ای فراوان خواهد یافت. این خود برتر بینی و تفاخر دو قبیله نزار و قحطان بر یک دیگر در حد بازگو کردن و برشمردن افتخارات واقعی، و یا ننگ‌ها و رسوایی‌های حقیقی توقف نکرده است بلکه تعصب، دیده واقع بینی و حقیقت‌نگری متعصبین به دو قبیله را چنان کور ساخته که بعضی از آنها را وادار نموده

---

<sup>1</sup> . سید رضی در نهج البلاغه از ابن کلبی روایت می‌کند که امیر المؤمنین علی علیه السلام بین ربیعہ و به من نامه‌ای نوشت که چنین آغاز می‌شد: این مقرراتی است که اهالی یمن از شهر نشین و بادیه نشین، و ربیعہ از شهر نشین و بادیه نشین... به نهج البلاغه، ج 3، رساله 74، ص 148، چاپ مصر مراجعه فرمایید.

تا به سوی قبیله خویش داستان‌ها و افسانه‌های تاریخی بسازد، و حتی احادیث دینی و روایت‌های اسلامی جعل نماید. و گاهی آن افسانه‌ها را با سخنان و اشعار حماسی بیامیزد و به چشم قبیله دشمن بکشد. از میان آن همه افسانه سازان و داستان سرایان و دروغ پردازان در فخر و مباهات قبیله‌ای و خیال پردازان پر تعصب، هیچ کدام به پای سیف بن عمر تیمی کوفی نمی‌رسد، در فصل آینده افسانه‌ها و حدیث‌های ساخته‌ او و اثر آن را بر اسلام بررسی می‌نماییم.

## سیف بن عمر قهرمان حدیث سازی

لم يبلغ احد شأو سيف بن عمر في وضع الحديث  
هیچ کس در حدیث سازی به پای سیف بن عمر نمی‌رسد.

(مؤلف)

### کتاب‌های سیف

سیف دو کتاب به نام‌های «فتوح» و «جمل» نگاشته که سراسر شامل خرافات و تحریفات و افسانه‌ها است؛ و با این حال مطالب آنها در معتبر-ترین کتب تاریخ اسلام به عنوان قاطع‌ترین و حقیقی‌ترین مدارک تاریخ اسلامی انتشار یافته و تا به امروز نیز مورد استفاده است.

سیف در این دو کتاب گروهی از شاعران و حماسه سرایان را آفریده است که همه آنها یک صدا از افتخارات و بزرگی‌ها و بزرگواری‌های قبایل مضر به طور عموم، و قبیلۀ تمیم به طور خصوص، و بیش از مناقب و فضایل تیرهٔ عمرو که فامیل و خویشاوندان شخص سیف بودند اند دم می‌زنند.

همچنین برای ارائهٔ برتری مقام قبیلۀ خود عده‌ای چشم‌گیر به عنوان صحابهٔ رسول خدا خلق کرده که همهٔ آنها از قبیلۀ تمیم برخاسته مقام و منزلتی خاص و در خور تقدس دارند و سبقتی در پذیرش اسلام!

و نیز عده‌ای فرماندهان سپاه از قبیله تمیم آفریده است که نبردهای خیالی سیف را رهبری می‌کنند، و راویانی را خلف کرده است و افسانه‌ها و قهرمانی‌های دلاوران خیالی تمیم را از زبان آن راویان روایت می‌کنند.

و بالاخره برای قهرمانان و جنگ آوران قبیله تمیم که همگی آنها مخلوق تخیلاتش می‌باشند در کتاب فتوح و جمل خود، از پهلوانی‌های آنان قصه‌ها پرداخته، و افسانه‌ها ساخته و هر یک را بر دیگری ناظر و مؤید گردانیده است.

سیف در داستان‌هایش از جنگ‌هایی نام می‌برد که هرگز اتفاق نیفتاده و پهنه کارزارهایی را به اسم می‌خواند که وجود خارجی نداشته، شهرها و قصبات و اماکنی را نام می‌برد که بر پهنه زمین چنان جاهایی وجود خارجی نداشته، و هنوز هم ندارد.

سیف برای نشان دادن قدرت ابتکار نبرد، شجاعت و دلیری، کاردانی و رزمندگی قهرمانان افسانه‌ای تمیمیش، ارقام و اعدادی را از کشته‌های دشمن به دست می‌دهد که دهشت آور است به خصوص وقتی که دم از هزاران هزار کشته می‌زند، و یا آسیاب‌ها را برای سه شبانه روز از خون دشمن و تنها در یک نبرد به گردش در می‌آورد! در حالی که تمام صفحات آن ناحیه که جنگ در آن واقع شده، در آن روزگار به روی هم آن مقدار جان دار وجود نداشته تا چه رسد به انسان، تا کشته شوند و یا به اسارت گرفته شده باشند! و سیف به عنوان تأیید افسانه‌هایش و وجود چنین جنگ‌های خونین خیالی، بر زبان قهرمانان قصاید و اشعار حماسی از فخر فروشی و خود برتر بینی قبایل مضر، به ویژه تمیم، و کوبیدن و بی مقدار نشان دادن دشمنان خود سروده و به مناسبت آورده است.

علاوه بر همه این‌ها، سیف بن عمر تیمی، فرمان‌ها، و نامه‌ها جعل کرده و ساخته که از جانب خلفای وقت به نام آن قهرمانان خیالی صادر شده، و یا پست‌ها و سمت‌هایی که به ایشان تفویض گردیده است، همچنین پیمان نامه‌های نظامی که آن قهرمانان با مردم شهرها و مرزها بسته و امان نامه‌ها که صادر نموده‌اند در صورتی که در یافتیم چنان فتحی در اص صورت نگرفته و چنان اشخاصی هرگز وجود نداشته‌اند تا

عهد نامه و امان نامه و پیمان نامه‌ای نوشته شود. کوتاه سخن این که سیف این نابغه دروغ پرداز پر تعصب با افسانه سازی هایش و داستان پردازی هایش و خلق آن همه اصحاب و راویان و آن همه قصاید و اشعار حماسی توانسته است منشور بلند بالایی از مفاخر و فضایل و بزرگی های قبیله مضر به خصوص قبیله تمیم و بالاخص نیره خود بنی عمرو تهیه کند و به دست تاریخ بسپارد تا بیش از هزار سال هنوز به عنوان سندی حقیقی و قاطع و معتبر و گویای وقایع حساس ترین سال های تاریخ اسلام باشد. توجه به این اشعار که روشنگر مطالب فوق و نمایانگر مقاصد سیف است خالی از فایده نیست. سیف از زبان قعقاع بن عمرو تیمی، یکی از قهرمانان افسانه ای چنین می سراید: (9)

«من از پدران خود کارهای نیک و بزرگشان را که به وسعت دریاهاست به ارث برده ام. هر یک از آنها نیز بزرگواری را از پدران خود به میراث برده اند، آنها پایه های مجد و افتخارات خود را بر پایه مجد و افتخارات پدران شان نهاده اند، و من چنان افتخاراتی را از بین نخواهم برد، و فرزندان من نیز اگر بمانند، خود بنیان گذران افتخارانند. روی این اصل همیشه فرماندهان نبردها از ما بوده که چون پادشاه خود را به قلب دشمن می زنند، و در پشت سرشان سپاهی لشکر شکن قرار دارد. ما در آن هنگام که رزمندگان از بیم و هراس از جنگ باز می ایستند، قهرمانان پهنه کارزار هستیم.»

و نیز سیف به زبان ابی مقرر اسود تیمی چنین سروده است:  
«ما خاندان بنی عمرو، درگاه کارزار نیزه افکن، و به گاه اطعام مهمان نوازیم»

و به ابو مجید، نافع بن اسود تیمی چنین نسبت داده:  
«در آن موقع که یزدگرد فرار کرد، در حقیقت ما با سلاح وحشت و هراس او را از پای در آوردیم» و نیز گفته:

«اگر از خاندان من بپرسی «اسید» است که کان بزرگی و بزرگواری است.»

و از زبان ربیع بن مطر تمیمی گفته:

«منادی فرمانده کل قوای اسلام سعد وقاص<sup>1</sup> با آهنگی خوش و طرب انگیز ندا در داد که: در حقیقت تنها افراد قبیله تمیم تنها با شاعران عجم هم طراز می‌باشند.»

سیف بن عمر تمیمی، تنها به خلق قهرمانان و پهلوانان افسانه‌ای از نوع بشر برای انتشار مفاخر و عظمت تمیم بسنده نکرده است، بلکه از جنیان نیز در تبلیغ این افتخارات کمک گرفته و طی افسانه‌ای مدعی شده است که اجنه امواج صوتی را به کار گرفته و اشعاری در مفاخر تمیم سروده و به گوش همه عرب زبانان رسانیده است. طبری این موضوع را از قول سیف در تاریخش چنین روایت می‌کند: (10)

چون نبرد قادسیه پایان یافت، جنیان اخبار آن را پخش کردند و از اوضاع آن مردم را آگاه ساختند، و در خبر گزاری از آدمیان پیشی گرفتند... تا آنجا که می‌گوید: اهل یمامه صدایی غیبی شنیدند که در فضا و در حالی که از بالای سر آنها می‌گذشت چنین می‌خواند:

«دیدیم که سپاه را بیشتر افراد قبیله تمیم تشکیل می‌دادند که در میدان نبرد از همه شکیبا تر بودند. لشکر فزون از شمار تمیم به انبوهی از سپاه دشمن حمله برد و گرد و خاک به هوا بر افشاند. به دریایی از سپاه ایران که چون شیران بیشه شجاعت و همچون کوه‌ها استوار و پا بر جا بودند حمله بردند. ایرانیان در قادسیه، و در آن سرزمین پهناور روزگاری سخت می‌گذرانیدند و سر انجام مجد و افتخارات خود را

<sup>1</sup> . سعد فرزند ابی وقاص فرمانده کل قوا در نبرد قادسیه بوده است. سعد در سال 54 یا 55 در مدینه بدرود حیات گفته است. اسد الغابه، ج 2، ص 290-293.

به تمیم وا گذاشتند. گه آن گاه که رویا روی تمیم قرار گرفتند دست‌ها و پاهایش بود که از میچ و ساق به ضرب شمشیر آنها بریده می‌شد.»  
این آواز به همین ترتیب در سر تا سر شبه جزیره العرب به گوش برخی رسیده است!

این فرماندهان پیروزمند از پهلوانان افسانه‌ای سیف ناگزیرند تا اطرافیانی و سپاهی در میدان‌های رزمی افسانه‌ای سیف داشته باشند. سیف از قبایل غیر مضر حواشی و اطرافیانی برای آنها خیال کرده، و ایشان را نیز به سهم خود در چنان نبردهای خیالی وظیفه یا وظایفی پست‌تر به عهده گذاشته تا داستان‌ها و افسانه‌هایش از هر حیث جامع الاطراف باشد و در مقابل آنان قهرمانی‌های قبایل مضر و نزار و تمیم چشم گیر افتد. به این ترتیب سیف در تاریخ اسلام عده بسیار زیادی از صحابی و تابعی و راویان و دیگر طبقات خلق کرده است که هیچ کدام آنها وجود خارجی ندارند، و همه آنها ساخته و پرداخته دست تخیلات سیف و مخلوق ذهن افسانه پرداز او است و داستان‌ها و اشعارش و هر چه که به ایشان نسبت می‌دهد همه از مغز خیال پرداز سیف و ندیق است.

#### تحریفات سیف

سیف علاوه بر خلق قهرمانان و ساختن افسانه‌ها برای فرو نشانیدن آتش عقده خود دست به کار تحریف وقایع حقیقی تاریخ اسلام زده است، به این معنی که وقایع را به غیر اشخاصی که آن را ایفا کرده‌اند نسبت داده است از جمله موارد زیر را می‌توان نام برد:

یکم - پیروزی‌های جنگی و حقیقی را که وسیله افرادی به غیر از قبیله مضر به دست آمده است. سیف با تر دستی خاص خود، آن پیروزی را به فرماندهی یکی از افراد حقیقی قبیله مضر نشان داده و یا این که فرماندهی آن سپاه را در عهده یکی از قهرمانان افسانه‌ای و خیالی قبیله مضر نهاده است. تا بدان وسیله آن فتح و پیروزی را به حساب قبیله مضر گذاشته باشد.

دوم - اگر عملی تاریخی و در خور شماتت و سرزنش از فرد یا افراد مضرى واقعاً سرزده باشد، سیف به فرمان تعصب قومى، همان کار را به شخصى غیر مضرى نسبت مى‌دهد، و به این وسیله دامن آن مضرى را از آلودگى به چنان کار زشت و ننگینى پاک مى‌سازد. حالا خواه این فرد غیر مضرى وجود خارجی داشته باشد یا از همان دسته اشخاصى باشد که خودش در آفرینش آنها مستقیماً دست داشته است.

سوم - اما وقتی که واقعه و یا حادثه‌ای مورد ایراد و سرزنش بین سران قبیله مضر صورت گرفته باشد، و هر دو طرف مضرى باشند، سیف به حکم وظیفه‌ای که بر عهده دارد، با تحریف در اخبار، و خلق افسانه و یا به هر صورت که شده باشد به معالجه آن اتفاق ناگوار که باعث سر شکستگی قبیله مضر است بر مى‌خیزد. نمونه چنان اتفاق مورد شماتتى را مى‌توان در قیام و دشمنى عایشه و طلحه و زبیر علیه خلیفه سوم عثمان بن عفان که محاصره کردن خانه او وسیله آنها و هوا دارانشان، که بالاخره به کشتن وی منجر شد سراغ گرفت؛ و یا در قیام همان سه تن سران قبیله مضر، عایشه و طلحه و زبیر، علیه امیر المؤمنین علی خلیفه مسلمین که او نیز مضرى است که به جنگ جمل منتهى گردید، دریافت کرد. سیف برای این که دامن همه این سران مضرى را از آلودگى چنان رسوایی و بد نامى پاک سازد با مهارت و زرنگى خاص، با طرح یک افسانه، افسانه شگفت انگیز عبد الله بن سبأ، حقایق مسلم تاریخی را قلب کرده دامن مضریان را پاک ساخته به جای همه آنها تنها یک اسم، و فقط یک اسم «عبد الله سبأ» را متهم و محکوم و به جای آنها مى‌نشانند.

سیف افسانه شگفت انگیز عبد الله بن سبأ را طرح مى‌ریزد، و قهرمان آن افسانه را که حتماً شخص غیر مضرى است، ابن سبأ مى‌نامد و چنین خیال مى‌کند که ابن سبأ از صنعاء یمن بر خاسته در میان شهرهای بزرگ و مختلف اسلام گردیده و مردم را بر انگیزته و فتنه و آشوب بر پا ساخته و پیروانى از یمانى‌ها فراهم کرده و سرانجام دست به کار فتنه و آشوب‌های زمان عثمان و جنگ جمل با علی گردیده است. بنا بر این آتش این همه فتنه‌ها و جنگ‌ها و آشوب‌ها را عبد الله و سایر پیروانش که همه و



همه یمانی هستند بر افروخته‌هند نه مضریان!

سیف چنین افسانه عجیبی را می‌سازد و در کتاب وزین و معتبر خود می‌نویسد و تمام آن قضایا و بد بختی‌های ناشی از آنها را بر دوش عبد الله سبأ و اطرافیانش که همگی ساخته و پرداخته دست تخیلاتش بوده اند و آنها را سبائیان می‌نامد می‌گذارد، و دامان سر دم داران مضر را که گردانندگان اصلی و حقیقی چنان وقایعی بوده‌اند از آلودگی به هر گونه تهمت و اتهامی پاک می‌سازد، و بالاخره خود را از این غم بزرگ که مایه سر شکستگی قبایل مضر می‌باشد می‌رهاند.

سیف عبد الله را می‌آفریند، و او را فرزند سبأ مگوید و به سبائیان نسبت می‌دهد تا یمنی بودن او کاملاً محرز شود و قحطانی بودنش جای هیچ گونه شک و شبهه نباشد. آخر مگر نه سبأ فرزند یثجب بن یعرب فرزند قحطان نیای بزرگ تمامی قحطانیان است، و تمام قبایل یمن به سبأ می‌رسند؟ بنا بر این اگر بگویند فلانی سبائی و یا قحطانی است، او را به شخصی نسبت داده‌اند که یمنی است کما این که اگر همان شخص را یمانی بگویند به محلی نسبت داده‌اند که زادگاه اولاد سبأ و قحطان است، با توجه به این توضیح، سیف بن عمر هوا داران و پیروان عبد الله را نیز سبائیان می‌نامد تا چنین نموده باشد که عموم پیروان عبد الله، یمانی بوده‌اند و برای هیچ کس جای شبهه‌ای باقی نماند که افراد قبایل سبأ یمانی قحطانی همگی در بد جنسی و آشوب طلبی و فتنه انگیزی تالی یک دیگرند و نمونه ندارند. ملاحظه می‌کنید که سیف با یک تیر به جای دو نشان، چند نشان را زده است؟ به حکم زندقه‌ای که داشته است اسلام را افسانه‌ای و تاریخش را قصه و داستانی به حساب آورده. و حقایق را تحریف کرده و واقعیات را در پشت پرده‌ای از اوهام و خرافات پنهان داشته و بدین وسیله غرض ورزان قوم را خشنود ساخته، و به حکم تعصب قبیله‌ای دامان شمال نشینان شبه‌جزیره و قبایل مضر را از لوٹ هر گونه پلیدی، پاک جلوه داده و تا توانسته است قدر و منزلت یمانی‌ها را پایین و پایین‌تر آورده به حدی که تا دنیا دنیا است آنان که به دنبال وقایع تاریخی می‌گردند زبان به لعن و نفرین سبائیان قحطانی یمانی بگشایند. خلاصه این که سیف رومانی

نوشته و با استفاده از رویدادهای تاریخی، قهرمانان خیالی خود را در آن جا زده است.

سیف عبد الله را می‌آفریند، و او را سبائی، صنعائی، یمانی می‌نامد و به او نسبت می‌دهد که: عبد الله در تمام شهرهای و پایتخت‌های اسلامی چون شام، مصر، کوفه، بصره و غیره گردید و در همه جا مردم را به قیام و آشوب علیه فرمان دارانشان برانگیخت و در آخر با پیروانش از سبائیان به مدینه آمد و خلیفه عثمان را در خانه‌اش به محاصره گرفت و سرانجام او را کشت. و پس از چندی در زمان حکومت علی بن ابیطالب، در جنگ جمل با سر و کله عبد الله و یاران سبائیش پیدا می‌شود و جنگی که می‌رفت تا به حسن درایت و تدبیر و نفوذ کلمه فردی از افراد سرشناس و معروف مضر به صلح و آشتی گراید، از نو بنا به توطئه قبلی سبائیان و دخالت مستقیم آنان به نبردی خونین تبدیل شد بدون این که سران مضر چون علی و عایشه و طلحه و زبیر از آن جنگ راضی باشند یا اطلاعی داشته باشند!!

سیف، افسانه عبد الله بن سبا را از این روی طرح ریزی کرده است تا همه آن پیش آمدها و اعمال خشونت‌ها، و خون ریزی‌ها، و اختلافات و برادر کشی‌ها که همه از مضریان بوده و اغراض آنها موجب وقوع چنین حوادثی گردیده بود، همه را بر دوش یمنی‌ها بار کرده باشد. اما حضرات بزرگان و سران قوم و سردم داران قبیله مضر، چون ام المؤمنین عایشه، و طلحه و زبیر، و معاویه، و مروان و ده‌ها نفر دیگر، خیر، دامان یکایک ایشان از این اتهامات پاک و منزّه است، و گویی هیچ یک آنها مرتکب کوچکترین لغزش و خطایی حتی در سراسر حیات و زندگی خود نشده‌اند تا چه رسد به چنان وقایعی؟ دامان آنها از این اتهامات آن چنان پاک است، که گرگ از خورن فرزند یعقوب!

اما اشخاص سرشناس و غیر مضر که در آن وقایع شرکت داشته‌اند، امثال عمار یاسر، و عبد الرحمن عدیس، که هر دو از اصحاب رسول خدا و قحطانی‌اند؛ و یا مالک اشتر که تابعی و او نیز قحطانی است، و دیگر قحطانیان، سیف نه تنها ایشان را از اتهام تبرئه می‌کند، بلکه نسبت دخالت در خراب کاری را به آنها محکم‌تر ساخته، آنها را پیروان عبد الله سبا یهودی، و آلت فعل و اراده او به حساب آورده است. با این

ترتیب سیف روی وقایع ناگوار و در خور سرزرنشی که بین سران و بزرگان قبیله مضر روی داده است سر پوشی از افسانه می‌گذارد.

چهارم - از انواع تحریف‌های سیف در جایی است که اتفاقی بین یکی از سرشناسان و صاحبان زر و زور مضر، با یکی از مردم ساده همان قبیله صورت گرفته باشد، سیف فرد مضری عادی را فدای مجد و عظمت قبیله می‌کند و او را زیر پا می‌گذارد. مجد و عظمت و افتخار قبیله‌ای که سیف برای حفظ آن به جان می‌کوشد نخست حفظ مقام سلسله حکام و صاحبان قدرت منسوب به قبیله مضر می‌باشد، و در درجه دوم قهرمانان، و چابک سواران مضری و فرمان دهان سپاه پیروزمند آنها است که سیف در راه حفظ افتخارات و دفاع از حرمت آنها از هیچ اقدامی فرو گذار نمی‌کند. نمونه این قسمت را می‌توان در داستان خالد بن سعید اموی (فردی عادی از مضر) و ابو بکر فرزند ابو قحافه خلیفه وقت (فردی صاحب قدرت و فرمان روی کل از قبیله مضر) به خوبی احساس کرد.

خالد مضری، چون به مخالفت با بیعت ابو بکر خلیفه مضری قیام کرده و از بیعت با ابو بکر سرپیچی نموده است. سیف او را با تمام وجودش می‌کوبد، و بد نام می‌سازد، اگر چه خالد یکی از سرشناسان قبیله مضر می‌باشد، اما در پیشگاه مقام خلافت فردی عادی است. (11)

پنجم گاهی هم سیف حقایق را بدین گونه تحریف می‌کند که اگر چنان که اتفاقی بین یک فرد یمانی و یک فرد مضری واقع شده باشد و سیف آن را به وسیله داستان عبد الله بن سبأ علاج نکرده باشد، برای معالجه آن داستان، افسانه‌ای دیگر می‌سازد، و همچنان که شیوه او است به هر ترتیب که شده باشد قدر و مقام یمنی را در آن داستان پایین می‌آورد، و موقعیت و آقایی آن فرد مضری را نمایان ساخته بالا می‌برد. نمونه این داستان را در موضوع عزل ابو موسی اشعری یمانی، وسیله عثمان بن عفان خلیفه مضری می‌توان سراغ گرفت. سیف در آن داستان تا توانسته چیزها ساخته و پرداخته تا از مقام و منزلت ابو موسی یمانی بکاهد و سوابق و خدمات او را در گذشته نادیده بگیرد، و در مقابل به قدر و منزلت خلیفه مضری بیفزاید و به دفاع از او برخیزد. (12)

کوتاه سخن این که، دست آورد ساخته‌های سیف بن عمر تمیمی را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:  
یکم مجموعه افسانه‌هایش، تاریخی سراسر دروغ و افترا برای اسلام تهیه کرده است.

دوم - افرادی سرشناس و معتبر در اسلام آفریده است، از صحابی و تابعی، راویان احادیث نبوی، فرماندهان سپاه، شعراء و حماسه سرایان که هیچ کدام آنها را در خارج از افسانه‌های سیف نمی‌توان یافت و وجود خارجی نداشته‌اند.

سوم - افسانه‌ها و اشخاص و اماکن مخلوق سیف هر یک به شکلی و سببی خاص در مصادر اسلامی راه یافته‌اند، و همان‌ها موجب انحراف تاریخ و حقایق اسلام از مجرای صحیح گردیده‌اند که فصل آینده نشان‌گر این واقعیت است.

یکصد و پنجاه صحابی ساختگی 101

102 علامہ سید مرتضیٰ عسکری



### علل انتشار احادیث سیف

وضع سیف قصصاً تسایر مصالح السلطة فی کل عصر  
سیف افسانه‌های خود را همگام مصالح صاحبان و قدرت ساخته  
است.

(مؤلف)

در فصل پیش قسمتی از مدارک اسلامی را که افسانه‌های سیف در آنها راه یافته است نشان دادیم ولی باید توجه داشت که هدف ما از آوردن نام کتاب‌هایی که نفوذ شاخه‌های افسانه‌های سیف بن عمر در آنها به چشم می‌خورد، این نیست که نام تمام کتاب‌ها و رسائلی را که هر کدام به شکلی از سخنان سیف الهام گرفته‌اند بیاوریم زیرا این کاری است بس مشکل و تا حدی ناشدنی. و ما آن چه را که در این تعداد به قلم آورده‌ایم قطره‌ای است از دریا. بلکه هدف این است که نمونه‌ای از وسعت و دامنه انتشار احادیث و افسانه سیف را در رشته‌های مختلف مصادر اسلامی که مایه شگفتی و اعجاب دانشمندان و اهل تحقیق می‌باشد نموده باشیم. اما عواملی را که باعث انتشار احادیث و افسانه‌های سیف شده و اعتمادی که علماء و دانشمندان به او نموده‌اند (با توجه به این که او را دروغگو و زندقه می‌دانند؟) به شرح زیر می‌توان خلاصه کرد:



### 1- همگام با خود کامگان

نخستین عامل این که سیف همواره کوشیده است تا داستان‌هایش در جهت حفظ مصالح و منافع عالیة هیئت‌های حاکمه در هر عصر و زمان باشد. داستان علاء حضرمی در جنگ دارین، نمونه بارزی است از توجه خاص سیف در مورد حفظ قدرت و مصالح هیئت حاکمه. اصل قضیه، صرف نظر از داستان سیف چنین است:

گروهی از جنگجویان از دست علاء به قلعه دارین پناهنده می‌شوند. آب، بین او و پناهندگان فاصله انداخته و مانع دسترسی علاء به دارین می‌شود. شخصی به نام کراز النکری، علاء و سپاهیان او را راهنمایی می‌کند و از پایاب عبور می‌دهد، و به این ترتیب دارین به دست علاء فتح می‌شود. (1) تمام قضیه همین است که در چند سطر خلاصه شده است.

اما ابو هریره می‌آید و بنا به عادتش با دادن تغییراتی و دستکاری‌هایی در اصل قضیه آن را چنین نقل می‌کند: علاء را دیدم که در جنگ دارین سواره به آب دریا زد (یا با چهار هزار نفر به دریا زد) طوری که نه سم شتری و نه سم اسبی تر شده باشد! آن گاه به سوی بحرین پیش تاخت و چون به شورمزار دهناء رسید علاء خدا را در آن سرزمین بخواند و دعا کرد، آب در آن سرزمین جوشیدن گرفت و بالا آمد... پس از عزیمت از آنجا، مردی چیزی از راحله‌اش را به جای گذاشته بود، باز گشت تا آن را بردارد آن را دید، ولی آبی نیافت (2) ...

ابو هریره بنا به روشی که دارد، در داستانی کوتاه چون سایر داستان‌هایش قصه علاء را نیز نقل کرده است. و چون با علاقه و رغبت مردم که تشنه شنیدن کرامات گذشتگان و نیاکان خود هستند موافقت کامل داشت. از قول او نقل، و به زودی دهان به دهان گردید. و تا زمان سیف نیز از طرق مختلف از ابو هریره رایج و بر سر زبان‌ها بود. سیف آن نابقه افسانه پرداز می‌آید، جاهای خالی آن قصه را پر می‌کند و بر آن شاخه‌ها و برگ‌ها می‌بندد و سندی هم برای آن تنظیم می‌کند و به طور خلاصه

چنین می‌گوید:

چون علاء با سپاهیان‌ش به دهناء رسید، سرزمینی شن زار که تپه‌های شنی چون کوه در آن دمیده می‌شود، و آبی در آنجا وجود نداشت، در آن سرزمین تا قلب صحرا پیش می‌رود. در چنین موقعیتی تمام شتران آنها با بارهایی که بر پشت داشته‌اند می‌گریزند. نه شتری برایشان باقی می‌ماند نه توشه‌ای و نه آبی... . همگی به هلاک خود یقین حاصل می‌کنند، و هر یک به دیگری وصیت می‌نماید. علاء آنان را به این غم و تشویش که آنها را عارض گشته سرزنش و ملامت می‌کند، و وادارشان می‌نماید تا با او دسته جمعی دست به دعا بردارند و دعایی بخوانند، دعایی که سیف متن آن را نقل می‌کند. انعکاس آفتاب در آبی که پیش روی آنها و بر اثر دعای ایشان به ناگهان آشکار می‌شود همه را به خود جذب می‌کند! به سوی آن می‌روند و از آن می‌نوشند و خود را می‌شویند، در همین موقع شترهای رمیده نیز از اطراف آن بیابان به سوی آنها باز می‌گردند!! شترها را آب می‌دهند و به راه می‌افتند. چون مسافتی از آن آب‌گیر دور می‌شوند، ابو هریره با یکی از یارانش به طلب ظرفی که خودش آن را از آب پر کرده و برای وجود نشانه‌ای کنار آن آب‌گیر گذاشته بود باز می‌گردد؛ ظرف آب را می‌بیند ولی اثری از آن آب‌گیر دیده نمی‌شود!!؟

#### سپاهیان خلیفه بر روی آب راه می‌روند

بعد از این، سیف قسمت‌های دیگری بر این قصه می‌افزاید و سپس می‌گوید: به جانب بحرین روی آوردند و قصد کردند به دارین بروند، فاصله دریا بین آنها تا دارین یک روز و یک شب راه با کشتی بود، کنار دریا علاء سپاهیان خود را مخاطب ساخته گفت: خداوند آیات خود را در خشکی به شما نشان داد تا به پشتوانه آن در دریا قوی دل شوید، به سوی دشمنان خود رکاب بکشید و مردانه از دریا بگذرید: آنها سواره و پیاده به دریا زدند سوار بر اسب و شتر و دراز گوش و دعایی خواندند که سیف آن را نقل می‌کند. آنها از آب دریا گذشتند مانند کسی که قدم بر شن‌های صحرا

می‌گذارد در حالی که کمی آب روی آن را گرفته باشد و سم چهار پایان به زحمت‌تر می‌شد. به این ترتیب به مرتدین (از دین برگشتگان) رسیدند و با آنها به جنگ برخاستند و بر آنها پیروز شدند. و سپس به محل اصلی خود مراجعت کردند و از دریا چون نخستین بار گذشتند، و عقیق بن منذر تمیمی که یکی از پهلوانان افسانه‌ای سیف است در این مورد به خصوص شعری سروده که سیف آن را نقل می‌کند و سپس می‌گوید: راهبی که همراه مسلمانان بود با دیدن این همه کرامات و خوارق عادات، و شنیدن دعای فرشتگان در هوا مسلمان می‌شود! سیف دعای ملائکه‌ها را نیز آورده است. سپس می‌گوید: علاء نتیجه این اردو کشتی را به خلیفه اول ابو بکر طی نامه‌ای گزارش کرد. ابو بکر پس از دریافت نامه علاء به منبر می‌رود و داستان را برای مسلمانان نقل می‌کند. سیف از قصه ابو هریره که در زمان او دهان به دهان می‌گردید خوشش می‌آید، و آن را با اضافه کردن عناصری چند تکمیل می‌کند و همه آن را در حالی که از هر طرف با سند و شاهد و دلیل و برهان و دعا محکم شده است و جای هیچ‌کس و اگر برای مردم آن زمان نداشته نقل و روایت می‌کند. اما از آنجایی که مایل نبوده است تا کرامتی را به فردی حضرمی که اهل یمن و از قبیله سبأ می‌باشد نسبت دهد، آن کرامت را با افسانه‌ای دیگر که می‌پردازد از او سلب می‌کند. توجه کنید او می‌نویسد:

علاء حضرمی با سعد وقاص رقابت و هم‌چشمی می‌کرد و تصادفاً پیشرفت‌های علاء در جنگ‌های رده بیش از سعد روده است، تا این که سعد در نبرد قادسیه در زمان عمر بر ایرانی‌ها پیروز می‌شود و غنائم جنگی خیلی بیشتر از آن چه علاء با خود آورده بود به درگاه خلیفه می‌فرستد. علاء در صدد بر می‌آید که در جنگ با ایرانیان خودی بنمایاند تا از سعد عقب‌نماند، به این منظور بدون این که از مقام خلافت دستوری بگیرد، از طریق دریا به ایران می‌تازد؛ در حالی که او نفهمیده بود که اگر خداوند او را در جنگ‌های رده بر سعد وقاص فضل و برتری داده بود به علت اطاعت و فرمانبرداری

او از مقام خلافت و پیروی از دستور صریح خلیفه نخستین ابو بکر در جنگ با مرتدین بوده است نه این که او را خود فضل و کرامتی است. در صورتی که عمر خلیفه دوم به خصوص علاء را از حمله به ایران از طریق دریا منع کرده بود... سیف اضافه کرده می‌نویسد: وقتی که علاء از طریق دریا به پارس حمله کرد و دو سپاه رویاروی یک دیگر قرار گرفتند، پارسیان بین او و کشتی‌هایشان حایل شدند و سپاه مسلمین شکست خورد، این شکست نتیجه نا فرمانی علاء از فرمان خلیفه بود. و اگر لطف خدا یاری نمی‌کرد همه آنها در آن جنگ کشته شده بودند. لطف خدا به این صورت تجلی کرد که خبر این حمله بی اجازه به گوش خلیفه می‌رسد، و در دل ایشان می‌گذرد که حتماً علاء به علت این نا فرمانی شکست خواهد خورد، پس بلافاصله در مقام عزلش و می‌آید، و دیگری را به فرماندهی سپاه انتخاب می‌کند و افراد کمی برایش اعزام می‌دارد. به این ترتیب خداوند سپاهیان اسلام را به برکت رأی و بینش خلیفه از مهلکه حتمی نجات می‌دهد!

طبق این داستان که سیف ساخته، آن چه را که ابو هریره از کرامت در جنگ دارین به علاء حضرمی نسبت داده است از آثار اطاعت و فرمان برداری مطلق او از مقام خلافت بوده و الا دیدیم که همین صحابی بزرگوار وقتی در مقام تمرد و سرپیچی از مصدر خلافت بر می‌آید چگونه گرفتار بد بختی و درماندگی می‌گردد. خداوند آن همه نعمت را به پاس فرمان برداری از خلیفه به علاء و سپاهش مرحمت فرموده، و بر اثر نا فرمانی آن چنان شکست نصیبش ساخت.

این داستان و داستان‌های نظیر آن را سیف همگام را حفظ مصالح عالیله زمام داران در هر عصر ساخته و پرداخته است. و می‌بینیم همین امر به تنهایی بزرگترین عامل انتشار افسانه‌های سیف بوده تا جایی که روایت‌ها تاریخی صحیح دیگران به دست فراموشی سپرده می‌شود.

## 2- همگام با آرزوی همگان

دومین عامل انتشار سخنان سیف این است که او داستان‌هایش را مطابق ذائقه مردم، و علاقه عوام در قرون و اعصار وضع کرده است. چه مردم عامی که بندهوار، سلف صالح خود را می‌پرستد، مشتاقانه در پی شنیدن کرامت‌های آنها هستند، روایت‌های سیف خواسته این دسته از مردم عامی را به نیکوترین هجی بر آورده کرده است. زیرا در روایت‌های سیف می‌بینند که نوامیس طبیعت، و قوانین ازلی و ابدی آن در مقابل سلف صالح مطیع و فرمان‌بردار، و در اختیار و اراده آنها می‌باشند، فرشتگان و جنیان همواره یار و پشتیبان آنها بوده، چشم و گوش به فرمان آنها هستند، حیوانات با ایشان سخن می‌گویند و فرمان می‌برند، و بالاخره در جنگ آوری و میدان کارزار تالی و همانند ندارد و همیشه در نبردها پیروز و سربلند هستند.

از طرفی دوست داران فرهنگ و ادب، در خلال روایت‌های سیف ره قصابید شیوا، سخنوری‌های بی همتا، و حماسه‌های زیبا، خودستایی‌های شیرین بر می‌خورند، و به متون جالب و دل چسب پیمان‌های نظامی، و قراردادهای صلح و آشتی، فرمان‌ها و دستورهای قصیح و بلیغ، و دلنشین و عالی سران ملت، و هیئت‌های حاکمه وقت اطلاع می‌یابند.

هم چنین علاقه‌مندان به تاریخ، خبر نگاران نیز به سهم خود بیشتر از هر منبع خبری دیگر از روایت‌های سیف سود می‌برند. چه تشنگان امور تاریخی به سادگی در می‌یابند که سیف بیش از هر تاریخ نویس دیگر وقایع و اتفاقات را کاملاً شرح داده و جزئیات یک حادثه را از نظر دور نداشته و نوادر تاریخی آورده و از کوچک‌ترین موضوع نیز صرف نظر نکرده است. زیرا سیف در خبر سازی ماهر، و در وقایع نگاری و افسانه پردازی استادی متبحر است. برای نمونه، مگر شما کدام تاریخ نویس دقیق و باریک بینی را به جز افسانه نویسان سراغ دارید که چون سیف بن عمر تمیمی توانسته باشد مثلاً حتی تکان دادن دم است فلان سوار کار به هنگام عبور از

دجله توضیح دهد!؟<sup>1</sup>

کوتاه سخن این که شیفتگان وقایع تاریخی، آن چه را که نزد سیف می‌یابند نه تنها نزد هیچ تاریخ نگاری، و حقیقت نویس دیگری نخواهد یافت، بلکه در هیچ طبله عطاری سراغ نتوانند گرفت!

3- همگام با خواسته خوش گذرانان

ثروتمندان، و خود کامگان، و خداوند زر و زور و بالاخره خوش گذرانان جامعه را از روایت‌ها، و داستان‌ها، و افسانه‌های سیف بهره‌ای وافر است. چه سیف این دسته از مردم را با خواندن افسانه‌های دل نشین، و داستان‌های دل چسب و نمکین در شب زنده داری‌هایشان همراهی می‌کند، و بساط شادی و سرگرمی آنها را تکمیل می‌نماید.

در روزگاری که بازار قصه خوانان و نقل‌ها، با خواندن افسانه‌هایی مانند عنتره ابن شداد، و ابی زید سروجی، و هزار و یک شب، و امثال آنها گرم بود، و امرا و بزرگان و ثروتمندان و ارباب نفوذ را سرگرم می‌داشت؛ اندیشمندان نیز به این فکر افتادند تا افکار و اندیشه‌های خود را به لباس داستان و افسانه در آوردند، تا همه مردم آنها را بخوانند و دست به دست بگردانند. روی همین اصل گروه اخوان الصفاء<sup>2</sup> افکار و اندیشه‌های خود را به صورت رساله‌هایی کوچک در میان مردم پخش کردند؛ و این

<sup>1</sup> . در شرح حال عاصم به تفصیل بیان شده است.

<sup>2</sup> . گروهی از دانشمندان فرقه اسمعیلیه در حدود سال 373 هـ و 983 م جمعیتی به نام اخوانالصفا که مرکزش در بصره بود تشکیل دادند. این گروه برای انتشار افکار خود در حدود پنجاه و یک رساله در علوم مختلف حساب و هندسه، موسیقی و منطق، نجوم و سایر فنون عصر خود نگاشته و پاره‌ای از عقاید خود را از مبدأ و معاد در آنها گنجانیدند، ترجمه رسائل ایشان در سال 1861 م در لندن و اصل عربی آنها در 1883 در لایپزیک و مصر و هند مکرر به چاپ رسیده است. کشف الظنون، ج1، ص92، دایرة المعارف الاسلامیه، ج1، ص527-529، الذریعه، ج1، ص383 و ج4، ص76 و ج7، ص235 و ج8، ص10-9، و اعیان الشیعه جلد دهم چاپ اول مراجعه شود.

طفیل افکارش را در لباس داستان حی بن یقظان<sup>1</sup> زبان زد مردم ساخت؛ و ابن مقفع منظورش را با ترجمه کتاب کلیله و دمنه، و بالاخره سیف بن عمر می‌آید و با تألیف دو کتاب فتوح و جمل از همه این‌ها پیشی می‌گیرد و افکارش را در افسانه‌هایی که ساخته است، به صورت روایت‌های موثق و قابل اطمینان، و تاریخ و سیره صحیح منتشر می‌سازد، و آرمان و آرزوهایش را بدین وسیله لباس تحقق می‌پوشاند.

خلاصه این که حکام و صاحبان زر و زور آن چه را که مایلند در احادیث سیف می‌یابند، و مردم ساده و عامی نیز به چیزی که دل بستگی دارند، سیف به آنها می‌دهد، و در احادیث سیف، علماء و دوست داران فرهنگ و ادب، چیزی را که برای بحث و گفت و گو لازم دارند به دست می‌آورند. و به همین ترتیب علاقه‌مندان به تاریخ و دوست داران قصص و افسانه‌ها... به این ترتیب سیف توانسته است حدود دوازده قرن همه این طبقات را به هر کجا که خودش خواسته بکشاند و آن چه را که مایل بوده بخورد آنها بدهد، تا آنجا که سخنان و افسانه‌های او ورد زبان‌ها گردید و از نسلی ره نسل دیگر رسید و در حالی که افکار او را در لباس روایت‌ها و داستان‌هایش با تمام قوا منتشر می‌ساختند احادیث صحیح، و گفته‌های معتبر دیگران به دست فراموشی و نسیان سپرده شده و در بعضی از موارد پاک از بین رفته است.

#### 4- همگامی با تعصب قبیله‌ای

علاوه بر آن چه گذشت نبوغ سیف وقتی کاملاً مشهود است که می‌بینیم او توانسته است تا اهداف خود را با خواسته‌های همه طبقات مردم تطبیق دهد. او در حالی که خواسته‌های مردم را در احادیث خود بر آورده است، سند افتخاری نیز از هر یک از

---

<sup>1</sup> . کتاب حی بن یقظان نوشته طفیل ابو بکر اشبیلی متوفی 581 می‌باشد. داستانی است که قهرمانان آن حی بن یقظان است و این اسم رمز فلسفه است و نقش‌های دیگر را ابسال به رمز دین و سلامان به رمز مردم عوام. ابن سینا بر این سبک دو رساله داشته است که یکی از آنها داستانی اخلاقی بوده است. الذریعه، ج7، ص128-129 مراجعه فرمایید.

آنها به نام قبیلۀ مضر به طور عموم و تیره تمیم مخصوصاً به ثبت می-  
رسانند، و به موازات آنها دشمنان آن قبیلۀ یعنی یمانیان را پست و بی  
مقدار معرفی می‌کند و این مطلب برای محققین و کاوش‌گران علمی  
کاملاً روشن است.

#### 5- همگام با زندگه

چیزی که می‌ماند و بسیار در خور توجه است، این است که در  
احادیث سیف از دروغ پردازی‌ها و تحریف‌هایش به مواردی برخورد  
می‌کنیم که به هیچ روی با اهدافی که ما از او سراغ داریم مطابقت نمی-  
کند، در صورتی که می‌دانیم که سیف هیچ دروغی را نگفته و هیچ  
موضوعی را تحریف نکرده است مگر این که در مقام تحقق بخشیدن به  
هدفی بوده است. با توجه به این مطلب سیف چه منظوری از تغییر سال-  
های وقوع حوادث تاریخی داشته است؟ (3) مثلاً چرا سال وقوع جنگ  
یرموک را که در سال پانزده هجری اتفاق افتاده است در سال سیزده  
هجری نوشته؟ و یا از چه سبب سال فتح شهر دمشق را که در سال  
پانزده هجری بوده آن را در سال شانزده هجری تعیین کرده است؟<sup>1</sup>

سیف چرا اسامی اشخاص را تغییر داده، هم چنان که ضارب و قاتل  
امیر المؤمنین علی را که عبد الرحمن بن ملجم است، به خالد بن ملجم  
(4)، به عمرو بن عبدالمسیح تغییر داده است؟<sup>2</sup>

و یا چه چیز سیف را وادار نموده تا حدیثی این چنین جعل کند:  
عمر، خلیفه، از همسرش ام کلثوم دختر امام علی می‌خواهد تا با  
مهمانش بر سر بک سفره بنشیند. و ام کلثوم در مقابل تقاضای عمر می-  
گوید: اگر تو می‌خواستی در برابر مردم‌ها ظاهر شوم، چنین پیراهنی  
برایم نمی‌خریدی! (5)

آیا این درست است که خلیفۀ مسلمین عمر، از همسرش بخواهد تا با  
مردان

<sup>1</sup> . رجوع شود به فصل تحریف سال‌های حوادث تاریخی، جلد اول عبد الله بن سبأ.  
<sup>2</sup> . به فصل تحریف اسماء کتاب عبد الله بن سبأ، جلد دوم، مراجعه فرمایید.



همنشین و هم‌غذا شود؟ و آن چه را که باعث می‌شود تا همسر عمر، خواسته شوهر خود را بر آورده نکند نامتناسب بودن لباس او برای هم‌نشینی با مردان باشد؟!!

این افسانه‌ها و نظایر آن هیچکدام سیف را به اهدافی که ما از او سراغ داریم نمی‌رساند مگر این که زندقه‌ای را که به او نسبت می‌دهند درست باشد. (6) و اگر این مطلب و نسبت زندقه به او صحیح باشد، او در پناه آن با ساختن و پرداختن افسانه‌هایش در مقام تحریف حقایق تاریخ اسلام و مسخ آن بر آمده و می‌توان گفت که از تحریف حقایق جز عناد و دشمنی با اسلام منظوری نداشته است. در هر صورت او توانسته است که تاریخ اسلام را تحریف کند و در این کار همانندی برای او نمی‌توان یافت. خواه این عمل سیف ناشی از زندقه او باشد یا بی توجهی و عادت وی به دروغ پردازی، هر چه که باشد او توانسته است تاریخ اسلام را به خصوص در قسمت فتوحات اسلامی و ارتداد، و وقایع تاریخی تا زمان خلافت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب را تحریف نماید.

تاریخی را که سیف نگاشته، تاریخ رسمی اصحاب و فتوحات آنها گردید، و نتیجه رسمیت یافتن چنین تاریخی برای مسلمانان و غیر آنها این شد که همگی قبول کردند که مسلمانان در جنگ‌های ارتداد و فتوح خود، هزاران هزار انسان را به خاک و خون کشیده‌اند و با براه انداختن روده‌های خون در جوامع بشری چنان ایجاد وحشت و اضطراب نموده‌اند که تاریخ به یاد ندارد و در نتیجه اسلام به زور شمشیر و راه انداختن سیلاب‌های خون بشر انتشار یافته است. در حالی که حقیقت این است که ملت‌ها خودشان علیه فرمان روایان خودسر و ستمگیشان قیام می‌کردند و به سپاه مسلمین می‌پیوستند، اسلام این چنین انتشار یافته است نه به قدرت شمشیر طبق آن چه از گفته سیف ثابت می‌شود.

## خلاصه بخش‌های گذشته

اما آن‌ها ان نبحت عن الحقیقه  
آیا گاه آن نرسیده که حقیقت را بجوییم؟

(مؤلف)

### 1- زندقه

دیدیم که علماء و دانشمندان سیف را چنین تعریف کرده‌اند: «حدیث ساز، متهم به زندقه.» دیدیم که عراق میهن سیف، و در زمان او محل نشو و نما و انتشار زندقه بوده است، و از این حیث بر سایر نواحی ممتاز و مشخص است. و نیز دیدیم که زندیقان هم عصر سیف در متزلزل ساختن عقاید و افکار مسلمین، و ویران ساختن بنای همبستگی آنها تا چه پایه گوشا و فعال بودند و به چه کارها که متشبهت نشدند؛ از میان آنها اشخاصی برخاستند که با ساختن احادیث و انتشار آنها موجب تشویش افکار مردم گردیدند، و نیز از همان‌ها بود که به هنگام کشتنش اعلام کرد که چهار هزار حدیث وضع نموده و در خلال آنها حلال را حرام، و حرام را حلال نموده است، و ما را معلوم نگردید که آن احادیث کجا شده‌اند و چه سرنوشتی داشته‌اند. و در کدام یک از کتاب‌های رسمی و مورد تأیید خلفا نفوذ کرده‌اند. اما خود احادیثی را نزد سیف سراغ گرفتیم و چون عمیقاً در مقام مطالعه و بررسی آنها بر آمدیم، دیدیم که

او با کمال مهارت هزاران حدیث ساخته و در خلال آنها پرهیز کارترین و پارساترین اصحاب رسول خدا را مردانی پست و فرومایه و جانی معرفی، و منافقان و دروغ‌گویانی که اسلام را به خود بسته بودند مردمی با تقوی و پرهیزکار و دین‌دار شناسانیده است. او توانسته است با ساختن افسانه‌های خرافی در تاریخ اسلام حقایق را وارونه نشان دهد، و از این راه تأثیری شگرف روی عقاید مسلمین و همچنین بر عقیده غیر مسلمین نسبت به اسلام بگذارد. سیف با سایر هم‌فکران زندیق روزگارش در این مورد شروک و هم‌گام بوده، جز این که او از یک جهت بر سایر هم‌فکران زندیق هم فکرائش امتیاز دارد و آن این است که در بیشتر احادیثی که وضع نموده مستقیماً به تأیید از صاحبان قدرت مطلقه روز، و خداوندان زر و زور، و کوبیدن و بد نام ساختن مخالفین آنها پرداخته و با همین روش پشتیبانی و حمایت هیئت حاکمه را برای تأیید دروغ‌هایی که پرداخته است کسب می‌کند! و زمینه انتشار آنها را تا به امروز فراهم می‌سازد، و همچنین تعصبات قبیله‌ای زمانش و تعصب شدیدی که شخص او نسبت به جانب‌داری از قبیله نزار داشت که حکام و فرمان‌روایان زمانش از ابتدای خلافت راشدین، و دوره حکومت امویان و سلطنت خاندان عباسی همه از آن قبیله بودند در نشر افسانه‌های وی تأثیر فراوانی داشته است.

## 2- تعصب

دیدیم که مجتمعات اسلامی در زمان سیف یکی پس از دیگری بر اثر پیش آمدهایی که مبنای آن همان تعصبات قبیله‌ای بوده است منفجر می‌شوند و موجب بروز فتنه‌ها و ریختن خون‌های بسیار زیاد می‌گردند تا سر انجام انقراض سلسله اموی و روی کار آمدن بنی عباس را باعث می‌گردند. آتش‌گیره همه آن فتنه‌ها و آشوب‌ها به صورت قطعات حماسی و قصاید شور انگیز در فخر فروشی‌ها و خود برتر بینی‌هایی بوده است که شعرای آن روزگار سروده و به یادگار مانده است، و امروز دواوین شعر و ادب آن روز را پر از آن قصاید و حماسه‌ها می‌بینیم.

و نیز دریافتیم که همین تعصبات قبیله‌ای بوده تا برخی را وا داشته است از پیش خود قصه‌های تاریخی و احادیث دینی در فضایل و مناقب و برتری قبیله خویش بسازد و آن را به عنوان سند افتخار به رخ خصم بکشند. ولی دیدیم که در این زمینه نیز سیف را همتایی نیست؛ زیرا او توانسته است که گروه زیادی از شعراء را در کتاب‌های فتوح و جمل خود بیافریند که یکایک آنها در اشعار حماسی خود از مجد و افتخارات قبیله مضر به طور عموم و تیره تمیم به طور خصوص داد سخنوری داده باشند و همچنین عده بسیار زیادی از اصحاب شجاع پیامبر که فرماندهی سپاه پیروزمند اسلام را در جنگ‌ها به عهده داشته‌اند و عده بی‌شماری از راویان حدیث را که همگی آنها از قبیله تمیم برخاسته‌اند خلق و بیافریند.

### 3- من در آوری‌ها

و نیز دیدیم که سیف برای جلوه دادن پهلوانی‌های قهرمانان افسانه‌هایش در جنگ‌های فتوح و ارتداد قصه‌ها ساخته و به آنها نسبت داده در صورتی که اساساً چنین جنگ‌هایی وقوع نیافته و از میدان‌های نیردی نام برده که اصولاً وجود خارجی نداشته و از تعداد کشته شدگان با ارقام حیرت آور هزاران هزار انسان دم می‌زند که در اصل چنان تعداد کشته شدگان با ارقام حیرت آور هزاران هزار انسان دم می‌زند که در اصل چنان تعداد جان‌داری در تمام آن اماکن بر روی هم وجود نداشته تا کشته یا به اسارت گرفته شده باشند؛ بر زبان قهرمانان افسانه‌های قصایدی در فخر فروشی، حماسه و هجو دیگران آورده و متن نامه‌ها که گویا خلفای وقت برای آن قهرمانان نگاشته و ارسال داشته یا سمت‌ها و پست‌هایی که برای ایشان در نظر گرفته و ابلاغ فرموده‌اند؛ همچنین پیمان‌های نظامی که آن قهرمانان خیالی با اهالی فلان ناحیه که گشوده‌اند بسته‌اند در صورتی که چنین واقعه‌ای اصلاً اتفاق نیفتاده است. حرص این مرد در به کار گرفتن وقایع اتفاق نیفتاده و دروغ برای ذکر مناقب و مفاخر قبیله نزار تا آن جا است که ملائکه و جنیان را نیز برای تبلیغ و انتشار فضائل خاندان تمیم به خدمت می‌گیرد. و همه این نیرنگ‌ها را به کار می‌برد تا سندی از افتخارات برای قبیله مضر و در نتیجه

برای تیره تمیم، و به خصوص برای خاندان بنی عمرو که سیف از آن خانواده است فراهم سازد!

و نیز دیدیم که چون پهلوانان افسانه‌هایش ناگزیر از داشتن حواشی و اطرافیانی بوده‌اند، سیف از غیر قبایل مضر برای آنها و اطرافیانی می‌آفریند و وظایف پست‌تری را در عهده آنان می‌گذارد، و به این ترتیب در تاریخ اسلام گروه بسیار زیادی از صحابه و تابعین و راویان حدیث و غیره داخل می‌گردند که هیچ کدام وجود خارجی نداشته زاده تخیلات و آفریده شخص سیف بن عمرند.

#### 4- وارونه نشان دادن حقایق

و نیز متوجه شدیم که افسانه‌های دیگری ساخته و در آن وقایع صحیح تاریخی را تحریف کرده و آن را به اشخاصی نسبت داده که عهده‌دار چنان وقایعی نبوده‌اند، مثلاً پیروزی‌هایی که غیر قبیله مضر به دست آورده، آن را به فرماندهی فردی مضر نسبت داده که آن مضر وجود خارجی داشته باشد و یا آفریده دست تخیلات سیف، و از همین نوع تحریفات در روپوش گذاردن بر وقایع تأسف آور و ناگواری که از سران قبیله مضر سر زده است استفاده کرده و آن را به شخص غیر مضر نسبت داده است و تفاوتی نمی‌کند خواه این فرد غیر مضر وجود داشته باشد یا خود، خالق چنین پهلوانان قصه باشد. به هر حال هدف، زدودن لکه بد نامی از فرد محترم مضر و چسبانیدن آن به دامان فرد غیر مضر است.

#### 5- پرده پوشی‌ها

و از همین نوع تحریفات برای سر پوش گذاشتن روی اقدامات جمعی از سران قبیله مضر، که مرتکب اشتباه و لغزش نابخشودنی شده‌اند استفاده کرده است. همچنان که دیدیم در موضوع اقدامات عایشه و طلحه و زبیر با خلیفه عثمان که منجر به کشته شدن عثمان شد؛ یا کارهایی که همان سه تن یعنی عایشه و طلحه و زبیر علیه امام علی صورت

دادند تا بالاخره به جنگ جمل منتهی گردید، چون ایشان همگی از قبیله نزار و مضر بودند، سیف کوشیده است تا دامان آنها را از لوٹ آن اقدامات پاک سازد. پس با ساختن افسانه شگفت انگیز عبد الله بن سبأ، همه آن فتنه‌ها و آشوب‌ها و کارهای ناشایست را به ابن سبأ و سبائیان نسبت داده است. ابن سبأی که به موجب طرحی که سیف ریخته، یهودی است و از یمن برخاسته فتنه‌ها و آشوب‌ها در شهرهای مسلمانان به راه انداخته است. سیف عبد الله را سبأی، و پیروانش را سبائیان می‌نامد تا با منسوب ساختن این جماعت خیالی به یمن، ثابت کند یمنی‌ها فتنه انگیزترین مردم روی زمین می‌باشند. و به این ترتیب زشت کاری‌های عاملین اصلی آن وقایع را که همگی از قبیله نزار و مضر می‌باشند زیر چنین سرپوش مسخره‌ان پنهان کند.

اما آنهایی را که به غیر از مضریان در چنان حوادثی دست داشته‌اند مانند عمار یاسر، و ابن عدیس، و اشتر و دیگران که همگی قحطانی‌اند، سیف نه تنها ایشان را تبرئه نمی‌کند بلکه دخالت آنان را در آن وقایع محکم‌تر ساخته آنها را متهم به پیروی و همفکری و همکاری با عبد الله بن سبأ قهرمان افسانه خود می‌نماید. آری رسوایی‌های سران قبیله مضر را سیف چنین علاج می‌کند.

#### 6- ضعیف فدای قوی

اما اتفاقاتی که بین یکی از سران قبیله مضر و فردی عادی از همان قبیله رخ داده باشد، سیف فرد ساده مضری را فدای مجد و عظمت قبیله می‌سازد، مجد و عظمتی که سیف در مقام اشاعه و تبلیغ آن است بزرگی‌ها و مفاخر خداوندان زر و زور، و قهرمانان و پهلوانان به نام، و فرماندهان پیروزمند قبیله مضر می‌باشد، که از هیچ‌گونه اقدام و فداکاری در این راه فروگذار نمی‌کند. برای نمونه کوبیدن و بد نام ساختن خالد بن سعید اموی مضری است هنگامی که در بیعت با خلیفه اول ابو بکر به مخالفت برخاست، و یا تهمت‌های نا روایی که به مالک بن نویره زده است تا موقعیت و حیثیت خالد بن ولید قهرمان نزاری محفوظ نماند.

اما آن چه بین یک فرد مضری و یک نفر یمانی واقع شده باشد، از آن موارد که در افسانه سبائیان به آن نپرداخته باشد، داستانی دیگر می-سازد، و در آن تا می‌تواند از قدر و منزلت آن یمانی می‌کاهد و او را بد نام می‌کند، و مقام و منزلت مضری را بالا می‌برد همچنان که این کار را در قضیه عزل ابو موسی اشعری یمانی، وسیله عثمان خلیفه مضری انجام داده است.

#### 7- نتیجه تلخ این همه حدیث سازی

نتیجه همه این‌ها این می‌شود که تاریخی برای اسلام تدوین گردد که سراسر دروغ و افسانه است، و اشخاصی از صحابه و تابعی و راویان اخبار و فرماندهان سپاه و شعراء و حماسه سرایان در اسلام مشهور شوند که هیچ یک را خارج از چارچوب افسانه‌های سیف نمی‌توان یافت و با وجود این برای هر یک از آنها با استفاده از گفته‌های سیف شرح حال نوشته شود و اخبار آنها در کتاب‌های معتبر تاریخی و ده‌ها کتاب در موضوع‌های دیگر نگاشته آید که ما به بیش از هفتاد مورد آن در گذشته بسنده کرده‌ایم.

#### 8- علل انتشار احادیث سیف

در سبب انتشار احادیث سیف گفتیم که علت انتشار شگفت‌انگیز روایت‌های سیف و افسانه‌های او، و اعتمادی که علما و دانشمندان ره او نشان داده‌اند این است که:

اولاً: سیف داستان‌هایش را به شکلی ساخته که حافظ مصالح عالیّه صاحبان قدرت و خداوندان زر و زور در هر زمان باشد، همچنان که در داستان علاء حضرمی در غزوه دارین دیدیم که او و سربازانش سواره و پیاده به دریا می‌زنند که گویی بر شن‌های نرمی روانند در صورتی که آن راه با کشتی یک شبانه روز مسافت داشته، و سایر کرامت‌هایی که از او سرزده است همه به برکت فرمانبرداری علاء از خلیفه اول بوده به دلیل این که همین علاء چون بدون اجازه خلیفه دوم، و در مقام نا فرمانی از او

به ایران حمله می‌کند، شکست می‌خورد و خوار می‌شود. بنا بر این اگر فضل و کرامتی از علاء سر زده است بر اثر اطاعت از فرامین خلیفه اول بوده نه این که خود علاء فضل و کرامتی داشته زیرا که دیدیم دومین بار بر اثر نافرمانی از خلیفه دوم، از فضل و کرامت او دیگر خبری نیست. این قبیل افسانه‌ها مورد تأیید سیاست روز، و بنا به مصلحت مقام خلافت ساخته شده، و روی همین حساب در همه ادوار مورد تأیید و حمایت همه اربابان قدرت و طرف داران آنها خواهد بود.

ثانیاً: او افسانه‌هایش را مطابق ذائقه مردم و باب پسند آنها در همه زمان‌ها ساخته است، چه در سخنان او، پرستندگان پیشینیان صالح، برای آنها کرامات و قهرمانی‌های بی‌مانند می‌بینند، و دوست داران فرهنگ و ادب را اشعار نغز و دلنشین، و نثرهای عالی و دلپذیر بر می‌خورند، و علاقه‌مندان به تاریخ نیز به یک سلسله از اسناد و مدارک تاریخی دست می‌یابند، و بالاخره خوش گذران‌ها هم در نوشته‌های سیف سهمی چشم گیر دارند چه آنها نیز برای شب زنده داری‌های خویش قصه‌های شیرین و افسانه‌ها دلپذیر سیف را حاضر و آماده دارند.

کوتاه سخن این که حکام و صاحبان قدر مطلقه آن چه را که مایلند و بر وفق دیگران با تمایلات تمام این طبقات مختلف هماهنگ ساخته، و در حالی که خواسته همه آنها را بر آورده می‌کند از آن همه ساخته‌های خود لوحه افتخارات قبیله مضر را به طور اعم و تیره تمیم را به طور اخص برای ابد به ثبت می‌رساند و همگام با آن مقام و موقعیت قبیله دشمن، یمانی و سبائی را تا آنجا که خود خواسته است کوچک و پست و خوار و بی مقدار می‌سازد.



### آرزوهای دور دست سیف

#### 9- اهداف سیف:

همه این‌ها در خلال گفته‌های سیف به طور واضح و آشکار به چشم می‌خورد. اما چه چیز باعث آن شده تا زمان حوادث تاریخی را تحریف کند؟ چه عاملی او را بر انگیزته تا اسامی اشخاص را تغییر دهد، همچون تغییر اسم عبد الرحمن بن ملجم به خالد؟ و یا چه چیز او را وادار نموده تا داستانی بسازد که: عمر از همسرش خواسته تا با مردان نشست و برخاست کند و با آنها هم غذا شود! این‌ها مواردی است که هیچ کدام از هدف‌های سیف را که ما شمردیم نمی‌رساند مگر این که آن چه را که می‌گویند که او زندیق بوده است درسق باشد و اگر چنین نسبتی به او درست باشد، او در پناه تمام این دروغ پردازی‌ها و افسانه سازی‌ها، هدفی جز تغییر و تحریف حقایق تاریخ اسلامی و مسخ آن نداشته، و در این راه چنان موفق شده که هیچ یک از زندیقان دیگر چنین توفیقی را به دست نیاورده‌اند.

به هر صورت چه او از راه دشمنی با اسلام و زندق‌های که داشته و یا غفلت و بی‌قیدی او از دروغ سازی، هر چه که باشد تاریخ اسلام را مخصوصاً در قسمت جنگ‌های ارتداد و فتوح و حوادث تاریخی بعد از آنها تا زمان خلافت امیر المؤمنین علی سخت تحریف کرده است. آن چه را که سیف ساخته و پرداخته تاریخ رسمی و معتبر اسلام و اصحاب پیامبر خدا، و جنگ‌های ایشان و پیروزی‌هایشان به حساب آمد و نتیجه رسمیت یافتن چنین تاریخ دروغ و پر افسانه‌ای این شد که مخالفین اسلام مدعی شوند که اسلام به زور شمشیر و به راه انداختن سیلاب‌های خون هزاران هزار انسان انتشار یافته است. در حالی که حقیقت این است که این ملت‌ها بودند که علیه فرمان روایان ستمگر و ظالم‌شان

به پا خاسته و در صف سپاهیان اسلام قرار گرفته، گروه گروه به دین خدا در آمده‌اند. اسلام چنین انتشار یافته نه با زور شمشیر، آن چنان که سیف مدعی است.

### 10- وظیفه ما

این تاریخ است که سیف از اسلام تدوین کرده و همین تاریخ است که مورد احترام و پذیرش عموم واقع گشته و آن چه را که دیگران از وقایع حقیقی و درست تاریخ اسلام نوشته‌اند تحت الشعاع همین افسانه‌ها قرار گرفته مورد بی مهری و عدم توجه واقع و به دست فراموشی سپرده شده است. بدین سان هر نسل آن چه را که از افسانه‌های سیف به دست آورده به عنوان سند صحیح تاریخی به نسلی پس از خود به میراث نهاد و نگه‌داری آن را تأکید کرد و بدین ترتیب قرن‌ها پشت سر یک دیگر سپری شد.

دوازده قرن است که وضع چنین است، و تاریخ مدون ما مخصوصاً آن چه که به فتوح و ارتداد و تاریخ اصحاب پیامبر خدا مربوط می‌شود چنین وضع اسفناکی را دارد. اما اکنون، آیا موقع آن نرسیده است که به خود آییم، به خود آییم و خود را از دام فتنه‌های این زندیق‌رهای بخشیم؟ آیا زمان آن نرسیده تا به دنبال کشف حقیقت بر آییم؟ اگر چنین اجازه‌ای حاصل آید، و به ما مجال آن را بدهند تا در کتاب‌های بزرگ تاریخی و دیگر منابع معارف اسلامی، و دور از چشم تعصب و انجماد فکری به بحث و تحقیق پردازیم تا حقایق و راستین رسول خدا قرار گیرد، و برای شناخت آنها، شناختن اصحاب ساختگی سیف در درجه اول اهمیت است. اصحابی را که او فرمانده سپاه، و راویان احادیث پیامبر خدا آفریده، و برای تأیید احادیث در روایت‌هایش، راویان بی شماری را خلق کرده، و شعراء و خطبای جن و انس را هم به کمک گرفته است که هیچ کدام آنها وجود خارجی نداشته‌اند.

در بخش‌های آینده کتاب آن دسته از قهرمانان افسانه‌های سیف را که از صحابیان پیامبر قلمداد شده‌اند بررسی می‌نماییم و خدا را گواه می‌گیریم که در این عمل و راهی که در پیش گرفته‌ایم، جز به خدمت به اسلام، و رضایت حضرت باری هیچ قصد

و غرضی نداریم. ما این کتاب را با همهٔ مطالب و مباحثش به دانشمندان و محققین عرضه می‌داریم؛ و آرزو مندیم که در تکمیل آن، با راهنمایی‌ها، و خورد گیری‌های علمی که مبذول خواهند داشت با ما تشریک مساعی فرمایند. او خداوند خواستاریم تا دست‌گیر و راهنمای همهٔ ما به راه حق و حقیقت باشد. و ما را به راهی که مورد نظر و عنایت او است رهبری فرماید.

124 علامہ سید مرتضیٰ عسکری

### سیری در گذشت و نظری به آینده

در فصول پیش یک سلسله مسائلی کلی برای پی ریزی مباحث مورد نظر مطرح کردیم و با طرح این مسائلی زندقه و ز زندیقان را شناختیم و با تعصبات قبیله‌ای و آثار سوئی که در حدیث و تاریخ گذاشته است آشنا شدیم و به این حقیقت نیز پی بردیم که سیف بن عمر یکی از زندیقان بسیار متعصب و خطرناکی بوده که زندقه و تعصب، دو عامل مهم حدیث سازی در وی به شدت حکومت می‌کرده و این دو عامل قوی را به هر گونه جعل و تحریف و دروغ پردازی و افسانه سازی در تاریخ اسلام وا داشته است، راویان، شاعران، صحابیان بسیاری به عنوان قهرمان احادیث و افسانه‌هایش با نیروی خیال خود آفریده و در تاریخ اسلام به وجود آمده‌اند.

سیف مهم‌ترین صحببان مخلوق و افسانه‌ای خود را از قبیله تمیم که قبیله خود او می‌باشد قلمداد نموده و بقیه را از قبائل مختلف دیگر، اینک ما به شرح آنها می‌پردازیم و هر یکی را در یک فصل مستقل مورد بحث قرار می‌دهیم. نخست به صحابیان دروغین تمیمی می‌پردازیم که سر دسته و نخستین آنها «عقاع بن عمرو» می‌باشد.

126 علامہ سید مرتضیٰ عسکری

## بخش سوم

### یکصد و پنجاه صحابه دروغین

#### 1- قعقاع بن عمر و تمیمی

- \* در دوران پیامبر (ص)
- \* در دوران ابو بکر
- \* در جنگ‌های حیره
- \* بعد از جنگ‌های حیره
- \* در جنگ‌ها مصیغ و فراض
- \* در مسیر خالد به شام
- \* در جنگ‌های شام
- \* در دوران عمر
- \* در جنگ‌های عراق
- \* در جنگ‌های ایران
- \* بار دگر در شام
- \* در جنگ نهاوند
- \* در دوران عثمان
- \* در دوران علی (ع)
- \* خلاصه مباحث و مطالب
- \* سلسله روایان احادیث سیف





**قعقاع در دوران پیامبر (ص)**  
لم نجد له ذكراً في غير احاديث سيف  
نام قعقاع را در غیر احادیث سیف نیافتیم  
(مؤلف)

در ده‌ها کتاب معروف و مشهور تاریخ و فرهنگ اسلامی «نام قعقاع بن عمرو» و شرح حال وی جزء اصحاب رسول خدا آمده است. از جمله کتاب‌هایی که امروزه در دسترس ما می‌باشد استیعاب (1) تألیف ابو عمر است که شرح حال ویژه‌ای برای قعقاع نوشته است. او می‌نویسد:  
قعقاع، برادر عاصم فرزند عمر و تمیمی است که هر دوی آنها در نبرد قادسیه جنگی که در آن رستم فرخ‌زاد سپهبد ایران فرماندهی کل قوا را به عهده داشته است از خود شجاعت‌ها، دلاوری‌های بی‌مانند و قابل تحسین نشان داده‌اند، و موقعیت و منزلتی پسندیده و شایسته احترام کسب کرده‌اند:

پس از مؤلف استیعاب، ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق (2) از قعقاع بن عمرو چنین آغاز سخن می‌کند:  
قعقاع صحبت رسول خدا را درک کرده! یکی از دلاوران مورد توجه، و شعرای نام‌آور عرب است. در نبرد یرموک و فتح دمشق حضور داشته، و در بیشتر جنگ‌های

عراق با ایرانیان شرکت نموده، و رشادت‌های قابل تحسین از خود نشان داده و جنگ‌های نمایانی کرده است:

قعقاع را از ابتدای سده دوم هجری تا کنون چنین توصیف و تعریف کرده‌اند: قعقاع در نبردهای اسلامی همواره مرد داد رس و فریاد رس بوده (3)، او فاتح خانفین و همدان و حلوان است. (4) این قعقاع با چنین خصوصیتی کیست؟

#### نسب قعقاع

سیف، نسب قعقاع را چنین خیال کرده است:

قعقاع فرزند عمرو، پسر مالک تمیمی است (1) کینه‌اش ابن حنظلیه، (2) دائی‌هایش از تیره بارق (3)، و همسرش، هنیده دختر عامر هلالیه از هلال نزع است. (4)

#### قعقاع در شماره اصحاب پیمبر

طبری و ابن عساکر هر دو می‌گویند که سیف چنین آورده است: قعقاع از اصحاب رسول خدا بوده است. (1) ابن حجر شعری را که سیف از قول قعقاع نقل می‌کند چنین آورده است:

"من شاهد تابندگی و درخشندگی تهامه بودم، در آن روز که خالد بن ولید سوار بر اسب عیار (2) رهبری سواران را به عهده گرفته بود. من در سپاه سیف الله، شمشیر محمد بودم که به شیوه آزدگان، و همگام با آنان که پیش از همه به اسلام گرویده بودند قدم بر می‌داشتم."

#### حدیثی از قعقاع

ابن حجر در شرح حال قعقاع در اصابه از طریق سیف از قول خود قعقاع چنین می‌نویسد: رسول خدا به من فرمود «برای جهاد چه تهیه کرده‌ای؟» گفتم: فرمان برداری از خدا و رسولش و اسبم را: آن حضرت فرمود «همه همین است». و نیز از طریق سیف

از قول قعقاع می‌نویسد: من در وفات رسول خدا حاضر بودم، چون نماز ظهر را خواندیم، مردی به مسجد آمد و به بعضی از مردم گفت: انصار اجتماع کرده‌اند تا سعد را به خلافت انتخاب کنند، و پیمان و وصیت رسول خدا را زیر پا بگذارند، مهاجرین با شنیدن این خبر نگران شدند...<sup>1</sup> ابن حجر اضافه می‌کند که: ابن سکن گفته است که سیف بن عمر ضعیف است یعنی این گفتارش قابل اعتنا نیست.

رازی دانشمند علم رجال نیز این داستان را به طور اختصار در شرح حال قعقاع آورده و اضافه می‌کند: سخنان سیف را دیگران قبول نداند، بنا بر این، این حدیث به خودی خود مردود است و ما فقط آن را برای شناسایی قعقاع آوردیم. (2)

ابن عبد البر در شرح حال قعقاع، از رازی پیروی کرده و آن چه را که او آورده و نظری که در باره سیف داده است همه را در کتاب خود نقل می‌کند. ابن اثیر و ذهبی نیز هر دو در شرح حال قعقاع، این سخن را از ابن عبد البر گرفته و نقل کرده‌اند با این تفاوت که نظریه رازی را در پایان آن نیاورده‌اند.

#### بررسی سند

نسب قعقاع راسیف از قول صعّب بن عطیه، از پدرش بلال فرزند ابی بلال روایت می‌کند. نام صعّب در نه مورد از روایت‌های سیف آمده که ترجمه و شرح حال هفت نفر از اصحاب پیامبر خدا را از آن روایت‌ها گرفته‌اند.<sup>2</sup>

کنیه اش را که ابن الحنظلیه گفته‌اند، و این که او از اصحاب رسول خداست همه از سیف گرفته شده و در سند روایت‌های آن، نام محمد بن عبد الله فرزند سواد پسر نویره آمده است. نام عبد الله در سند 216 روایت از روایت‌های سیف در کتاب تاریخ طبری آمده است. نام همسر قعقاع در روایت سیف از طریق محمد بن عبد الله که نامش رفت و

<sup>1</sup> . در بحث سقیفه، ج 1 عبد الله بن سبأ این حدیث ساختگی مورد بررسی قرار گرفته است.  
<sup>2</sup> . رجوع شود به شرح حال عقیف بن المنذر و شش تن دیگر از صحابه تمیمی در جلد دوم در همین کتاب.

ملهب فرزند عقبه اسدی روایت شده. نام ملهب در سید 76 روایت سیف در تاریخ طبری برده شده است.

اما در مورد شعر قعقاع، گفته نشده است که سیف آن را از قول کدام راوی، روایت کرده تا در باره راوی آن به مطالعه بپردازیم.

همچنین حدیثش از رسول خدا، در مورد آمادگی جنگی، و حضورش در مسجد در روز سقیفه و مطالب آن، هر دوی آنها مستقیماً از قول قعقاع پهلوان افسانه‌ای نقل شده و سندی جز خود او ندارد.

ما در امام کتاب‌های حدیث، تاریخ، انساب، و ادب به جست و جو پرداختیم تا شاید نامی از راویان فوق به دست آوریم. ولی جست و جوی ما به جایی نرسید. و چون نام آنها یعنی: صعب، محمد، ملهب و خود قعقاع، جز در سخنان سیف جایی دیگر دیده نمی‌شود طبق قاعده و قانون حدیث شناسی حکم کردیم که آنها وجود خارجی نداشته‌اند و همگی از ساخته‌های ذهن سیف و آفریده او می‌باشند.

نتیجه بررسی، تا اینجا، آن چه که در باره قعقاع آوردیم سخن سیف بود، و کسی دیگر چیزی در باره او نیاورده تا به مقارنه و مقایسه آن اقدام کنیم و سیف تنها سخن‌گوی این مطالب است و واسطه‌های سخن را \_سند روایت‌ها\_ نیز مخلوق ذهن او یافتیم.

**دست آوردهای حدیث سیف**

در بحثی که گذشت دیدیم:

**یکم -** سیف خواننده خود را آماده می‌کند تا پذیرای سخن او در باره گردی سوارکار، چشم و گوش به فرمان خداوندگار روی زمین، سر خوش و سرود خوان گردد.

**دوم -** از آن چه که گذشت و سخنانی که در مورد قعقاع بعد از این می‌آید، سیف صحابه‌ای برای رسول خدا آفریده است، بزرگوار و جلیل‌القدر، بزرگی از بزرگان تمیم و مایه افتخار آن. شاعری خوش قریحه، و راوی‌ای برای احادیث رسول خدا که سخن او ضمن شرح حال اصحاب و شناخت راویان حدیث می‌رود.

## قعقاع در دوران ابو بکر

لا يهزم جيش فيهم مثل هذا  
سپاهی که چنان گردی\_ در آن باشد  
هرگز روی شکست نخواهد دید.  
(سخن ابو بکر، بنا به گفته سیف!)

### قعقاع در جنگ‌های ارتداد

طبری در حوادث سال یازده هجری در بحث ارتداد قبیله هوزن چنین روایت می‌کند که:

«چون علقمه فرزند علائه کلبی مرتد شد، ابو بکر قعقاع فرزند عمرو را مأموریت داد تا بر او بتازد، یا او را بکشد و یا در بند نماید. قعقاع چون در اجرای امر ابو بکر به قبیله هوازن می‌تازد، علقمه از چنگش می‌گریزد ولی خانواده‌اش به اسارت قعقاع در می‌آیند، و قعقاع آنان را به خدمت ابو بکر می‌فرستد. خانواده علقمه در پیشگاه ابو بکر اظهار اسلام می‌کنند، و تأثیر نفوذ عقاید رییس خانواده را بر خود انکار می‌نمایند، که توبه آنها قبول می‌شود و هیچ یک از اسیران کشته نمی‌شود.» (1)

این داستان تا کجا رفته

طبری این داستان را از قول سیف روایت می‌کند، و ابو الفرج و ابن

حجر در

شرح حال علقمه آن را از طبری نقل می‌کنند، و ابن اثیر به طور خلاصه با اشاره به طبری آن را در کتاب کامل خود نقل می‌نماید.

#### مقایسه روایت سیف با روایت دیگران

این داستان را به این شکل سیف بن عمر نقل کرده در صورتی که حقیقت امر چیز دیگر است.

مدائنی می‌نویسد: ابو بکر خالد بن ولید را مأمور کار علقمه کرد. علقمه از چنگ خالد گریخت و به خدمت ابو بکر رسید و اسلام آورد. ابو بکر او را بخشید و امان داد. (2)

با توجه به داستان فوق، سیف آمده است و کار خالد بن ولید را در عهده قعقاع ابن عمرو تمیمی می‌گذارد، تا این افتخار از آن او و قبیله تمیم باشد، آن وقت طبری داستان ساختگی سیف را می‌گیرد و در تاریخ خود ثبت می‌کند، و دیگران همان دروغ را از طبری نقل می‌کند.

نتیجه مقایسه: داستان علقمه حقیقت دارد. و همه آن زائیده خیالات سیف نیست. بلکه موضوع این است که سیف بن عمر، عمل خالد بن ولید را به قعقاع بن عمرو تمیمی نسبت داده است.

#### پرسی سند

در سند این داستان نام راویانی چون سهل بن یوسف سلمی، و عبد الله بن سعید ثابت انصاری آمده است، که از سهل 37 روایت و از عبد الله 16 روایت، سیف در تاریخ طبری روایت کرده است. چون ما نام این دو راوی را در فهرست راویان و کتب طبقات و غیره نیافتیم، مجاز خواهیم بود تا این دو تن راوی را نیز جز آفریده‌های سیف از طبقه راویان به حساب آوریم.

### دست آوردهای این داستان

یکم - شرکت قعقاع بن عمرو بنا به فرمان مقام خلافت در نبرد هوازن و اسارت خانواده علقمه به دست او افتخاری است برای قعقاع فرزند عمرو تمیمی.

دوم - سیف برای پروراندن مطلب خود حقیقت را دستکاری کرده، داستانی جدا و دروغ بر مبنای یک واقعه حقیقی طرح ریزی می‌کند و از آن به سود قبیله تمیم بهره برداری می‌نماید در صورتی که هم قعقاع و هم داستانش هیچ کدام داقعیت ندارند و تنها زائیده خیالات و آفریده افکار سیف بن عمر تمیمی می‌باشند.

اما به جز این داستان که داستان علقمه است، یاقوت حمودی در شرحی که بر لغت (بزاخه) که آبی است در سرزمین نجد و جنگ‌های ارتداد پیرامون آن وقوع یافته است می‌نویسد: و قعقاع بن عمرو نبرد بزاخه را چنین توصیف کرده است:

«مسلان<sup>1</sup> در آن روز توانست که از آوردگاه بگریزد، و جان به در برد. در آن روز که به چشم خود می‌دید که گرد و خاک میدان نبرد به آسمان بالا می‌رود. و خالد در آوردگاه بزاخه بر سر رزمندگان دشمن خاک مرگ می‌پاشد، و دشمن را چون سگان درنده از هم می‌درد و پاره پاره کرده آنگاه بی تفاوت بر زمین رها کرده روی بر می‌تابد.»  
و حموی این عادت را دارد که غالباً برای معرفی اماکنی که نام می‌پردازد اشعار سیف شاهد بیاورد بدون این که نامی از راوی آن نقل کند و به این قبیل از موارد بعدها خواهیم خورد.

نمی‌دانیم که سیف در این ابیات چه خواسته است بگوید! آیا قعقاع را با سرودن این اشعار مستقیماً در نبردهای خالد در جنگ بزاخه شرکت داده است و او در آن جا

---

<sup>1</sup> بنا به گفته سیف نام آوران نبرد سپاه دشمن مسلان نامیده می‌شده و سیف غالباً اسامی سران مخلوق تخیلات خود را به الف و نون ختم می‌کرده است، مانند قماذبان فرزند هرمزان، و ابن الحیسمان و مسلان و امثال اینها. رجوع شود به تاریخ طبری چاپ اروپا (ج 1/ص 2801) و (ج 1/ص 2840).

این اشعار را سروده، یا چنین نموده که قعقاع بدون شرکت در آن جنگ آن را وصف کرده است، که این به نظر ما بعید می‌آید به هر حال آنها که نبرد بزازه را به دست داده‌اند نامی از قعقاع نبرده‌اند. به جز آن چه که آوردیم، هیچ کجا نامی از قعقاع در نبردهای رده ندیدیم. اما در غیر رده غالباً کتاب‌های مشهور تاریخی که از سیف بن عمر مطلب گرفته‌اند، در باره قعقاع و قهرمانی‌هایش در فتوح بسیار سخن گفته‌اند. نخستین بخش این تعریفات از آن چه که سیف به دست داده است، نبردهای مسلمانان در عراق می‌باشد که اینک به شرح آن می‌پردازیم:

### قعقاع در جنگ عراق

طبری از قول سیف ضمن حوادث سال دوازده هجری چنین روایت می‌کند: (1)

چون خالد بن ولید از نبرد یمامه باز گشت، ابو بکر او را فرمان داد تا با سپاه خود به عراق عزیمت کند و در ضمن دستور داد تا به افراد سپاه خود اطلاع دهد که هر کس مایل باشد می‌تواند در این اردو کشی شرکت نکرده به خانه خود باز گردد. چون این موافقت خلیفه به افراد سپاهی اعلام شد، سپاه خالد متلاشی شد و جز اندکی، بقیه افراد به خانه‌های خود باز گشتند تا جایی که خالد ناگزیر شد از ابو بکر قوای کمکی بخواهد. ابو بکر نیز قعقاع بن عمرو را به عنوان کمک به اردوگاه خالد فرستاد. اشخاصی که ناظر بر این اوضاع بودند به ابو بکر خرده گرفتند که خالد افراد سپاهش همه متفرق شده‌اند و او از تو قوای کمکی خواسته است و تو تنها یک نفر را به یاری او می‌فرستی؟! ابو بکر به اعتراض آنها چنین پاسخ می‌دهد:

«سپاهی که در آن چنین مردی وجود داشته باشد هرگز شکست نخواهد خورد.»<sup>1</sup>

<sup>1</sup> . ملاحظه می‌فرمایید که این نقال افسانه پرداز چه مقدمه زیبایی برای این نتیجه می‌آورد و چه خوب به هدف می‌زند تا بالاخره ذهن طرف را آماده کند که این مرد تنها یک انسان نیست، در صفای روح چون فرشته است و چون صحابی و منتخب ابو بکر است در شجاعت روئین تن است، رستم دستان نوچه او است، در سیاست و کاردانی پس از خلیفه در مقام دوم است نظیر ندارد و وو. (سردار نیا)



سپس طبری برای قعقاع در جنگ‌های عراق به همراهی خالد بن ولید، قهرمانی‌ها و پهلوانی‌ها و رشادت‌ها می‌آورد. ابن حجر نیز حدیث فوق را تا به آخر آورده بدون این که مصدر آن را ذکر کند، در صورتی که مصدر آن تنها سیف است که طبری از او گرفته و دیگران از طبری. یاقوت حموی نیز در کتاب معجم البلدان خود به مناسبت معرفی اماکنی که در احادیث سیف آمده است به طور اختصار به شرح آنها می‌پردازد.

بنا به نوشته طبری از روایت سیف بن عمر، نخستین نبردی که در عراق بپوشید مسلمانان و مشرکین صورت گرفته است، نبرد ابله می‌باشد.<sup>1</sup>

#### نبرد ابله

طبری از سیف روایت می‌کند:

ابو بکر خالد بن ولید را مأمور ساخت که جنگ عراق را از مرز هند و سند آغاز کند، سپس سیف می‌گوید: ابله در آن روزگار مرز هند و سند بوده است. سپس در داستان فتح ابله می‌گوید:

هرمز فرمانده سپاه ایران در ابله توطئه‌ای ترتیب می‌دهد تا خالد را بکشد، پس با سپاهیان‌ش قرار می‌گذارد که چون با خالد به نبرد تن به تن پرداخت به یک باره حمله کنند و کار خالد را بسازند، روی این حساب هرمز، خالد را به جنگ تن به تن با خود فرا می‌خواند، و خالد نیز پیاده! به جنگ هرمز بیرون می‌شود، چون آن دو سردار سپاه با یک دیگر به نبرد می‌پردازد و در هم می‌پیچند سپاهیان هرمز ناگهان به خالد حمله‌ور می‌شوند، و بر خلاف قانون و قاعده نبرد تن به تن با نیریگی که زده‌اند در مقام کشتن خالد بر می‌آیند. اما قعقاع بن عمرو که کاملاً مواظب اوضاع بوده، و همه

---

<sup>1</sup> . ابله شهری در کنار دجله و گوشه‌ای از خلیج فارس که به بصره منتهی می‌شده قرار داشته است. این شهر از نقطه نظر استراتژیکی و موقعیت نظامی در آن روزگار کمال اهمیت را برای ایران داشته یکی از پادگان‌های مهم نظامی کشور محسوب می‌شده است.

حرکات و جنبش‌های سپاه دشمن را در نظر داشته است، پیش از آن که دشمن بتواند آسیبی به خالد برساند، خود یک تنه به میدان می‌تازد و بر سپاهیان حمله می‌برد، و آنها را تار و مار کرده نیرنگشان را نقش بر آب می‌کند و در آن گیر و دار خالد هم هرمز را می‌کشد و ایرانیان که سردار خود را کشته می‌بینند پشت به میدان کرده می‌گریزند و به این ترتیب شکست می‌خورند و قعقاع بن عمرو مظفر و پیروز و سربلند از میدان نبرد باز می‌گردند.

#### این داستان تا کجا رفته

این خبر را طبری از سیف گرفته، و دیگران امثال ابن اثیر، ذهبی، و ابن کثیر، و ابن خلکان از طبری نقل کرده در کتاب‌های خود نوشته‌اند. طبری پس از این که شرح مفصلی در فتح ابله و غنایم جنگی آن می‌دهد، اضافه می‌کند:

این داستان در فتح ابله خلاف آن است که در روایات صحیح آمده است!! که ما در جای خود به شرح آن خواهیم پرداخت.

#### سنجش سخن سیف با دیگران

داستانی که سیف در فتح ابله آورده است، تماماً بر خلاف آن چیزی است که مطلعین و تاریخ نویسان نوشته‌اند، و همچنین بر خلاف آن چیزهایی است که در کتاب‌های صحیح آمده است زیرا حقیقت این است که «فتح ابله در زمان عمر، و به دست عتبه بن غزوآن و در سال 14 هجری اتفاق افتاده است که ما بعداً و در جای خود به شرح آن می‌پردازیم.»

طبری وقتی که وقایع سال چهارده هجری را شرح می‌دهد آنجا که به ذکر بنای بصره می‌پردازد، به وعده‌ای که در مورد فتح ابله داده بود وفا می‌کند، و حقیقت نبرد و فتح ابله را روایت می‌کند که در آن هیچ یک از مواردی را که سیف به آن اشاره کرده بود دیده نمی‌شود. (2)

#### بررسی سند

راوی این داستان سیف، محمد و مهلب می‌باشند که دانستیم وجود

خارجی

نداشته و جزء روات مخلوق سیف بن عمر می‌باشند.  
و نیز مقطع بن هیثم بکابی که نامش در سند سه روایت سیف در تاریخ طبری آمده است.

و حنظله فرزند زیاد بن حنظله که نام او در سند دو روایت سیف در تاریخ طبری برده شده است و چنین به نظر می‌رسد که سیف با استفاده از نام حنظله، برای زیاد فرزند حنظله «صحابه‌ای که خود آفریده است» فرزندش، راوی ساختگی تخیلات سیف هستند.

همچنین عبد الرحمن احمری است که نامش در سند هفت روایت سیف در تاریخ طبری آمده است.

در هر صورت ما به بحث و تجسس پرداختیم تا شاید این نام‌ها را که برشمریم در کتاب‌های طبقات، و شرح حال راویان، و حتی کتب حدیث پیدا کنیم. ولی نام هیچ یک از آنها را در هیچ کجا؛ جز روایت‌های سیف ندیدیم، بنا بر این، سه نفر راوی اخیر یعنی مقطع، و حنظله، و عبد الرحمن را همچون محمد و مهلب از جمله راویان مخلوق تخیلات سیف به حساب آوردیم.

#### نتیجه سنجش و بررسی

سیف می‌گوید که خالد بن ولید به علت پراکندگی سپاهش از ابو بکر کمک خواست، و شخص خلیفه با توجه به تعریف کوتاه و بسیار پر مغزی که از قعقاع بن عمرو تمیمی کرده است، تنها شخص قعقاع را به کمک خالد مأمور می‌سازد. این قصه را سیف ساخته و جز او کسی دیگر چنین چیزی نگفته است.

سیف فتح ابله را به خالد بن ولید مضری، و در سال دوازده هجری، و در زمان خلافت ابوبکر نسبت می‌دهد؛ و حال آن که واقع این است که فتح ابله در زمان خلافت عمر، و به دست عتبه بن غزوان و به سال چهارده هجری صورت گرفته است. و ما علت این تحریف را بعداً بررسی خواهیم کرد.

سیف تنها قصه پردازی است که خالد بن ولید را پیاده به جنگ تن به تن فرمانده سپاه ایران که نامش را هرمز خیال کرده است می‌فرستد، و داستان شگفت‌انگیز نیرنگ ایرانیان را مطرح می‌کند، و قعقاع بن عمرو تمیمی، هم قبیله خود را گره گشای هر مشکلی معرفی می‌کند، و او را مردی زیرک و هوشیار، و دانا بر موز جنگی و گردی لشکر شکن و پهلوانی شکست‌ناپذیر، و مورد توجه و عنایت خاص خلفا و سر آمد اصحاب و یاران رسول خدا می‌شناساند و او را به عنوان سندی قاطع از فخر و مباحات به چشم پیمانیان قحطانی می‌کشد.

و بعد از همه این‌ها، سیف داستان خود را از طریق راویانی روایت می‌کند که همگی آنها ساخته و پرداخته ذهن قصه پرداز و دروغ ساز خود او هستند و وجود خارجی نداشته‌اند.

#### دست آوردهای حدیث سیف

اکنون ببینیم سیف بن عمرو، با ساختن داستان فتح ابله چه چیزی را ثابت کرده و چه‌ها به دست آورده است:

یکم - از مقدمه‌ای که می‌چیند، خلیفه ابو بکر زبان به تعریف و ستایش قعقاع بن عمرو تمیمی می‌گشاید و او را آن چنان گرد و دلاوری معرفی می‌نماید.

دوم - پیش‌گویی خلیفه در باره شکست‌ناپذیری قعقاع و این که سپاهی که قعقاع در آن باشد، هرگز شکست نخواهد خورد.<sup>1</sup>

سوم - گشوده شدن شهری در عراق، به دست خالد قهرمان مضر تا فخری بر سایر افتخارات قبیله مضر اضافه شود.

چهارم - افتخاری برای قعقاع پهلوان شکست‌ناپذیر تمیم در نجات خالد بن

<sup>1</sup> . به طوری که خواهیم دید، این دروغ سیف چون تاجی از افتخارات بر سر قعقاع پهلوان افسانه‌هائیش می‌درخشد. و قعقاع تا آخرین نقشی که در قصه‌های سیف بر عهده او نهاده شده، به این سخن ناگفته خلیفه ابو بکر انگشت نما و مقتدر است.

ولید از نیرنگ ایرانیان.

پنجم - آفرینش سه تن راوی دیگر به نام‌های مقطع و حنظله و عبد الرحمن بر جمع سایر راویان خیالی و ساختگی سیف که در آینده و به خواست خدا به آنها بررسی می‌شود.

## قعقاع در جنگ‌های حیره

و بلغت قتلاهم فی (الیس) سبعین الفا  
تعدادکشته شدگان سپاه ایران در جنگ الیس  
به هفتاد هزار رسید.  
(سیف بن عمر)

### جنگ مذار و ثنی

طبری پس از شرح فتح ابله از قول سیف روایت می‌کند: (1)  
هرمز پیش از نبرد ابله از پادشاه ایران کنک خواسته بود. شاه در  
خواست او را با اعزام سپاهی تحت فرماندهی قارن فرزند قریاس اجابت  
کرد.

چون هرمز کشته شد و سپاهش پراکنده گردید، هرمز را در منار نهر  
الثنی جمع آوری کرد و با سپاه اسلام رو به رو شد، و بین دو لشکر  
جنگ آغاز گردید؛ و دو سپاه با شدت و خشمی هر چه تمام‌تر در یک  
دیگر شمشیر نهادند.

سر انجام قارن در این نبرد کشته شد، و شیرازه لشکر از هم گسیخت  
و سپاه ایران با داده سی هزار کشته به جز آنها که در رودخانه الثنی  
غرق شدند شکستی فاحش خورد.

### نبرد ولجه

سیف در باره نبرد الولجه چنین می‌گوید:

چون خبر شکست ایران در المذار<sup>1</sup> و الثنی به شرحی که گذشت به پادشاه ایران رسید، اندرزگر را مأموریت داد تا با جمع آوری سپاهی از رزمندگان عرب آن نواحی و کشاورزان ایرانی به نبرد با خالد بن ولید اقدام کند، و بهمن جادویه را نیز کمک وی تعیین کرد. این خبر چون به خالد رسید، خود را با شتاب به ولجه رسانید و با آنها به نبرد پرداخت، نبردی شدیدتر از نبرد الثنی. صفوف سپاهیان پارس درهم شکست و اندرزگر از معرکه بگریخت و در این فرار بر اثر تشنگی از پای در آمد. سیف می‌گوید: خالد در این نبرد با یکی از رزمندگان پارس که با هزار کس برابری می‌کرد به نبرد پرداخت و او را کشت! و چون از کشتنش فارغ گشت بر او تکیه زد و در همانجا میدان نبرد، غذا خواست! این جنگ در صفر سال 12 هجری واقع گردید، و گفته است که ولجد از جانب خشکی به کسکر نزدیک است.

### نبرد الیس

و در شرح نبرد الیس چنین آورده است: مسیحیان عرب و رزمندگان دیگر عرب از تعداد کشته‌هایی که در نبرد ولجه متحمل شده بودند به خشم آمده، مراتب ناراحتی خود را از این شکست به ایرانیان نامه کردند و در نتیجه جابان به منظور پشتیبانی آنها با سپاهش در الیس به آنها پیوست. جنگی سخت و بی رحمانه در میان دو سپاه به وقوع پیوست، در این میان به امید رسیدن قوای کمکی از طرف ایران

---

<sup>1</sup> حموی می‌نویسد: المذار شهرستان منطقه (ميسان) می‌باشد بین واسط و بصره که از بصره 4 روز به راه فاصله دارد و قبر عبد الله فرزند علی بن ابیطالب در آنجا قرار دارد اهالی آن مردمی شیعه و سفیه و حیوان صفت بوده در زمان خلافت عمر عتبه بن غزوان پس از فتح بصره آنجا را تصرف کرده است. این مطلب نمونه‌ای از تعصبات حموی در برخورد با شیعه می‌باشد.

مقاومت رزمندگان هر چه بیشتر می‌شد خالد به خشم آمد و سوگند خورد که اگر بر آنها دست یابد یکه تن از آنها را زنده نگذارد و رود الیس را از خونشان جاری سازد. سر انجام چون خالد بر آنها پیروز شد، فرمان داد تا همه اسیران را یک جا جمع کنند و هیچ اسیری را نکشند. سپاه خالد برای دستگیری فراریان و جمع آوری اسیران به هر طرف شتافتند. سواران اسیران را گروه گروه به خدمت خالد آوردند. خالد دستور داد تا مردانی معین، گردن اسیران را در رودخانه بزنند تا از خون آنها آن رود به جریان افتد یک شبانه روز گذشت و فردا و پس فردای آن نیز سپری شد و مرتباً اسیران را از فاصله‌های بسیار دور الیس می‌آوردند و گردن می‌زدند ولی او خون آنها رودی ایجاد نشد. در این موقع بود که قعقاع و پهلوانانی چون او به خالد گفتند: از همان وقت که برای نخستین بار خون فرزند آدم بر زمین ریخته شد با منعقد کردن آن از حرکتش جلوگیری به عمل آمد حالا اگر تو می‌خواهی که رودی از خون انسان‌ها به راه اندازی و از قید سوگند خود رهایی یابی، باید که بر این خون‌ها آب ببندی تا از لخته شدن آن جلوگیری نماید «پیش از این وقعه مسیر آب را گرفته بودند، پس ناگزیر شدند تا سد را بردارند تا آب بر خون جاری شد و رودی خونین به وجود آمد و بر اثر آن آرد لازم برای بیش از هجده هزار سپاهی خالد، وسیله آسباب‌هایی که از آن رودخون به گردش در آمدین تهیه گردید. و سه شبانه روز این آسباب‌ها بر اثر این رود خون در چرخش بودند. و به این مناسبت آن را رود خون نامیدند. چنین رود خونی، به برکت خون هفتاد هزار تن انسان که در آن چون گوسفندان قربانی شده‌اند به وجود آمده است. "تا سوگند قهرمان یک دنده‌ای چون خالد مضری عملی شود."

#### جنگ‌های دیگر در حیره

آنگاه طبری جنگ‌ها بزرگی از خالد را در نواحی مختلف حیره آورده و سخن سیف را چنین پایان می‌دهد (2): و سیف نوشته که قعقاع در نبردهای حیره چنین



سروده است:

«خداوند کشته شدگان ما را که در کنار رود فرات، و همچنین آنان که در نجف آرمیده و به خواب ابدی فرو رفته‌اند از زحمت خود سیراب کند.»

«ما در سرزمین کاظم هرمان را پایمال نمودیم، و کنار رود ثنی شاخ قرن را با پاروها خود شکستیم. آن روز که ما به کنار کاخ‌ها حیره فرود آمدیم بر آنها شکست وارد آمد. در آن روز ما ایشان را از شهرشان بیرون راندیم، و پایه‌های تختشان از بیم و هراس ما به لرزه در آمد. تیرهای جان‌کاه خود را در آن روز به سویشان رها ساختیم و شبان‌گاه بدان وسیله شربت مرگشان چشانیدیم. در آن روزی که مدعی بودند، ما مردمی هستیم که بر سرزمین‌های حاصل‌خیز عرب تسلط داریم.»

هدف سیف از آوردن این ابیات این است که نشان دهد این قعقاع بن عمرو تمیمی است که به دلاوری‌ها و کر و فرمایش به همراهی خالد بن ولید مضرى در میدان‌های منطقه حیره به خود می‌بالد، و افتخار می‌کند که در نبرد کاظمه با هرمز، و در الثنی با قارن، و با نصارای عرب و جنگ‌جویان و نگهبانان کاخ‌های کسری در حیره به نبرد پرداخته، و دست آنها را از تسلط بر سرزمین‌های حاصل‌خیز عرب کوتاه ساخته است.

این روایات تا کجا رفته

این‌ها مطالبی بود که طبری در باره جنگ‌های خالد بن ولید در منطقه حیره از قول سیف بن عمرو روایت کرده، و پس از طبری این اثر و ابن خلدون آن مطالب را از طبری گرفته و در تاریخ‌های خود ثبت کرده‌اند و این‌کثیر نیز هم از طبری گرفته و هم مستقیماً از سیف بن عمرو، و به این موضوع مخصوصاً در تاریخ خود تصریح کرده است. حموی نیز اطلاعات خود را در باء الثنی مستقیماً از سیف گرفته است آنجا که در شرح بر واژه الثنی می‌نویسد:

نبرد الثنی نبردی مشهور است که بین خالد بن ولید و ایرانیان در نزدیکی‌های

بصره به وقوع پیوسته، و در آن نبرد بود که قعقاع بن عمرو چنین سروده است:

سقى الله قتلى بالفرات مقيمة...تا و بالثني قرنى قارن بالجوارف

و نیز در شرح الواجه از قول سیف می‌گوید: ولجه در سرزمین کسکر و کنار صحرا واقع است، خالد بن ولید سپاه ایران را در آنجا شکست داد. این مطالب در کتاب فتوح و جزء حوادث سال دوازده هجری ثبت شده است و قعقاع بن عمرو در آن نبرد گفته:

«ندیدم قومی را با شهامت‌تر از قومی که در ولجۀ صحرا دیدم. و دیدم کسی را مانند ایشان که روزگار همه آنان را به زبونی و خواری کشیده و به رو در افکنده و سران و نامداران را به هلاکت رسانیده باشد.»

این‌ها مطالبی بود که حموی در کتاب خود معجم البلدان نوشته، و عبد المؤمن در شرح الثنی و الواجه از او گرفته و در کتاب خود مرصداطلاع آورده است.

سنجش روایت سیف با روایت دیگران

اما بلاذری در باره المذار می‌نویسد: مثنی فرزند حارثه در زمان خلافت ابو بکر با مرزبان المذار به نبرد پرداخت و او را شکست داد، و در زمان خلافت عمر، عتبه بن غزوان به مذار حمله برد و مرزبان آنجا به مقابله او شتافت، بر اثر این نبرد خدا سپاه مرزبان را در هم شکست و همه در رودخانه غرق شدند و عتبه مرزبان را گردن زد. (3)

در مورد ولجه و الثنی (که تلفظ آن به کسر اول و سکون ثانی است) خبر آنها را به جز نزد سیف، در هیچ کجای دیگر ندیدم تا آن را با روایت سیف بسنجم.

بلاذری در باره الیس می‌نویسد:

خالد بن ولید سپاه به جانب الیس کشید، و جابان بزرگ ایرانیان چون از اندیشه خالد آگهی یافت خود به نزد خالد رفت و با او پیمان عدم تعرض بست به این شرط که اهالی الیس خبر گزار مسلمین باشند و راهنما و پشتیبان آنها در جنگ با

ایرانیان: (4)

#### قصه رود خون

اما در مورد داستان رود خون و سوگندی که خالد بن ولید خورده بود. ابن درید در کتاب اشتقاق چنین آورده است:  
منذر بزرگ در آن روز که افراد قبیله بکر بن وائل را به طرز فجیعی می‌کشد، و ایشان را بر سر کوهی می‌برد و پشت سر هم گردن می‌زد، سوگند خورده بود که از آنان آن قدر آدم بکشد تا خونشان به دامنه کوه برسد! با وجودی که تعداد کشته شدگان بسیار بود، با این وجود خون آنها حتی به نیمه راه هم نرسیده بود و این مسأله عصبانیت و خشم منذر را بیش از پیش افزون می‌ساخت. در آخر حارث فرزند مالک به منذر گفت: گزندی بر تو مباد! اگر همه مردم روی زمین را هم بکشی، خونشان هرگز به دامنه کوه نخواهد رسید. دستور بده تا بر روی خون آب بریزند، تا خونابه از بالای کوه به جلگه برسد.

راهنمایی حارث مؤثر افتاد و با رسیدن خونابه به دامنه کوه سوگند منذر عملی گردید و حارث نیز «وصاف» لقب یافت. (5)

سیف این داستان زشت و چندی آور دوران جاهلیت را می‌پسندد، و شایسته می‌داند تا نظیر چنین داستانی را به عنوان سندی از افتخارات برای قبیله مضر بسازد. پس خالد بن ولید مضر را برای احراز نقش اول آن مناسب می‌بیند و بر مبنای داستان منذر کبیر و کشتار افراد بی-گناه قبیله بکر بن وائل، داستان کشتار هفتاد هزار تن اسیر انسان‌ها، و براه انداختن رودی از خون آنها را در الیس می‌سازد، تا از این لحاظ نیز قبائل مضر و نزار، چیزی از منذر کبیر کم و کسر نداشته باشند.

#### بررسی سند

سیف، عبد الرحمن بن سیاه، و محمد بن عبد الله، و مهلب را راوی داستان نبرد

الیس معرفی می‌کند که دانستیم این سه نفر جزء راویان مخلوق ذهن خیال پرداز سیف می‌باشد و وجود خارجی نداشته‌اند. و نیز زیاد بن سرجس احمری سند روایت او است که سیف از این راوی نیز 53 حدیث در تاریخ طبری روایت نموده که چون نام این زیاد را نیز در هیچ کتابی جز روایت‌های سیف ندیدم او را چون راویانی که تا کنون به دست داده‌ایم، جزء راویان مخلوق سیف به حساب آوردیم. و نیز اشخاص مجهول الهویه و ناشناس دیگری را به عنوان راوی معرفی می‌کند و همچنین نام‌هایی را که بین چند راوی مشترک است به عنوان راوی و سند می‌آورد که بررسی آنها غیر ممکن است.

#### نتیجه سنجش و بررسی

سیف بن عمر، تنها کسی است که از نبردها الثنی، و الواجه سخن می‌گوید و طبری این مطالب را در مورد نبردهای ثنی و الواجه از او گرفته، و مورخین دیگر که بعد از طبری آمده‌اند همگی از تاریخ طبری نقل کرده‌اند.

یاقوت حموی قسمت کوتاهی از داستان سیف را به شرح الثنی بدون این که از مأخذ آن ذکری بنماید، در کتاب خود معجم البلدان آورده است. اما در شرح الواجه با اشاره به کتاب فتوح سیف بخشی از داستان سیف را در کتاب خود نقل کرده است. و گمان می‌رود که حموی نسخه‌ای از کتاب فتوح سیف بن عمر را به خط این خاضبه در دست داشته است، که به خواست خدا به موقع آن را روشن می‌سازیم.

از این که مکان‌هایی به نام المذار، و الیس بوده و حقیقت تاریخی داشته‌اند حرفی نیست. اما سیف نحوه فتح آن دو جا را تحریف کرده است. چه کسی که نخستین بار در المذار به نبرد پرداخت و پیروز شد المثنی بود، و برای دومین بار المذار وسیله عتبه بن غزوان فتح گردید و گردن مرزبان آنجا را زده است.

در نبرد الیس دیدیم که خالد با اهالی آن جا پیمان صلح بست به شرط این که

ساکنان آن جا خبرگزار مسلمین باشند و راهنما و یاور آنها علیه پارسیان. اما سیف این صلح را به جنگی خونین و خانمان برانداز چندی آور تحریف کرده است که تنها در آن جنگ 70 هزار انسان اسیر را گردن زده‌اند تا رودی از خون آدم‌ها جاری گردد، و مدت سه شبانه روز آسیاب‌ها از چنین خونی به کار افتاده، نان بیش از هجده هزار سپاهی اسلام را به این وسیله تهیه نمایند.

سیف با جنین افسانه‌ای که ساخته چه قصدی داشته است؟ آیا فقط بر آن سر بوده که افتخاری بر سایر افتخارات قبیله مضر به ثبت برساند؟ یا به غیر از این محرکی دیگر داشته تا در سایه آن به دیگران بفهماند که اسلام در پناه لبه تیز شمشیر و به راه انداختن روده‌های خون! انتشار یافته نه با استقبال ملت‌ها از اسلام، و قیام آنها علیه فرمان روایان خودسر و ستمکارشان که حقیقت مطلب بوده است.

#### دست آوردهای حدیث سیف

یکم - آفرینش فرمانه سپاهی به نام قارن فرزند قریانس.  
دوم - خلق محلی به نام الثنی و الواجه تا در کتاب‌هایی که به شرح امکان می‌پردازند، شرحی برای آنها نوشته شود.  
سوم - آفرینش چهار راوی به نام‌های مهلب، ابو عثمان بن یزید، زیاد بن سرجس، عبد الرحمن فرزند سیاه که بر شماره راویان در اسلام افزوده شده، و ما در کتاب راویان ساختگی ایشان را بررسی خواهیم کرد.

#### چهارم - سرودی مهیج که زینت بخش آثار ادبی باشد.

پنجم - کشته شدن پهلوانی پارسی که هم‌اورد یک هزار سوار بوده به دست خالد مضر و تکیه کردن بر کشته او و غذا خوردنش در میدان نبرد که شگفت افسانه پرستان را بر می‌انگیزد، و عطش ستایش‌گران سلف صالح را با ذکر چنان فضایل و مناقبی فرو می‌نشانند.

ششم - قتل عام انسان‌ها و گردن زدن آنها در چند شبانه روز که همه

اسیر و

گرفتار آمده‌اند.

**هفتم** - آسیاب شدن گندم خوراک بیش از هجده هزار سپاهی اسلام وسیلهٔ آسیاب‌هایی که با فشار سیل خون و به مدت سه شبانه روز کار می‌کرده‌اند.

**هشتم** - تعداد سی هزار کشته در میدان الثنی، و هفتاد هزار کشته در الیس بروی هم یکصد هزار انسان کشته شده وسیلهٔ سپاه اسلام به جز غرق شدگان آنها!

**نهم** - کرامتی از قعقاع پهلوان شکست ناپذیر تمیم، چه اگر او و امثالش نبودند و پا در میانی نمی‌کردند، بنا به گفتهٔ سیف خدا می‌داند که خالد تا چه وقت دست به کار گردن زدن انسان‌ها بود. و این همان چیزی است که دشمنان اسلام با تمام وجود دوست دارند که بشنوند، بشنوند که اسلام در نبردهایش با مخالفین خود چه مایه کشته گرفته و چه سان پیشرفت کرده است، اعلام کنند که اسلام در سایهٔ سمسیر پیروزی یافته نه میل و رغبت ملت‌ها و گرویدن آنها به اسلام عامل پیشرفت آن بوده است. و مگر نه سیف این نابغهٔ افسانه پرداز، این آرزوی دشمنان اسلام و خود را در سایهٔ افسانه‌هایش بر آورده است؟!!

**قعقاع در حوادث بعد از حیره**  
**مفخرة تضاف الی مفاخر بطل تمیم القعقاع**  
افتخارات دیگری بر افتخارات قعقاع تمیمی  
افزوده می‌شود

(مؤلف)

داستان صلح بانقیا

طبری از قول سیف تحت عنوان حوادث بعد از حیره چنین روایت می‌کند:

اهالی بانقیا و بسما تا خالد بن ولید از در صلح در آمدند و متعهد شدند که به شرط عدم تعرض مسلمین به آنها، مبلغ ده هزار دینار علاوه بر خراجی که به دربار کسری می‌پردازند، به خالد کار سازی دارند. خالد با اهالی مزبور پیمان بست و قعقاع بن عمرو تمیمی و دیگران را بر آن گواه گرفت. و پس از آن طبری چنین آورده است:

چون خالد از کار حیره بپرداخت، مرزبانان واقع بین آبادی‌های عراق تا هر مزد گرد، نیز چون اهالی باقینا و بسما، پرداخت دو میلیون، و بنا بر روایت دیگر سیف، یک میلیون درهم را به جز آن چه را که باید به دربار کسری و کار گزاران او بپردازند، به گردن گرفتند، خالد عهد نامه نوشت و قعقاع و دیگران را نیز بر آن گواه گرفت. سپس سیف می‌گوید:

خالد بن ولید که فرماندهی کل قوای اسلام را به عهده داشت، قعقاع بن عمرو را

ضمن سایر اشخاصی که بر کشیده پست‌هایی بخشیده بود، به فرماندهی و حکومت بر مرزها گماشت، و در رسیدی که خالد برای خراج گذاران نوشته بود، قعقاع را گواه گرفت.  
این داستان تا کجاها رفته؟

همه این روایت‌ها را طبری از قول سیف آورده است، و تاریخ نویسانی چون ابن اثیر، و ابن کثیر، و ابن خلدون، آنها را از طبری گرفته و در کتاب‌های خود نوشته‌اند. به همچنین مؤلف کتاب الوثائق السياسیه، سه پیمان نامه مزبور را به عنوان اسناد سیاسی اسلامی در کتاب مزبور ثبت کرده است. (1)

اما مورخین دیگر، به جز سیف، صلح اهالی بانقیا و بسما را بر مبنای هزار درهم نوشته‌اند، نه ده هزار دینار؟ و اشاره‌ای هم به نام قعقاع و گواهی‌های او نکرده‌اند و نیز اسمی از صلح بین سرزمین‌های آبادی-های عراق تا هر مزدگرد دیده نمی‌شود. بلکه در مقابل نوشته‌اند: از شهر نشینان، جز با اهالی حیره و الیس و بانقیا عهد و پیمانی بسته نشده است:

همچنین از تولیت فرمان داران بر مرزها، و یا گواهی خالد مبنی بر برائت خراج گذاران چیزی در آنها به چشم نمی‌خورد. (2)  
طبری از قول سیف روایت می‌کند که ابو بکر خالد بن ولید را به قسمت جنوبی و عیاض بن غنم فهری را به قسمت شمالی عراق مأموریت داد. خالد در مأموریت خود قسمت‌هایی را از جنوب عراق گشود، اما عیاض به محاصره پارسیان در آمد و ناچار از خالد کمک خواست، خالد قعقاع را به جانشینی خود در حیره برگماشت و به کمک عیاض به شمال عراق عزیمت کرده از طرفی ایرانیان و عرب‌های قبایل ربیعه نیروهای خود را در حصد برای جنگ با مسلمانان بسیج کرده بودند و مسلمانان آن ناحیه از قعقاع برای دفع آنها استمداد کردند، و قعقاع سپاهی به کمک آنان فرستاد. چون خالد به حیره بازگشت، قعقاع را برای جنگ با ایرانیان و عرب‌های جزیره که در حصد با مسلمین می-جنگیدند اعزام داشت، قعقاع با آنان رو به رو گردید و به نبرد پرداخت.



در این نبرد که به شکست دشمنان منتهی گردید، فرمانده سپاه پارسیان که روزمهر نام داشت کشته شد و روزبه نیز به دست عصمة بن عبد الله به قتل رسید.

#### تاریخ نکرانی که از طبری و سیف نقل می‌کنند

طبری این مطالب را از قول سیف می‌نویسد. و ابن اثیر، و ابن کثیر و ابن خلدون نیز آنها را از طبری گرفته و در کتاب‌های خود نوشته‌اند. ما سخن این سه تن تاریخ نگار بزرگ اسلامی را در مورد طبری و تاریخش، در کتاب خود به نام عبد الله بن سبا به ترتیب چنین آورده‌ایم: یکم - ابن اثیر چنین آغاز سخن می‌کند... آن چه مربوط به تاریخ اصحاب رسول خدا است، ما بدون کم و کاست از طبری نقل نمودیم. دوم - و ابن ابو الفداء است که می‌گوید: ما سخن از ابن اثیر گرفته‌ایم و تاریخ او را مختصر و فشرده ساخته‌ایم. سوم - ابن خلدون می‌نویسد: سخن در خلافت اسلامی، و آن چه که مربوط به جنگ‌های رده و فتوحات می‌شود، به طور اختصار از تاریخ طبری نقل شده است:

چهارم - اما ابن کثیر، غالباً به منبع و یا منابع اخبار خود که طبری است تصریح می‌کند، و یا در مواردی هم مستقیماً نام سیف را می‌آورد و او را سند داستان خود معرفی می‌کند. حموی به همین داستان سیف اعتماد می‌کند و آنجا که نام حصید را می‌برد چنین می‌نویسد: حصید بیابانی است بین کوفه و شام، که در آنجا قعقاع بن عمرو در سال 13 هـ با نیروهای ایرانیان عرب‌های ربیعه و تغلب جنگی سخت کرد، و روزمهر، و روزبه فرماندهان سپاه آنها کشته شدند و قعقاع در آن نبرد چنین حماسه سرایی کرده است: «اسماء را خبر کنید<sup>1</sup> که همسرش در باره روزمهر پارسی به آرزوی خود رسید.

<sup>1</sup> . عرب را رسم بر این بوده است که در نبردها، نام خواهر یا همسر خود را در حماسه سرایش می‌برده و افتخارات خود را بر می‌شمرده است.

در آن روز که در سرزمین حصید با شمشیرهای آخته هندی به گروه‌های ایشان حمله‌ور شدیم و مغزهای سر ایشان را درو میکردیم.»  
این‌ها را سیف گفته و طبری از او گرفته، و دیگران که پس از طبری آمده‌اند سخن از طبری گرفته‌اند.

به جز سیف هیچ کس دیگر نگفته است که عیاض با خالد مأمور عراق بوده بلکه بر عکس او را به همراه ابو عبیده و در شام نوشته‌اند. از طرفی موضوع حصید، و جنگ در آنجا را جز سیف، نزد هیچ کس دیگر سراغ نداشتیم.

#### بررسی سند

سیف حدیث مورد بحث را از طریق محمد و مهلب و زیاد روایت می‌کند که هر سه را دانستیم از آفریده‌ها و گروه راویانی خیالی او می‌باشند.

و نیز از طریق غصن بن قاسم کنانی که سیف از او سیزده حدیث در تاریخ طبری روایت می‌کند.

همچنین از شخصی به نام ابن ابی مکنف، از این دو تن نامی در طبقات و فهرست راویان نیافتیم. و بالاخره سیف راوی پنجم این داستان را مردی از بنی کنانه معرفی می‌کند که برای ما معلوم نشد. نام این مرد را سیف در خیال خود چه گذاشته تا به دنبالش بگردیم. روی این اصل این قبیل راویان را نیز حق داریم تا جزء مختلقات او به حساب آوریم.

#### دست آوردهای این حدیث

یکم - سه پیمان نظامی و صلح نامه که جزء مدارک سیاسی آمده است.

دوم - آفرینش مکانی به نام حصید که نامش در کتاب‌های جغرافیا می‌رود.

سوم - اشعاری که شایستگی مطالعه آنها در کتاب‌های ادب به چشم می‌خورد.

یکصد و پنجاه صحابی ساختگی 155

چهارم - افتخاری مزید بر سایر افتخارات قعقاع قهرمان افسانه‌ای

تمیم.

این‌ها همه به جای خود، اما چه موردی داشت عیاض را که به همراه ابو عبیده در شام می‌جنگید، به همراهی خالد به عراق بکشاند، اگر زندقه یا چیز دیگر او را بر نیانگیخته تا تاریخ اسلام را تحریف کند؟!!

## قعقاع در مصیخ و فراض

و بلغ قتلهم فی المعركة و الطلت مائة الف  
کشته شدگان رومیان در جنگ فراض به صد  
هزار نفر بالغ گردید.

(سیف)

### جنگ مصیخ

طبری از قول سیف روایت می‌کند که ایرانیان و قبایل مختلف عرب پس از شکست در حصید از خنافس به مصیخ که بین حوران و قلت واقع است عقب نشستند و سپاه پراکنده خود را جمع آوری نمودند. چون خبر اجتماع آنها در مصیخ به گوش خالد رسید، نامه‌ای به قعقاع و ابی لیلی بن فدکی، و و اعبد بن فدکی، و عروة بن بارقی نوشت و طی آن خاطر نشان ساخت که در فلان شب و در فلان ساعت با سپاه زیر فرماندهی خود در فلان جای مصیخ حاضر باشند. آنها نیز در همان موقع و طبق قرار قبلی حاضر شدند و از سه جانب بر سر دشمن که همگی به خواب خوش فرو رفته بودند تاختند و از کشته آنها پشته‌ها ساختند تا جایی که مردم چنان منظره‌ای را تشبیه کردند به لاشه گوسفندانی که بر یک دیگر انباشته شده باشند!!

و نیز گوید: در سپاه دشمن در اردوگاه آنان، عبد العزی نمری، و لبید بن جریر که اسلام آورده و نامه ابو بکر که به اسلام آن دو گواهی می‌داد به همراه داشتند حضور

داشتند و در این گیر و دار کشته شدند خبر کشته شدن آن دو نفر به ابو بکر رسید، و به خصوص این که عبد العزی در همان دل شب و با حمله سه جانبه خالد و یارانش بانگ برداشته بود که: ای خدای محمد تو پاک و منزهی! چون آن دو نفر به ناروا کشته شده بودند ابو بکر خون‌بهای آن دو را به فرزندان‌شان پرداخت. عمر از شنیدن کشته شدن آن دو و همچنین مالک بن نویره بر خالد خورده گرفت و ناراحت شد و ابو بکر در مقام تسلیت خاطر عمر می‌گفت: به هر کس که در میان جنگ‌جویان سر کند چنین خواهد رسید!  
این داستان تا کجا رفته؟

حموی بر گفته سیف به دیده اعتبار نگریسته و به استناد آن شرحی بر مصیخ نوشته و آن را مکانی واقعی پنداشته و گفته است: مصیخ منطقه‌ای است بین حوران و قلت که جنگی خونین بین خالد بن ولید و قبیله تغلب در آنجا روی داده است... تا آنجا که می‌گوید: و قعقاع در آن جنگ به مناسبت چنین سروده است:

«از قبیله تغلب نبرد روز مصیخ ما را بپرس، آیا آن کس که می‌داند با آن کس که نمی‌داند برابر است؟ وقتی که ما بر ایشان شبیخون زدیم، بر اثر این شبیخون ما از ایشان فقط نامی باقی ماند. قبایل ایاد و نمور نیز با قبیله تغلب<sup>1</sup> حضور داشتند و همه آنها این سخنان را که لرزه بر اندامشان می‌انداخت گوش می‌کردند.»

شما این مطالب را فقط نزد سیف قصه‌ساز افسانه‌پرداز می‌توانید بیابید چه دیگران هیچ گونه اشاره‌ای به مصیخ و جنگ آنجا ننموده‌اند. زیرا آنان در مقام حقیقت نویسی بوده‌اند، نه افسانه‌سازی.

#### بررسی سند

حدیث سیف در داستان مصیخ بنی الرشاء دنباله سخن او در مورد وقایع بعد از

<sup>1</sup> . قبایل ایاد و نمور و تغلب را سیف چنین خیال کرده است که دوشادوش یک دیگر در آن معرکه شرکت داشته‌اند.

حیره است که گذشت بنا بر این همان سند را دارد، و دانستیم که راویان آن همگی ساخته و پرداخته خیالات او است.

#### نتیجه سنجش و بررسی

یکم - خلق مکانی به نام نصیخ بنی البرشاء که از آن در کتابهای جغرافیا نام برده می‌شود.

دوم - خلق فردی صحابی به نام اعد بن فدکی و برادرش ابو لیلی و صحابی دیگری به نام نمری که ابو بکر او را عبد الله نامیده و شرح حال آنها طبق افسانه‌های سیف بیاید.

سوم - ابیاتی از قعقاع قهرمان افسانه‌ای تمیم.

چهارم - پیدایش جنگی خونین و بی رحمانه که در آن کشته‌ها چون لاشه گوسفندان سر بریده در هامون بر هم انباشته شده بدان سان که افسانه‌پرستان و کرامت خواهان سلف را از سویی و دشمنان دیرین اسلام را از سویی دیگر به شادی و طرب وا می‌دارد. و چنین چیزهایی را بیرون از روایات ساختگی سیف هرگز نتوان یافت.

#### نبرد فراض

طبری از قول سیف چنین روایت می‌کند که پس از واقعه مصیخ فراریان تغلب

در الثنی و زمیل اجتماع کردند و خالد ولید به همراهی قعقاع همان بلا را بر سرشان آوردند که در مصیخ گذشت. آن وقت می‌نویسد که: خالد به سوی فراض که در مرزهای شام و عراق است عزیمت نمود. سیف می‌گوید: رومیان به خشم آمدند و از مرزبانان ایران به جنگ افزار و نفر کمک گرفتند و از قبایل مختلف عرب چون تغلب و ایاد و نمر یاری جستند و بدین سان نیرویی عظیم فراهم کرده مدتی طولانی، با خالد ولید به نبردی خونین پرداختند. سر انجام رومیان شکست خوردند و همگی روی به گریز نهادند، خالد دستور داد تا فراریان را از دم تیغ بگذرانند، سواران ایشان را گروه گروه با سر نیزه به یک جا گرد آورده، گردن میزدند.

شماره کشته شدگان به این ترتیب و میدان جنگ روی هم به یکصد هزار تن بالغ گردید! سپس طبری می‌نویسد که: در این نیرو کشتی خالد، جنگ‌های متعددی صورت گرفت و حماسه‌های بسیاری خوانده شد... سپس خالد به حیره بازگشت و در این بازگشت عاصم بن عمرو و برادر قعقاع را فرمان داد تا به همراهی سپاهیان حرکت کند، و بر دنباله سپاه شجره فرزند اعزرا فرماندهی داد و چنین شایع ساخت که خود در دنباله سپاه جای دارد. پس دور از چشم دیگران، پنج روز باقی مانده از ماه ذیقعد از سپاه بیرون شد و از آن کناره گرفت و به قصد حج به سوی مکه عزیمت نمود. و زمانی بازگشت که هنوز دنباله سپاه به حیره نرسیده بود. خبر این عزیمت ناگهانی خالد بر خلیفه ابو بکر گران آمد و بر آشفت و به عنوان تنبیه وی را از عراق به شام مأمور ساخت.

بر این روایت حموی اعتماد کرده و در مورد فراض می‌گوید: بنا بر آن چه در کتاب فتوح سیف آمده، خالد بن ولید (رض) ناگهان بر قبیله بنی غالب در فراض که از مرزهای مشترک شام و عراق و جزیره و در قسمت شرقی فرات واقع است، و رومیان و عرب و ایرانیان در آنجا اجتماع کرده بودند به تاخت و جنگی سخت و خونین کرد. سیف می‌گوید: در آن جنگ یکصد هزار نفر کشته شدند، آنگاه خالد ده روز به آخر ذی حجه سال 12 هـ باقی مانده بود که از سفر حج به حیره بازگشت و قعقاع به مناسبت در آن چنین سروده است:

«در سرزمین فراض گروه‌های پارسیان و رومیان را دیدیم که طول ایام سلامت ایشان را کسل و غمگین ساخته بود. چون ما به ایشان رسیدیم، جمعیتشان را پراکنده ساختیم و سپس به قبیله بنی رزام شبیخون زدیم و هنوز سپاه اسلام درست جا به جا نشده بود که دشمنان چون گوسفندان سر بریده پخش شده بودند.»

#### بررسی سند

راویان حدیث فراض سیف، محمد و مهلب می‌باشند که دانستیم وجود خارجی ندارد و از مختلقات سیف می‌باشند. همچنین ظفر بن دهی است که از جمله اصحابی است که او آفرید و ترجمه‌اش به خواست خدا بیاید. و نیز مردی از بنی سعد که ندانستیم که سیف نام او را چه خیال کرده تا در باره‌اش تحقیق کنیم.

#### نتیجه این بحث

نبرد الثنی و زمیل را آن جا که به خواست خدا است از ابی مفرز، صحابی مخلوق تخیلات سیف سخن خواهیم گفت، شرح می‌دهیم. اما نبرد الفراض از به ناگهان تاختن خلد و شبیخون زدن و کشتن یکصد هزار انسان، و خود ستایی‌ها و رجز خوانی‌های قعقاع در آن و غیره، و حج گزاران خالد دور از چشم دیگران، همه و همه چیزهایی است که سیف به تنهایی گوینده بافنده آن خیالات است و طبری نخستین تاریخ نویس مشهور و معرفی است که آن افسانه‌ها را از او گرفته و در کتاب تاریخ مورد اعتماد دیگرانش ثبت کرده، و از طبری دیگر تاریخ نویسان بعد از وی اقتباس نموده‌اند. تنها تفاوت مشهود در این نوشته‌ها این است که طبری طبق عادتی که داشته از نوشتن اشعار و رجزها در تاریخش خود داری کرده، گرچه اشاره نموده که در آن جنگ‌ها رجزهای بسیار سروده شده است.

اما حموی جغرافیا نویس معروف، قسمتی از آن رجزهای قعقاع را با تصریح به کتاب فتوح سیف، و قسمت دیگری از آنها را به هنگام سخن پیرامون معرفی الفراض



در کتاب خود آورده است.

ولی مطلب قابل تأمل در این است که طبری از قول سیف می‌نویسد که خالد بن ولید چنین وانمود کرد که در ساقه لشکر است، آن وقت دور از چشم دیگران و پنج روز باقیمانده از ماه ذی قعدة به قصد حج از فراض بیرون می‌رود؛ و بنا به قول حموی دن روز باقیمانده از ماه ذی حجه مراجعت کرده به سپاه خود ملحق می‌شود، باید دید که چه طور شده در این مدت بیست و پنج روز عدم حضور فرمانده کل قوا در سپاه محسوس نیفتاده است؟! در این مدت چه کسی با سپاهیان نماز گزارده<sup>1</sup>، افسران سپاه چه طور از غیبت او مطلع نشده‌اند، و بالاتر از همه شخص خالد چگونه توانسته است مسافت بین حیره و مکه را در آن روزگار در مدت نه روز بپیماید؟! این‌ها مواردی است که ما را به تأمل وادارند، و موجب آن می‌شود تا در باره این قبیل مطالب بیشتر به بحث و تحقیق بپردازیم. ما به خواست خدا علت این که سیف چنین داستان حجی را با چنان شرایطی برای خالد بن ولید ساخته و پرداخته است بعدها مورد بحث و بررسی خود قرار خواهیم داد.

دست آوردهای داستان جنگ فراض

یکم - افتخاری برای خالد بن ولید قهرمان مضری و قعقاع پهلوان تمیم در میدان‌های نبرد.  
دوم - ذکر کرامتی برای خالد در طی مسافتی بس دور و دراز در مسیر حج.

سوم - خلق فردی صحابی به نام شجره جزء اصحاب رسول خدا.  
چهارم - یکصد هزار کشته از انسان‌ها، چیزی که دشمنان اسلام را با به دست آوردن چنین دست‌آویزی شاد و خرسند می‌سازد.  
پنجم - اشعاری که بر ثروت ادبی اسلام افزوده گردیده و بالاخره قصه و داستانی که دوست داران افسانه‌ها و هوا داران کرامت سلف را به طرب وادارند.

<sup>1</sup> . به خصوص در آن زمان رسم چنین بوده است، که در همه حال سپاه اسلام نماز پنج‌گانه را، پشت سر فرمانده کل قوا که به امامت پیش می‌ایستند برگزار می‌نموده است.

**قعقاع در مسیر خالد به شام**  
**و فیهم صحابہ و رواة مختلفون**  
در سند این داستان صحابیان و راویان  
افسانه‌ای بسیار به چشم می‌خورد!!

(مؤلف)

داستان اعزام خالد به شام

مورخین نوشته‌اند که چون عمرو عاص کثرت سپاه دشمن را در شام مشاهده کرد نامه‌ای به ابو بکر نوشت و موضوع را به او گزارش داد و از او کمک خواست. ابو بکر با مسلمانانی که گرداگردش بودند به مشورت پرداخت و در آن میان عمر بن خطاب چنین گفت: ای جانشین رسول خدا! به خالد بنویس تا با سپاهیان به شام عزیمت کنند و به عمرو عاص یاری دهد: ابو بکر چنین کرد و نامه‌ای به خالد نوشت. چون نامه ابو بکر به خالد رسید گفت: این کار عمر است، از حسادتی که با من دارد نخواست تمامی عراق به دست من گشوده شود. خاست تا من کمک عمرو و یاران او و از جمله آنان باشم. اگر فتحی دست داد ما هم در آن شریک هستیم. یا زیر دست یکی از آنها تا اگر پیروزی حاصل شود به نام او تمام شده باشد نه من. (1)

و در روایت دیگر گوید: این کار اعیسی<sup>1</sup> فرزند ام شمله است. او خوش نداشت که فتح تمامی عراق به دست من صورت گیرد... تا آخر. سیف نمی‌خواست که بد بینی و دشمنی موجود بین خلیفه امر و خالد قهرمان که هر دو از مفاخر قبیله مضر هستند بر سر زبان‌ها باشد. همچنین خوش نداشت که خالد را از فتح عراق پاک محروم سازد. روی این اصل در مقام معالجه بر آمد و آن داستان‌ها که گذشت در فتح شهرهای عراق در حق خالد ولید ساخته است که ما قسمتی از آن را از نظر خوانندگان خود گذرانیده‌ایم. هم چنین عزیمت خالد را از عراق به سوی شام هم چنان که در حدیث سیف دیدیم، با وضع و ساختن داستانی به این ترتیب: دو تن از مسلمانان در حمله ناگهانی خالد در مصیخ بنی البرشا کشته شدند، و عمر از کشته شدن آنها بر خالد خشم گرفت. و هم چنین سر گرانی خلیفه ابو بکر در عزیمت خالد به طور پنهانی به مکه همه این‌ها را سیف مقدمه آن قرار داد و بالاخره نتیجه گرفت که این‌ها عامل آن بوده است تا موجب مأموریت وی به جانب شام باشد و او را از فتح عراق باز دارد. کما این که در حدیث دیگر روایت می‌کند که مرتباً عمر از خالد ولید نزد ابو بکر بد گویی می‌کرد ولی ابو بکر زیر بار نمی‌رفت و می‌گفت: من شمشیری را که خداوند از نیام برکشیده است غلاف نخواهم کرد. (2) سپس نامه ابو بکر را در حدیثی دیگر به خالد می‌آورد که همگی آنها ساخته و پرداخته است و کمترین اثری از حقیقت در آن به چشم نمی‌خورد، و پس از این همه مقدمه سازی در حدیث هم چنین (3) می‌گوید: خالد در حق عمر بد گمان بود و می‌گفت: این کار او است از حسادت نخواست تا عراق به دست من گشوده شود و به نام من تمام گردد، با وجود این که خداوند مرزهای عراق را به دست من شکست، و مردم آن سامان را هیبت و ترس من به دلشان انداخت، و مسلمانان را به پیکار آنان به وجود من تشویق و جرأت داد!

و بالاخره در حدیث ششم می‌گوید: اما این را نمی‌دانست (یعنی خالد) که عمر

<sup>1</sup> . اعیسی، تصغیر اعسر است که در زبان عربی به آن کس گفته می‌شود که چپ دست باشد. یعنی کارهایی را که معمولاً با دست راست انجام می‌دهند او با دست چپ انجام دهد.

تقصیری ندارد تا قعقاع به او گفت: سخن از عمر کوتاه کن. به خدا قسم ابو بکر دروغ نگفته است و تظاهر نکرده. خالد به قعقاع گفت: راست گفتی! لعنت بر خشم و بد بینی! به خدا قسم ای قعقاع تو مرا به خوش بینی وا داشتی و به عمر خوش بین ساختی. و قعقاع در پاسخ خالد می-گوید: سپاس خدای را که تو را راحت ساخت خیر و نیکی را در نهاد تو باقی گذارد، و شر و بد بینی را از تو دور کرد!!

از این حدیث سر آن همه افسانه سازی و دروغ پردازی در باره آن همه غنایم جنگی و پیروزی های خالد را از زبان سیف به خوبی درک می کنیم. سیف این داستان ها و افسانه ها را سر هم کرده و ساخته است تا سر انجام به زبان خالد ولید بگوید: خداوند به وسیله من مرزهای عراق را در هم کوبید، و مردم آن سامان را به وجود من به وحشت و هراس انداخت، و مسلمانان را به جنگ و نبرد با آنان جرأت و جسارت داده است. این همه فضل و افتخار پس از خالد بن ولید به قهرمان بی نظیر تمیم قعقاع و برادران تمیمی او می رسد، و سرانجام از جانب قعقاع به تزکیه نفس خالد از آلودگی های بد بینی باز می گردد. هم چنان که در داستان رود خون دیدیم که چگونه این فضل و افتخارها بین این دو تن قهرمان شکست ناپذیر رد و بدل شده است.

سیف برای خالد بن ولید در شام نیز، هم چنان که در عراق نموده اقدامات و افتخارات قابل توجهی به دست دادن است که به ذکر آنها خواهیم پرداخت.

#### بررسی سند

راویان حدیث سیف در مورد بازگشت خالد بن ولید از عراق به سوی شام، همان هایی هستند که داستان الفراض را از آنها نقل نموده است. که دیدیم همه راویان آن ساختگی و مخلوق تخیلات سیف بوده اند.

#### خلاصه بررسی

طبری در تاریخ خود در ذکر حوادث سال 12 هـ سخنان سیف را در

نبردهای

قعقاع به همراهی خالد در عراق آورده، و حموی در کتاب جغرافیای خویش اماکنی را که سیف از آنها نام برده، آورده است آن وقت از طبری، ابن اثیر و ابن کثیر و ابن خلدون و دیگر تاریخ نویسان تمام این مطالب را که ما آورده‌ایم گرفته و در کتاب‌های تاریخ خود ثبت کرده‌اند. چه به طوری که گفتیم آنها در مورد تاریخ صحابه تنها به طبری مراجعه کرده و از او گرفته‌اند و طبری نیز سند تاریخ معتبرش محتوای کتاب‌های فتوح و جمل سیف بن عمر تمیمی است! و ما این مطلب را بسی روشن‌تر در منشأ افسانه سبائیان در کتاب خود به نام عبد الله بن سبأ ثابت کرده‌ایم.

#### اما سخنان غیر سیف

بلاذری در کتاب معتبر خود فتوح البلدان فتوح خالد را در عراق به تفصیل شرح داده و در آن جا هیچ نامی از قعقاع و صدها هزار کشته، و آن همه جنگ‌های متعدد و شهرهای گشوده شده چون نبردهای الثنی و الولجه و حصید و غیره نرفته است.

طبری نیز جنگ‌های خالد را از طریق غیر سیف، یعنی از طریق ابن اسحق تقریباً مانند بلاذری آورده و در آن هم از قعقاع و آن همه مطالب اثری نیست.

دینوری هم قسمت‌هایی از نبردهای خالد را در عراق در کتاب خود به نام اخبار الطوال ثبت کرده و در آن هم قعقاع و آن همه افسانه‌ها وجود ندارد. بلکه آن چه گفته شده است تنها نزد سیف بن عمر یافت می‌شود و او منشأ همه این افسانه سازی‌ها و دروغ پردازی‌ها است. (4)

#### خالد در مسیر شام

سیف در کیفیت سفر خالد به شام می‌گوید: خالد به جانب سوی که دهکده‌ای در سماؤه عراق است عزیمت کرد و از آن جا به مصیخ بهراء واقع در قصوانی حمله برد و مصیخ یکی از آبادی‌ها است. اهالی نمر به می‌گساری مشغول بودند و ساقی آنها به خواندن این بیت مشغول: ایا ساقی، می صبح گاهیم ده پیش از آن که سپاه ابو بکر

در رسد! که به یک ضربت شمشیر گردنش را زدند و خونس با شرابی که در پیاله به دست داشت به هم آمیخت!  
و نیز طبری از قول سیف روایت می‌کند:

خالد بن ولید، اسیران بهراء را به همراه خود به سوی برد و در آن جا بود که بوی گزارش رسید. قصابیان در مرج راهط سپاهی فراهم آورده‌اند. پس از سوی به جانب آنان شتافت، و در مرج الصفر به ایشان رسید و با آنها که فرماندهانشان حارث بن الایهم بود سخت جنگ کرد و سپاهیان و خاندان ایشان را از بنیان بر انداخت و سپس چند روزی را در آن مرتع اقامت کرد و از همان جا خمس غنایم جنگی را به خدمت ابو بکر به مدینه فرستاد آن گاه به جانب قنات بصری که نخستین شهر از شهرهای شام بود که به دست خالد و سپاهیان عراقیش گشوده شد حرکت کرد و در قنات بصری فرود آمد. خالد از قنات بصری با نه هزار تن سپاهی به قصد جنگ با رومیان در واقوصه فرود آمد و با آنها به جنگ پرداخت. پایان سخن طبری.

این داستان تا کجا رفته

ابن اثیر همین مطالب را از طبری گرفته و در تاریخ خود ثبت کرده، ابن عساکر در ترجمه قعقاع روایت سیف را نقل کرده و در پایان آن می‌نویسد: قعقاع بن عمرو در مسیر خالد از سوی به واقوصه چنین سروده است:

#### حماسه‌های قعقاع

«ما صحراهای خشک و سوزان را با اسب‌های خود در نوردیدیم، و از سوی به جانب فرافر عزیمت کردیم. در همان جا نبرد بهراء را آغاز نمودیم، و همان جا بود که شترهای سفید و زرد مرا به تک به سوی آن بیگانه غیر عربی که می‌گریخت و فرار می‌کرد برد. به شهر بصری گفتند، چشمت را باز کن، خود را به کوری زد، چه در مرج الصفر. گروه‌هایی به سر کردگی ایهم و حارث غسانی چون حیوانات درنده خشمگینی

اجتماع کرده بودند. ما در مرج الصفر نبرد را آغاز کردیم، و بینی قبیلۀ غسان را همه بریدیم طوری که بر ایشان بینی نماند! در آن روز غسانیان همه گریختند، مگر آنان که با شمشیر ما پاره پاره بر زمین افتاده بودند. از آن جا به بصری باز آمدیم، و آن را یافتیم و او نیز آن چه را که در خود پنهان داشت برای ما آشکار کرد. درهای بصری را گشودیم و سپس از آن جا بر پشت شتران به جمع عشیره‌ها به یرموک روی آوردیم.»

این رجز را ابن عساکر در پایان روایت سیف نقل کرده است، در حالی که طبری طبق سنتی که غالباً در حذف اشعار و رجزها در تاریخش دارد، آن را نیاورده و از روایت سیف حذف کرده است.

حموی نیز به حدیث سیف در معرفی مصیخ استناد کرده است آن جا که می‌گوید: مصیخ بهراء آبادی دیگری است در مرز شام، که خالد بن ولید موقعی که به شام عزیمت کرد، بعد از سوی در آن جا اطراق نموده است. و چون خالد مردم مصیخ را در حال غفلت یافت، این بی خیالی آنان را به کام مرگ کشانید. چه خالد به سپاهیان خود فرمان داد تا بر آنها بتازند، بزرگ آن مرد چون چنین دید بانگ برداشت:

«ایا ساقیا می صبح گاهی بده پیش از این که سپاه ابو بکر برسد، شاید که مرگ ما نزدیک باشد و ما نمی‌دانیم.»

که با یک ضربت شمشیر گردنش را زدند و خونس با شرابش به هم آمیخت و چون کار آنها را پاک بساختند اموال ایشان را به غنیمت بردند و خمس غنائم را برای ابو بکر (رض) به مدینه فرستادند.

خالد پس از آن عنان عزیمت به جانب یرموک کشید، و قعقاع بن عمرو ضمن اشعاری از مصیخ بهراء چنین یاد کرده است: آن وقت حموی سه بیت اول اشعاری که گذشت آورده است.

حموی هم چنین در موضوع یرموک به همین حدیث سیف استناد کرده که می‌گوید:

قعقاع بن عمرو در مسیر خالد از عراق به جانب شام چنین سروده است... آن وقت

قسمت دوم اشعار قبل را بیان می‌کند.

عبد المؤمن در شرح بر یرموک و مصیخ، در کتاب خود به نام مرصد الاطلاع به نوشته حموی استناد کرده است.

#### سنجش روایت سیف با دیگران

آن چه در این مورد از فتوح خالد آوردیم نوشته‌های سیف بن عمر است. اما در نوشته دیگران اولاً به هیچ روی نامی از مصیخ به‌راء برده نشده است. ثانیاً در مورد فتح بصری همه مورخین بر این متفق‌اند که سپاهیان اسلام پیش از این که خالد به آن جا برسد، به سرکردگی ابو عبیده جراح و یزید فرزند ابو سفیان و شرحبیل فرزند حسنه آن جا فرود آمده بودند که خالد و سپاهیان او رسیدند و به آنها پیوستند بنا بر این فتح بصری تنها وسیله خالد و سپاهیان عراقی او صورت نگرفته است. (5)

#### بررسی سند

سیف حدیث خود را در مورد حرکت خالد از عراق به سوی شام از طریق راویانی چون محمد مهلب که از مخلوق‌های ذهن او هستند روایت می‌کند. هم چنین از طریق عبید الله فرزند محفز بن ثعلبه که یکی از افراد قبیله بکر بن وائل برایش روایت کرده است. اما عبید خودش از آن دسته راویانی است که شناخته نشده و مخلوق ذهن سیف است و سیف از او حدیث در تاریخ طبری روایت کرده است. ولی آن فرد قبیله بکر بن وائل کیست تا به دنبالش در فهرست روات حدیث بگردیم؟

#### نتیجه سنجش و بررسی

ابن عساکر یک حدیث سیف را از اول تا به آخر آن در ترجمه قعقاع نقل می‌کند و به خصوص تأکید می‌کند که این حدیث سیف است.

طبری حدیث سیف را در مورد گزارش سفر خالد به شام روایت می‌کند و



رجزهای آن را هم چنان که عادت او است حذف می‌نماید. حموی قسمتی از آن حدیث را در معرفی مکانی به نام مصیخ و قسمت دیگر را در شرح بر یرموک بدون این که نامی از راوی حدیث بیاورد نقل می‌کند، و همین امر باعث می‌شود که شخص محقق را به شک و تردید اندازد که ممکن است نام قعقاع در غیر روایات سیف نیز آمده باشد، هم چنان که همین توهم در امر مصیخ نیز به چشم می‌خورد، در صورتی که او نمی‌داند مصیخ خود زاییده خیالات داستان پرداز و افسانه سازی چون سیف بن عمر است و اصلاً وجود خارجی ندارد.

**دست آوردهای حدیث سیف**

**یکم\_** ثبت قهرمانی‌هایی برای خالد بن ولید.  
**دوم\_** خلق مکانی به نام مصیخ که نامش در جغرافیا می‌آید.  
**سوم\_** اشعاری از قعقاع تا زینت بخش گنجینه ادبیات عرب گردد.  
**چهارم\_** ثبت نخستین فتح و پیروزی در شام وسیله خالد بن ولید و سربازان عراقی او عراقی که میهن سیف بن عمر است.

## قعقاع در جنگ‌های شام

کم من اب لی قدورثت فعاله

چه بسیارند نیاکان من که نیکی و شجاعت را از آنان به ارث برده‌ام.

(قعقاع قهرمان افسانه‌ای سیف)

داستان جنگ یرموک

طبری ضمن حوادث سال 13 هـ از قول سیف می‌نویسد، که خالد بن ولید در نبرد یرموک فرماندهی یک گردان از هنگ آسواران را به عهده قعقاع بن عمرو گذاشت و به او فرمان داد تا به نبرد با دشمنان برخیزد. قعقاع خود را برای نبرد آماده ساخت و چنین خواند:

«ای کاش پیش از در هم آمیختن سپاهیان جنگ جو و شجاع، تو را در حالی که در میان دسته سواران بودی، در میدان نبرد می‌دیدم و با تو رو به رو می‌شدم.»

سپس طبری از قول سیف به شرح نبرد پرداخته، آرایش جنگی رومیان را به طرز عجیبی توصیف کرده از جمله می‌گوید:

رومیان افراد سپاهی خود را به این ترتیب دسته بندی کرده بودند: هشتاد هزار نفر آنها در ردیف‌های به هم فشرده خود را به یک دیگر بسته بودند! و چهل هزار

جنگنده فدایی نیز خویشان را با زنجیر به یک دیگر مربوط ساخته!! و چهل هزار تن سپاهی دیگر نیز دستارهایشان را به یک دیگر بسته بودند! علاوه بر اینها هشتاد هزار سواده و هشتاد هزار مرد جنگی پیاده، چنین نیرویی عظیم و در عین حال شگفت انگیز سپاه دشمن را تشکیل می‌داده است.

خالد با سپاهیانش بر پیاده نظام دشمن حمله برد و آنان را چنان در هم کوبید که سپاه دشمن چون دیواری به یک باره فرو ریخت!! قوای رومیان به سوی خندق خود شتافتند و مانند برگ خزان گروه گروه در پرتگاه واقوصه بر روی هم در می‌غلطیدند و از پای در می‌آمدند. و بدین سان قتل گاهی عظیم از آن همه افراد سپاهی که خود را به یک دیگر بسته بودند در واقوصه به وجود آمد. کافی بود که یک تن از آنها از پای در آید تا ده تن از یاران خود را با خود به پرتگاه سرنگون کند. و به این ترتیب یکصد و بیست هزار تن از قوای دشمن به هلاکت رسیدند!!

ابن عساکر در پایان این روایت که از سیف بن عمر در مورد واقوصه نقل کرده، و هم چنین آن جا که شرح حال قعقاع را از روایت‌های سیف آورده، در هر دو مورد اشعار زیر را نقل کرده و گفته است: و قعقاع بن عمرو تمیمی در نبرد یرموک چنین سروده:

«آیا ندیدی که ما در نبرد یرموک پیروز شدیم، آن چنان که در جنگ‌های عراق پیروزی به دست آوردیم؟ ما پیش از یرموک شهر بصری را که شهری نفوذ ناپذیر بود گشودیم. و هم چنین شهرهایی که بکر بودند، و تا کنون کسی آنها را فتح نکرده بود ما آنها را فتح کردیم. و شهر مرج الصفر را با اسب‌های نجیب و باد پای خود گشودیم. هر کس که در مقابل ما پایداری کرد، به ضرب شمشیر تیز آب دار او را کشتیم و با غنایم جنگی باز گشتیم. در نبرد واقوصه: آن قدر از رومیان را به خاک هلاک افکندیم، و آنها در میدان نبرد برای ما از فضله کبوتری بی ارزش‌تر بودند. گروه‌های ایشان را در نبرد واقوصه با شمشیر بران در هم پاشیدیم و در پهنه کار زار واقوصه از پای در آوردیم و در آن هنگام است که بر روی هم در می‌افتادند، با حالتی بسیار سخت و ناگوار و سر انجامی دردناک و الم بار.»

ابن کثیر این حدیث سیف را با اشعار قعقاع یک جا در کتاب تاریخ خود آورده، ولی این اثر اصل روایت را نقل کرده ولی اشعار مزبور را ثبت نکرده است.

و حموی در لغت واقوصه قسمتی از حدیث سیف را آورده چنین می‌گوید: واقوصه بیابانی است در شام در سرزمین حوران، که در آن جا سپاهیان مسلمین در زمان خلافت ابو بکر فرود آمده با رومیان به جنگ پرداخته‌اند و قعقاع بن عمرو در آن نبرد چنین سروده است. آن گاه به مقتضای مقام بیت اول و پنجم تا هفتم آن را می‌آورد.

#### ارزیابی حدیث سیف

سیف فتح یرموک را در سال سیزدهم از هجرت، و پس از فتح بصری نقل می‌کند.

ولی ابن اسحق و دیگر مؤرخین فتح اجنادین را بعد از بصری آورده، و فتح یرموک را در سال پانزدهم از هجرت، و آخرین فتح شهرهای آن سامان می‌دادند. از طرفی در مورد واقوصه در هیچ کجا نامی از آن ندیدم، جز آن چه که بلاذری در این مورد می‌گوید: رومیان پس از نبرد اجنادین در یاقوصه سپاهی عظیم فراهم کردند، و مسلمانان در آن جا با رومیان پس به نبرد پرداختند و آنها را مجبور به عقب نشینی کردند.

گویا سیف کلمه یاقوصه را از آن جهت به واقوصه بر گردانیده است تا منظور خود را از ماده وقص که معنای شکستن گردن از آن استفاده می‌شود، با محصول نبرد آن رزم گاه خیالی که خود پرداخته، از شکسته شدن گردن دشمنان در نتیجه حمله شدید خالد و پیاده نظام او تطبیق داده باشد.

#### بررسی سند حدیث

سیف راوی این حدیث را محمد بن عبد الله معرفی می‌کند که دانستیم از آفریده‌های شخص سیف است. و نیز ابو عثمان یزید بن اسید غسانی که سیف از او نه روایت در تاریخ طبری و تاریخ ابن عساکر آورده است، و چون نام او را در فهرست و طبقات روایت ندیدیم، او را نیز از آفریده‌های شخص سیف دانستیم و معلوم شد که

چنین شخصی نیز چون سایر راویان او و قهرمانان شکست ناپذیرش وجود خارجی ندارد.

#### نتیجه بررسی دست آوردهای حدیث

بنا به گفتهٔ سیف آن کس که در یرموک آمادهٔ پیکار می‌شود و نبرد را آغاز می‌کند، رجز می‌خواند و حماسه سرایی می‌کند جز قعقاع بن عمرو، و ابو مفرز، دو تن صحابی بزرگوار، دو پهلوان شکست ناپذیر عراق، دو فدایی صادق و یک رنگ اسلام، دو قهرمان بزرگ تمیم چه کسی تواند بود؟

در نبرد واقوصه یکصد و بیست هزار تن جوان را سیف با حملهٔ برق آسای خالد بن ولید فرمانده کل قوا، و پیاده نظام مسلمین تنها در نبرد واقوصه به خاک و خون می‌کشد و عطش سیر ناشدنی خود را با ریختن خون این همه آدمی برای چند لحظه فرو می‌نشانند، در حالی که دیگران چنین سخنی نگفته‌اند، از جمله بلاذری است که در کتاب فتوح البلدان جمع کل کشته شدگان در یرموک را هفتاد هزار تن به دست داده است. و نیز باید دانست که سیف تنها کسی است که فتح یرموک را در سال 13 هـ ذکر می‌کند.

این‌ها نمونه‌هایی بود که سیف از جنگ‌ها و فتوح قعقاع افسانه‌ای در دوران ابو بکر روایت کرده است و نمونه‌های دیگر جنگ‌های قعقاع را که به روایت وی که در دوران عمر و در شام انجام گرفته است، در فصل آینده بررسی می‌کنیم.

## قعقاع در دوران عمر

قتل فیه من لروم ثمانون الفا

در جنگ فحل هشتاد هزار تن از رومیان به قتل رسیدند!

(سیف بن عمر)

داستان فتح دمشق

سیف در مورد فتح شهر دمشق می‌گوید:

سرکرده پاسداران شهر دمشق را فرزندی به دنیا آمد، مردم و نگهبانان ولیمه‌ای ترتیب دادند و پاسداران به خوردن و نوشیدن پرداختند، و موقعیت خود را پاک از خاطر برده، از حفاظت نقاط حساس که بر عهده داشتند غفلت ورزیدند و بر این امر هیچ یک از مسلمانان جز خالد بن ولید واقف نگشت، چه او به هوش بود، و هیچ امری از امور ساکنین شهر و پاسداران محل از وی پوشیده نبود!

«چون شب در آمد، خالد از مستی و بی خبری ساکنان قلعه استفاده کرد و با تنی چند از نزدیکانش طناب‌هایی را که قبلاً به شکل نردبان ساخته و تهیه دیده بودند برداشته و روی به دیوار قلعه دشمن نهادند. پیشاپیش همه، خالد بن ولید و قعقاع بن عمرو، و مذعور بن عدی به پای دیوار قلعه رسیدند و طناب‌های نردبانی شکل خود را به کنگره قلعه پرتاب کردند. از طناب‌ها دو تایی آ»ها به کنگره گیر کرد که قعقاع و مذعور از آن

بالا رفتند. آن گاه آن دو تن، بقیه طناب‌ها را بر کنگره محکم کردند تا سایرین نیز خود را از دیوار بالا کشیدند، و سپس با نگهبانان بی خبر و مست آن جا به زد و خورد پرداختند، و چون به سادگی آنها را از میان برداشتند، در قلعه دمشق را به روی سپاهیان اسلام گشودند...»  
ابن عساکر نیز پس از این که تمامی این داستان را از قول سیف روایت می‌کند، در آخر آن اضافه می‌کند:

و قعقاع بن عمرو به این مناسبت و فتح دمشق چنین سروده است:  
«در کنار دو شهر سلیمان (دمشق و تدمر) ماه‌ها به نبرد ایستادیم، و با رومیانی که به شمشیر خود پناه برده بودند جنگیدیم. و چون در عراقی دمشق را در پناه قدرت و نیروی خود گشودیم، همه رزمندگان ایشان تسلیم گردیدند و زمانی که آسیای ما در شهر و خانه ایشان به گردش افتار فرمان دادم که سرهایشان را ببرند و گلوهایشان را بدرند. و چون چنگال ما را در دمشق و تدمر در گلوی خویش فرو رفته دیدند، از بیم و وحشت انگشت خود را به دندان گزیدند.»

ولی طبری هم چنان که در پیش نیز گفته‌ایم، او غالباً اشعار را در تاریخ خود از آخر احادیث سیف حذف کرده است، و به همین مناسبت اشعار فوق را در روایت خویش نیاورده است.

این داستان تا کجاها راه یافته است

داستان فتح دمشق را طبری و ابن عساکر هر دو از سیف گرفته‌اند، و دیگران، چون ابن اثیر، و ابن کثیر همان‌ها را از طبری گرفته و در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند. به خصوص ابن کثیر این خبر را چنین شروع می‌کند: سیف می‌گوید: و سپس داستان را تا به آخر آن نوشته است.

### سنجش روایت سیف با روایت دیگران

بلاذری در شرح بر فتوح دمشق در کتاب فتوح البلدان چنین می-  
نویشد:

خالد بن ولید با ساکنان دیری به نام دیر خالد، شرط کرد در صورتی  
که نردبانی به او بدهند تا بتواند به وسیله آن از دیوار قلعه دمشق بالا  
رود، در خراج آنان تخفیف قائل خواهد شد. که سر انجام ابو عبیده  
خواستۀ خالد را بر آورده ساخت:

#### بررسی سند

داستان فتح دمشق را سیف بن عمر یک جا و در یک حدیث از قول  
راویانی به نام ابو عثمان، و خالد، و عباده روایت کرده است. که دانستیم  
ابو عثمان راوی ای است که سیف در خیالات خود آفریده است.  
اما خالد و عباده را که سیف در تاریخ طبری و ابن عساکر شانزده  
حدیث از آنها روایت کرده است: نتوانستیم شرح حال ایشان را در  
فهرست و طبقات رجال و راویان بیابیم.

#### نبرد فحل

طبری و ابن عساکر، از قول سیف چنین روایت می‌کنند:  
ابو عبیده پس از پیروزی بر دمشق و فتح آن جا، عنان عزیمت به  
جانب فحل کشید. رومیان هشتاد هزار سپاهی برای مبارزه با سپاه اسلام  
و جلوگیری از پیشرفت آن در آن جا فراهم آورده و در کمین ایشان  
نشسته بودند و به ناگاه بر سپاه اسلام تاختند مسلمانان با دلیری و پامردی  
حمله ناگهانی رومیان را در هم شکستند و جنگی شدید آغاز گردید. این  
پیکار یک شبانه روز ادامه یافت تا سر انجام به پیروزی مسلمین و  
شکست کامل رومیان انجامید و دشمن روی به هزیمت نهاد.  
رومیان قبلاً پناه گاهی حفر کرده در آن آب انداخته بودند تا پیشرفت  
سپاه



اسلام را مانع شوند. در این عقب نشینی و گریز، رومیان خود در این خندق‌ها افتاده در گل و لای آن فرو رفتند، و حال آنان که در چنین وضعی گرفتار آیند معلوم است. به این ترتیب هشتاد هزار تن رومی به هلاکت رسیدند. مگر آن که توانست از مهلکه بگریزد.

ابن عساکر در پایان این داستان چنین اضافه می‌کند:

و قعقاع بن عمرو به مناسبت این پیروزی در فعل چنین سروده است

:

«چه بسیارند نیاکان من، که کارهای نیک ایشان را من به ارث برده- ام، نیاکانی که بزرگواری‌هایشان در فزونی چون دریا خروشان است. و آنان نیز فضایل را از پدر و جد خود به ارث برده، کاخ‌های مکارم و فضایل ایشان را با بصیرت و بینش بالا برده‌اند. من نیز به نوبه خود کاخ‌های مفاخر آنها را بالا بردم و آن را ویران نکردم. و فرزندان من نیز اگر پس از من بمانند، خود بنیان‌گذاران مکارم و فضایل خواهند بود.»

«در نبرد فعل، در آن هنگام که اسب از کر و فرش به نفس زدن افتاد و بلاهای گوناگون روی نموده بود، مرا با سر و گردنی افراشته و علامت قهرمانی می‌دیدند. و آن کس که می‌خواست که چون من تن به بلا دهد و خود را همانند من سازد بیچاره و سست و زبون بود. آن سست عنصری که هیچ از تنگنا نگذشته و در گاه شرط بندی معیوب و سر افکنده بود.»

«اسب‌های عربی، در میدان جنگ فعل در حالی که غبار به هوا می- افشانند دشمن را لگد مال می‌کردند، تا این که سر انجام اسب‌هایشان، بزرگان‌شان را همگی در گل و لای افکندند جایی که بر ایشان جای هیچ حرکتی باقی نمانده بود. در آن روز

که روز گل بود، پس از نبرد فحل، به یک ساعت سر نیزه‌ها بود که پیایی به سوی دشمنان روان گشت. ما گروه‌های ایشان را در گل و لای نابود ساختیم و در آن روز همه چشم‌ها به سوی من دوخته شده بود.»  
و نیز سیف روایت می‌کند که قعقاع در نبرد فحل چنین سروده است:  
«در نبرد فحل چنان به سختی افتاده بودیم، که از هراس آن قهرمان، سلاح نبرد را در خانه‌اش فراموش می‌کرد. من در آن روز بر اسب مشهور خود کامل، سوار شده پیایی بر دشمن تیر باریدم به همراه لشکری جرار، تا این که گروه ایشان را که فزونی می‌کرد به ضرب شمشیر پراکنده و دور ساختیم.»

«ماییم که عراق را با اسب‌های خود پیمودیم، و شام را در سایه شمشیرهای خود به چنگ آوردیم، و پس از عراق و جنگ‌های آن، چه بسیار سر کرده‌های نصارا را که گروهشان را نابود ساختیم.»  
حموی به این حدیث سیف استناد کرده است، آن جا که در باره واژه فحل می‌نویسد:

همان سال که دمشق به دست مسلمانان فتح شد، در فحل نبردی سخت بین مسلمین و سپاه روم که به هشتاد هزار نفر بالغ می‌شدند روی داده است و قعقاع بن عمرو تمیمی از آن نبرد چنین یاد کرده است. آن گاه چهار بیت از اشعار او را می‌آورد بدون این که به سند روایت اشاره‌ای بنماید.

#### سنجش روایت سیف با روایت دیگران

داستان فحل را طبری به طور کامل از قول سیف روایت می‌کند، و طبق معمول رجزهای آن را حذف می‌نماید.  
ابن عساکر نیز تمامی داستان فحل را از قول سیف در کتاب خود نقل می‌کند، و اشعار آن را نیز می‌آورد و حموی مختصری از آن را بدون ذکر سند به مناسبت واژه فحل نقل می‌کند. اما مطالب این داستان بر روی هم بر خلاف مطالبی است که سایر

مورخین آورده‌اند از جمله بلاذری است که مثلاً تعداد کشته شدگان در آن نبرد را در حدود ده هزار تن نوشته است. ضمناً هیچ یک از مورخین اشاره‌ای به حضور قهرمانان تمیم در نبردهای شام نکرده‌اند. ابن عساکر می‌نویسد:

مورخین بر آنند که در فتوح شام هیچ یک از افراد قبایل اسد، و تمیم، و ربیعہ، شرکت نداشته‌اند بلکه به علت موقعیت لشکر گاهشان عراق، با پارسیان در همان میهن خود در نبرد بوده‌اند: (1)

#### بررسی سند

سیف داستان فعل را از قول ابو عثمان یزید روایت می‌کند که در قبل دانستیم او وجود خارجی ندارد و از روایانی است که سیف در خیالات خود آفریده است.

#### نتیجه سنجش و بررسی

در فتح دمشق، ساکنان دیر معروف به خالد، به خالد بن ولید نردبانی می‌دهند تا به وسیله آن از قلعه دمشق بالا برود. در صورتی که سیف می‌گوید که قعقاع و رفیقش طناب‌های نردبان مانند خود را به کنگره قلعه انداختند و از آن بالا رفتند.

سیف می‌گوید در نبرد فعل هشتاد هزار تن از سپاهیان دشمن به خاک هلاک افتاده‌اند. در حالی که دیگران می‌نویسند کشته شدگان در آن نبرد در حدود ده هزار تن بوده‌اند.

سیف نبرد فعل و شکست قوای دشمن را بعد از فتح دمشق می‌آورد، در صورتی که طبق گفته دیگر مورخان، این نبرد پیش از گشودن دمشق صورت گرفته است.

سیف اشعاری را از قول قعقاع بن عمرو قهرمان افسانه‌هایش در فتح دمشق و فعل نقل می‌کند، که طبری آنها را طبق روشی که دارد از روایات خود حذف کرده، در صورتی که ابن عساکر بر عکس طبری پس از نقل تمامی حدیث اشعار مزبور را به تمامی نقل نموده، و حموی در لغت فعل چنان که گفتیم به مختصری از روایات سیف

و اشعارش بسنده کرده است.

بالاخره، طبری این داستان را از سیف گرفته، و تاریخ نویسان بعد از وی مانند ابن اثیر و ابن کثیر و ابن خلدون از طبری اقتباس کرده، داستان مزبور را در تاریخ‌ها خود نوشته‌اند و ابن کثیر به خصوص در این مورد به مصدر داستان که طبری است اشاره کرده در ابتدای آن چنین می‌نویسد: امام ابو جعفر پس از ذکر فتح دمشق از قول سیف بن عمر چنین روایت می‌کند:

#### دست آوردهای حدیث سیف

یکم - نموداری از قهرمانی‌های قعقاع پهلوان شکست ناپذیر افسانه‌ای تمیم در تالا رفتن از دیوار قلعه دشمن و گشودن در آن.

دوم - هفتاد هزار کشته انسان‌ها علاوه بر آن چه در نبرد فحل به خاک و خون افتاده‌اند.

سوم - اشعاری حماسی از قعقاع که ثابت می‌کند که تمیم پادشاهان میدان نبردند، یکی از دیگری شکست ناپذیرتر و نام آورترند و قدرت و مردانگی در آنها از پدر به پسر به ارث می‌رسد، و به همین ترتیب است که عظمت و افتخار را قعقاع از پدران خود به ارث برده و فرزندانش نیز پس از وی سازندگان همین افتخارند، و اوست که در نبردها محور اصلی پیروزی‌هاست، و هم او تنها گردی است که چشم‌ها در رزم گاه‌ها به سوی او متوجه است!

#### خلاصه بررسی

این که قعقاع آن پهلوان شکست ناپذیر همان کسی است که جبهه جنگ یرموک را گشود، و در آن جنگ چون نبردهای عراق پیروزی‌ها به دست آورد. قعقاع در رزم گاه‌های یرموک و دمشق و فحل شرکت می‌کند، و در هر یک از آنها اشعاری حماسی می‌سراید.

دست آورد این نبرد یکصد و ده هزار کشته انسان‌ها است که به دست

مسلمانان

به خاک و خون غلطیده و بر سایر کشته شدگان اضافه می‌گردند. همه این مطالب محصول تخیلات سیف داستان سرا و افسانه پرداز است و هم او تنها قصه پردازی است که چنین یاوه‌ها به هم بافته است. این‌ها مطالبی بود که ما از خلال روایت‌های سیف در نبردهای قعقاع افسانه‌ای در نقاط مختلف شام یافتیم و به روایت او قعقاع بعد از این فتوح شایان دو باره به عراق برگشته و به فتوح و جنگ‌های دیگر پرداخته که در فصل آینده بررسی می‌شود.

## قعقاع در جنگ‌های عراق

از عجهم عمداً بها از عاجا

اطعن طعناً صائباً ثجاجاً

صفوف دشمن را با حملات پی در پی خود در هم می‌کوبیم

و بر آنان نیزه می‌زنم نیزه‌ای که به هدف رسد و خون بریزد

(قعقاع قهرمان افسانه‌ای سیف)

(باز گشت قعقاع از شام)

ابن عساکر و طبری از قول سیف بن عمر، علت باز گشت قعقاع را

از شام چنین آورده‌اند که خلیفه عمر نامه‌ای به ابو عبیده نوشت تا او

سپاهیان عراق مأمور در شام را برای کمک به سعد و قاص به عراق باز

گرداند. ابو عبیده فرمان برد و سپاهیان عراقی را دستور داد تا به سر

کردگی قعقاع به سوی میهن خویش عزیمت نمایند. (2)

اینک به تفصیل نبردها قعقاع را تحت فرماندهی سعد و قاص، فرمانده

کل قوای اسلام در نبردهای عراق می‌گذرانیم.

در جنگ قادسیه

طبری از قول سیف در نبردهای قادسیه، وقایع سه روز آن را به

تفصیل چنین شرح

داده است.

یکم\_ روز (ارماث). ما وقایع ارماث را، در آن جا که از عاصم بن عمرو برادر قعقاع سخن خواهیم گفت شرح می‌دهیم.  
دوم\_ روز (اغواث). طبری در این قسمت نخست به وصول نامه خلیفه به ابو عبیده و اعزام سپاهیان عراقی به سر کردگی قعقاع به سوی میهنشان پرداخته سپس چنین ادامه می‌دهد:

قعقاع با شتابی هر چه تمام‌تر از شام به جانب عراق عزیمت کرد و منازل را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشت و سپیده دمان روز اغواث به حوالی نبرد گاه قادسیه رسید در آن جا افراد سپاه خود را که به هزار نفر می‌رسیدند به گروه‌های ده نفری تقسیم کرد و فرمان داد به این ترتیب به میدان کارزار وارد شوند. دسته اول حرکت می‌کند، و دسته دوم زمانی به سوی میدان ره سپار می‌شود که دسته اول از نظرش ناپدید شده باشد و به همین ترتیب دسته سوم و بعد دسته چهارم. آن گاه خود در رأس دسته اول پیش تاخت و خود را به صفوف مسلمین رسانید و به آنان درود گفت و مژده داد که کمک در راه است و آنان را به نبرد و پایداری در برابر دشمن برانگیخت و گفت: هر چه من می‌کنم، شما هم همان را انجام دهید: سپس به میدان تاخت و هم‌آورد خواست.

در این کر و فر که قعقاع از خود نشان داد، و جرأت و جسارتی که به دیگر مسلمانان بخشید، گردان و دلاوران سپاه اسلام او را به یک دیگر نشان دادند و گفتند: این قهرمان، همان کسی است که ابو بکر در باره‌اش گفته است: سپاهی که چنین گردی در آن باشد، هرگز شکست نخواهد خورد!

قعقاع چون در رزم گاه هم‌آورد خواست، ذو الحاجب از سپاه ایران که ابو عبید را در نبرد پل از پای در آورده بود، به جنگ قعقاع شتافت. قعقاع که کشته‌ابو عبید را شناخته بود بانگ برداشت: هم اکنون تو را به قصاص یاران خود، ابو عبید و دیگران که در نبرد جسر کشته شده‌اند خواهم کشت: سپس به سختی حمله برد و با یک ضربت شمشیر ذو الحاجب را بکشت و پس هم‌آورد دیگری را به نام بیرزان که از سپاه ایران به جنگش بیرون شده بود از پای در آورد.

از طرفی سواران قعقاع تا شب هنگام طبق دستور فرمانده خود در گروه‌های ده نفری و در فواصل مشخص شده خود را به سپاه مسلمین می‌رسانیدند. هر دسته که از راه می‌رسید، قعقاع به عنوان اخبار و تقویت روحیه افراد سپاه تکبیر می‌گفت، و سپاه اسلام نیز به پیروی از او تکبیر می‌گفتند و در نتیجه آن، موقعیت سپاهیان اسلام قوی‌تر و ارکان سپاه دشمن متزلزل می‌گردید.

قعقاع برای تقویت هر چه بیشتر روحیه مسلمین بانگ برداشت: ای مسلمانان! دشمن را به شمشیر آب دیده خود مزده دهید که داس اجل آنهاست.

در همین روز اغواث بود که سعد و قاص فرمانده کل قوای اسلام در نبرد قادسیه از جمله هدایایی را که عمر خلیفه، برای شجاع‌ترین و رزمنده‌ترین افراد سپاهی فرستاده بود، یک رأس اسب به قعقاع بخشید، و قعقاع به این مناسبت اشعار زیر را سروده است:

«اسب‌های تازی جز ما را نمی‌شناسد، در شام گاه اغواث و در نزدیکی‌های قادسیه، آن شب که بر دشمن یورش بردیم، و نیزه‌های ما چون مرغ‌های گوناگون به سوی دشمن پر کشیدند...»

به روز اغواث، افراد پیاده قبیله تمیم، در گروه‌های ده نفری با شترهایی که آنها را از سر تا پا پوشیده بودند و به شکل و قیافه‌ای مهیب و ترس آور در آورده بودند، زیر حفاظت و پاسداری شدید سواره نظام همان قبیله به سپاه خصم حمله می‌بردند. قعقاع فرمان داده بود تا با آن شتران به صفوف سواره نظام دشمن یورش ببرند، به این امید که اسب‌های آنان، شترهای مسلمین را با آن شکل که آراسته بودند به جای فیل بگیرند و رم کنند و شکافی در سپاه دشمن پدید آید و شیرازه آن از هم پاره شود. و چنین شد. و به سپاه مشرکین تلفات سنگینی وارد آمد. تلفاتی که ایرانیان بر اثر این نیرنگ جنگی قعقاع در روز اغواث متحمل شدند، به مراتب بیشتر از تلفات و خسارات جانانه‌ای بود که مسلمین به روز ارماث از پیلان مشرکین به دوش کشیدند.

قعقاع در نبرد روز اغواث هر کجا که جمعیتی از سواره‌های مشرکین را می‌دید



به آنها حمله می‌برد و شکستی فاحش بر آنها وارد می‌ساخت و در هر حمله گروهی نام آور را به خاک و خون می‌کشید. قعقاع در این روز سی بار این چنین خود را به سپاه خصم زده و در هر نوبت گردی و دلاوری را از پای در آورده است. در بار سی‌ام، بزرگ‌مهر به دست او کشته شده است. و قعقاع به همین مناسبت چنین سروده است:

«آنان را با حملات خود می‌آزارم، نیزه به ایشان می‌زنم و درست به هدف می‌زنم، و با این کهر در بهشت جایی فراخ آرزو دارم. ضربت شمشیر خود را که جانش را می‌گرفت به او تقدیم داشتم، شمشیری که چون پرتو خورشید می‌درخشید. در روز اغواث افراد پراکنده و فراری پاریسی را با نیزه خود هدف قرار دادم، و من و افرادم تا جان در بدن داریم خواهیم جنگید!»

سوم روز عماس: طبری از قول سیف بن عمر به تفصیل روز عماس را شرح داده چنین می‌نویسد: قعقاع بن عمرو شبان‌گاه افراش را به صورت پراکنده به همان جایی هدایت کرد که در شب روز اغواث اجتماع کرده بودند. و با آنان قرار گذارد که صبح گاهان به همان ترتیب روز اغواث منتهی این بار در گروه‌های یکصد نفری به سپاه اسلام بپیوندند، تا بدین وسیله امیدواری رزمندگان هر چه بیشتر، و پایداریشان افزون‌تر شود. به این حیلۀ جنگی قعقاع نیز هیچ یک از افراد سپاهی آگاهی نیافت.

صبح گاهان قعقاع که خود در ستاد فرماندهی قرار داشت، چشم به افق دوخته بود و انتظار رسیدن اولین گروه یکصد نفری خود را می‌کشید، که گرد سواران وی از دور پدیدار گردید، قعقاع به منظور اخبار رسیدن قوای کمکی تازه نفس بانگ به تکبیر بلند کرد، سپاه اسلام که متوجه شدند آنان نیز تکبیر گفتند و بیش از پیش قوی دل گردیدند ... و چون سعد و قاص دید که صفوف فیل‌ها جنگی دشمن در صفوف آسواران مسلمین شکاف ایجاد کرده، و دیری نخواهد پایید که شیرازۀ لشکر از هم گسیخته شود، قعقاع و عاصم، آن دو برادر نام آور تمیم را فرمان داد تا چاره‌ای ببندیشند و فیل سفید را که بقیۀ پیلان از او پیروی می‌کردند از پای در آورند. آن دو برادر

پذیرفتند و دو نیزه کوتاه و محکم، و (1) در عین حال نرم و قابل انعطاف بر داشتند، و دور از چشم دیگران و با کمال احتیاط با عده‌ای از سربازان خود، خود را به جلو کشیدند تا سر انجام به پیش تاز پیلان یعنی پیل سفید رسیدند. چون پیل سفید کاملاً به آنها نزدیک شد و به دست رس آن دو رسید با یک حرکت هر دو برادر بر جستند و با هم و با قدرت نیزه‌های خود را در چشم‌های پیل سفید فرو کردند و به این ترتیب هر دو چشم آن را کور ساختند. فیل که از درد به خود می‌پیچید خشمگین خرطوم خود را آویخت که قعقاع با چالاکی آن را به یک ضربت شمشیر بینداخت. پیل به پهلو در آمد و از کر و فر بیفتاد. و قعقاع به مناسبت این پیروزی چنین خواند:

«خاندان من، فرزندان یعمر مرا به جنگ و نبرد تشویق کردند، و در این تشویق و تحریض چه خوب نیزه‌های خود را در گاه نبرد تکان می‌دهند. در آن روز که به حمایت آزاد کرده‌ها بر خاسته و به نبرد قادسیه روی نهادند. ماندان من شانه از زیر بار جنگ خالی نکردند. چون به نبرد خصم خود بر خیزم، قوی او را هر چه که باشد از هم خواهم گسیخت. در نبردها سختی‌ها را به جان می‌خرم و با فیل‌هایی که به بزرگی خانه‌ای می‌باشند و می‌بینیم که حمله می‌کنند، من نیزه خود را در حدقه و چشم آنها فرو می‌برم.»

ابن عساکر از قول سیف روایت می‌کند که عایشه ام المؤمنین گفته است:

قعقاع نخستین پهلوانی است که در نبرد قادسیه، قطع کردن خرطوم پیلان را عملاً به مسلمانان آموخت. چه آن گاه که مسلمین باران تیرهای جان‌گداز خود را به سوی پیلان می‌باریدند تنها اثرش روی گردانیدن پیلها بود. تا وقتی که خرطومشان را زدند و از پای در افتادند...!

ابن حجر نیز همین داستان را در شرح حال قعقاع از زبان ام المؤمنین و از قول سیف به طور اختصار نقل کرده است.

### اثر روایات سیف در فرهنگ اسلام

حموی به استناد سخن سیف در باره واژه اغواث می‌نویسد:

نمیدانم ارمات، و اغواث، و عماس هر کدام نام مکانی است و یا این که از واژه رمث، و غوث، و عمس گرفته شده‌اند. در هر صورت قعقاع بن عمرو به روز اغواث در اشعار خود اشاره کرده است. و آن نخستین روزی است که پس از بازگشت از شام در قادسیه به نبرد پرداخته است. و در باره واژه عماس می‌نویسد: عماس به کسر عین، سومین روز از روزهای نبرد قادسیه است، و نمی‌دانم که عماس نام مکانی است یا خود از واژه عمس که مقلوب معس است گرفته شده است.

روز اغواث که زائیده خیالات سیف است شهرتی تمام یافت تا آن جا که ابن عبدون در اشعارش به چنین روزی اشاری کرده و ابن بدرون در شرحی که بر قصیده او نوشته تمام روایت سیف را مربوط به روز اغواث نقل کرده است. (2)

قلقشندی که به سال 821 هـ گذشته است روز اغواث را از روزهای معروف اسلام معرفی کرده است. (3)

زبیدی که به سال 1200 هـ وفات یافته در تاج العروس در شرح بر واژه اغواث گفته است: روز اغواث دومین روز، از روزهای نبرد قادسیه بوده، و قعقاع بن عمرو در این روز سروده است: «اسیان تازی، جز ما را نمی‌شناسند...» تا آخر ابیات.  
لیلة الهیریر

طبری از قول سیف چنین می‌نویسد: (4)

چون روز عماس به شت آمد، جنگ اوران از نبرد با یک دیگر باز ایستادند. و در سراسر شب نیز هر دو طرف هم چنان سرگرم پیکار بودند. صدای شمشیرها با نفیر خشم آمیز رزمندگان در هم می‌آمیخت و صدایی مرموز و گنگ ایجاد می‌کرد

که به همین مناسبت آن را لیلۃ الہریر نامیده‌اند. یعنی شبی که در آن زوزه می‌کشیدند.

طبری از سیف روایت می‌کند که ایرانیان جبۂ مسلمین را زیر رگبار تیرهای جان کاه خود گرفتند که در نتیجہ خالد بن یعمر تمیمی عمری کشته شد. قعقاع چون چنین دید خودش به جوش آمد، و بدون این که از سعد وقاص در این مورد دستوری بگیرد، به سوی تیر اندازان دشمن حمله برده و در سوگ خالد چنین می‌خواند:

«خداوند سیراب کند مزار فرزند یعمر را، به هنگامی که مسافران بار می‌بندند او بر جای خود باقی است خدای سیراب کند زمینی را که گور خالد در آن است همیشه به باران‌های صبح‌گاهی. من سوگند خورده‌ام که همواره شمشیر من به خون ایشان رنگین باشد و ایشان را بکشد. و اگر مردم از این جا دور شوند، خالد این جا خواهد ماند»

سعد فرمانده کل قوا چون نبرد بدون اجازه قعقاع را مشاهده کرد دست به دعا برداشت و گفت: بار خدایا او را از این نافرمانی ببخشای و او را یاری ده که هم اکنون منش به این نبرد فرمان دادم: سپس به سپاهیان فرمان داد تا به یاری قعقاع بشتابند.

آن شب تا بامدادان تنور جنگ هم چنان گرم بود و آتش آن زبانه می‌کشید. و سعد وقاص نخستین صدایی که شنید که او را نوید فتح و پیروزی می‌داد، صدای قعقاع بود که می‌خواند:

«ما گروهی را بیش از یک چهار و پنج از پای در آوردیم، و بر این جمع مردانی را که بر پشت اسب خود چون افعی نر بودند به حساب آوردیم. و چون همه آنها را از پای در آوردیم. الله خدای خود را خواندم.»

جنگ اوران آن شب را دیده بر هم ننهادند و همچنان به پیکار با دشمن به صبح آوردند و با این خستگی و بی‌خوابی، قعقاع در میان لشکر براه افتاده و به آنان گفت: تا یک ساعت دیگر دشمن روی به هزیمت می‌نهد، فقط یک ساعت صبر کنید که پیروزی در سایه پایمردی است. بر اثر این گفته قعقاع عده‌ای از افسران با وی هم داستان شدند و برای یک سره کرده کار نبرد روی به جانب رستم فرمانده کل قوا دشمن نهادند و با پیکاری مرگ بار صبح گاهان خود را به نزدیکی‌های او رسانیدند. از طرفی بزرگان سایر قبایل

چون حمله تعیین کننده قعقاع را دیدند، افراد خود را به پایداری و نبرد برانگیختند، و در همین هنگام بود که بادی شدید وزیدن گرفت و گرد بادی هولناک صندلی رستم سپهدار ایران را از روی تخت به زیر افکند، قعقاع و یارانش سر رسیدند و او را کشتند. با کشته شدن رستم شیرازه سپاه دشمن از هم گسیخت و مشرکین با شتابی هر چه تمامتر روی به گریز نهادند و مسلمین پیروز شدند.

سعد وقاص به قعقاع و دیگر سپاهیان فرمان داد تا فراریان را تعقیب کنند. فراریان دشمن چون از پل رود خانه قادسیه گذشتند، آن را برای جلوگیری از پیشروی مسلمین برداشتند.

#### اسب طلایی سخن می‌گوید

بکیر که بر مادیانی به نام اطلال سوار بود و در پی دشمن می‌تاخت، در کنار رودخانه قادسیه بر اسب خود نهیب زد که: اطلاق خیز بردار! اطلال برای اجرای دستور سوار، خود را جمع کرد و گفت: به حق سوره بقره که پریدم! آن وقت اطلال خیز برداشت و به آن سوی رودخانه فرود آمد، و دیگر سواران نیز خود را در پی اطلال به رودخانه زدند و از آن گذشتند و به تعقیب فراریان پرداختند. و هر کس را که می‌یافتند می‌کشتند تا به بلندی‌های نجف رسیدند و آن گاه باز گشتند.

افسانه سیف در مورد سخن گفتن اطلال اسب بکیر، و سوگندش به سوره بقره برای خیز برداشتن از عرض رودخانه، انتشاری شگفت انگیز داشته و دانشمندان در کتاب‌های خود با دخل و تصرفی چند در سخن سیف آن را نقل کرده‌اند گر چه به مصدر آن افسانه یعنی سیف بن عمر اشاره‌ای ننموده‌اند، از جمله ابن کلبی است که در شرح بر اطلال چنین می‌نویسد:

اطلال نام اسب بکیر بن عبد الله الشداخ اللیثی است که به همراهی سعد وقاص در نبرد قادسیه حضور داشته است. می‌گوید: و خدا دانایتر است که چون پارسیان پل رود خانه قادسیه را برای جلوگیری از پیشروی مسلمین برداشتند، بکیر در کنار

رود خانه به اسبش اطلال بانگ زد که: اطلال بپر، اطلال خود را جمع کرد و پرید. خداوند مشرکین را در آن روز شکست داد. می‌گویند عرض رود خانه قادسیه در آن روز چهل ذراع بود، و مشرکین با دیدن پریدن اسب بکیر از آن پهنا شگفت زده گفته‌اند که این امر آسمانی است! و نیز ابن الاعرابی در کتاب خود (انساب الخیل) و غندجانی در کتاب خود (اسماء الخیل العرب) و بلقینی در کتاب (امر الخیل) همگی به این داستان اشاره کرده‌اند.

هم چنین در فرهنگ واژه‌ها به این موضوع اشاره رفته است. کما این که در باره واژه طلل، در کتاب لسان العرب ابن منظور چنین آمده است:

مردم می‌گویند که اطلال در آن هنگام که ایرانیان در نبرد قادسیه روی به هزیمت نهادند سخن گفته است. و داستان از این قرار است. که مسلمانان فراریان را تعقیب می‌کنند تا به رودخانه‌ای که پل آن را پارسیان برداشته بودند می‌رسند. سوار به اسبش نهیب می‌زند که: اطلال بپر! اسب در پاسخ سوار می‌گوید: به سوره بقره که پریدم! فیروز آبادی در قاموس می‌نویسد: می‌گویند اطلال در نبرد قادسیه و در کنار رودخانه با سوارش سخن گفته است. وقتی که سوار به او بانگ می‌زند که: اطلال بپر! اطلال در پاسخ می‌گوید: به حق سوره بقره که پریدم.

زبیدی نیز در تاج العروس خود همین مطالب را آورده است. این‌ها مطالبی بود که سیف در مورد روزهای سه گانه نبرد قادسیه آورده است. اما در مورد لیلۃ الیهیر، در کتاب فتوح البلدان بلاذری به این نام اشاره شده است، ولی از آن چه سیف به تفصیل در این باره گفته است خبری دیده نمی‌شود.

بکیر و اسبش به نام اطلال حقیقت دارند، و نام بکیر در فتح موقان آمده است، اما در مورد سخن گفتن و سوگند اطلال به سوره بقره چیزی است که فقط سیف آن را می‌گوید نه کس دیگر. (5)

### بررسی سند روایت

در سند احادیث سیف، در موضوع بازگشت قعقاع از شام به عراق، و شرکت در نبردهای فتوح دوم عراق، به راویانی چون ابو عثمان یزید، و زیاد بن سرجس، و محمد و غصن برخورد می‌کنیم که در پیش دانستیم همه آنها مخلوق خیالات شخص سیف عمر بوده، وجود خارجی نداشته‌اند.

و نیز عمرو بن ریان را راوی این احادیث معرفی می‌کند که نامش در پنج حدیث سیف در تاریخ طبری آمده است. این راوی را چنین تعریف کرده‌اند: شخصی است که سیف بن عمر از او روایت کرده است، و مردی است که شناخته نشده است و دیگر هیچ.

هم چنین راویانی که سیف از آنها تنها به یک حدیث بسنده کرده است چون حمید بن ابی شجار، و فرزند محراق از مردی از قبیله طی! و جخدب جرعب از عصمه الوائلی! که نام این راویان را جز نزد سیف، در هیچ کتاب و فهرست و طبقاتی نیافتیم. و حتی نتوانستیم بفهمیم که سیف، فرزند محراق، و یا آن مرد از قبیله طی را در خیال خود چه نام نهاده است!

به نظر می‌رسد که سیف بن عمر با نقل چنین افسانه‌هایی و چنین راویانی مردم را به مسخره گرفته با آنها شوخی کرده است و هرگز در مقام آن نبوده که سخنی به جد گفته باشد به خصوص وقتی که راویان سخنش را فرزند محراق، از مردی از قبیله طی، و امثال این‌ها معرفی می‌نماید. آیا چه چیزی جز زندق‌اش او را وامیدارد تا چنین افسانه‌هایی را به هم بیافد و به دنبالش این اسم‌های عجیب و غریب را سر هم کند و سند سخنانش قرار دهد؟!!

### این روایت تا کجا رفته و نتیجه بحث

سیف بن عمر تنها کسی است که برای نبرد قادسیه سه روز را به نام اسم می‌برد،

و همچنین تنها گوینده‌ای است که از باز گشت سپاهیان عراق به میهی خود، در معیت و به سرپرستی قعقاع سخن می‌گوید. و هیچ کس دیگر چنین چیزهایی را نگفته است. آن وقت امام المورخین فرزند جریر طبری می‌آید و همه این مطالب را از سیف می‌گیرد و در کتاب تاریخ خود نقل می‌کند و ابن اثیر هم، که همه آنها را در هم کرده و یک جا آورده است از طبری گرفته است و آن را ذکر نمی‌کند. این کثیر نیز که این داستان را از طبری گرفته است و آن را خلاصه نموده قسمتی از آن را نقل کرده است در آغاز آن چنین می‌نویسد: ابن جریر طبری که خدایش رحمت کند چنین می‌گوید: آن وقت روایات سیف را می‌آورد و در ضمن آن نه بار نام سیف بن عمر را می‌برد.

ابن خلدون نیز در ابتدای نقل این داستان چنین آغاز سخن می‌کند: سیف می‌گوید....:

میر خواند نیز در روضة الصفا این افسانه‌ها را آورده، ولی طبق رویه‌اش هیچ سخنی از مدرک آنها نگفته است.

سیف تنها کسی است که آن افسانه‌ها را برای نبرد قادسیه ساخت (6) و چنین مطالبی را سر هم کرده است. و هم او تنها گوینده تمام افسانه‌هایی است که در این مورد تا کنون آورده‌ایم، و مورخین دیگر از او الهام گرفته و در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند. و ما در موارد مختلف این مطلب را ثابت کرده‌ایم. باید توجه داشت که سیف در ساختن داستان‌هایش بسیار سعی کرده است تا داستانی مؤید داستان دیگر، و مطلبی گواه بر موضوعی دیگر باشد. از جمله این موارد افسانه‌ای است که در باره قعقاع و قدرت و دلیری و کاردانی او ساخته و در آن اصرار می‌ورزد تا از زبان مردم در ستایش و تعریف قعقاع سخن ابو بکر را بار دیگر زنده کند آن جا که می‌گوید:

مردم در ستایش و تعریف قعقاع او را با انگشت به یک دیگر نشان می‌دادند و می‌گفتند این همان پهلوانی است که ابو بکر در حقیقت گفته است: سپاهی که چون او



دلآوری در آن باشد هرگز شکست نخواهد خورد!  
سیف به این ترتیب گفته سابق خود را که بر زبان ابو بکر در حق  
قعقاع قهرمان افسانه‌ایش نهاده بود تأکید می‌کند، و آن را واقعیتی غیر  
قابل انکار جلوه‌گر می‌سازد.

و نیز دیدیم که افسانه سخن گفتن اطلال اسب بکیر در جولان گاه  
قادسیه تا آن جا انتشار یافته که بحثش در کتاب‌ها می‌رود و در باره‌اش  
قلم فرسایی می‌کنند، و بدون این که در باره‌اش تحقیقی در خور یک  
دانشمند و محقق به عمل آورند و منشأ پیدایش آن را با دیده علم و دانش  
جست و جو نمایند آن افسانه مبتذل را ثبت کرده‌اند و به این ترتیب خرافه  
مسلم را به چیزی نمی‌توان حمل کرد مگر این که قبول کنیم که افسانه  
مزبور همان گونه وضع گردیده که مورد پسند عامه است، و مورد علاقه  
شیفته گاه شنیدن قصص و کرامات و خوارق عادات سلف صالح و  
بزرگوار خود، و مگر نه هر قدر که افسانه مهیج‌تر باشد، بیشتر کسب  
شهرت و معروفیت می‌کند؟!!

#### دست آورد این داستان

اکنون ببینیم سیف با وضع چنین داستان‌هایی چه به دست آورده است،  
و محصول افسانه سرایش چه بوده؟

یکم - برای پسر عمویش قعقاع تمیمی قهرمانی‌ها و دلآوری‌هایی  
خلق کرده است که در تاریخ افسانه‌ها و حتی سرگذشت پهلوانان واقعی  
اسلام نیز همانندی برای آن نمی‌توان یافت.

دوم - تشریحات تاکتیک دقیق و حساب شده جنگی قعقاع، با دسته  
بندی کردن سربازان به دسته‌جات مساوی برای حضور در میدان جنگ  
دوبار و ظرف دو روز، تا بدان وسیله تقویت روحی رزمندگان میدان  
نبرد را در وصف سپاهیان ایجاد می‌نماید.

سوم - قطع خرطوم پیشتاز پیلان، که نتیجه‌اش پیروزی مسلمانان بر  
دشمن بود. به خصوص این که بر این مدعا ام المؤمنین عایشه تأکید  
فرموده و گواهی

داده است.

چهارم - خلق سه روز تاریخی به نام‌های ارمات، و اغوات، و عماس و وقایع هیجان انگیز آنها.  
پنجم - اشعار و حماسه‌هایی که زینت بخش میراث ادب کهن گردیده است.

ششم - و بالاخره معجزه سخن گفتن اطلال است بکیر، به ویژه آنان که آن اسب با زبان عربی فصیح سخن گفته، و به سوره بقره قرآن نیز سوگند خورده است!

#### حوادث بعد از جنگ

طبری از قول سیف روایت می‌کند که پس از شکست ایرانیان و فرار آنها، سی و چند واحد از سپاه دشمن با فرماندهانشان، ننگ فرار را بر خود نپسندیدند و بر جای خود باقی ماندند. سی و چند تن از سران سپاه اسلام نیز مقابل آنها قرار گرفتند و جنگ از نو آغاز گردید. در این رویارویی قعقاع قهرمان شکست ناپذیر تمیم هم‌اورد خود قارن سردار دلیر ایرانی را از پای در آورد، سایر واحدهای پارسی نیز یا کشته شدند و یا روی به گریز نهادند، و سعد و قاص فرمانده کل قوای اسلام دستور تعقیب فراریان را صادر فرمود. و قعقاع بن عمرو را به این کار مأمور ساخت.

و نیز دوایت می‌کند که جریر بن عبد الله بجلی در آن روز چنین سروده:

«من جریرم و کنیه‌ام ابو عمرو است، خداوند در جنگ یاری فرمود در حالی که سعد در قصر خود بود.»

این سخنان از جریر به گوش سعد رسید و سعد در پاسخ جریر گفت:  
«من هیچ انتظاری از جنگ جویان قبیله بجیله ندارم و پاداش آنها را از خداوند، روز جزا امید دارم. اسب‌های ایشان با اسب‌هایی رو به رو شدند و سواران در زد و خورد افتادند. اگر گروه قعقاع بو عمرو، و حامل - دو قهرمان تمیمی - نبودند، بجیلیان شکست می‌خوردند. چه ایشان بودند که با نیزه و شمشیر خود که پوست دشمنان را از هم می‌دریدند، از گروه شما به دفاع برخاستند اگر دفاع آن دو قهرمان

نبود، آن وقت گروه‌هایی را در پیش رو می‌دیدند، که گروه شما را چون مگس بیچاره می‌کردند.»

اشعار فوق را سیف این چنین آورده است، در صورتی که طبری از قول ابن اسحق، پس از دو بیت نخستین چنین آورده است.

«به میدان رزم ایشان پیل‌هایی آمدند که از بزرگی چون کشتی‌های بزرگ بودند.» و دیگر از سه بیت بعدی آن که سیف اضافه کرده است خبری نیست. معلوم می‌شود که سیف در روایت خود، بیت سوم را که در آن بجیلۀ قحطانی تعریف و تمجید به عمل آمده است حذف کرده، و به جای آن سه بیت شعر که در آنها از قعقاع تمیمی و حمال اسدی که هر دو مضری می‌باشند مدح و تعریف، و از بجیلۀ قحطانی یمانی ذم و تقبیح به عمل آمده است ساخته و گنجانیده است و به این ترتیب ملاحظه می‌شود که سیف بن عمر نه تنها تاریخ افسانه‌ای برای اسلام می‌سازد. بلکه اشعار و سروده‌های دیگر آن را نیز به سود قبیلۀ مضر دست کاری می‌کند.

#### زنان بی شوهر یمانی

سیف روایت می‌کند: در نبرد قادسیه هیچ یک از قبایل عرب، از نظر کثرت زنان بی سرپرست و بی شوهر به پای قبیلۀ بجلیه و نخع نمی‌رسید، علت این امر این بود که خالد بن ولید در جنگ‌های خود در عراق، با کشتارهای دسته جمعی و نابودی اهل آن سامان، عراق را آمادۀ سکناي مسلمانان کرده بود، و به این اطمینان و امید دو قبیلۀ یمانی با تمامی خانمان‌های خود در جنگ قادسیه شرکت کردند. این جنگ یک هزار و هفتصد تن از مردان دو قبیلۀ مزبور را به کام خود فرو برد و نتیجۀ این شد که در نخع هفتصد و در بجیله یک هزار زن، شوهرهای خود را از دست دادند.

مهاجرین با کمال بزرگواری آن زنان بی شوهر را تحت حمایت و سرپرستی خود قرار داده به ازدواج در آورند.

این ازدواج در خلال نبرد، و هم چنین پس از پیروزی بر دشمن صورت گرفت و از آن یک هزار و هفتصد بانوی شوهر از دست داده حتی یک تن به جز اروی دختر عامر هلالیه نخع بی سرپرست باقی نماند.<sup>1</sup> از این بانو نیز پس از نبرد قادسیه، بکیر بن عبد الله (همان سوار کار دلیری که اسبش با وی سخن گفت!!) و عتبه بن فرقد اللیثی، و سماک بن خرشه انصاری خواستگاری به عمل آوردند. اروی که این خواستگاران نام آور عرب را می‌بیند، از انتخاب یکی از آنها حیران می‌ماند، ناچار از خواهرش هنیده که همسر قعقاع تمیمی بود کمک می‌خواهد تا نظر شوهرش را در این مورد جویا شود. هنیده موضوع را با همسرش در میان می‌گذارد، قعقاع در پاسخ می‌گوید: من با زبان شعر آنان را توصیف می‌کنم، تو آن را به نظر خواهرت برسان تا انتخاب همسر از میان آنها برایش آسان شود. آن وقا چنین می‌سراید:

«اگر خواهان درهم و دیناری سماک آن مرد انصاری یا فرقد را به همسری خود انتخاب کن، و اگر مرد نیزه افکن و سوار کاری دلیر می‌خواهی، بکیر را برگزین، هر یک از ایشان از مجد و افتخار پایگاهی دارند، و من از فردای ایشان خبر دادم حال خود دانی!»

ابن حجر از سیف روایت می‌کند که عمر به سعد وقاص نوشت: نام آورترین سوار کار نبردهای قادسیه را به من معرفی کن: سعد پس از دریافت نامه خلیفه در پاسخ او نوشت: من گردی چون قعقاع بن عمرو سراغ ندارم، چه او تنها در یک روز سی بار به سپاه دشمن حمله برد، و در هر نوبت دلاوری سترک را از پای در آورد!

همه این افسانه‌های نبرد قادسیه را سیف بافته، و سخنانش همه مخالف سخن دیگران در باره این نبرد است. چه طبری نبرد قادسیه را از قول ابن اسحق نیز روایت کرده، و بلاذری در فتوح البلدان خود، و دینوری در اخبار الطوال خویش (1) به

<sup>1</sup> . کسی هم پیدا نشد که از آقای طبری امام المؤرخین بپرسد: تو که این داستان را از سیف دروغ‌گو روایت کرده‌ای هیچ فکر کرده‌ای که زنان چه وقت عده وفات نگه داشته‌اند و به موجب کدام قانون بی عده به خانه شوی دوم رفته‌اند. (مترجم)

شرح نبرد قادسیه پرداخته‌اند ولی در هیچ یک از آنها این افسانه‌های سیف به چشم نمی‌خورد.

#### بررسی سند

راوی داستان‌های سیف در اخبار بعد از پیروزی در نبرد قادسیه، محمد و مهلب می‌باشند که بارها گفته‌ایم مخلوق تخیلات سیف می‌باشند و وجود خارجی نداشته‌اند. و نیز از راویان ناشناخته دیگر نام برده است.

#### نتیجه بحث و بررسی سند

سیف با افزودن و کاستن اشعار فرمانده کل قبا سعد وقاص آن را تحریف کرده و بدان وسیله قبیله بجیله قحطانی را ذم و سران قبیله مضر را مدح و ستایش کرده است. هم چنان که با خلق افسانه‌ای یک هزار و هفتصد بانوی قحطانی را افتخار بخشیده و به همسری مردان مضر در آورده و آنان را از نکبت بی سر پرستی رهایی داده است. و با استفاده از استعداد و ذوق ادبی‌اش، اشعاری سروده و در تایید مطالب خود در آن داستان آورده است.

و باز حدیثی جعل کرده که در آن خلیفه عمر بن خطاب از بهترین سوارکاران عرب و رزمنده‌ترین آنها در نبرد قادسیه جويا شده، و پاسخ سعد طوری است که نبرد روز اغواث قعقاع قهرمان افسانه‌ای خود را تأیید می‌کند بر این که در آن روز قعقاع سی بار به سی گروه از جنگ جویان دشمن حمله برده و در هر حمله گردی را از پای در آورده که آخرین آنها بزرگمهر بوده است.

سیف روایت‌های خود را این چنین می‌سازد تا یکی مؤید دیگری باشد.

#### دست آورد این داستان

سیف در این افسانه‌ها که ساخته:

یکم - برای قعقاع قهرمان شکست ناپذیر تمیم، با کشتن قارن سپهبد پارسی، افتخاری بر سایر افتخاراتش خلق می‌کند.

دوم - یک هزار و هفتصد تن زن بی شوهر قحطانی را که لابد به زعم سیف مردانشان بر اثر بی عرضگی و عدم تسلط به رموز جنگی در میدان نبرد کشته شده‌اند به افتخار همسری مردان مضرى سرافراز می‌کند.

سوم - و بالاخره سعد و قاص فرمانده کل قوا، قعقاع بن عمرو را به عنوان ابر مرد میدان نبردهای قادسیه به خلیفه عمر معرفی می‌نماید!

## قعقاع در جنگ‌های ایران

اعجزت الاخوات ان یلدن مثلک یا قعقاع!

زنان از زادن مثل تو ناز ایندای قعقاع!

(بارق خال قعقاع!!)

از سخنان سیف

داستان فتح بهر سیر

طبری از سیف داستان فتح بهر سیر را چنین نقل می‌کند: ابو مفرز تمیمی به مأمور و فرستاده پارشاه ایران سخنی گفت که همان موجب فرار پارسیان گردید: تفصیل این قصه در شرح حال ابو مفرز تمیمی که خود از جمله صحابه ساختگی سیف می‌باشد بیاید.

حمیری در روض المعطار: آن جا که به شرح مدائن می‌پردازد، حدیث سیف را در باز گشودن آن شهر آورده و در آخر آن می‌نویسد: وقعقاع بن عمرو به این مناسبت گفته است:

«ما بهر سیر را به سخنی حق که بر زبان ما آمد و پدیده سجع و قافیه بیود گشودیم. دل‌های ایشان از بیم ما از جای کنده شد، و این که با وجود شمشیرهای آخته و براق ما به نبرد ما برخیزند بیم ناک شدند.»

### فتح مدائن

سیف روایت می‌کند که گردان تحت فرماندهی قعقاع به نام خرساء (خموشان) و سپاه تحت فرماندهی برادرش عاصم بن عمرو و اهوآل (وحشت) نامیده می‌شد. عبور این دو سپاه از رود دجله در شرح حال عاصم، صحابی افسانه‌ای سیف بیابید.

به هر حال سیف ضمن یکی از روایت‌های خود می‌گوید: در عبور سپاهیان از دجله هیچ یک از افراد سپاهی غرق نشد مگر مردی از قبیله بارق که غرقه نام داشت. غرقه به هنگامی که از دجله می‌گذشت ناگهان از پشت اسبش به درون آب افتاد، قعقاع بن عمرو متوجه شد دست یازید و دست غرقه را بگرفت و از دجله عبور داد و به ساحل رسانید. غرقه که مردی بس نیرومند بود، و مادر قعقاع نیز از قبیله بارق، با اشاره به مادر قعقاع به آن گرد لشکر شکن گفت: ای قعقاع! خواهرانم دیگر چون تو گردی نزایند!

سیف در مورد ورود سپاهیان به مدائن می‌گوید: نخستین سپاهیان که به شهر مدائن وارد شد گردان احوال به فرماندهی عاصم بن عمرو، و سپس گردان خرساء بود. سپاهیان در گذر گاه‌ها و گوشه‌های آن هیچ مردی که از لحاظ نظامی در خور ملاحظه باشد ندیدند، زیرا همه آنها در کاخ سفید اجتماع کرده بودند. سپاهیان کاخ را در محاصره خود گرفتند و به آنها پیشنهاد کردند که تسلیم شوند. ایشان نیز ناگزیر تسلیم شده، تن به جزیه دادند.

### قعقاع سلاح پادشاهان را به غنیمت می‌گیرد

و نیز سیف روایت می‌کند در آن روز که مدائن گشوده گشت، قعقاع از شهر بیرون شد و به جست و جو پرداخت که به مردی پارسی برخورد نمود که دو چهار پای گران بار را به دنبال خود می‌کشند و مردم او را در پناه گرفته بودند. قعقاع به آن مرد حمله برد. او را بکشت و چهار پایش را تصاحب کرد و چون دربار آنها نگریست در



یکی از آنها شمشیرهای کسری، و هرمز، و قباد، و فیروز، و هراکلیوس، و خاقان پادشاه ترکستان، و داهر پادشاه هندوستان، و بهرام، و سیاوش، و نعمان وجود داشت. و در دو صندوق نیز زره کسری و کلاه خودش، و ساق بند و بازو بندهایش، و زره هراکلیوس، و خاقان و داهر، و زره بهرام چوبینه و سیاوش، و نعمان را که به هنگام رزم از آنها به غنیمت گرفته شده بود قرار داشتند. سلاح‌های بهرام چوبینه و نعمان نیز زمانی از ایشان به غنیمت گرفته شده بود که آن دو به مخالفت کسری برخاسته و در آخر از وی گریخته بودند.

قعقاع همه این غنائم را که خود یک تنه به چنگ آورده بود به خدمت سعد و قاص فرمانده کل قوا می‌برد سعد به او پیشنهاد می‌کند تا یکی از شمشیرها را برای خود برگزیند. قعقاع شمشیر هراکلیوس را انتخاب می‌کند، و سعد نیز زره بهرام چوبینه را به او می‌بخشد و شمشیر کسری و نعمان را که عرب به آنها معرفتی داشتند به خدمت خلیفه عمر به مدینه می‌فرستد تا مسلمانان ببینند، و بقیه را نیز به افراد سپاه خرسا می‌بخشد. این‌ها همه سخنان سیف قهرمان افسانه پرداز تمیم است، بررسی این داستان به هنگام عبور سپاهیان از دجله در شرح حال عاصم بن عمرو، و بررسی فتح بهر سیر در شرح حال ابو مفرز اسود بن قطبه بیاید.

#### بررسی سند

سیف این داستان را از طریق محمد و مهلب دو راوی خیالی خود که وجود خارجی ندارد روایت کده است.

هم چنین عصمة بن حارث را راوی معرفی می‌کند که هم او از جمله اصحابی است که سیف آفریده و شرح حالش از زبان سیف و در جای خود خواهم آمد.

و نیز نصر بن السری راوی او است که سیف از او بیست و چهار حدیث در تاریخ طبری روایت کرده، و رفیل و فرزند رفیل که از آن دو نیز بیست حدیث در تاریخ

طبری روایت کرده است که از این راویان نیز در هیچ کتابی جز در روایت‌های سیف نامشان را ندیدم.

جالب‌تر این که راوی این داستان علاوه بر راویان فوق که همگی مخلوق تخیلات سیف می‌باشند، عبارت است از مردی! و مردی دیگر از قبیله حارث! آیا شما می‌دانید که این دو مرد را چه نام است تا در فهرست روات ره دنبالشان بگردیم؟

هم چنان که گفتیم سخن سیف به شوخی و مسخره بیشتر شباهت دارد تا ره جدی آن جا که راوی افسانه‌های خود را مردی! مردی از قبیله حارث! و فرزند رفیل، و امثال این‌ها معرفی می‌کند.

توجه کنید، این داستان‌های سراسر دروغ و افسانه را سیف گفته، و امام المورخین طبری از او گرفته و در کتاب وزین و معتبر خود ثبت کرده، و دیگر تاریخ نویسان بعد از او نیز به نوبه خود همین مطالب را از طبری گرفته‌اند.

#### نتیجه بررسی و دست آورده‌های این داستان

آن چه که از این بحث و بررسی به دست می‌آید آن است که سیف سپاه تحت فرماندهی دو برادر تمیمی را با نام‌های خیال بر انگیزی چون گروه خاموشان و وحشت مشخص می‌کند، و در حدیثی که در آن سخن از عبور سپاهیان از دجله و ورودشان به مدائن کسری رفته است تأکید می‌کند که: این دو سپاه پیش از دیگر سپاهیان سعد ره مدائن وارد شدند: و این امتیاز و افتخار بزرگ تنها بهره دو سردار و دلاور شکست ناپذیر تمیم یعنی قعقاع و عاصم فرزندان عمر و تمیمی می‌گردد. و مگر نه آن بارقی نیرومند پهلوان که امثالش به سختی زبان به تعریف دیگران می‌گشایند با صراحت گفته بود: ای قعقاع زنان جهان دیگر چون تویی نخواهند زائید!

باز هم قعقاع تمیمی است که به تعقیب و جست و جوی فراریان بر می‌آید، و محافظین و نگهبانان حامل غنایم جنگی را می‌کشد، و به آن همه غنیمت دست می‌یابد؟ و چه غنیمتی از سلاح و جنگ افزارهای کسری، و هرمز، و قباد، و فیروز، و بهرام چوبینه

و سیاوش پادشاه‌های ایرانی بالاتر و یا از جنگ افزارهای خاقان پادشاه ترک، و داهر پادشاه هندوستان، و هراکلیوس و امپراطور روم، و بالاخره نعمان سلطان عرب قحطانی یمانی برتر. و کدام افتخار تا این افتخار و سرافرازی قعقاع تمیمی قهرمان شکست ناپذیر و ابر مرد جهان مضر برابری تواند کرد که او از همه شاهان و ملوک زمان باج گرفته و تاج افتخار را بر تارک قبیله تمیم نهاده است.

زهی سیف، و آفرین بر او که به حکم تعصب قبیله‌ای همه چیز خود را زیر پا گذاشته تا نردبانی لغزان زیر پای تمیم بگذارد، و تا آن جا که می‌تواند آن را بالا و بالاتر ببرد، اگر چه به درهم ریختن اساس تاریخ ملتی و تاریخ اسلام بیانجامد!

#### فتح جلولاء

طبری از سیف روایت می‌کند که خلیفه عمر، سعد و قاص فرمانده کل قوا را فرمان داد تا برای جنگ با پارسیان، هاشم را به جلولاء اعزام دارد، و قعقاع بن عمرو را جزء فرمانده پیش تازان سپاه وی قرار دهد. و آن گاه خداوند پارسیان را شکست داد و پیروزی بهره مسلمانان شد، حکومت نواحی مرزی میان عراق و ایران را در عهده قعقاع بگذارد.

وقتی که هاشم به خلولاء رسید متوجه شد که ایرانیان در پناه خندق که گرداگرد خود کشیده‌اند استتار نموده، اطراف آن را نیز آهن پاره‌های نوک تیز و سایر آلات جنگی آهنین شکسته پراکنده‌اند تا بران وسیله مانع نفوذ سپاه اسلام به پناه گاه خود گردند. ایجاد موانع جنگی پیرامون پناه گاهشان جنان بود که نفوذ در آن به هیچ روی امکان نداشت، و پارسیان هر وقت که خود می‌خواستند می‌توانستند از آن همه موانع به راحتی بگذرند.

مسلمانان مدت هشتاد روز مرتب بر مشرکین یورش می‌بردند ولی در این مدت تقریباً سه ماه پیشروی قابل درک و محاسبه‌ای نصیب آنها نگشته بود.

قعقاع، آن سوار کار دلیر و شکست ناپذیر تمیم منتظر فرصتی مناسب بود تا

تنها گذرگاهی را که مشرکین برای عبور سواره نظام خود از خندق تعبیه کرده بودند متصرف شود. پس چون موقع را مناسب دید، یک تنه به همان جا حمله برد و آن را به تصرف در آورد و بانگ برداشت: ای گروه مسلمین! اینک فرمانده شماست که در سنگر دشمن است. حمله کنید: قعقاع از آن جهت چنین دروغی را گفت که سپاهیان اسلام قوی دل شوند و به یک باره بر دشمن بتازند.

نیرنگ قعقاع کارگر افتاد و سپاهیان دسته جمعی بر مشرکین تاختند و در این هجوم خود هیچ تردیدی نداشتند که هاشم در سنگر دشمن است. ولی قعقاع تمیمی را رویاروی خود یافتند که گذرگاه مشرکین را تصرف کرده است.

نبردی سخت و بی امان آغاز گردید، و ایرانیان از بیم جان از چپ و راست فرار کردند و در دامی که سر راه دشمن قرار داده بودند، خود گرفتار آمدند و به هلاکت رسیدند. تعداد کشته‌های دشمن به یکصد هزار تن بالغ گردید و زمین از کشته پوشیده شد و به همین مناسبت بود که نبرد آن جا را جنگ جلولاء<sup>1</sup> نامیده‌اند!!

قعقاع به تعقیب فراریان پرداخت، و تا خانقین پیشرفت عده‌ای را بکشد، و جمعی را به اسارت گرفت، و مهران فرمانده ایرانی را نیز از پای در آورد. سپس قعقاع به جانب قصر شیرین تاخت و به یک فرسنگی حلوان رسید، مرزبان حلوان به جلوگیری از پیشروی قعقاع کشته شد، و مسلمین بر حلوان نیز دست یافتند.

قعقاع بن عمرو، تا زمانی که سعد وقاص فرمانده کل قوا، از مدائن به کوفه بازگشت حکومت قسمت‌های متصرف شده و نواحی مرزی را به عهده داشت، و چون به قصد پیوستن به سعد وقاص عازم کوفه گردید، قباد خراسانی را به مرزبانی برگزید.

حموی در ترجمه جلولاء می‌نویسد: رود بزرگی است که تا بعقوبه امتداد دارد، و در دو طرف سواحل آن خانه‌های روستاییان ساکن آن ناحیه ساخته شده است.

<sup>1</sup> . جله: یعنی پوششی بر آن گذاشت که همه آن را فرا گرفت، سیف می‌گوید چون آن زمین را پوششی از خون فرا گرفت آن را (جلولاء) خواندند یعنی زمین پوشانیده شده از خون.

در آن جا و به سال 16 هجری جنگی سخت و معروف میان مسلمانان و ایرانیان اتفاق افتاد، که در آن ایرانیان متحمل تلفات سنگین شدند، و میدان کارزار پر از کشته گردید و زمین از کشته پوشیده شد و به این مناسبت آن را به (جلولاء و قیعه) نامیدند، هم چنان که سیف می-گوید: خداوند در نبرد جلولاء، از مشرکین یکصد هزار تن را به خاک هلاک انداخت، و از کشته ایشان زمین پوشیده شد و به این معنی آن را نبرد جلولاء نامیده‌اند، و قعقاع بن عمرو در نبرد جلولاء گفته:

«مادر جلولاء اثابر و مهران را کشتیم، در همان هنگام که راه‌ها به رویشان بسته شد، و آن گاه که نیروهای ما پارسیان را فرو گرفتند، فرزندان پارسی همگی نابود گردیدند.»

و شعرهایی که در این نبرد سروده شده است بسیار است.

حموی هم چنین در ترجمه حلوان می‌نویسد که: آن جا در سال نوزده هجری به دست مسلمین گشوده شد، در صورتی که سیف بن عمر در کتاب خود آن را به سال 16 هجری نوشته است و قعقاع بن عمرو تمیمی به مناسبت فتح حلوان چنین سروده است:

«آیا به یاد می‌آورید که ما و شما در خانه‌های کسری منزل کردیم. ما در نبرد حلوان به پشتیبانی شما برخاستیم و سر انجام همگی با هم در آن جا فرود آمدیم. و پس از آن که زنان و کنیزان بنای گریه و زاری را بر کسری نهادند، ما در خلوان پیروزی را به دست آوردیم.»

سنجش روایت سیف با روایت دیگران

طبری به جز روایت سیف بن عمر تمیمی در مورد فتح جلولاء و حلوان، روایت شخص دیگری را در کتاب خود نیاورده است. در صورتی که آن داستان‌ها بر خلاف وقایعی است که دینوری و بلاذری در کتاب‌های خود ثبت کرده‌اند. آن دو می‌نویسند: حمله سپاه مسلمین در جلولاء در یک روز آغاز شد، و آن روز تا شام‌گاه نبرد ادامه داشت، و چون آفتاب به زردی گرایید نشانه پیروزی مسلمین آشکار شد و دشمن

روی

به گریز نهاد و نبرد شامگاهان پایان یافت، و خیمه و خرگاه سپاه دشمن ره دست مسلمانان افتاد: در حالی که سیف می‌گوید حمله و پیشروی مسلمین مدت هشتاد روز به طول انجامید. و نیز می‌گوید حکومت قسمت‌های مرزی به قعقاع بن عمرو تمیمی سپرده شد: در صورتی که بلاذری و دینوری نوشته‌اند که جریر بن عبد الله بجلی قحطانی یمانی، به سرکردگی چهار هزار جنگ جو به حکومت جلولاء رسید و هم او بود که حلوان را فتح کرده است نه قعقاع بن عمرو تمیمی.

#### بررسی سند

این داستان را سیف از قول محمد و مهلب، که پیش از این دانستیم از جمله راویان مخلوق او هستند روایت کرده است. هم چنین سیف راوی این حدیث را عبد الله محفز، و او از پدرش معرفی می‌کند که سیف از قول عبد الله محفز روی هم رفته شش حدیث در تاریخ طبری روایت کرده است. و نیز راوی این حدیث نزد سیف بن عمر، مستنیر بن یزید است، که سیف از او در تاریخ طبری هجده حدیث روایت نموده است. و بطن بن بشر، که سیف از او در تاریخ طبری تنها یک حدیث روایت کرده، و حماد بن فلان!! البرجمی، از پدرش، راوی این حدیث سیف است که سیف در تاریخ طبری از او دو حدیث روایت نموده است. ما در فهرست روایات و طبقات راویان حدیث، در پی این راویان که سیف معرفی کرده است سخت به تجسس پرداختیم ولی کمترین نشانه‌ای از آنها به دست نیاوردیم، و نامشان را جز نزد سیف، نزد هیچ سخن پرداز دیگری ندیدیم. و با توجه به سابقه‌ای که از او در خلق اشخاص داریم، این راویان را نیز مخلوق تصورات و تخیلات سیف می‌دانیم. از صرفی همان طور که گفته‌ایم باز هم تکرار می‌کنیم که سخن سیف به مسخره

و شوخی بیشتر شباهت دارد تا به جدی، آن جا که راویان افسانه‌های خود را اشخاصی چون حماد پسر فلانی؟! که از آقای فلانی!! روایت کرده است معرفی می‌نماید.

#### سنجش روایت با روایت‌های دیگران

دیدیم طبری از قول سیف در مورد نبرد جلولاء، و علت تسمیه آن به جلولاء و مقدار کشته‌های در آن جنگ مطالبی آورده، که همه بر خلاف آن چیزی است که دیگران روایت کرده‌اند.

حموی قسمتی از داستان‌های سیف را با چند بیت شعر، از اشعاری که سیف به قعقاع قهرمان تمیم نسبت داده است، در ترجمه جلولاء به عنوان گواه بر مطالب خود آورده و تأکید کرده است که در مورد جلولاء و حلوان، در کتاب سیف اشعار بسیاری وجود دارد.

اما طبری بنا به عادتی که دارد، از آن همه اشعار، چیزی در تاریخ خود نقل نکرده و بنا به گفته سیف، حکومت شهرهای مرزی عراق و ایران را در عهده قعقاع ابن عمرو تمیمی می‌گذارد، و حلوان به دست او گشوده شده است. در صورتی که حقیقت این است که حکومت آن قسمت در عهده جریر بن عبد الله بجلي قحطانی یمانی بوده و هم این جریر یمانی است که حلوان تا کرمانشاه را فتح کرده است نه قعقاع تمیمی.

و به طوری که در پیش گفتیم و بارها این مطلب تکرار شده است، چون مطالب پیش، طبری این داستان را مستقیماً از سیف گرفته و در تاریخ خود ثبت کرده، و تاریخ نویسان دیگر امثال ابن کثیر، و ابن اثیر، و ابن خلدون و میر خواند همه از طبری گرفته و در تاریخ‌های خود نقل کرده‌اند.

#### دست آورد این حدیث

یکم - ثبت افتخاری برای قعقاع تمیمی با تصرف سنگر نفوذ ناپذیر دشمن.

دوم - کشته شدن مهران, فرمانده ایرانی به دست قعقاع قهرمان افسانه‌ای تمیم.

سوم - فتح حلوان و کشتن مرزبان آن.  
چهارم - حکومت بر مرزها و شهرهای گشوده شده همه تاج‌های افتخاری است که بر تارک قبیله تمیم وسیله قهرمان شکست ناپذیر آن قعقاع می‌درخشید.

پنجم - و بالاخره یکصد هزار کشته انسان‌ها, تنها در یک نبرد, نبرد جلولاء اضافه بر سایر کشته‌هایی که در پهنه کارزارها وسیله لشکر کشی مسلمین به جای گذاشته شده, تا سندی باشد برای آنان که مدعی‌اند اسلام به زور شمشیر پیش رفته است.

تا به این جا روایت سیف را در باره فتوح قعقاع در ایران بررسی نمودیم. در فصل آینده فتوح دیگری که سیف برای این قهرمان افسانه‌ای خود دو باره در شام پس از فتوح ایران تخیل نموده بررسی می‌کنیم.



## قعقاع بار دگر در شام

یدعون قعقاعاً لکل کرهه

فیجیب قعقاع دعاء الهاتف

در هر حادثه خطرناکی قعقاع را به کمک

می‌خوانند او نیز به فریادش می‌شتابد.

(قعقاع قهرمان افسانه‌ای)

داستان فتح حمص

طبری از قول سیف ضمن حوادث سال هفده هجری روایت می‌کند که ابو عبیده جراح که از جانب خلیفه عمر در شام مأموریت داشت، از خلیفه کمک خواست. خلیفه به سعد نوشت ابو عبیده به محاصره دشمن گرفتار آمده، هم اکنون که نامه من به تو می‌رسد، قعقاع بن عمرو را با سپاهی به یاری او بفرست، چه ابو عبیده را دشمن فرا گرفته است.

قعقاع در امتثال امر با چهار هزار سپاهی در همان روز وصول دستور خلیفه به شام عزیمت کرد. چون خبر رسیدن قوای کمکی مسلمین برای ابو عبیده به مشرکین رسید، دست از محاصره او برداشتند و پراکنده شوند، بدین سان خداوند به برکت وجود قعقاع شهر حمص را به دست ابو عبیده گشود.

قعقاع در معیت افرادش سه روز پس از این واقعه و فتح حمص به

ابو عبیده

پیوست. ابو عبیده موضوع فتح حمص، و این که پس از گذشتن سه روز از تاریخ فتح قعقاع و قوای کمکی او رسیده‌اند به عمر گزارش داد و نسبت به تقسیم غنایم جنگی با خود شریک گردان چه آنان به یاری تو آمده‌اند، و به وسیله آنها بوده است که دشمنان دست از محاصره تو برداشته‌اند و در آخر نامه خود افزود:

خداوند کوفیان را پاداش نیکو دهد که میهن خود پاس دارند، و دیگر شهروندان را یاری دهند!

#### سنجش روایت سیف با روایت دیگران

ابن عساکر در شرح حال قعقاع، داستان حمص را از قول سیف آورده و در ضمن آن نوشته است: قعقاع بن عمرو جنگ دوباره حمص را به شعر شرح داده آن جا که می‌گوید:

«قعقاع را برای رویارویی با هر سختی و عذابی می‌طلبند، و او نیز کمک خواه را فریاد می‌رسد.

ما به قصد رویارویی با دشمن ره سپار حمص شدیم، هم چون کسی که به فریاد بیچاره‌ای می‌شتابد.

چون به دشمن رسیدیم خداوند هیبت ما را بر صورتشان کوبید و رویشان را از ما بگردانید.

من در دامن دشت و تنگنا پیایی بر دشمن تیر انداختم تا این که حمص را بار دیگر پس از این که نیزه‌ها زدم و شمشیرها فرو آوردم به زور و غلبه متصرف شدم.»

ابن حجر در الاصابه بیت اول این اشعار را در ترجمه قعقاع و از حدیث سیف روایت کرده است. ولی طبری بنا به روشی که دارد آن را حذف کرده و تنها به شرح وقایع از روایت سیف اکتفا کرده است.

حموی حدیث سیف را در مورد نبرد دو باره حمص نادیده گرفته، داستان و

اشعار آن را در این مورد به خصوص در کتاب ثبت نکرده است. به جز حموی، دیگران که مطالبی در تصرف دو باره حمص گفته‌اند، سخن از سیف بن عمر گرفته‌اند. زیرا به طوری که در گذشته نیز متذکر شده‌ایم همه تاریخ نویسان بر این امر متفقند که در فتوح شام هیچ یک از افراد قبیله تمیم شرکت نداشته‌اند.

در هر صورت این داستان را به طوری که گذشت، طبری از سیف گرفته و در تاریخ خود ثبت نموده، و دیگر تاریخ نویسانی که پس از وی آمده‌اند<sup>1</sup> مطالب خود را از طبری گرفته و در کتاب‌های خود ثبت کرده‌اند.

#### بررسی سند

سیف در سند این داستان، محمد و مهلب را نام می‌برد که در گذشته دانستیم وجود خارجی ندارند و از جمله راویان مخلوق تخیلات سیف می‌باشند.

#### نتیجه بحث و بررسی و سنجش سخن سیف با دیگران

از بررسی روایت‌های سیف در فتح حمص و مقایسه آن با روایت‌های دیگران روشن می‌گردد که سیف بن عمر تنها کسی است که داستان دو باره حمص را روایت کرده، و اتفاقات و وقایعی برای آن ذکر می‌کند و بخصوص نامه ستایش امیر عمر را می‌آورد، در صورتی که ابن اسحق و بلاذری چنین چیزی نگفته‌اند.

#### دست آورد این حدیث

اکنون ببینیم سیف با ساختن چنین داستانی چه چیز را ثابت کرده، و

چه

---

<sup>1</sup> منظور از دیگر تاریخ نویسان بعد از طبری، مخصوصاً ابن اثیر، و ابن کثیر و ابن خلدون است که در صفحات پیش به خصوص مراجعه ایشان را به تاریخ طبری از زبان خودشان آورده‌ایم که تأکید کرده‌اند در مورد وقایع بعد از پیامبر اسلام و اصحاب آن حضرت به تاریخ طبری استناد کرده‌اند. ما در قسمت فهرست مصادر کتاب شماره صفحه کتاب آنان را نیز آورده‌ایم.

چیزهایی را به دست آورده است:

یکم - افتخاری برای قعقاع بن عمرو تمیمی، و کوفیان که هم شهری-های سیف بن عمروند. زیرا تنها انتشار خبر عزیمت قعقاع و سپاه کوفی او بود که ارکان قوای دشمن را متزلزل ساخت، و ترس از آنها بود که موجب پراکندگی دشمن گردید، و به پیروزی مسلمانان انجامید.

دوم - سخن خلیفه عمر، و گواهی او مبنی بر این که: خداوند کوفیان را پاداش نیکو دهد، که میهن خود پاس دارند، و دیگر شهروندان را یاری دهند. خلق چنان داستانی، برای پیوند چنین گواهی و تأییدی آن هم از طرف شخصیتی چون خلیفه عمر بن خطاب، از دیدگاه نابغه افسانه پرداز و دروغ سازی چون سیف بن عمرو، برای رسیدن به اهداف شیطانی که دارد، بسی ارزنده و گران قدر است.

سوم - رجز خوانی و حماسه سرایی قعقاع، که خود مؤید این نکته است که او را همیشه برای کارهای بزرگ و سخت و سنگینی فرا می-خوانند، چه او گره گشای هر مشکلی، و یگانه فاتح در هر کارزاری است. او نیز با جوانمردی که دارد، همیشه چنان خواهش‌هایی را پاسخگو بوده است. و دلیل آن هم سخن خلیفه است که می‌گوید: این کوفیان هستند که از میهن خود به نیکو ترین وجهی پاس می‌دارند، و در شدائد و سختی‌ها دیگران را یار و پشتیبان می‌باشند!

### قعقاع در جنگ نهاوند

#### قتل من الفرس ما طبق ارض المعركة

در جنگ نهاوند از ایرانیان به اندازه‌ای کشته شد که زمین میدان از لاشه آنان پوشانده و از خویشان اغزنده گردید.

(سیف بن عمر)

داستان جنگ نهاوند

قعقاع با سپاه کوفیان به عراق باز می‌گردد، اما کی و چگونه و چرا؟ ما در این مورد نه از طبری و نه از دیگر راویان سیف، چیزی که جواب گوی این مطلب باشد نیافتیم، و ندانستیم که سیف در این باره چه خیال بافی کرده است.

به حر حال طبری از قول سیف در باره نبرد نهاوند می‌گوید:

نبرد نهاوند در سال هجده هجری اتفاق افتاد، پارسیان به قلعه نهاوند پناه برده بودند، و از آن بیرون نمی‌شدند مگر به میل و بنا به مصلحت خود، و احیاناً برای پیکار. مسلمانان آن جا را به محاصره گرفتند و کار محاصره سخت به طول انجامید. فرماندهی کل قوای مسلمین را نعمان بن مقرن به عهده داشت، نعمان، قعقاع بن عمرو را مأمور ساخت پارسیان را به میدان جنگ بکشاند.

قعقاع بن عمرو، - آن قهرمان افسانه‌ای تمیم - که بر سواره نظام پیشتاز

فرماندهی داشت، تمهیدی چید و آماده کارزار شد، خود با سپاهیان به دژ حمله بردند، پارسیان به مقابله پرداختند قعقاع قوای خود را عقب کشید و با این تدبیر به جنگ و گریز پرداخت و همین طور عقب می‌نشست. ایرانیان به این امید که مسلمین را شکست داده‌اند جسارت یافته برای یکسره کردن کار آنها از قلعه و سنگرهای خود بیرون آمده و هر چه بیشتر دورتر شدند تا آن جا که تمام سپاهیان پارسی روی به میدان نهادند، و جز دژبانان کسی بر جای نماند، و مسلمانان که آماده جنگ بودند، چون فرمانده دستور جنگ حقیقی داد، جنگی سخت و نمایان آغاز گردید و از ایرانیان آنقدر کشته شد که زمین از لاشه کشته‌ها پوشیده شد و از خون آنها سخت لغزنده، به حدی که سوار و پیاده بر آن سر می‌خوردند! و هنوز شب نشده بود که مشرکین روی به گریز نهادند و سراسیمه به هر جانب می‌گریختند و راه را از چاه باز نمی‌شناختند به همین سبب به جای روی آوردن به قلعه و پناهگاه خود، به جانب پرتگاهی روی آوردند که خود در پیش برای دشمن تهیه دیده در آن آتشی عظیم بر افروخته بودند. سربازان فراری دشمن در آن پرتگاه مخوف پر از شعله آتش سرنگون می‌شدند و هر یک به هنگام سقوط در آن به فارسی فریاد می‌کشید (وای خرد!!) به این مناسبت آن سرزمین به (وای خرد) معروف گردید! و تا امروز نیز به همین نام نامیده می‌شود!! تعداد افراد سپاه ایرانی که در آن آتش سوزان جان خود را از کف دادند به یکصد هزار نفر و حتی بیشتر از آن می‌رسید. و این تعداد به غیر از آن عده بی‌شماری بوده که در پهنه کارزار به خاک و خون در افتادند و کمتر کسی توانست از آن معرکه جان سالم به در ببرد. از جمله فیروزان فرمانده سپاه ایران بوده که با زرنگی خاص از آن معرکه بیرون جست و به جانب همدان گریخت. قعقاع بن عمرو، فیروزان را تعقیب کرد تا در تنگه همدان! به او رسید.

آن گذرگاه در آن موقع پر از چارپایانی بود که بار عسل بر پشت داشتند. کثرت آن چارپایان در آن گذرگاه تنگ راه گریز را بر فیروزان سد کرده بودند، ناچار از اسب خود پیاده شد و با شتاب از کوه بالا رفتن گرفت، در همین موقع قعقاع که

به دنبالش بود سر رسید، و بر فراز کوه به تعقیبش پرداخت و چون به او رسید، او را گرفت و همان جا بکشت. به این مناسبت آن گذر گاه را از آن تاریخ گذر گاه عسل نام نهادند، و سپاهیان اسلام، با توجه به نتیجه‌ای که عسل در این گذر گاه داده است گفتند: و خدای را سپاهیان از عسل است!

از سوی دیگر فراریان لشکر ایران شتابان خود را به همدان رسانیدند، و مسلمانان که در تعقیب آنها بودند، همدان را در محاصره خود گرفتند و نواحی مختلف آن جا را به تصرف در آوردند اهالی همدان چون چنین دیدند و دریافتند که از عهده سپاه اسلام بر نخواهند آمد ناگزیر امان خواستند که مورد قبول قرار گرفت و به آنها امان دادند.

چون خبر تسلیم و سقوط همدان به اهالی ماهان رسید، و اطلاع یافتند که نعیم بن مقرن، و قعقاع بن عمرو در همدان فرود آمده‌اند، اهالی ماهان نیز به اهالی همدان تاسی جستند و پیش از آن که مسلمانان بر دروازه آنان در آیند، از آنها امان خواستند، که به آنها نیز امان داده شد و ذیل امان نامه‌ای را که برای اهالی ماهان نوشتند، قعقاع بن عمرو تمیمی تأیید و گواهی فرموده است. و این فتح، یعنی فتح نهاوند، فتح الفتوح نامیده شد.

#### سنجش روایت سیف با روایت دیگران

این خلاصه‌ای است از آنچه که طبری از قول سیف در مورد فتح نهاوند روایت کرده است و دیگر تاریخ نویسانی که بعد از طبری آمده- اند<sup>1</sup>، همین مطالب را

---

<sup>1</sup> . مقصود ما از دیگر تاریخ نویسان ما به خصوص ابن اثیر، و ابن کثیر، و ابن خلدون می‌باشند، که در جای خود، به خصوص عین گفته ایشان را که دلالت بر اخذ تمام مطالب کتابشان از طبری دارد آورده‌ایم. و ما آن جا که از مصادر کتاب خود سخن به میان خواهیم آورد، شماره صفحه کتاب ایشان را در هر مورد جدا گانه ارائه خواهیم داد تا مراجعه به آنها برای طالبین و محققین آسان باشد.

از او گرفته و در کتاب‌های خود نوشته‌اند.

اما حموی داستان فتح نهاوند را به صورت پراکنده در شرح به واژه-های نهاوند، و وای خرد، و ماهان آورده است. کما این که در مورد نهاوند می‌نویسد:

مسلمانان فتح نهاوند را فتح الفتوح نامیدند، و قعقاع بن عمرو به مناسبت چنین سروده است:

«خدای آن کس را که بی سبب از خاندانی به بد گویی پردازد، به بلایی دچار کند که از ناراحتیش موی سرش سپید شود. پس تو نیز زبان شمانت را از من کوتاه کن، که من در برابر دشمن از شرافت خود دفاع می‌کنم. چه آن گاه که ما به آب نهاوند وارد شدیم، از آن سیر آب بیرون شدیم در حالی که دشمن تشنه کام از بیچارگی در جای خود ایستاده بودند.»

و نیز گفته است: «از نهاوند بپرس: حمله‌های ما چگونه بود آن گاه که بلا و مصیبت از در و دیوارش می‌باریدیم؟»

«و ما، در شوم‌ترین شب‌هایی که بر عجم گذشت، اسب‌های خود را در تمامی نقاط نهاوند نگه داشتیم و همه جا را پر کرده بودیم. ما، نوید تلخ کامی و مرگ آنان بودیم. در حقیقت روز نهاوند از روزهای بسیار سختی بود که بر آنان گذشت. ما، دره‌هایی را که از آتش سوزان زبانه می‌کشید از سواره و پیاده آنان پر ساختیم، و گذر گاه‌های صاف و باز کوه بر فیروزان که بر کوه‌های صاف می‌گریخت مجال گریختن نداد.»

و در واژه (وای خرد) می‌نویسد:

وای خرد نام پرتگاهی است نزدیک نهاوند که افراد سپاه ایران در آن سرنگون شده‌اند، و چون یکی از آنها در آن می‌افتاد فریاد می‌کشید (وای خرد!) و به همین مناسبت آن مکان را وای خرد نامیده‌اند. این مطلب را نویسنده کتاب فتوح، سیف بن عمر تمیمی نوشته... و قعقاع بن عمرو از آن چنین یاد کرده است:

«و چون در (وای خرد) سرنگون شدند، صبح گاهان کرکس‌ها و لاشخورها به دیدارشان آمدند. آنقدر از ایشان کشتیم، تا آنجا که پرتگاهی که در آن آتش



افروخته بودند از لاشه‌های ایشان پر گردید.»  
و ضمن اشعاری دیگر چنین گفته است:  
«در جنگ نهاوند بی هیچ ترس و اندیشه‌ای شرکت جستم، و در آن روز همه قبایل عرب نیکو جنگیدند. شام گاهان که فیروزان از بیم شمشیرهای برنده ما، و به امید نجات به جانب کوه گریخت، جوانمردی شجاع و رزمنده از ما تا آن جا به تعقیبش پرداخت که پیش پای چارپایان او را به خاک هلاک افکند. لاشه‌های دشمن در (وای خرد) افکنده شده‌اند تا گرگ‌های بیابانی به دیدارشان در آیند و پیای بر سفره‌شان بنشینند.»  
و در باره ماهان می‌نویسد:  
عرب آن را به لفظ جمع، و ماهات می‌گویند: ... و قعقاع بن عمرو در باره ماهان چنین سروده است:  
«بینی پارسیان را در ماهات با کشتن فرزندانیشان که شیر زادگان و شیر بچه‌هایی بودند بریدم، و خانه‌هایشان را ویران ساختم، در همان روز که به نام جنگ با ایشان رو به رو شدم، و هر کس که به جنگ چون منی در آید چنین سرانجامی خواهد داشت.»  
این‌ها همه مطالبی است که سیف سر هم کرده و حقیقت ندارد. زیرا:  
یکم - بلاذری و دینوری روایت کرده‌اند که فرماندهی کل سپاه ایران در عهده مردان‌شاه ذو‌الحاجب بوده نه با فیروزان.  
دوم - دینوری چگونگی بیرون کشیدن ایرانیان را از سنگرهایشان چنین آورده است: عمرو بن معدی کرب به نعمان بن مقرن فرمانده کل قوای اسلام پیشنهاد کرد تا وفات خلیفه عمر را اعلام کند، و با تمام قوای نظامی خود به جانب عراق عقب بنشیند. و بدین وسیله ایرانیان را فریب دهد. نعمان این رأی را پسندید و عمل کرد، ایرانیان که فریب خورده بودند این خیر را به یک دیگر مژده دادند و به تعقیب مسلمین پرداختند که ناگهان مسلمانان باز گشته و شمشیر در میان آنها نهادند و ...  
سوم - طبری نوشته است که تاریخ فتح نهاوند را سیف بن عمرو سال هجده هجری روایت کرده، در صورتی که دیگران آن را در سال بیست و یک هجری

ثبت کرده‌اند.

چهارم - بلاذری چگونگی کشته شدن مردان‌شاه فرمانده کل قوای ایران را چنین روایت کرده است: او از قاطری که بر آن سوار بود به زیر افتاد و شکمش پاره شد، و بر اثر آن جان داد.

پنجم - و نیز بلاذری گفته است که فتح همدان وسیلهٔ جریر بجلی قحطانی انجام گرفته است نه وسیلهٔ قعقاع بن عمرو تمیمی.

ششم - موضوع (خدای را سپاهیانی از عسل است) هم چنان که در شرح بعلبک در کتاب معجم البلدان آمده است، مشهور چنان است که این سخن از معاویه فرزند ابو سفیان است در آن هنگام که مالک اشتر همدانی را به نیرنگ با عسلی آغشته به زهر از پای در آورد. این کثیر نیز می‌گوید: معاویه و عمروعاص هر دو این سخن را آن هنگام که مالک اشتر بر اثر سم آغشته به عسل کشته شد بر زبان آورده، گفتند که (خدای را سپاهیانی از عسل است). طبری نیز می‌گوید که عمروعاص پس از کشته شدن مالک اشتر بر اثر سم آغشته به عسل این سخن را گفته است.<sup>1</sup>

به غیر از این‌ها، آن چه را که سیف در این مورد گفته است، ساختهٔ او بوده خودش تنها گویندهٔ آنها است و دیگران چنین چیزهایی را نگفته‌اند. و همه بر خلاف گفتار و نقل تاریخ نویسان دیگر است.

#### بررسی سند

این داستان را سیف از طریق محمد و مهلب دو راوی مخلوق خود روایت کرده است و آن دو را قبلاً شناسایی کرده‌ایم.

هم چنین، عروه بن ولید، و ابو معبد العبسی که از خویشاوندان خود شنیده‌اند راوی آن داستان معرفی کرده است. ما نامی از عروه و ابو معبد به جز در حدیث سیف، در هیچ کجای دیگر نیافتیم، تا چه رسد به خویشاوندان مجهول الهویه آنها که در

<sup>1</sup> . رجوع شود به تاریخ ابن کثیر، ج 8، ص 212 و تاریخ طبری، ج 1، ص 3242.

مرتبۀ خود دو بار ناشناخته باقی می‌مانند.

#### نتیجۀ سنجش و بررسی

به طوری که دیدیم، سیف نام فرمانده پارسی را تغییر داده، چگونگی بیرون کشیدن ایرانیان را از سنگرهایشان تحریف کرده، سال فتح و پیروزی را نیز عوض کرده است. و شاید داستان گذر گاه عسل را از آن جهت ساخته تا عمل معاویه فرزند ابو سفیان مضر، و سخن او را در بارۀ کشتن مالک اشتر با عسل آغشته به زهر لوث کرده باشد.

از طرفی آشکارا دیدیم که فتح همدان را به جای جریر بجلی قحطانی یمانی در عهدۀ قعقاع بن عمرو تمیمی و سرشناسان مضر، اعلام داشته است.

#### دست آورد این داستان

یکم - خلق منزلت و مقامی خاص و قابل احترام و ستایش برای پهلوان شکست ناپذیر تمیم قعقاع بن عمرو، در بیرون کشیدن پارسیان از سنگرهایشان به حیلۀ جنگی!!

دوم - اعلام بیش از یکصد هزار کشته به آتش سوختۀ دشمنان در جهنمی که ایرانیان به دست خویش در پرتگاه (وای خرد) نهانند ساخته بودند.

سوم - تأکید به این موضوع که تسخیر نهانند، یکصد هزار کشته، و یکصد هزار نفر سوخته داشته، که بر روی هم دویست هزار تن قربانی از انسان‌ها گرفته است.

چهارم - خلق یک شخصیت بر جسته ایرانی به نام فیروزان که فرماندهی سپاه ایران را در نبرد نهانند به عهده داشته است.

پنجم - آفرینش پرتگاهی به نام (وای خرد) تا نامش در کتاب‌های جغرافیا بیاید.

ششم - خلق تنگه‌ای به نام گذر گاه عسل، تا راه را بر دشمن اسلام ببندد، و افتخاری با کشتن او بر سایر افتخارات قعقاع افسانه‌ای بیفزاید.

هفتم - خلق افتخاری دیگر برای قهرمان افسانه‌ایش قعقاع تمیمی در نسبت

دادن فتح همدان به او و دیگر سران مضر. هشتم - رجزها، و اشعار حماسی، بر اثر چنان نبرد پر احساسی و تحرک از پهلوان بی مانندی چون قعقاع بن عمرو زینت بخش گنجینه ادبیات عرب گردد.

نهم - پیمان نامه‌های صلح و امان برای اهالی همدان و ماهان تا بر سایر اسناد و مدارک تاریخی، به عنوان سندی قاطع و غیر قابل انکار، بر وجود چنین قهرمانان و چنان وقایع و اتفاقاتی اضافه گردد و برای همیشه باقی بماند.

#### خلاصه بحث

این که قعقاع افسانه‌ای سیف، که گردی دلاور، و خردمندی سیاستمدار، و حماسه سرایی بنام، و مبارزی شکست ناپذیر در تمام نبردها و کشور گشایی‌های اسلامی است، نامش و دلاوری‌هایش، تیز بینی‌ها، و ژرف نگری‌هایش، و خدمات ارزنده، و گرانقدرش در کتاب‌ها آمده و آوازه نامش در سراسر جهان پیچیده است.

طبری دوری دیگر از فعالیت‌های او را از قول سیف بن عمر تمیمی در حوادث سال 34\_35 هجری و به دوران خلافت عثمان چنین روایت کرده است: عثمان خلیفه، قعقاع را به فرماندهی کل سپاه جنگی کوفه برگزید. کوفه در آن زمان پایتخت شرقی ممالک اسلامی بود، و از نظر نظامی موقعیتی خاص داشته بسیار مهم بوده است بنا بر این روایت سیف، عثمان خلیفه وقت، قعقاع بن عمرو را به سمت فرماندهی کل قوا در ناحیه شرقی ممالک اسلامی تعیین کرده است.

بنا به روایت سیف از این زمان به بعد فعالیت قعقاع به شکلی دیگر متجلی و موقعیت و مکانتی دیگر پیدا می‌کند، آخر مگر نه این که چنین مرد افسانه‌ای از هر حیث و هر جهت باید کامل و قابل باشد!

در این دوره از فعالیت، قعقاع را می‌بینیم که ر مقام مردی خیر اندیش، و سفیر صلح و آشتی، و پیام آور دوستی و برادری، در آشوب‌ها و فتنه‌های زمان حکومت عثمان و علی سخت می‌کوشد. ما این قسمت را به خواست خدا در فصل آینده بررسی می‌کنیم.

### قعقاع در دوران عثمان

انی لکم ناصح و علیکم شفیع.

من دوست قهرمان و خیر خواه شمایم.

(قعقاع خیر خواه افسانه‌ای)

قعقاع در آشوب‌های دوران عثمان

طبری از سیف روایت می‌کند:

چون قعقاع بن عمرو، گرد هم آیی سبائیان را در مسجد کوله که خواهان برکناری عثمان بودند مشاهده کرد، خود را به جمع آنها رسانید و بر ایشان نهیب زد و از کارشان جويا شد. سبائیان هدف از گرد هم آیی خود را از او پوشیده داشتند و گفتند که ما خواهان بر کناری سعید از حکومت بر کوفه هستیم؛ قعقاع در پاسخ آنها گفت: خواسته شما فقط همین باشد! سپس آنها را متفرق ساخت و مانع گردید تا در مسجد بنشینند. و نیز می‌نویسد: زمانی که مالک اشتر، آشوب گران را به سبک سری وا داشت و آنان را بر انگیخت تا از ورود سعید به عنوان استاندار به کوفه جلو گیری نمایند، معاون فرماندار به نام عمرو بن حریث به جلو گیری برخاست و در مقام نصیحت و راهنمایی آنها بر آمد، و آنان را از انجام هر گونه عمل تندى در این مورد بر حذر

داشت. در همین هنگام قعقاع می‌رسد و به او می‌گوید: بر آن سری که امواج خروشان سیل را با زبان نصیحت باز پس زنی!! و رود فرات را با مدارا و نرمی به سر چشمه باز گردانی؟! این کاری است ناشدنی، به خدای سوگند شعله‌های این هنگامه و آشوب، را جز شمشیر آبدار فرو نمی‌نشانند، و چیزی نمانده است که این شمشیر از نیام به در آید. در آن موقع است که فریاد و ناله ایشان برخیزد و آرزوی زمان از دست رفته را بنماید، که به خدا قسم دیگر دیر شده و هرگز به آن نخواهند رسید!! پس تو نیز منتظر چنان روزی باش و شکیبایی پیشه کن!

فرزندحریث نصیحت و راهنمایی قعقاع را پذیرا شد و به خانه خود رفت.

و نیز آورده است زمانی که یزید بن قیس در مسجد کوفه مردم را علیه سعید بر انگیخت و علیه عثمان به بدگویی پرداخت، قعقاع بر می‌خیزد و در مقابل او قرار می‌گیرد و به او می‌گوید: آیا تو غیر از کناره گیری ما\_ والیان عثمان\_ چیز دیگری می‌خواهی! ما این خواسته تو را انجام خواهیم داد!!

و نیز روایت کرده است که وقتی که عثمان به محاصره افتاد، خلیفه نامه‌ای به شهرهای مختلف اسلامی نوشت، و از آنان یاری خواست. در پاسخ عثمان، قعقاع بن عمرو با جمعی از یارانش از کوفه به قصد مدینه بیرون شدند و به یاری خلیفه عثمان شتافتند. از طرف دیگر، چون آشوب گران که عثمان را در محاصره خود داشتند، از عزیمت مردم از شهرهای مختلف اسلامی به یاری عثمان آگاهی یافتند؛ و دانستند که معاویه از شام، قعقاع بن عمرو از کوفه و... برای نجات جان خلیفه در راه مدینه هستند، خلقه محاصره را تنگتر کرده کار عثمان را یکسره ساختند و او را کشتند. چون خبر کشته شدن عثمان در بین راه به قعقاع رسید، او با گروهی که وی را همراهی می‌کردند به کوفه باز گشت.

این بود روایت سیف در باره قیام مردم علیه عثمان و نقش قعقاع در آن، در فصل آینده به روایت سیف در باره نقش قعقاع در دوران علی بررسی می‌کنیم.

## قعقاع در دوران علی

نادی علی ان اعقروا والجمل  
علی ندا کرد که شتر را پی کنید  
(مورخین)  
امر قعقاع بالجمل فعقر  
قعقاع فرمان داد شتر را پی کنید و کردند  
(سیف بن عمر)

### داستان جنگ جمل به روایت سیف

طبری از سیف چنین روایت می‌کند:

در زمان خلافت علی بن ابیطالب مردم کوفه هم داستان شدند تا به یاری امام برخاسته، با وی به بصره روند، ولی ابو موسی اشعری که از زمان عثمان استان دار کوفه بود از حرکت آنها به جانب بصره جلو گیری به عمل آورد. این کار باعث شد که زید بن صوحان به ابو موسی سخت پرخاش کرد، و بین آن دو سخنان تندی رد و بدل شد! بالاخره قعقاع برخاست و گفت:

من ناصح و دوست دار همه شما هستم، می‌خواهم که بر سر عقل آید و سخن مرا بشنوید، زیرا حرفی که می‌زنم عین حقیقت است. آن چه را که استان دار ابو موسی اشعری گفت سخن حق است ولی در دسترس نیست، اما گفتار و سخنان زید از آن جا

سر چشمه می‌گیرد که خود که در این آشوب‌ها دست داشته است پس هیچ چیزی را از او نپذیرید<sup>1</sup> سخن حق، و حقیقت مطلب این است که مردم بی شک نیازمند به حکومت و خلیفه می‌باشند، تا او با تمام قوا به اصلاح جامعه بکوشد و رعایت نظم اجتماعی را بنماید، و دست ستم‌گران را کوتاه کند، و داد مظلومان بستاند. اینک علی به امر حکومت بر مردم پرداخته، و به نیکوترین وجهی آنان را به همراهی با خود فرا خوانده است، او مردم را به اصلاح می‌خواند، پس به سوی او بشتابید و مطیع و فرمان بردارش باشید.

#### سفر صلح

و نیز روایت کرده است که: قعقاع بن عمرو نخستین فرماندهی بود از فرماندهان سپاه کوفه که به علی پیوست. و چون درذی قار به خدمت علی رسید، آن حضرت او را فرا خواند و به رسالت نزد بصریان گسیل داشت و به او فرمود:

ای فرزند حنظلیه این دو مرد را (کنایه از طلحه و زبیر) ملاقات کن (سیف می‌گوید که قعقاع از اصحاب رسول خدا بوده است) و آن دو را به هم بستگی و هم‌گامی با جامعه اسلامی فراخوان، و سر انجام دو گانگی و جدایی از جامعه را بر ایشان خاطر نشان ساز. آن‌گاه فرمود: در پاسخ آن چه که از آنها می‌بینی و می‌شنوی چه خواهی گفت، جایی که دستوری خاص در آن مورد از ما نداشته باشی؟! قعقاع در پاسخ گفت:

طبق دستورت آن دو را ملات خواهیم کرد، و چنان چه از آنها موردی دیده شد که از تو دستوری مخصوص نداشتیم، به رأی و اجتهاد خود آن را علاج خواهیم کرد، و با آنان به هر چه سزاوار باشد و بر طبق آن چه دیده و شنیده‌ایم سخن خواهیم گفت.

علی در پاسخ گفت: تو در خور این کاری، برو!

قعقاع به سوی مأموریت خود شتافت، و چون به خدمت آنان، (عایشه، و طلحه و زبیر) رسید و با ایشان سخن گفت، عایشه ام‌المؤمنین سخن او را پذیرف، و طلحه

<sup>1</sup> . سیف در این افسانه که ساخته ایت زید بن صوحان را با موقعیت و مقامی که از او سراغ داریم مخصوصاً جزء سبائیان به حساب آورده و از زبان قعقاع وی را چنین توصیف کرده است.



و زبیر نیز موافقت کردند و گفتند: آفرین! درست می‌گویی، و حق همین است: و با ایجاد صلح و آشتی بین دو دسته موافقت کردند.

چون قعقاع با نوید صلح و آشتی به خدمت علی باز گشت، علی برخاست و بر منبر بر آمد و سخنرانی کرد و در ضمن آن گفت: همه شما این را بدانید که من فردا از این جا حرکت می‌کنم، شما هم آماده حرکت باشید. ولی هر کس که علیه عثمان (رض) اقدامی کرده است نباید با ما حرکت نماید و سفیهان مرا از تعقیب خود بی نیاز کنند... .

#### شورای سبائیان

سبائیان با شنیدن خبر صلح بین دو سپاه، شتاب زده گرد یک دیگر نشستند و به رای زنی پرداختند و پس از گفت و شنود بسیار، در آخر عبد الله فرزند سبأ پیشنهاد کرد که شبان‌گاه بدون آن که هیچ یک از سران دو سپاه در یابند، آتش جنگ را روشن کنیم و دو لشکر را به جان یک دیگر اندازیم. این رأی مورد موافقت همه سبائیان قرار گرفت و پس از قرار و مدار لازم متفرق گردید.

از این طرف دو سپاه در مقابل یک دیگر صف آرایی نمودند، علی و طلحه و زبیر فرماندهان واحدهای مختلف سپاه خود را احضار کرده به آنها آگهی دادند که بین دو دسته پیمان صلح بسته می‌شود و جنگی در کار نیست. در نتیجه سپاهیان دو طرف به امید صلح و آشتی آن روز را به خرمی به شام آوردند. ولی در تاریکی همان شت تود که سبائیان تحت رهبری عبد الله سبأ آتش جنگ را بر افروختند، و دو سپاه را به جان یک دیگر انداختند.

#### نبرد قعقاع

جنگ آغاز گردید، و در گرما گرم آن قعقاع با تنی چند از یارانش چون از کنار طلحه می‌گذشت شنید که می‌گوید: ای بندگان خدا! به سوی من آید، شکبیا

باشید، شکبیا باشید. قعقاع به طلحه گفت: تو زخم برداشته‌ای، و توانایی خود را از دست داده‌ای، به خانه باز گرد! و نیز طبری از قول سیف روایت می‌کند:

قعقاع بن عمرو در آن هنگامه نبرد به شماتت اشتر پرداخت و به او گفت: به جنگ باز نمی‌گردی؟! و چون اشتر پاسخی نگفت، قعقاع در دنباله سخن خود گفت: ما - مضرها - در جنگ و برابری با هم، از دیگران وارد تریم. آنگاه به نبرد پرداخت و چنین رجزی را شروع به خواندن کرد:

«چون به آبشخوری آلوده در آییم، آن را پاک و مصفا سازیم، و کسی را یارای آن نیست تا به آبی که ما بدان دست یافته از آن جلوگیری باشیم دست درازی کند.»

و نیز طبری روایت می‌کند که زفر بن حارث آخرین کسی بوده که به میدان تاخت و به جنگ مشغول شد، که قعقاع خود را برابر او رسانید و به نبرد پرداخت.

تنور جنگ پیرامون شتر عایشه سخت زبانه می‌کشید، و به گرد آن شتر از قبیله بنی عامر مردی کامل باقی نماند که به سوی مرگ نشنابد و به خاک و خون در نغلطد، آن گاه قعقاع بن عمرو فرمان داد تا شتر عایشه را پی کردند و پس از کشته شدن شتر عایشه هم او بود که فرمان عفو عمومی داد و به لشکریان گرد خود گفت: شما در امانید! سپس او و زفر بن حارث تنگ‌های شتر را از یک دیگر دریدند و هودج عایشه را از روی آن برداشتند و آرام بر زمین نهادند، و در پیرامون آن ره پاسداری پرداختند.

چون شتر عایشه سر نگون شد همه مردم (هوا داران جمل) روی به گریز نهادند و آتش جنگ به یک باره فرو نشست. و این خود به فضل وجود قعقاع مضر می‌تیمی حاصل گردید که هیولای جنگ رخت بر بست و داس اجل از کار باز ماند.

افتخار نبرد جمل از اول تا به آخر آن به تمیم باز می‌گردد، از گشایش باب دوستی و آشتی بین سر دمداران قوم، و هم چنین پس از این که سبائیان به سر کردگی عبد الله سبأ در دل شب آتش جنگ را نا جوان مردانه دامن زدند، و زحمات قعقاع را

به باد دادند و جنگ برادر کشی به راه انداختند، و تفرقه و اختلال را بین مسلمین ایجاد کردند، باز هم قعقاع بن عمرو تمیمی است که همت می‌کند و این آتش که می‌رفت پایان داده، عفو عمومی هم جناب ایشان صادر می‌فرماید.

#### پشیمانی علی و عایشه

طبری در این جا از قول سیف، گفت و شنود عایشه و قعقاع را چنین روایت می‌کند:

عایشه به قعقاع بن عمرو گفت:

به خدا قسم! آرزو دارم که بیست سال پیش از این مرده بودم! و علی (ع) نیز به قعقاع چنین گفت، و سخن عایشه و علی (ع) هر دو یکی بود!

و نیز روایت می‌کند:

علی ابن ابیطالب (ع) قعقاع بن عمرو را مأموریت داد تا دو مردی را که بر در خانه عایشه شعری سروده و بدان وسیله به ام المؤمنین جسارت کرده بودند گردن بزنند! زیرا یکی از آن دو خوانده بود: - ای مادر! پاداش تو نافرمانی ماست. و دیگری خوانده بود: - ای مادر! توبه کن که خطا کردی.

علی (ع) پس از صدور این دستور به قعقاع گفت: نه، آنها را به سختی مجازات می‌کنم. سپس فرمان داد تا لباس از تن آن دو بر گرفتند، و به هر کدام صد تازیانه زد!

\* \* \*

#### مورخین روایت سیف را از طبری نقل کردند

این مختصری بود از آن چه طبری از قول سیف بن عمرو، در موضوع جنگ جمل، و عوامل وقوع آن، و خدمات برجسته و فعالیت‌های چشم‌گیر قعقاع بن عمرو تمیمی، قهرمان افسانه‌ای او روایت کرده است. و همین مطالب را ابن اثیر و ابن کثیر

از طبری گرفته و در تاریخ‌های خود ثبت کرده‌اند. چه ابن کثیر در آغاز سخن می‌گوید: سیف بن عمر چنین گفته ... و در پایان آن می‌نویسد: این مختصری است از آن چه ابو جعفر طبری ... .  
 ابن خلدون نیز در پایان داستان جمل خود نوشته است: این خلاصه‌ای است از جنگ جمل بنا بر روایت ابو جعفر طبری ... .  
 مورخین دیگر نیز افسانه سیف را از طبری اقتباس کرده‌اند از آن جمله میر خواند است که در روضة الصفا مطالب طبری را در جنگ جمل آورده است.

ارزیابی موارد مردود و نادرست این مطالب را شرح و تفضیلی وافی لازم است که این جا را مقام آن نیست، و ما قسمت مهمی از آن را در بخش عایشه در دوران دامادهای پیامبر خدا، در کتاب نقش عایشه در تاریخ اسلام، به دست داده‌ایم، و در این جا تنها به قسمتی از آن به طور اختصار می‌پردازیم تا روشن شود که سیف ان عمر، این افسانه پرداز قرن دوم هجری چگونه حقایق را تحریف کرده، و چه سان اسلام و تاریخ آن را به بازی گرفته، اهداف پلید و ناپاک خود، و زندقه و مانویت خویش را در لباس دوستی در کوبیدن اسان اسلام تعقیب کرده است. و نیز در خلال آنها دریافته شود که چگونه و چرا شخصیتی به اصطلاح جهانی، و تاریخ نویسی به نام چون امام المورخین ابو جعفر جریر طبری آلت دست چنان دروغ گویی شیاد و افسانه پرداز قرار گرفته است.

#### داستان جنگ جمل به روایت غیر سیف

طبری در مورد بسیج کوفیان برای شرکت در جنگ جمل روایت می‌کند:

امیر المؤمنین علی (ع)، هاشم بن عتبه را به همراه نامه‌ای به کوفه نزد ابو موسی اشعری ک از زمان خلافت عثمان حکومت آن سامان را به دست داشت اعزام فرمود، و طی آن نامه به ابو موسی فرمان داد تا از کوفیان قوای کمکی برای جنگ در بصره به خدمتش اعزام دارد.  
 ولی چون ابو موسی از دستور امام سر پیچی کرد، و در مورد اعزام کوفیان به یاری

امام اقدام ننمود، آن حضرت فرزندش حسن، و عمار یاسر را به کوفه فرستاد، و ابو موسی را از حکومت کوفه عزل فرمود.

حسن ابن علی، و عمار یاسر به کوفه وارد شدند. و در مسجد به سخنرانی و ارشاد پرداختند. و در نتیجه سخنرانی‌های آن دو بود که مردم کوفه آمادگی خود را برای شرکت در نبرد بصریان اعلام داشتند و در نتیجه، از کوفه در حدود دوازده هزار مرد جنگی به علی (ع) پیوست.

و نیز طبری در مورد نامه‌ها و گفت و شنودهایی که ظرف این مدت بین دو طرف در جریان بوده چیزی ننوشته ولی قسمتی از آنها را ابن قتیبه و ابن اعثم، سید رضی در کتاب‌های خود آورده‌اند. از آن جمله نامه زیر است که امام برای طلحه و زبیر نگاشته و برایشان ارسال داشته است:

پس از حمد و ستایش خدا و درود بر پیامبرش، شما دو تن خوب می-دانید، و بدل اقرار دارید اگر چه بر زبان نمی‌آورید و اعتراف نمی‌کنید که، من به دنبال مردم نفرستادم و از آنها نخواستم تا با من بیعت کنند، بلکه آنها بودند که مرا وادار به قبول حکومت و بیعت خود کردند، و از پای ننشستند تا با من به خلافت بیعت به عمل آوردند.

شما دو نفر نیز به همراه همان‌ها بودید. بارها به دنبال آمدید و از من خواستید تا حکومت را بپذیرم، و آرام نگرفتید تا آن وقت که به خلافت با من بیعت کردید. از طرفی مردم که به خلافت من گردن نهادند و بیعت با من را پذیرا شدند، نه به سودای مالی که فرا چنگ آرند در این راه قدم گذارده‌اند، و نه بر اثر اعمال قدرت و زور و یا خشونت و تهدیدی با من بیعت کرده‌اند.

با این همه اگر شما دو تن نیز بنا به منل و خواسته، و اختیار خود با من پیمان بسته

و به خلافت من بیعت کرده‌اید، از این راه که در پیش گرفته‌اید (و علم طغیان و مخالفت که بر افراشته‌اید و از ایجاد اختلاف و تفرقه بین مسلمانان) هر چه زودتر باز گردید، و از خدای بدل پوزش بخواهید. و اگر به خلافت خواسته دل پیمان بیعت مرا به گردن نهاده‌اید، شما را هیچ عذر و بهانه‌ای نیست بلکه این حق من است که از شما باز خواست کنم و علت این تظاهر و دورویی را جویا شوم، که چرا به ظاهر دست ارادت به سوی من دراز کردید، (و فداکاری خود را در راه هدف و برنامه حکومت من اعلام داشتید) و در باطن تخم مخالفت با من، و ایجاد اختلاف بین امت اسلامی را در سر پروراندید؟ چه به جان خودم سوگند که شما دو نفر چیزی از دیگر مهاجرین کم نداشتید، و بیچاره و ضعیف نبوده تا شایسته‌تر، و سزاوارتر از آنها به تظاهر باشید، و با تقیه خواسته دل خود پنهان دارید؟ چه (با توجه به اهمیت، و رسوایی بیرون کشیدن شأنه خود از زیر بار بیعت با من پس از این که آن را پذیرفتید و اعلام داشتید) برای شما خیلی ساده‌تر بود که همان روز اول، به زیر بار بیعت من نمی‌رفتید، و خلافت مرا گردن نمی‌نهادید.

بهانه خود را در این خود به در این مخالفت و سرکشی، خون عثمان قرار داده چنین شایع کرده‌اید که من عثمان را کشته‌ام. بین من و شما، از اهالی مدینه آنهایی حکم باشند، که پای خود از یاری هر دوی ما باز پس کشیده بی طرفی را پیش گرفته‌اند، تا معلوم کنند کشتندگاه عثمان چه کسانی هستند، آن وقت هر کس به اندازه جرمی که در این راه مرتکب شده است و بال آن را به گردن بگیرد.

پس ای دوو پیر مرد! از این افکار (پوچ و بی اساس) که در سر می‌پرورانید دست بردارید و انصراف خود را از این اقدام نابخردانه، گر چه به نظرتان ننگی عظیم است اعلام دارید، پیش از آن که به روز رستاخیز این ننگ بزرگ با لهیب آتش دوزخ به جانتان همراه گردد. و  
السلام

آن گاه عبد الله بن عباس را مأموریت داد، تا زبیر را تنها ملاقات کند و به او چنین گفت:

به سراغ طلحه نرو، چه اگر او را ببینی، او مانند گاو نری است که سر فرود آورده شاخ‌های خود را مقابل حریف گرفته آماده حمله است، مردی است متکبر و خود خواه و تند خو، به کارهای سخت و گران می‌پردازد، و می‌گوید چیزی نیست، ساده است.

اما بر عکس زبیر را ملاقات کن که مردی ملایم طبع و با گذشت بوده گوشه شنوا دارد. به او بگو پسر دابیت می‌گوید: تو مرا در حجاز (که زادگاهمان بود) آشنا و پشتیبان بودی، چخ پیش آمد که در عراق، (در سرزمین غربت) مرا بیگانه گشتی و به مخالفت و دشمنیم پرداختی؟ (سخن زیبا و دلنشین آن حضرت که می‌فرماید: **عرفتني بالحجاز، وانكرتني بالعراق، عما عدا مما بدا؟**)

ابن عباس می‌گوید: پیغام امام را بی کم و کاست به زبیر رسانیدم، زبیر لختی به فکر فرو رفت و آن گاه در پاسخ فقط گفت: به او بگو ما با همه موانعی که در این راه وجود دارد، و بیم و هراسی که بدل داریم، با این همه امیدواریم!

عبد الله فرزند زبیر نیز به من گفت:<sup>1</sup> به او بگو که بین ما دو طرف، مسأله خون عثمان مطرح است، و واگذاری انتخاب خلیفه به دست شورایی که عمر دستور تشکیل آن را داده، که در آن صورت این را باید بداین که دو نفر از آنها یعنی طلحه و زبیر در یک صف قرار گرفتند، و ام المؤمنین عایشه نیز جانب او دو را فرو نخواهد گذاشت، و با نفوذی که عایشه در مردم دارد، آنها نیز جانب وی را رها نخواهند کرد، و اگر کار به مراجعه به آراء مردم بکشد، اکثریت را عایشه و طرف داران او به دست خواهند آورد و در چنین وصفی تو تنها خواهی بود! ابن عباس می‌گوید: با این سخنان فرزند زبیر دانستم که پشت سر این حرف‌ها، فقط جنگ حکومت می‌کند. به خدمت علی (ع) باز گشتم و او را از ما وقع با خبر ساختم.

بار دیگر امام، ابن عباس را به همراهی زبید بی صوحان به خدمت عایشه مأمور

<sup>1</sup> . و قال لی ابنه عبد الله: قل له بیننا و بینک دم خلیفه، و وصیة خلیفه، و اجتماع اثنتین، و انفراد واحد، و أم مبرورة و مشاورة العامة: قال ابن عباس. فعلمت انه لیس وراء هذا الکلام الا الحرب.

و به وی چنین پیغام فرستاد:

خداوند تو را فرمان داده که در خانه خود بمانی، و به هیچ روی از آن خارج نشوی، و تو خود این را کاملاً می‌دانی. مسأله این جا است که عده‌ای تو را برانگیختند، و از نقاط ضعفت به سود خود، و زیان تو به سادگی استفاده کرده‌اند، و وا داشتند تا از خانه‌ات، خانه رسول خدا پای بیرون گذاردی، و با این پیمان که با آنها بستنی، و هم گامی و هم فکری که با آنان نمودی، مردم را به ورطه بلا و نابودی کشانیدی و آتش اختلاف و تفرقه را بین صفوف مسلمین دامن زدی.

اکنون با این همه تو را این بهتر که به خانه خود باز گردی، و به هیچ روی گرد دشمنی و جنگ برادر کشی نگردی.

چنانچه این راهنمایی، تو را قبول نیفتد و به خانه خود باز نگردی، و این آتش فتنه که تو خود بر افروخته‌ای خاموش نسازی، بی شک جنگی خونین به دنبال خواهد داشت که گروهی عظیم از انسان‌ها را به کام خود خواهد کشید، و وبال آن بی هیچ تردیدی به گردن آتش افروزان جنگ خواهد افتاد.

پس ای عایشه! از خدای بترس و از این راه که در پیش گرفته‌ای پوزش بخواه که خداوند پوزش بندگانش را پذیرا است، و بخشاینده خطاهای آنان. و مبادا علاقه‌ای که به فرزند زبیر و خویشاوندی که با طلحه داری تو را به ورطه‌ای کشاند که سر انجامش دوزخ و آتش جهنم باشد.

فرستادگان امام، به خدمت عایشه رسیدند و رسالت بگذاشتند. او در پاسخ امام تنها گفت: من چیزی در پاسخ فرزند ابو طالب نمی‌گویم، چه در سخنوری و قدرت استدلال به پای او نمی‌رسم.

و در روایت دیگر آمده است که طلحه با صدای بلند یاران خود را مخاطب ساخته گفت: به پیکار این مردم برخیزید، که شما را نیروی برابری با استدلال‌های فرزند ابوطالب نیست.

عبد الله فرزند زبیر نیز در آن روز خطبه‌ای ایراد کرد و در ضمن آن گفت:



ای مردم! علی بن ابیطالب، خلیفهٔ راستین عثمان بن عفان را کشته و اینک با سپاهی گران به جانب شما شتافته تا سرزمینشان را تسخیر و شما را به اطاعت از خود در آورد.

اکنون نوبت شما است تا مردانه به پای خیزید و با خون خواهی از خلیفهٔ خود آبرو و حیثیت خویش را نگه دارید و شرف و نوامیس، فرزندان و اموال، و بالاخره شخصیت خود را پاس دارید و در حفظ و نگهداری آنها به جان بکوشید. با وجود دلاورانی چون شما، ناموس پرستان و تعصب ورزانی چون شما، و چون شما فداکارانی در راه عثمان و عایشه، آیا روا می‌دارید که کوفیان به شهر و دیار شما در آیند و آن را تصاحب کنند؟!

این که این‌ها به شما روی آورده و به شخصیت شما توهین کرده، احساسات شما را سخت جریحه‌دار نموده‌اند، جا دارد که به خشم آید، و هر گونه ملاحظه‌ای را کنار گذارده، پاسخ اسلحهٔ آنها را با اسلحه بدهید، و به نبرد و پیکار با آنها پردازید. در نبرد با علی (ع) هیچ تردید و دلی نداشته باشید که او جز خود هیچ کس دیگر را لایق و سزاوار حکومت و خلافت نمی‌شناسد. به خدا قسم اگر او بر شما دست یابد و پیروز شود، دین و دنیای شما را به تباهی خواهد کشید و شما را به خاک مذلت و نیستی خواهد نشانید... و از این مقوله سخن بسیار گفت.

سخنان فرزند زبیر به علی بن ابیطالب (ع) گزارش داده شد، امام روی به فرزند خود حسن کرد و فرمود: ای فرزند! به پاسخ گویی فرزند زبیر برخیز:

فرزند علی (ع) از جای برخاست و پس از حمد و ستایش خدا، و درود بر روان پاک پیامبر اسلام گفت:

ای مردم! ما سخنان فرزند زبیر را در حق پدرم شنیدیم که می‌گوید او عثمان را کشته است. چه بهتانی قطرگ. شما ای گروه مهاجرین و انصار! و شما ای مسلمانان! شما بهتر می‌دانید که زبیر در حق عثمان چه می‌گفت، و او را چه نام گذاشته بود و به چه اسمی او را به مردم معرفی می‌کرد و عاقبت چه بر سرش آورد، و چه جنایت‌ها که

در حق عثمان مرتکب شد و چه ستم‌ها که به او کرد. اما طلحه، همین طلحه، عثمان هنوز زنده بود که پرچم مخالفت و طغیان را علیه او برافراشت، و پرچمش بر بیت المال در اهتزاز بود، و بر خزانه عمومی ملت بر خلاف حق و عدالت دست تسلط دراز کرد. در حالی که عثمان هنوز حیاط داشت و خلیفه بود.

با این سوابق که این دو تن در طول خلافت عثمان داشته‌اند و (این همه خیانت‌ها و جنایت‌ها که بر او روا داشته‌اند، و سرانجام به خاک و خونش کشیده‌اند) ایشان را نمی‌رسد که پدر مرا به کشتن عثمان متهم نمایند، و زبان به بد گویی او بگشایند. اگر ما بخواهیم آن چه را که لازم است در باره آنان بر زبان خواهیم آورد.

اما این که می‌گویند، علی (ع) قدرت را به زور به دست آورده و بر مردم حکومت می‌کند، بزرگ‌ترین دلیلی که فرزند زبیر در مقابل این ادعا ارائه می‌دهد این است که می‌گوید پدرش به دست، با علی بیعت کرده است نه با قلبش. با این سخن او اقرار و اعتراف بر بیعت می‌کند و سپس بهانه تراشی می‌نماید، اگر راست می‌گوید در این مورد دلیل و برهانی بیاورد، ولی هرگز نمی‌تواند.

و اما شگفت فرزند زبیر از روی آوردن کوفیان بر بصریان بسی بی مورد است. زیرا چه تعجبی دارد اگر هواداران حق و حقیقت بر پیروان تباهی و گمراهی بتازد؟

اما یاران و یاری دهندگان عثمان: ما با آنها سر جنگ و نبرد نداریم، بلکه نبرد ما علیه آشوب‌گران و اخلال‌گرانی چون آن بانوی شتر سوار، و یاران و پیروان او می‌باشند، نه انصار عثمان.<sup>1</sup>

<sup>1</sup> . علی مدارا می‌کرد تا شاید وضعی پیش آید و جنگی صورت نگیرد و خون بی گناهی ریخته نشود و از این بیشتر در صفوف مسلمین شکاف نیفتد. پیغام می‌داد، نامه می‌فرستاد، صبر و شکیبایی می‌کرد نصیحت و ارشاد می‌فرمود، حقایق را باز گو می‌نمود تا مگر از این ده گذر آتش فتنه و آشوبی را که هواداران جمل و سردمداران آن بر افروخته بودند به سر پنجه تدبیر خاموش سازد. شاید او بیهوده می‌کوشید تا مگر سوابق درخشان و تابناک، و فداکاری‌های صدر اسلام اصحابی چون طلحه و زبیر را از دست خوش حوادث و اتفاقات ناگوار محفوظ دارد. چه دیده آنها را ریاست دنیا، و حکومت سخت کور ساخته تا آنجا که دین خدا و حقیقت اسلام، و آن همه سفارشات پیامبر خدا را پشت سر انداخته بودند.

آیا به راستی اقدامات آنان را که این همه خون انسان‌ها به دنبال داشت به چه چیز جز مخالفت با خدا و پیغمبرش می‌توان تأویل کرد، و به روز رستاخیز در پیشگاه عدل الهی چه پاسخ خواهند داشت؟! (سردار نیا)

چون فرستادگان امام، از نزد عایشه و طلحه و زبیر باز گشتند و پیغام آنان را که بوی خون می‌داد و اعلان جنگ داده بودند به امام گزارش دادند. علی برخاست سپاس و ستایش خدا را به جای آورد، و بر پیامبر و خاندانش درود فرستاد و سپس گفت: ای مردم! من با اینان مدارا کردم، و ملایمت و نرمی نشان دادم تا مگر آنها نیز شرمی داشته باشند، و از تحریک دیگران و ایجاد تفرقه و اختلاف بین مسلمین کوتاه آیند.

آنان را به پیمان شکنی و گسستن قید بیعتشان سرزنش نمودم، و موارد سرکشی و گمراهیشان را آشکارا به آنها نشان داده گوشزد نمودم، و در ارائه طریق حق و راستی اصرار ورزیدم شاید به خود آیند و پیروی از حق را بر باطل اختیار کنند، ولی زیر بار نرفتند و پیروی از هوای نفس را بر حقیقت مقدم داشتند و دعوت مرا اجابت نکردند، و بر عکس در مقام بیم دادن و ترسانیدن من بر آمدند و پیغام داده‌اند که خود را برای رویارویی با ضربات نیزه و شمشیر آماده سازم و این که به خیره خود را به آرزوهای دور و دراز خوش داشته است، و تو را به اشتباه و غرور انداخته.

سوکیان به سوکشان بنالند. در باره من چه تصور می‌کنند، و مرا چگونه مردی به حساب آورده‌اند؟ در حالی که هم آنها به چشم خود دیده، و به تمام وجود دریافته‌اند که من نه آن مردی هستم که از تهدید دشمن به نبرد به هر اسم، و یا از چکاچاک شمشیر و غوغای میدان جنگ بیمی به دل راه دهم. و لقد انصف القارة من راماهما.<sup>1</sup>

---

<sup>1</sup> . «قد انصف القارة من راماهما» مثلی است در زبان عرب، و موضوع آن چنین بوده است که افراد قبیله قاره در تیر اندازی و کمان کشی سخت ماهر و شهرتی بسزا داشتند و در این فن کسی نمی‌توانسته است که با آنها برابری کند. پس وقتی که طلحه و زبیر امام را به جنگ می‌طلبند، مثل این است که قبیل قاره را به تیر اندازی فرا خوانده او را تهدید کرده باشند. و روی همین اصل امام این مثل را در سخنان خود آورده است.

(این که مرا در این فتنه و آشوبی که خود بر انگیزته، و در پاسخ فرستادگانم به میدان نبرد فرا خوانده‌اند، و به جنگ تهدید کرده‌اند، و در مورد جنگ و نبرد با من به حق و انصاف رفتار کرده‌اند.)  
 بگذار تا بغرند، حماسه بخوانند، و معرکه بگیرند، آن گاه خودی بنمایانند که ما را نیازی به خود نمایی نیست. آنان خود از دیر باز مرا در میدان‌های نبرد دیده‌اند و ضرب دستم را در پهنه کارزار به خوبی دریافته‌اند.

اکنون مرا چگونه می‌یابند؟ من همان علی، همان ابو الحسنی هستم که دیروز صفوف به هم فشردهٔ مشرکین را از هم می‌شکافتم، و قدرت آنها را در هم می‌شکستم. امروز نیز با همان قلب مطمئن و قوی با دشمنانم رو به رو خواهم گردید، و هیچ بیم و هراسی هم به دل راه نخواهم داد چه، من به وعده‌ای که خدا به یاری من فرموده ایمان دارم، و به حقانیت خود در این راه که در پیش گرفته‌ام یقین دارم، و در این ایمان ثابت هیچ شک و تردیدی راه ندارد... تا آن جا که فرمود:

بار خدایا! تو می‌دانی که طلحه بی‌عتم را شکست، و هم او بود که بر عثمان شورش کرد و عاقبت او را کشت، آن گاه به ناروا مرا به کشتن او متهم ساخت. بار خدایا او را مجالی برای خود نمایی نده.

خداوندا! زبیر خویشاوندی مرا نادیده گرفت و با من قطف رحم کرد و بی‌عتم را شکست، و دشمنان را به جنگم کشانید، بار خدایا هر طور که می‌خواهی شرش را امروز از من دور گردان. آن گاه از منبر به زیر آمد.

سفارش‌های امام پیش از جنگ

حاکم و ذهبی و متقی می‌نویسند: علی (ع) در روز جنگ جمل با بانگ بلند

به سپاهیان خود چنین فرمود:

پیش از آن که آنها جنگ را آغاز کنند، شما مجاز نیستید تا کسی را به نیزه یا تیر بزنید، و یا شمشیری بر کسی فرود آورید و به نبرد پیش دستی نمایید. بلکه پیش از این که پیکار آغاز شود، با آنها به رفق و مدارا رفتار کنید، و به نرمی با آنها سخن بگویید، و بیانی گرم و دوستانه داشته باشید. چه هر که در این جا با پیروی از دستورات امام رستگار گردید، روز باز پسین نیز رستگار خواهد بود.

راوی می‌گوید: دو سپاه رویاروی یکدیگر به صف ایستاده بودند، و تا ظهر هیچ اقدامی از دو طرف صورت نگرفت، مگر این که هواداران جمل که گاه با هم و دسته جمعی بانگ بر می‌داشتند (یا لئارات عثمان) پشتابید به خون خواهی عثمان. که امیر المؤمنین دست‌های خود را به آسمان بلند کرد و فرمود: بار خدایا! کشندگان عثمان را امروز به خاک هلاک افکن.

راویان، و نویسندگان دیگری نیز آورده‌اند: چون دو سپاه رویاروی یکدیگر قرار گرفتند، امام به سپاهیان خود فرمود:

سپاس خدای را که شما پیروان من بر حق هستید، بنا بر این خود داری و مدارا و جوانمردی کنید، تا هیچ بهانه‌ای برای آنها باقی نماند. و بهانه آغاز جنگ را به آنها ندهید، تا آنها به نبرد آغاز کنند که خود دلیل دیگری بر حقانیت شما خواهد بود.

و در آن هنگام که نبرد آغاز گردید، بر زخمی‌ها رحمت آورید، و آنان را نکشید و چون دشمن شکست خورد، و روی به گریز نهاد، فراریان را دنبال نکنید. و کشته شدگان میدان نبرد را برهنه نسازید، و گوش و بینی ایشان را نبرید و مثله نسازید.

چون به شهر و دیار آنها دست یافتید، پرده حرمت نوامیس آنها را پاره نکنید، و بی دستوری به خانه‌ای وارد نشوید، و به اموال و دارایی آنها به چیزی تجاوز ننمایید.

مسعودی دنباله سخنان امام را چنین آورده است:

... مال و دارایی آنان بر شما حرام است، مگر آن چه را که در اردوگاه دشمن

از ابزار جنگی، و چارپایان، و بردگان، کنیزان به دست آورید. به جز این‌ها بقیه اموال آنها طبق قانون اسلام و کتاب خدا ارث است، و به بازماندگانشان تعلق خواهد داشت.

هیچ بانویی را حق ندارید به پرخاش وا دارید، و او را آزار دهید، اگر چه ناسزایان بگویند، و به شرف و نوامیستان توهین کند، و به پاکان، و فرمان روایان دشنام دهد. چه آنها به خرد و روان ضعیف و ناتوانند و در خور ملاحظه و گذشت، و ما آن روز که در رکاب رسول خدا به کفار می‌جنگیدیم، دستور داشتیم تا از آنها در گذریم، با وجودی که ایشان زنانی کافر بودند و مشرک. و در گذشته اگر مردی زنی را به عصا یا چوب دستی خود می‌آزرد، پس از او حتی بازماندگانش نیز به آن کار زشت و خلاف او سرزنش و نکوهش می‌شدند.

#### هوا داران جنگ را آغاز می‌کنند

حاکم در مستدرک نوشته است که زبیر به اطرافیان خود گفت: سپاهیان علی را تیر باران کنید: گویی زبیر بدین وسیله می‌خواست آغاز جنگ را اعلام کند.

ابن اعثم و دیگران روایت می‌کنند که عایشه گفت: مثنی سنگ ریزه به من بدهید! آن گاه مثنی سنگ ریزه به سوی سپاه علی پاشید و تا آن جا که در قدرت داشت فریاد کشید: روی‌ها سیاه باد!

عمل عایشه تقلیدی بود از رفتار رسول خدا در جنگ حنین با مشرکین. واکنش این کار عایشه این شد که مردی از سپاه علی، خطاب به عایشه فریاد کشید: این تو نبودی که سنگ ریزه پراندی بلکه شیطان بود که سنگ ریزه پاشید.<sup>1</sup>

<sup>1</sup> سخن عایشه: شاهت الوجوه: و پاسخ آن مرد و ما رمیت اذومیت و لکن شیطان رمی: و موضوع این بود که در جنگ حنین پیامبر خدا مثنی سنگ ریزه بر لشکر مشرکین پاشید و فرمود شاهت الوجوه. (روی‌ها سیاه باد) آیه نازل شد که و ما رمیت و لکن الله رمی (ای پیامبر! این تو نبوده‌ای که سنگ ریزه انداختی بلکه خدا انداخت) این کار عایشه و جواب آن مرد اشاره‌ای به آن کار رسول خدا بوده است.

طبری و دیگران روایت می‌کنند:

علی (ع) روز جنگ جمل قرآنی را به دست گرفت و در میان سپاهیان‌ش گردید و فرمود:

چه کسی این قرآن را به سپاه دشمن عرضه می‌کند و آنان را به پیروی و عمل به آن فرا می‌خواند و حال آن که کشته خواهد شد؟ جوانی نو رسته از کوفیان که قبایی سفید پنبه دوزی شده بر تن داشت پیش آمد و گفت: من، امام چون در او نگریست، و کم سالی او را دید از وی روی بگردانید و سخن خود از سر گرفت. باز همان جوان آمادگی خود را برای این فداکاری اعلام کرد. علی قرآن را به او داد.

جوان روی به جانب سپاه هواداران جمل نهاد، و طبق دستور امام آنان را به عمل به قرآن، و پیروی از دستورات آن فرا خواند. جنگ افروزان بصره، ب این اقدام علی حتی لحظه‌ای هم زحمت فکر کردن را به خود ندادند و ناجوانمردانه دست راست آن جوان را با ضربه شمشیر از بدن جدا ساختند. جوان قرآن را به دست چپ برداشت و هم چنان به تبلیغ مأموریت خود پرداخت که دست چپ او را نیز از بدن انداختند. جوان قرآن را با بازوان بریده بر سینه خود بلند کرد، خون سیل آسا از هر دو دست بریده او بر قرآن و بر قبای سفید و بلندش جاری بود و او هم چنان تبلیغ می‌کرد تا سر انجام به خاک هلاکش افکندند!

طبری همین داستان را به روایت دیگر چنین آورده است:

علی به یارانش گفت: کدام یک از شما این قرآن را به آنان عرضه می‌دارد و به پیروی از محتوای آن فرا می‌خواند، حتی اگر دستش بریده شود، قرآن را به دست دیگر بگیرد، و اگر آن دست هم قطع شود، قرآن را به دندان عرضه بدارد؟ جوانی کم سن و سال گفت: من علی هم چنان پیشنهاد خود را تکرار می‌کرد، و در میان یارانش می‌گردید، و هیچ کس جز آن جوان پیشنهاد امام را نپذیرفت. علی قرآن را به او داد و گفت: این قرآن را بر آنان عرضه کن و بگو کتاب خدا از اول تا به آخر آن بین ما و شما حکم و داور باشد، و خدای را در ریختن خون یک دیگر فرا چشم داریم، و

بی‌سببی خون یک دیگر را نریزیم.

جوان قرآن را به دست گرفت و به جانب سپاه دشمن پیش رفت و به تبلیغ رسالت خود پرداخت و همان طور که گفته شد دست‌هایش را بریدند تا قرآن را به دندان گرفت و سرانجام او را کشتند. پس از این واقعه بود که علی گفت با این جرأت و جسارت که جانب حرمت قرآن را نگه نداشتند، نبرد با ایشان واجب شد.

مادر آن نوجوان در سوگ فرزندش چنین نوحه سرایی می‌کرد:  
 «بار خدایا! (فرزندم مسلم) از آنان نه‌راسید و ایشان را به کتاب خدا فرا خواند، و مادرشان (عایشه) ایستاده بود و آنها را می‌نگریست که چگونه در گمراهی و سرکشی با یک دیگر قرار گذاشته‌اند، و ایشان را از این کارشان نهی نمی‌کرد، در حالی که ریش آنها به خون خضاب می‌گردید.»

ابو مخنف نوشته است که بانوی نوحه‌گر بر آن جوان، ام ذریح عبديه بوده است.

ابن اعثم می‌نویسد: آن نوجوان از قبیله مجاشع بود، و آن کس که دست او را با ضربت شمشیر قطع کرد یکی از نوکران عایشه بوده است. مسعودی می‌نویسد:

عمار یاسر بین دو سپاه به سخن پرداخت و گفت: ای مردم! شما با پیامبرتان انصاف نکردید، چون همسران خود را در خانه‌های خود به جای گذاشتید، و همسر او را (عایشه) به میدان نبرد کشانیدید، و در معرض شمشیرها و نیزه‌های رزمندگان کارزار قرار دادید. و نیز مسعودی روایت می‌کند:

عایشه در هودجی قرار داشت که از لوح‌های تخته ساخته شده، آن را با پلاس و پوست گاو پوشانیده و در زیر، آن را با نم محکم کرده بودند، و برای این که جنگ افزارها بر آن کارگر نباشد و در برابر ضربات شمشیر و نیزه محفوظ بماند، بر روی همه آنها زره‌های آهنی انداخته بودند. و این مجموع که بر روی شتری قرار داشت دژی فولادین



و زره پوشی مطمئن می‌نمود. عمار، چون از سخن گفتن با آن مردم بیرداخت، قدم پیش گذاشت و در مقابل هودج عایشه قرار گرفت و از او پرسید:

- مرا به چه دعوت می‌کنی - و از ما چه می‌خواهی؟ - عایشه جواب داد:

- به خون خواهی عثمان! عمار گفت:

- خدا بکشد سرکش را، و هر کس که نا حق چیزی را طلب کند.

پس از این گفت و گو عمار بار دیگر روی به مردم کرد و گفت:

ای مردم! شما بهتر می‌دانید که دست‌های کدام یک از ما به خون عثمان رنگین است؟

در این موقع هواداران جمل عمار را هدف تیرهای جان کاه خود گرفتند و به سختی تیر باران نمودند. عمار در چنان هنگامه‌ای روی به جانب عایشه کرد و فی البداهه چنین سرود:

«فتنه را تو بنیان نهادی، و ناله و شیون را بر عثمان تو نخستین بار دادی. پس طوفان و باد از تو بود و باران از تو، تو فرمان به کشتن خلیفه عثمان دادی. و ما آن کس را که فرمان داده ایت قاتل می‌شناسیم.»

تیرهای دشمن چون باران به سوی عمار می‌بارید. ناگزیر اسب خود را بر جهانید و به سپاه امام باز گشت و به علی گفت: ای امیر المؤمنین منتظر چه هستی، این مردم در پاسخ شما چیزی جز به راه انداختن جنگ و خون ریزی در سر ندارد.

علی فرمان پاسخ به حمله می‌دهد

ابو مخنف و دیگران نوشته‌اند که هواداران جمل سپاه علی را به شدت تیر باران کردند، تا جایی که سپاهیان امام به تنگ آمده گفتند: ای امیر المؤمنین، دستوری ده که تیرهای دشمنان ما را درو می‌کند.

امام در خیمه کوچکی بود که کشته‌ای را به خدمتش آوردند و گفتند: این فلانی است که کشته شد. امام فرمود: بار خدایا گواه باش. و اضافه کرد صبر کنید و شکیبایی داشته باشید، تا برایشان عذر و بهانه‌ای باقی نماند. در همین احوال عبد الله بدیل

برادرش عبد الرحمن بدیل را که جزء اصحاب رسول خدا، و بر اثر تیر هواداران جمل از پای در آمده بود به دوش کشیده به خدمت علی آورد، و جسد بی جان وی را پیش روی او بر زمین نهاد و گفت: ای امیر المؤمنین! این برادر من است که به شهادت رسیده است. علی (ع) گفت: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**. آن گاه فرمان داد تا زره رسول خدا را که ذات الفضول نام داشت برایش آوردند، آن را پوشید و چون بر شکم حضرتش آویخته شد، به یکی از خاندانش دستور داد تا میان آن را با دستاری ببندد. سپس ذو الفقار را حمایل ساخت و پرچم سپاه رنگ پیامبر را که عقاب نامیده می‌شد به دست فرزندش محمد حنفیه داد، و به دو فرزند دیگرش حسن و حسین فرمود:

از آن روی پرچم را به دست برادرانتان دادم، و شما دو تن را در این مورد نادیده گرفتم، که مقام و موقعیت شما، با نسبتی که با رسول خدا دارید بس گرامی و پر ارج است.<sup>1</sup>  
ابو مخنف می‌نویسد:

امیر المؤمنین علی (ع) در حالی که این آیه: **{أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَزُلْزَلُوا}**<sup>2</sup> را تلاوت می‌فرمود در میان سپاهیان خود می‌گردید. آن گاه فرمود:

صبر و شکیبایی را خداوند به ما و شما ارزانی داد، و به پیروزیمان سر افزای عنایت فرماید، و به هر کاری یار و پشتیبانمان باد. ما به همین مقدار از نقل عین مطالب مورخان در چگونگی بروز جنگ بین سپاه امام، و هواداران جمل بسنده کردیم، و از باز گویی بقیه مطالب چون رویارویی

<sup>1</sup> . چون در جنگ‌ها همه تلاش لشکر دشمن بر این است که پرچم دار را از پای در آورد، اما خواست این آسیب متوجه دو نبیره پیامبر خدا نگردد. و در روایتی دیگر آمده است که حضرت پس از جنگ در جواب سؤال محمد فرمود: فرزندم تو به منزله دست و بازوی من هستی، و آن دو به منزله دو چشم، مرد با دست خود گزند را از چشمان خود دور می‌کند.

<sup>2</sup> . آیا گمان می‌برید به بهشت در آید، و برای شما پیش نیاید مانند آنان که پیش از شما در گذشتند، جنگ‌ها و سختی‌ها به ایشان رسید و تکان‌ها خوردند... . سوره بقره، آیه 214.

زبیر و علی پیش از آغاز نبرد که باعث شد تا زبیر میدان جنگ را ترک گوید، و دست از دشمنی و مخالفت با امام بردارد. یا کشته شدن طلحه به دست مروان حکم درگیر و دار جنگ و امثال این‌ها دوری جستیم، و تنها به چگونگی پایان یافتن جنگ جمل می‌پردازیم، تا سنجش و مقایسه احادیث سیف بن عمر در باره جمل و سخن راویان دیگر کاملاً میسر و فراهم گردد.

#### چون شتر کشته شد جنگ پایان یافت

ابو مخنف می‌نویسد:

چون امام دید که پیرامون افسار شتر عایشه باران مرگ می‌بارد، و داس اجل رزمندگان او هواداران جمل را درو می‌کند، و تا دستی شتر را می‌گیرد از بدن می‌افتد و جان‌ها پیرامون آن بیاد می‌رود. فرمود: اشتر و عمار را بخوانید، چون آن دو به خدمت رسیدند، امام به ایشان فرمود: پیش روید و این شتر را به خاک اندازید، چه مادام که این شتر بر پاست، آتش جنگ فرو نمی‌نشیند که هواداران جمل، شتر عایشه را قبله خود ساخته‌اند.

طبری می‌نویسد:

علی فریاد زد: شتر را پی کنید. چه اگر شتر از پای در آید، جنگ پایان می‌یابد و سپاهیان هوادارش پراکنده می‌شوند.  
در روایت دیگر ابو مخنف آمده است:

علی چون مرگ رومندگان را پیرامون شتر عایشه به چشم دید، و دریافت که مادام آن شتر بر پاست آتش ج نگ فرو نخواهد نشست، شمشیر برهنه خود را بر دوش نهاد و به جانب شتر شروع به پیشروی کرد، و فرمان داد تا یارانش نیز چنان کنند، و چون او به سوی هواداران جمل و افسار داران آن حرکت نمایند.

در آن موقع افسار شتر عایشه بین افراد قبيله بنی ضبه دست به دست می‌گردید، و هر یک از آنها که به خاک می‌افتاد، دیگری می‌جست و افسار را به دست می‌گرفت تا

کشته می‌شد. تنور جنگ پیرامون شتر عایشه به شدت زبانه می‌کشید، و افراد قبیله بنی ضبه، افسار داران شتر او به سرعت و یکی پس از دیگری به خاک و خون در می‌غلطیدند و جمعی بسیار از آنها کشته شد، تا این که علی و یارانش صف دفاع و مقاومت ایشان را در هم شکستند، و به جای آنان خود در کنار شتر عایشه قرار گرفتند. در این حال امام به یکی از افراد قبیله نخل به نام بجیر گفت: ای بجیر شتر را در یاب بجیر با شدت شمشیری بر تهی گاه شتر زد که بر اثر آن شتر به پهلو در آمد، و سینه بر زمین کوبید، و چنان نعره‌ای سر داد که به آن شدت تا آن موقع شنیده نشده بود.

چون شتر عایشه فرو افتاد و کشته شد، هوادارانش از پیرامون آن چون سیل ملخ که در معرض طوفان قرار گرفته باشد پراکنده شده روی به گریز نهادند، و به یک باره آتش جنگ فرو نشست. امام بانگ زد، طناب‌های هودج را ببرید. یاران علی به سرعت طناب‌هایی را که هودج را بر پشت شتر محکم کرده بود از هم گسیختند، و هودج را که عایشه در آن قرار داشت بر روی دست بلند کردند و بر زمین نهادند.

#### عفو عمومی امام

چون کارزار پایان یافت سخن گوی علی به دستور امام بانگ زد: به زخمی‌ها آسیبی نرسانید. فراریان را دنبال نکنید و آنان را مجروح نسازید. از سپاه دشمن هر کس که اسلحه بر زمین گذارد، در امان است. آن کس که در خانه خود قرار می‌گیرد، و در به روی خود ببندد در امان است و سپس همه را امان داد و به این ترتیب عفو عمومی صادر، و همگی از حمایت او برخوردار شدند.

#### طبری روایت می‌کند:

طبق دستور علی، محمد فرزند ابو بکر برادر عایشه، عایشه را با هودجش به گوشه‌ای برد و برایش خیمه‌ای مخصوص بر پا داشت. سپس علی (ع) به پشت خیمه آمد و ضمن سخنانی بسیار به عایشه گفت: مردم را وادار ساختی تا علیه من قیام کنند، و آنان را بر انگیختی، و به جان یک دیگر انداختی، تا یک دیگر را به خاک و خون کشند.

طبری آن سخنان بسیار امام را نیاورده، و حتی ننوشته که شامل چه مطالبی بوده است.<sup>1</sup>

مسعودی در مروج الذهب خود می‌نویسد:

علی (ع) به عایشه فرمود: آیا رسول خدا تو را چنین دستور داده بود؟ آیا او به تو نفرموده بود که در خانه‌ات آرام بگیری، و پای از آن بیرون نگذاری؟ به خدای سوگند آنان که تو را به میدان نبرد کشیدند، و پردگیان و بانوان خود را در خانه خویش در امان نهادند به تو ستم کرده‌اند.

طبری می‌نویسد: عایشه در پاسخ امام گفت:

ای فرزند ابو طالب! اکنون که جنگ را بردی و پیروز شدی از گذشته در گذر. امروز با قوم و خویش خود چه خوب رفتار کردی! و نیز طبری روایت می‌کند که چون جنگ پایان یافت عمار یاسر به عایشه گفت:

- ای ام المؤمنین! کردار تو، از وصیتی که به تو شده است چقدر دور است؟! عایشه سخن عمار را نشنیده گرفت و پرسید:

- تو ابو الیغظانی؟ عمار پاسخ داد:

- آری. عایشه گفت:

- به خدا سوگند که همیشه سخن به حق میرانی! عمار جواب داد:

سپاس خدای را که حکم به سود من بر زبانت راند.

بررسی سند روایات سیف در باره جنگ جمل

راوی سخنان سیف، آن جا که در داستان فتنه<sup>2</sup> سخن می‌گوید محمد و مستنیر است که پیش از این دانستیم وجود خارجی نداشته‌اند و از آفریده‌های شخص سیف بن

<sup>1</sup> . آن وقت همین طبری (واوی) از افسانه‌های عجیب و قریب سیف دروغ پرداز را پس و پیش نمی‌کند. شما می‌دانید سر این کار طبری چیست؟ چقدر خوشحال می‌شدید اگر ما را از آن با خبر می‌فرمودید. (سردار نیا)

<sup>2</sup> . مورخین داستان قتل عثمان و جنگ جمل را فتنه نامیده‌اند.

عمر می‌باشند.

راوی دیگر او قیس بن یزید نخعی است که از او سه حدیث، و جریر بن اشرس که از وی نیز دو حدیث، و صصعه مزنی، و مخلد بن کثیر که از هر یک از دو نفر اخیر یک حدیث در تاریخ طبری روایت کرده است می‌باشند. ما نام این چهار راوی را جز در احادیث سیف، در هیچ کجای دیگر نیافتیم، بنا بر این آنها را هم جزء آفریده‌های سیف به حساب می‌آوریم. هم چنین راوی دیگری را به نام پی مردی از قبیله بنی ضبه، نیز مردی از قبیله بنی اسد معرفی می‌کند که ما ندانستیم نام این دو تن ضبه-ای و اسدی را چه خیال کرده است تا در فهرست طبقات راویان حدیث به شناسایی آنها اقدام کنیم.

#### نتیجه بررسی سخنان سیف با دیگران

روایت‌های سیف بن عمر تمیمی، با خلق آن افسانه‌ها و کارها و مأموریت‌های اعجاب انگیز قهرمان افسانه‌ایش ققاع بن عمرو تمیمی، همگی در اصل با گفته‌های مورخین، از آشوب‌های زمان عثمان به بعد مخالف و مغایر است.

سیف می‌گوید که ققاع باعث شد تا مردم کوفه به یاری علی بشتابند در صورتی که دیگران متفقند که اعزام نیروی کوفیان، وسیله حسن بن علی، و عمار یاسر، و مالک اشتر انجام پذیرفته است.

سیف می‌گوید امام، ققاع را به سفارت برای طرح آشتی با هواداران جمل مأموریت داد، در حالی که این مأموریت را ابن عباس، و فرزند صوحان انجام داده‌اند.

سیف مدهی است که سران جمل و هواداران آنها، با تمام قوا پیام‌های آشتی و نصیحت‌های امام را به چیزی نگرفتند، و به جنگ با امام ثابت قدم و شتاب زدگی نشان داده و او را به جنگ و نبرد تهدید کردند.

سیف تنها گوینده‌ای است که می‌گوید سبائیان کنگره‌ای از سران خود، که در

رأس آنها عبد الله سبأ قرار داشت، در همان شب جنگ تشکیل دادند، و فرزند سبأ در مقام یک پیشوای دور اندیش گزارش‌های لازم را به گوش سران مجمع رسانید و متذکر شد نقشه اهریمنی آنها نقش بر آب شده، و دو سپاه که به عنوان پیکار رویاروی یک دیگر قرار گرفته‌اند، صبح گاهان دست دوستی و آشتی با یک دیگر را می‌فشارند، و راه و چاره را از هر یک از رؤسای شیطان صفت یمانی چون خود را جویا می‌شود، و سر انجام نظر شیطانی خود را در میان می‌گذارد که سبائیان باید خود را در میان دو سپاه جا زده و سحر گاهان بدون این که سران دو سپاه اطلاعی حاصل نمایند آتش جنگ را بر افروزند، که کنگره سبائیان این رأی را می‌پسندد و در پی اجرای آن متفرق می‌شوند.

سیف با زرنگی خاص خود، این کنگره را همانند کنگره‌ای قرار داد که کفار قریش در دار الندوه و برای کشتن پیامبر خدا تشکیل داده بودند. در آن کنگره شیخ نجدی (شیطان که به صورت او در آمده بود) نظر یکایک اعضاء کنگره دار الندوه را می‌شنود، سپس خود همه آنها را رد کرده رأی خود را به اعضاء ارائه می‌دهد.

اختلافی که در میان این دو کنگره شیطانی در دو زمان متفاوت به چشم می‌خورد این است که کنگره دار الندوه به رهبری شیخ نجدی مواجه با شکست می‌شود و رسول خدا جان سالم به در می‌برد، در صورتی که در این کنگره که ریاست آن را عبد الله سبأ به عهده داشته است نقشه‌های اهریمنانه او عملی می‌شود، و بدون این که سران دو سپاه مضری، چون امیر المؤمنین و عایشه و طلحه و زبیر از آن اطلاعی پیدا کنند و یا قبلاً رضایت خاطر ایشان جلب شده باشد دو سپاه را در دل شب به جان یک دیگر می‌اندازند، و جنگ برادر کشی، و آتش اختلاف و نفاق را بین جامعه مسلمان دامن می‌زنند!

نتیجه طرح چنین داستانی، با چنان ریزه کاری‌هایی که از هر حیث و هر جهت با سیاست قدرت مطلقه روز هماهنگی داشته این می‌شود که گناه خون‌هایی که در چنان جنگ خانمان بر انداز و چندش آور بر زمین ریخته شده است تماماً و تنها به گردن عبد الله بن

سبأ رهبر و لیدر سبائیان یمانی می‌افتد و دامن آتش افروزان حقیقی جنگ چون عایشه و طلحه و زبیر از سران قبیله مضر از لوث چنان اتهامی پاک می‌ماند. و از طرفی تا پایان جهان بار ننگ و رسوایی چنان اقدام تبه کارانه دور از انسانیتی بر دوش قبایل قحطانی یمانی سنگینی خواهد کرد. این نخستین و آشکار ترین برداشتی است که سیف از به هم بافتن چنان افسانه‌ای عایدش می‌شود و در آن تعصبات قبیله‌ای خود را به نحوی دل خواه ارضاء می‌نماید.

از طرف دیگر در سایه حمایت قدر مطلقه روز با خلق چنان افسانه‌ای، حقایق را تحریف کرده مسیر تاریخ اسلام را بنا به ذوق و سلیقه هم مسلکان مانوی خویش تغییر می‌دهد، و جامعه مسلمین را دست خوش اختلاف آراء و عقاید کرده به جان یک دیگر می‌اندازد و در پاسخ به ندای زندقه خود تیشه بر ریشه اسلام می‌زند و مقدمات تضعیف آن را فراهم می‌سازد.

در صورتی که دیدیم بر عکس گفته سیف دایر به موافقت هواداران جمل به آنتی و صلح، امام مسلم مجاشعی آن جوان نو رسیده را با قرآن به جانب آنها می‌فرستد تا ایشان را به عمل قرآن و قبول دستورات آن بخواند، که عکس العمل هواداران جمل بریدن دست‌ها و کشتن آن نوجوان است.

اما آن چه را که سیف در مورد داری مالک اشتر نخعی یمانی از جنگ عنوان کرده است، با شهرت مالک به شجاعت و دلاوری نیازی به پاسخ ندارد.

سیف می‌گوید در حقیقت قعقاع بن عمرو با صدور فرمان کشتن شتر عایشه جنگ را پایان داد. در حالی که این امر وسیله امام صادر شد، و خود و یارانش رأساً به این مهم اقدام کرده‌اند.

سیف نوشته است که پیش از پایان جنگ، این قعقاع بن عمرو بود که عفو عمومی داد. و گفت شما در امانید، در صورتی که دیدیم این فرمان وسیله سخن گوی امام و طبق دستور آن حضرت ابلاغ شده است. به فرض هم اگر قعقاعی وجود داشته باشد، او را در برابر امام و پیشوای ملت چه حد است که چنین دستوری را از پیش خود



صادر کند.

و نیز سیف مدعی است که در پایان نبرد، قعقاع و چند تن دیگر هودج عایشه را از پشت شتر کشته شده برداشتند و به گوشه‌ای نهادند، و حال آن که امام بود که دستور داد تا محمد فرزند ابو بکر و برادر عایشه چنین کاری را عهده دار شود.

در آخر سیف سخنانی را به امام، و هم چنین ام المؤمنین عایشه نسبت داده است که همگی بر خلاف حقیقت و مطالبی است که سایر تاریخ نویسان از طرق مختلف نوشته‌اند.

#### دست آورد داستان جمل

در احادیث سیف، در آشوب‌هایی که از زمان عثمان به بعد وقوع یافته است، برای هیچ کس چون قعقاع بن عمرو تمیمی قهرمان افسانه‌ای، چنین فعالیت چنین چشم گیر و شایان تمجیدی در فرو نشاندن آتش آن آشوب‌ها به دست داده است.

چه این قعقاع است که سبائیان آشوب‌گر را از تجمع در مسجد کوفه باز می‌دارد؛ و آتش فتنه‌ای که می‌رفت بین آنها و فرماندار در آن روز زبانه کشد خاموش می‌سازد.

و هم او بوده است که به فرماندهی سپاهی روی به جانب مدینه می‌گذارد تا خلیفه محصور، عثمان بن عفان را از محاصره متجاسرین و اخلال گران برهاند، ولی چون در راه مدینه خبر کشته شدن عثمان را می‌شنود، ناگزیر به کوفه باز می‌گردد.

و نیز هم قعقاع بوده که به حکمیت بین مردم و استاندار کوفه برمیخیزد، و سخنش در این حکمیت نافذ است، و فرمان می‌دهد تا مردم برای یاری امام به لشکر گاه او عزیمت نمایند و مرد. نیز فرمان می‌برند.

و هم قعقاع بوده است که امام به وی اعتماد می‌کند، و فرمان می‌دهد تا در سمت سفیر صلح و آشتی بین امام و هواداران جمل فعالیت کند، و اقدامات او به نتیجه مطلوب می‌رسد، و مقدمات صلح بین دو دسته فراهم می‌گردد، که دخالت و اقدامات اهریمنانه عبد الله سیأ یمانی آن همه فعالیت‌ها رانقش بر آب می‌سازد، و یا دسیسه بازی سبائیان آتش جنگی که به تدبیر و درایت قعقاع می‌رفت که خاموش گردد، با بی‌رحمی هر چه

تمامتر از نو زبانه می‌کشد، و خلقی بسیار را به کام خود می‌برد. و باز هم قعقاع بود که با صدور فرمان کشتن شتر عایشه، جنگ را پایان می‌دهد.

و باز هم قعقاع بوده است که در پایان جنگ با صدور فرمان: شما در امانید، به سپاهیان جمل عفو عمومی می‌دهد، و خاطر پریشان رزمندگان به هوای جمل را از بیم عاقبت شوم آن می‌رهاند. و بالاخر قعقاع است که هودج عایشه را بر می‌دارد، و بر زمین می‌گذارد.

آری. این همه افتخارات و سر فرازی از آن اوست از آن قعقاع بن عمرو، قهرمان شکست ناپذیر، دوست دار امت، دل سوز مسلمین، فرمانده مطاع، رهبر نافذ الکلمه تمیم است، که چون تاجی بر تارک قبيله تمیم و بالاخره مضر می‌درخشد و همه این افتخارات را نصیب او می‌سازد.

و در برابر همه این‌ها، تمام دشنام‌ها، بدی‌ها، آشوب‌ها، و فتنه انگیزی‌ها و کار شکنی‌ها، و بلاها و بد بختی‌هایی که به جامعه اسلامی رسیده است، و بنا بر این همه نفرین‌ها و ناسزاها به سبائیان و بالاخره به همه یمانی‌ها خواهد رسید.

سیف بن عمر تمیمی، از این همه مقدمه چینی، و خلق این همه افسانه‌های عجیب و غریب و دست کاری در سال‌های تاریخ، و تغییر در نامه فرماندهان، خلق جنگ‌ها و نبرد گاه‌ها و به خصوص طرح افسانه سبائیان و ابن سبأ خواسته است به این هدف شیطنانی خود برسد که خوش بختانه از نظر سیف بن عمر در سایه لطف و توجهات خاصی که امام المؤمنین ابو جعفر جریر طبری به افسانه‌های او مبذول داشته است به این هدف پایدش خوب هم رسیده است زیرا بیش از دوازده قرن است که حقایق تاریخ اسلامی در پشت ابری ضخیم از اوهام و خرافات و افسانه‌های سیف بن عمر پنهان گردیده است.

و بالاخره آیا بهتر نیست که بگوییم، سیف تعصب قبیله‌ای را بهانه ساخته و در پناه این شعار، به حکم دینی که داشته است در مقام تضعیف اسلام، و از بین بردن آن بوده است. آخر مگر نه این که سیف را زندق و مانوی مذهب معرفی کرده‌اند؟

### پایان کار قعقاع

تا به این جا، آن چه از روایت‌های سیف بن عمرو، در مورد قهرمانی-ها، اشعار حماسی، و کارهای شگفت انگیز پهلوان افسانه‌ای شکست ناپذیر قعقاع بن عمرو به ما رسیده است پایان می‌پذیرد.

پس از جنگ جمل دیگر نامی از قعقاع برده نمی‌شود، تا این کجه باز هم طبری از قول سیف، در مورد تشابهی که جنگ صفین با جنگ جمل داشته است از قعقاع بن عمرو چنین روایت می‌کند: در دنیا هیچ چیز را به شباهت دو نبرد صفین و جمل ندیدم. زیرا دو سپاه به قدری به هم نزدیک شده بودند که ما ناگزیر بودیم تا بر بن نیزه‌های خود تکیه کنیم، و با دندان با یک دیگر بجنگیم! این رویارویی، و قرار گرفتن نیزه‌ها بر زمین تا آن جا فشرده و نزدیک به هم بود، که اگر مردان می‌خواستند بر سر نیزه‌ها قدم بگذارند و راه بروند امکان پذیر بود!!

با این توصیف عجیب و غریبی که سیف از نبرد صفین کرده، قهرمان افسانه‌ای خود قعقاع را در آن شرکت داده است، زیرا این قعقاع است که نبرد را از نزدیک دیده و مود در آن شدت داشته است.

به جز این روایت، حدیث دیگری که مبین شرکت قعقاع در نبرد صفین یا غیر صفین باشد از سیف روایت نشده است.

آخرین خبری که از سیف در باره پایان زندگانی قعقاع در دست ما است حدیثی است که طبری ضمن ذکر حوادث سال یازده هجری روایت کرده است و آن این که: معاویه بعد از سال اتحاد و یک پارچگی ملت (عام الجماعه)، سالی که در آن امام حسن و معاویه صلح کردند، دوستان و پیروان علی را از کوفه بیرون راند، و به جای آنان دوستان و هواداران خود را ساکن ساخت. اینان به نام جا به جا شدگان در شهرها نامیده شدند. از جمله اشخاصی که از کوفه تبعید شد قعقاع بن عمرو بود که به ایلای فلسطین رانده شد، و به جای او افراد تغلب را که سجاج از جمله آنان بود، در محله قعقاع و

دیگر بستگانش از بنی عقیان در کوفه جای داده شدند.

#### نام قعقاع در مدارک اسلامی

این‌ها، و همه آن چه را که تا کنون از قعقاع بن عمرو گفته‌ایم دست به دست هم دادند تا ابو جعفر محمد بن حسن ملقب به شیخ طوسی متوفی سال چهار صد و شصت هجری را بر آن دارد تا نام قعقاع را در دو جای کتاب رجال خود، و جزء اصحاب امیر المؤمنین علی (ع) بیاورد. در یک جا می‌نویسد: نامش قعقاع بوده و در جای دیگر می‌نویسد: قعقاع فرزند عمیر تمیمی، بدون این که در هیچ یک از این دو جا شرحی بر آن بیفزاید.

پس از شیخ طوسی، دیگر دانشمندانی که از او مطلب گرفته‌اند، مانند اردبیلی متوفای 1101 هجری در کتاب جامع الروات، و قهپایی در کتاب مجمع الرجال که تألیف آن را به سال 1016 هجری به پایان برده، و مامقانی در کتاب تنقیح المقال از قعقاع با اشاره به کتاب رجال شیخ طوسی نام برده‌اند.

مامقانی می‌نویسد:

قعقاع... شیخ (رض) در باب اصحاب علی (ع) در کتاب دجالش دو جا نام او را برده است. در یکی، فقط نام او را ذکر کرده، و در جای دیگر پدر و قبیله او را نیز آورده است بدون این که ما را از چگونگی حال و مال او اطلاع داده باشد. شیخ پدر قعقاع را عمیر نامیده، در صورتی که ابن عبد البر و ابن اثیر او را عمرو نوشته‌اند و دور نیست که این نام درست‌تر باشد. هم چنین در اسد الغابه برای قعقاع در نبرد قادسیه و غیره که با ایرانیان صورت گرفته است، خدمات شایان توجه ذکر گردیده، او را شجاع‌ترین مردان روی زمین، و گردی سترک، و پهلوانی بی مانند معرفی کرده است. و نیز در آن آمده است که قعقاع در جنگ جمل و دیگر نبردها با علی (ع) شرکت داشته، با طلحه و زبیر چنان نیکو سخن گفته که سبب آن مردم به آشتی با یک دیگر نزدیک شده‌اند، و هم او است که ابو بکر در باره‌اش گفته که: صدای قعقاع

در لشکر به از هزار مرد است!  
صاحب قاموس الرجال در ترجمه قعقاع، تمام سخنان مامقانی را در  
این مورد آورده سپس می‌گوید:  
ظاهراً مراد شیخ طوسی در کتاب رجالش از قعقاع اول، قعقاع بن  
ثور است که ابی ابی الحدید در باره‌اش گفته است که علی (ع) او را به  
حکومت لشکر تعیین فرمود، و او زنی را صد هزار درهم مهر داد و از  
بیم باز خواست علی (ع) به معاویه پیوست.

## خلاصه فصول گذشته

تخیل سیف القعقاع بن عمرو تمیمیا  
سیف قهرمان خیالی خود را فرزند عمرو و

قبیله

خود تمیم قلم داد کرده است.

(مؤلف)

### نسب و منصب قعقاع

سیف در خیال خود قعقاع را فرزند عمرو و نواده مالک تصویر و از قبیله تمیم که قبیله خود سیف می‌باشد معرفی کرده است و گفته: مادرش حنظلیه بوده و دایی‌هایی او از قبیله بارق بوده و همسرش هنیده دختر عامر از هلال نخع است.

سیف می‌گوید قعقاع از اصحاب رسول خدا بود و از آن حضرت حدیث روایت کرده است، در سقیفه بنی ساعده حضور داشته و از اوضاع و اخبار آن اطلاع داده است.

اینک فعالیت‌های رزمی او:

قهرمانی قعقاع در دوران ابو بکر

در حمله به قبیله هوازن، به سر کردگی سپاهی به فرمان ابو بکر شرکت می‌کند که سر دسته آنها علقمه از چنگ او می‌گریزد، قعقاع خانواده علقمه را به اسارت می‌گیرد.

در جنگ‌های فتوح، ابو بکر قعقاع را به کمک خالد بن ولید فرمانده کل قوا برای جنگ در منطقه عراق مأمور می‌کند، و چون به ابو بکر خرده می‌گیرند که: آیا خالد را که از تو سپاه و لشکری کمک خواسته است، تنها با اعزام یک مزد او را یاری می‌دهی؟! ابو بکر جواب می‌دهد: سپاهی که چنین گردی در آن باشد هرگز شکست نخواهد خورد! قعقاع در جنگ ابله شرکت می‌کند، و چون در می‌یابد فرمانده سپاه دشمن که برای نبرد با خالد به میدان آمده، در مقام نیرنگ به خالد است، یک تنه به سپاه دشمن می‌تازد، و نقشه دشمن را نقش بر آب می‌سازد. سپس قعقاع، با خالد بن ولید در جنگ المذار، و الثئی، و الواجه، و الیس شرکت می‌کند.

در الیس خالد بن ولید برای ادای سوگندی که خورده است، سه شبانه روز اسیران جنگی را گردن می‌زند تا از خون آنها رودی بسازد! ولی خون بر زمین جاری نمی‌شود، تا این که قعقاع و هم فکرائش به یاری خالد می‌شتابند، و به او یاد می‌دهند تا بر روی خون آب روان سازد، و به این ترتیب سوگند خالد عملی می‌شود و سه شبانه روز رودی عظیم از خون جاری می‌گردد که نان سپاهیان خالد، وسیله آسیب‌هایی که با این رود خون به کار می‌افتد تهیه می‌شود.

پس از فتح حیره، خالد بن ولید، قعقاع را به فرماندهی و حکومت مرزها می‌گمارد، و قعقاع رسیدی را که خالد به خراج گذاران می‌دهد گواهی و امضاء می‌نماید. هنگامی که خالد به یاری عیاض از حیره عزیمت می‌نماید، قعقاع را به جانشینی خویش، به حکومت حیره منصوب می‌سازد.

قعقاع در نبرد حصید فرماندهی سپاه را به عهده می‌گیرد، و روزمهر سپهبد پارس را می‌کشد، و با سایر فرماندهان سپاه در نبردهای مصیخ بنی البرشاء و فراض شرکت می‌کند. و در همین نبرد اخیر است که خالد بن ولید در پایان نبرد دستور می‌دهد تا فراریان دشمن را از دم تیغ بگذرانند، و به این ترتیب تعداد کشته شده‌های پهنه نبرد

و بعد از آن روی هم به یکصد هزار تن انسان بالغ می‌گردد. در آن هنگام که ابو بکر، خالد بن ولید را فرمان می‌دهد تا به شام عزیمت کند، و فتح عراق را وسیله او نا تمام می‌گذارد، خالد گمان می‌برد که عمر از نظر حسادتی که با او داشته ابو بکر را به انجام نچنین دستوری وادار نموده است که قعقاع به یاریش می‌شتابد، و با نصیحت، سوء ظن او را نسبت به عمر، به حسن ظن تبدیل می‌کند.

قعقاع در سپاه خالد از عراق به جانب شام حرکت می‌کند، و با او در نبردهای مصیخ بهراء، مرج الصفر، و قنات بصری که نخستین شهر شام است که به دست سپاهیان عراق گشوده می‌شود شرکت می‌کند، و پس از آن در نبرد واقوصه شرکت می‌نماید.

قعقاع در تمام این نبردها به مناسبت شعر می‌سراید و حماسه و رجز می‌خواند و آنها را به گنجینه ادبیات عرب می‌سپارد.

در نبرد یرموک خالد او را بر گردانی از سپاه عراق فرماندهی می‌دهد. و ارا مأمور حمله می‌سازد و قعقاع فرمان می‌برد و اشعاری می‌سراید، و در پایان نبرد تعداد کشته‌های رومیان در نبرد واقوصه به یکصد هزار تن می‌رسد.

در نبرد دمشق قعقاع، و پهلوانی دیر با کمندهایی که برکنگره قلعه دمشق انداخته‌اند بالا می‌روند، و کمندهای سایرین را بر کنگره محکم می‌کنند، و به این ترتیب بالا روندگان از دیوار قلعه، با دژبانان به زد و خورد و نبرد می‌پردازد تا موفق به گشودن در قلعه به روی سپاهیان اسلام می‌شوند و شهر را می‌گیرند، و قعقاع اشعاری نیز در این زمینه به مناسبت می‌سراید.

#### قهرمانی‌های قعقاع در دوران عمر

قعقاع سپس در نبرد فحل که در آن هشتاد هزار تن رومی کشته می‌شود شرکت می‌کند، و دو حماسه جاودان می‌سراید. و بعد از آن به سرکردگی سپاهی از شام به جانب عراق حرکت می‌نماید تا به یاری سعد وقاص فرمانده کل قوای اسلام در نبرد قادسیه شرکت جوید.



قعقاع با یک هزار تن افراد تحت فرماندهی خود با شتابی هر چه تمامتر منازل را یکی پس از دیگری پشت سر می‌گذارد و به روز اغواث به سرزمین موعود و نبردگاه قادسیه می‌رسد. او افراد خود را به دستجات ده نفری تقسیم می‌کند، و فرمان می‌دهد که آنها در فواصل یک قدرت دید به میدان نبرد وارد شوند تا کثرت دستجات موجب تقویت روحیهٔ سربازان اسلام گردد و خود در مقدمهٔ دسته اول حرکت می‌کند و سپاه را به رسیدن قوای کمکی دل گرم می‌سازد و به آنان می‌گوید: هر چه من می‌کنم شما هم به جای او رسید: آن گاه یک تنه به میدان می‌رود و هم‌آورد می‌خواهد و ذو الحاجب اسپهبد دشمن را که کشنده مثنی بوده است می‌کشد و بیرزان پارسی، یکی از فرماندهان دشمن را نیز به خاک و خون می‌افکند. سپاهیان اسلام او را به یک دیگر نشان می‌دهند و می‌گویند که این همان پهلوانی است که ابو بکر در باره‌اش گفته است: سپاهی که چنین گردی در آن باشد هرگز شکست نخواهد خورد! و سپاهیان قعقاع طبق دستور او هم چنان تا شام گاهان در دستجات ده نفری به سپاه اسلام می‌پیوندند، و با ورود هر دسته قعقاع تکبیر می‌گویند، و مسلمین نیز تکبیر می‌گویند، دوستان قوی دل می‌شوند و دشمنان هراسناک و پریشان.

و هم در این نبرد است که قعقاع افراد تمیمی را فرمان می‌دهد تا بر شتران خود پارچه‌ای بکشند و آنها را چنان بیاریند تا چون پیلان به نظر آیند، و در گروه ده تایی آنها را بر اسب‌های پارسیان عرضه کنند تا آنها را به وحشت اندازند و شکاف در صفوف سواره نظام دشمن ایجاد کنند، و چابک سواران تمیم نیز از آنها حمایت نمایند.

و در شب عماس، قعقاع افراد خود را دور از چشم دوست و دشمن و به پنهانی به همان مان می‌برد که در روز اغواث نگه داشته بود؛ ولی این بار دستور می‌دهد تا افراد وی به همان ترتیب دوز اغواث و در گروه صدتایی به نبرد گاه روی آورند! و چون

صد نفر اول از نظر ناپدید شدند، صد نفر دیگر حرکت کنند، و به همین ترتیب بقیه نفرات. و با این نیرنگ جنگی، در این روز هم مسلمانان چون روز اغواث به رسیدن قوای کمکی قوی دل می‌گردند.

و چون سعد و قاص می‌بیند که گردان پیل سوار ایران چگونه صفوف سپاه اسلام را در هم پیچیده و آن را پراکنده و متفرق ساخته است، به قعقاع و برادرش عاصم فرمان می‌دهد تا کار فیل سفید، پیش‌تاز بقیه پیلان را بسازد که قعقاع و برادرش چشم‌ها آن پیل را کور می‌کنند و قعقاع خرطوم آن را با یک ضربت شمشیر قطع می‌نماید و بالاخره آن را می‌کشد و حماسه‌ای جاویدان در این مورد می‌سراید.

در نبرد لیلۃ الہریر، قعقاع پیش از دیگران به میدان نبرد می‌شتابد، و با ایراد یک سخنرانی آتشین، پناه را به پیکار با دشمن بر می‌انگیزد، و با یاری و پایمردی دیگر قهرمانان و دلاوران رستم فرمانده کل قوای دشمن را می‌کشد، و سپاه مشرکین را تار و مار می‌کند و در برابر سی و چند واحد از دلاوران ایرانی، هم‌وردانی نیز از سپاه مسلمین به مبارزه بر می‌خیزند که در آن میان قعقاع هم‌وارد خود قارن را به خاک هلاک می‌افکند، و بقیه ایرانیان یا کشته می‌شوند و یا می‌گریزند و سعد و قاص دستور تعقیب فراریان را صادر می‌کند و در پایان سعد با سرودن اشعاری به ستایش و تمجید قعقاع می‌پردازد.

بر اثر نبرد قادسیه یک هزار و هفتصد بانوی قحطانی که شوهران خود را از دست داده‌اند به همسری مهاجرین از قبیله مضر در می‌آیند که یکی از آنها خواهر هنیده همسر قعقاع بوده و او به وسیله خواهرش نظر قعقاع را برای انتخاب جفت جویا می‌شود، و قعقاع با سرودن اشعاری او را راهنمایی می‌کند و اشعارش نیز در فتح بهر سیر می‌سراید.

به هنگام عبور سپاهیان از رود دجله، غرقده از قبیله بارق از پشت زین به درون آب دجله می‌غلطد که قعقاع دست او را می‌گیرد و از دجله عبورش می‌دهد و غرقده مردی سخت نیرومند بوده است در مقام ستایش قعقاع می‌گوید: زنان دیگر چون

تویی نخواهند زایید!

گردان قعقاع که به احوال معروف بوده است نخستین سپاهی بوده که قدم به مدائن گذاشته است.

و نیز قعقاع در تعقیب فراریان لشکر شکست خورده پارس به شخصی برخورد می‌کند که جمعی را به حمایت خود گرفته است، قعقاع آن مرد را می‌کشد و به دارای او که بر دو رأس چارپا بار کرده بود دست می‌یابد و آنها را به غنیمت می‌گیرد، و چون در آنها نظر می‌افکند، جنگ افزار پادشاهان ایران و روم و ترک و عرب را مشاهده می‌کند، و سعد و قاص فرمانده کل قوای اسلام، از آن همه غنیمت که قعقاع به دست آورده، شمشیر هراکلیوس امپراتور روم، و زره بهرام را به قعقاع می‌بخشد، و بقیه را ب مدینه خدمت خلیفه عمر می‌فرستد.

در نبرد جلولاء

در نبرد جلولاء، خلیفه سعد را دستور می‌دهد تا قعقاع را به فرماندهی گروه پیشتازان مأمور فتح جلولاء منصوب، و پس از فتح حکومت نواحی غربی ایران را تا کوفه در عهده قعقاع گذارد و او را به این سمت منصوب سازد. قعقاع به جلولاء عزیمت می‌کند و پارسیان را که در پناه سیگرهای خود موضع گرفته‌اند به محاصره می‌گیرد، ولی ایرانیان با پراکندن آهن پاره‌ها در پیرامون خود موضعی برای عبور و تجاوز مسلمین ایجاد می‌کنند و فقط راهی برای خود باقی می‌گذارند و جز در مواقع لزوم و دل خواه از پناه گاه‌های خود بیرون نمی‌شوند و این وضعیت مدت هشتاد روز به طول می‌کشد.

قعقاع که در این مدت منتظر فرصتی مناسب بوده است، با یک حمله غافلگیر کننده تنها راه ورود به سنگرهای دشمن را تصرف می‌کند و با نیرنگ جنگی مسلمین را به نبرد و حمله به دشمن تشویق می‌نماید، و همین امر موجب شکست دشمن می‌گردد، و مشرکین یکصد هزار کشته بر جای می‌گذارند و بقیه می‌گریزند.

و مسلمین فراریان را تا خانقین تعقیب می‌کنند، جمعی کشته و عده‌ای اسیر می‌شوند که مهران اسپهبد پارس نیز جزء کشته شدگان می‌باشد. قعقاع پیشروی خود را تا قصر شیرین ادامه می‌دهد، و مرزبانان حلوان را می‌کشد، و پایگاه و شهرش را تصرف می‌نماید و در همان جا اطراق می‌کند تا زمانی که سعد به کوفه باز می‌گردد، در آن وقت قباد خراسانی را به جای خود به حکومت می‌گمارد و خود به همراهی سعد و قاص به کوفه باز می‌گردد. قعقاع در جلولاء و حلوان به مناسبت اشعاری می‌سراید.

ابو عبید در شام از خلیفه عمر تقاضای کمک می‌کند، و خلیفه به سعد دستور می‌دهد تا قعقاع را به فرماندهی سپاهی به یاری ابو عبید به شام گسیل دارد. قعقاع با چهار هزار مرد جنگی به شام عزیمت می‌کند. و چون خبر حرکت قعقاع و سپاهیان‌ش به مشرکین می‌رسد، دست از محاصره ابو عبید بر می‌دارند و پراکنده می‌شوند، و ابو عبید پیش از رسیدن قوای کمکی قعقاع، حمص را بار دیگر به تصرف خود در می‌آورد، و عمر دستور می‌دهد تا قعقاع و سپاهیان‌ش را در غنایم جنگی شرکت ده و قعقاع به همین مناسبت اشعاری می‌گوید.

#### در نبرد نهاوند

در نهاوند، ایرانیان به قلعه پناه می‌برند، و جز به خواست خود از آن بیرون نمی‌شوند. کار محاصره قلعه نهاوند وسیله مسلمانان به درازا می‌کشد، و عاقبت قعقاع تدبیری می‌اندیشد و جنگ را آغاز می‌کند و حمله می‌نماید. و چون مشرکین در مقام دفاع برمی‌آیند، مسلمین روی به هزیمت می‌گذارند، ایرانیان آنها را دنبال می‌کنند و مسلمین مرتباً عقب می‌کشند تا به این وسیله دشمن را از قلعه و پناهگاه‌شان بیرون کشیده از آن جا دور می‌سازند تا جایی که جز دژبانان کسی در قلعه باقی نمی‌ماند، که ناگاه مسلمین بر می‌گردند و شمشیر در میان آنها می‌گذارند و از کشته آنها پشته می‌سازند زمین را قشری ضخیم از خون آنها فرا می‌گیرد و لغزنده می‌شود طوری که

سوار و پیاده بر آن سر می‌خورند، و چون شب فرا می‌رسد و تاریکی همه جا را می‌گیرد، ایرانیان شکست خورده روی به هزیمت می‌گذارند و راه را از چاه باز نمی‌شناسند و نادانسته روی به پرتگاه پر از آتشی که برای دشمن خود تهیه دیده بودند می‌گذارند و یکی بعد از دیگری در آن سقوط می‌کنند و می‌سوزند و هر یک از آنها به هنگام سقوط به فارسی می‌گویند (وای خرد!) یکصد هزار تن انسان در آن آتش می‌سوزند و خاکستر می‌شوند، و تازه این تعداد، علاوه بر آن عده از کشته شدگانی است که در پهنه نبرد به خاک و خون در افتاده‌اند!

در نبرد نهاوند فیروزان فرمانده سپاه پارسیان به تردستی از معرکه بیرون می‌جهد و به جانب همدان می‌گریزد، قعقاع او را تعقیب می‌کند و در تنگه همدان به او می‌رسد. ولی بر اثر راه بندانی که وسیله چهار پایان حامل عسل در آن تنگه ایجاد می‌شود ناگزیر فیروزان پیاده شده از کوه بالا می‌رود که قعقاع سر می‌رسد و او را می‌کشد. و همین موضوع راه بدان چار پایان عسل باعث آن می‌شود که این سخن بر سر زبان‌ها بیفتد: خدای را سپاهیانی از عسل است!

پس از کشته شدن فیروزان اهالی همدان و ماهان امان می‌خواهند که به آنها امان داده می‌شود. امان نامه می‌نویسند و قعقاع آن را تأیید و گواهی می‌نماید و اشعاری به مناسبت می‌سراید.

#### قعقاع در دوران عثمان

در آخر کار عثمان بین سالهای 34 و 35 هجری قعقاع را به سمت فرماندهی کل قوای منطقه کوفه منصوب می‌کند و وزارت جنگ قسمت شرقی ممالک اسلامی را در عهده او می‌گذارد.

و به هنگامی که بروز فتنه و آشوب، قعقاع مشاهده می‌کند که سبائیان در مسجد کوفه اجتماع کرده بر کناری و عزل عثمان را می‌خواهند، بر آنها نهیب می‌زند و سبائیان نیز ترسیده خواسته خود را پنهان داشته تظاهر می‌کنند که خواهان عزل فرماندار

کوفه هستند که قعقاع به آنان می‌گوید: خواسته شما عملی می‌شود. سپس دستور می‌دهد که متفرق شوند، و از اجتماعشان در مسجد کوفه جلوگیری می‌نماید.

و چون مالک اشتر آشوبگران را تحریک می‌کند تا از ورود استاندار کوفه جلوگیری به عمل آورند، و معاون استاندار به نصیحت آنها بر می‌خیزد و مانع آشوب آنها می‌شود، قعقاع معاون استاندار کوفه را امر به صبر و شکیبایی می‌کند که او هم می‌پذیرد و به خانه خود می‌رود. و چون بار دیگر سبائیان در مسجد کوفه اجتماع می‌کنند و از عثمان به بدگویی می‌پرازند، قعقاع سبائیان را آرام می‌کند، و وعده می‌دهد و الیانی که عثمان تعیین کرده است همه از کار بر کنار روند و خواسته آنها عملی شود.

و زمانی که عثمان از مردم شهرها یاری خواست تا او را از محاصره برهانند، قعقاع از کوفه، و دیگران از شهرهای دیگر به یاری عثمان بیرون می‌شوند و روی به جانب مدینه می‌گذارند و چون سبائیان که عثمان را به محاصره گرفته بودند از حرکت یاران عثمان به سوی مدینه آگاه می‌شوند کار عثمان را یکسره می‌سازند و او را می‌کشند که با شنیدن خبر کشته شدن عثمان، قعقاع نیز به کوفه باز می‌گردد.

#### قعقاع در دوران علی

و آن گاه که امام علی (ع) از کوفیان برای جنگ جمل در بصره یاری خواست و ابو موسی اشعری در این مورد کار شکنی کرد، و بین او و مردم اختلاف افتاد، قعقاع به عنوان شخصیتی مصلح پا در میانی می‌کند و مردم را نصیحت می‌نماید و آنان را بر می‌انگیزد تا دعوت امام را برای اصلاح جامعه اجابت کنند، و مردم هم سخن او را می‌شنوند و به سپاه امام می‌پیوندند، و خود قعقاع نیز از جمله بزرگان و فرماندهانی است که با پنج هزار تن به خدمت علی (ع) می‌رسد.<sup>1</sup> امام دستور می‌دهد تا قعقاع به سمت سفیر صلح و آشتی، و ایجاد هماهنگی نزد

<sup>1</sup> . تاریخ طبری چاپ اروپا، ج 1، ص 316.

طلحه و زبیر و عایشه برود، که بر اثر فعالیت‌های قعقاع و حسن نیت او اختلاف و تفرقه می‌رفت که به برادری و صلح و آشتی انجامد، ولی سبائیان شیرازه این آشتی را از هم گسیختند و شبان‌گاه بدون علم و اطلاع و رضایت طرفین، آتش جنگ را بر افروختند.

قعقاع به همراهی امام در نبرد شرکت جست؛ و خود را به شتر ام المؤمنین عایشه می‌رساند، و سپس فرمان می‌دهد شتر را پی کنند و در خاتمه جنگ به هواداران جمل عفو عمومی ارزانی می‌فرماید و می‌گوید در امانید.

ام المؤمنین از این پیش آمد اظهار ندامت و پشیمانی می‌کند، امام نیز اظهار پشیمانی کرده و هر دوی آنها آرزو می‌کنند که ای کاش بیست سال پیش از این واقعه مرده بودند!!

اما به قعقاع دستور می‌دهد تا آن دو نفر را که بر در خانه عایشه زبان به بی حرمتی ام المؤمنین گشوده بودند به هر یک صد ضربه تازیانه بزند.

و بالاخره سیف حدیثی آورده که دلالت می‌کند قعقاع در نبرد صفین نیز شرکت کرده، و در خاتمه معاویه پس از عام الجماعة قعقاع را که از دوستان و هواداران علی بوده، ضمن تبعید سایر شیعیان علی، از کوفه، به ایلای فلسطین تبعید کرده و دوست داران خود را به جای آنها در کوفه ساکن ساخته است، و سیف برای این نیز نامی ساخته و گفته است: به ایشان جا به جا شدگان در شهرها نام نهادند.

## سلسلهٔ راویان احادیث سیف

لم نجد لهم ذكراً في غير احاديث سيف  
اسم راویان را جز در احادیث سیف در هیچ کتاب  
روایتی نیافتیم.

(مؤلف)

در فصل‌های پیش احادیث سیف را در بارهٔ قعقاع مورد بحث و بررسی قرار دادیم، در این فصل نخست در بارهٔ راویانی که سیف آن احادیث را از آنها روایت کرده بحث می‌کنیم سپس به کتاب‌هایی می‌پردازیم که از سیف نقل می‌کنند.

1- کسانی که سیف از آنها روایت کرده است  
افسانهٔ قعقاع بن عمرو در 68 حدیث سیف آمده است که غالب آنها را امام المورخین طبری در تاریخ خود نقل کرده است.  
چون به سند این احادیث مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که:  
1- در سی و هشت حدیث او نام محمد به عنوان راوی آمده است.  
سیف این محمد را فرزند عبد الله پسر سواد بن نویره معرفی می‌کند، و به طور اختصار او را به نام محمد نویره، یا محمد بن عبد الله و بیشتر به نام محمد نام می‌برد.



- 2- راوی دیگر او مهلب بن عقبه اسدی است که پانزده حدیث خود را او وی روایت کرده . طبری به اختصار او را مهلب می‌خواند.
- 3- یزید بن اسید غسانی راوی دیگر او است که نامش را در سند ده حدیث خود آورده و کنیه او را ابو عثمان معرفی کرده است.
- 4- زیاد بن سرجس احمری در هشت حدیث سیف راوی است که به اختصار او را زیاد، یا زیاد بن سرجس معرفی می‌کند.  
و در دو حدیث اسامی زیر را راوی معرفی کرده است.
- 5- الغصن بن قاسم کنانی.
- 6- عبد الله بن سعید بن ثابت بن جذع که نامش را به اختصار عبد الله بن سعید، یا عبد الله می‌آورد.
- 7- ظفر بن دهی، که از جمله اصحابی است که خود سیف خلق کرده و به جای خود نیز جزء راویان احادیث او است.
- 8- قعقاع بن عمرو تمیمی که هم مانند ظفر جزء اصحاب مخلوق سیف است و هم راوی احادیث او.  
راویان زیر هر کدام یک بار نامشان در روایت‌های سیف در باره قعقاع آمده است:
- 9- صعب بن عطیه بن بلال از پدرش، که پدر و پسر هر دو از یک دیگر و به یک شکل روایت کرده‌اند.
- 10- نضر بن سری الضبی، که نامش گاهی به طور اختصار در احادیث سیف به نام نضر برده می‌شود.
- 11- فرزند رفیل از پدرش روایت می‌کند، که پدر رفیل را سیف بن عمر، رفیل بن میسور می‌نامد.
- 12- عبد الرحمن بن سیاه احمری، که سیف نامش را بدون لقب می‌آورد.
- 13- مستنیر بن یزید، که هدف سیف از این نام مستنیر بن هزید نخعی است.
- 14- قیس، که سیف او را برادر مستنیر معرفی می‌کند.

- 15- سهل که سیف او را سهل فرزند یوسف سلمی خیال کرده است.
  - 16- بطان بشر.
  - 17- فرزند ابو مکنف.
  - 18- طلحه بن عبد الرحمن که کنیه‌اش ابو سفیان است.
  - 19- حمید بن ابی شجار.
  - 20- المقطع بن هیثم بکایی.
  - 21- عبید الله بن محفز بن ثعلبه از پدرش روایت کرده که پدر و فرزند در یک حدیث راوی سیف می‌باشند.
  - 22- حنظله بن زیاد فرزند حنظله تمیمی.
  - 23- عروه فرزند ولید.
  - 24- ابو معبد عبسی.
  - 25- جریر بن اشرس.
  - 26- صعصعة المزنی.
  - 27- مخلد بن کثیر.
  - 28- عصمة الوائلی.
  - 29- عمرو فرزند ریان.
- دوم - کسانی که از سیف گرفته‌اند
- تمام افسانه‌هایی را که تا کنون از قعقاع آورده‌ایم برای نخستین بار:
- 1\_ سیف بن عمر تمیمی متوفی در حدود سال 170 هجری در دو کتاب خود به نام فتوح و جمل ثبت و ضبط کرده است.
  - دانشمندان نام برده زیر روایت‌های سیف را در باره قعقاع در کتاب- های خود نقل کرده‌اند:
  - 2\_ طبری متوفی 310 هجری در کتاب تاریخ کبیر خود.

- 3\_ الرزای متوفی 377 هجری در کتاب جرح و تعدیل.
- 4\_ ابن السکن متوفی 353 هجری در کتاب حروف الصحابه.
- 5\_ ابن عساکر متوفی 571 هجری در کتاب تاریخ مدینه دمشق.  
و از اینان نیز، نویسندگان زیر در کتاب‌های ادب خود مطالب سیف را گرفته‌اند:
- 6\_ الاصبهانی متوفی 356 هجری در کتاب اغانی که از طبری مطلب گرفته.
- 7\_ ابن بديون متوفی 560 هجری در شرح بر قصیده ابن عبدون که از طبری گرفته.
- این افسانه‌ها به نوبه خود در کتاب‌های زیر که به شرح حال اصحاب اختصاص دارد وارد شده است.
- 8\_ ابن عبد البر متوفی سال 463 هجری در کتاب الاستیعاب که از رازی مطلب سیف را گرفته است.
- 9\_ ابن اثیر متوفی سال 630 هجری در کتاب اسد الغابه که از ابن عبد البر مطلب سیف را گرفته است.
- 10\_ ذهبی متوفی سال 748 هجری در کتاب التجرید که از ابن اثیر مطلب گرفته.
- 11\_ ابن حجر متوفی سال 852 هجری در کتاب الاصابه که مطالب خود را او خود سیف بن عمر، و طبری، و رازی، و ابن سکن، و ابن عساکر گرفته است.
- افسانه‌های سیف در کتاب‌های تاریخ عمومی زیر آمده است:
- 12\_ ابن اثیر متوفی سال 630 هجری در تاریخ کامل که از طبری گرفته.
- 13\_ ابن کثیر متوفی سال 770 هجری در تاریخ البدایه از طبری گرفته.
- 14\_ ابن خلدون متوفی سال 808 هجری در تاریخ المبدأ که از طبری گرفته.
- و بالاخره در کتب جغرافیایی نیز:
- 15\_ الحموی متوفی سال 626 هجری در کتاب معجم البادان مستقیماً از سیف بن عمر.

- 16\_ عبد المؤمن متوفی سال 730 هجری در کتاب مراصد الاطلاع از حموی گرفته.
- 17\_ الحمیری متوفی سال 900 هجری در کتاب روض المعطار مستقیماً از سیف.
- نشر افسانه قعقاع در این کتاب‌ها سبب شد تا نام وی در کتاب‌های رجال شیعه نیز برده شود مانند:
- 18\_ شیخ طوسی متوفی سال 460 هجری در کتاب رجال.
- 19\_ قهپایی سال تألیف 1016 هجری در کتاب مجمع الرجال که از کتاب رجال شیخ مطلب گرفته.
- 20\_ اردبیلی متوفی سال 1101 هجری در کتاب جامع الروات که از کتاب رجال شیخ مطلب گرفته.
- 21\_ مامقانی متوفی سال 1350 هجری در کتاب تنقیح المقال که از کتاب رجال شیخ مطلب گرفته.
- 22\_ شوشتری معاصر که از تنقیح مامقانی و رجال شیخ مطلب گرفته است.

#### خلاصه روایت‌های شصتو هفت گانه سیف در باره قعقاع

خبر قعقاع و کارهای شگفت انگیز و حماسه‌هایش در این کتاب‌ها و سایر مصادر معتبر تاریخ اسلام انتشار تمام یافته که همگی آنها از سیف بن عمر تمیمی الهام گرفته‌اند. چه این سیف است که روایت می‌کند قعقاع بن عمرو، قهرمان بی نظیر و شکست ناپذیر تمیم درک صحبت پیامبر اسلام را کرده و از او روایت نموده است. سقیفه بنی ساعده را دیده و از آن خبر داده است. درسی و یک نبرد از جنگ‌های ارتداد و فتوح اسلامی شرکت کرده که در همان نبردخا بیش از هفتصد هزار انسان کشته شده و به خاک هلاک افتاده است، گردن زده شده، و سوخته و خاکستر شده است. و قعقاع بن عمرو، قهرمان یکه تاز میدان‌های نبرد، و محور اصلی آن جنگ‌ها، و شیر اوژن آن

نبردها بوده و سی و یک حماسه جنگی به مناسبا ساخته است. سیف همه این مطالب را در ضمن شصت و هشت حدیث به دست داده و هر حدیث را از زبان راویانی آورده که چهل و چند نفر آنها را فقط نزد سیف می‌توان یافت.

هم چنان که سیف از جنگ‌هایی اسم برده است که هرگز وقوع نیافته و از جاهایی نام برده که ابدأ وجود خارجی نداشته است و هم او تنها کسی است که از آن جنگ‌ها و آن مکان‌ها نام رده معرفی کرده است. سیف به تنهایی برای بیست و شش سال تاریخ سلامی، اخبار و وقایعی را شرح می‌دهد که هرگز وقوع نیافته، و هیچ خبر گزارى دیگری چنان سخنانی نگفته است. بلکه سیف به تنهایی آنها را وضع و در خیالات خود خلق و ترسیم نموده است.

#### منابع تحقیق

ما به دنبال راویان احادیث سیف در کتاب‌های مختلفی که به شرح حال تمامی راویان تاریخ و حدیث پرداخته‌اند مانند کتاب‌های نام برده زیر رفتیم و با دقت ملاحظه نمودیم:

علل و معرفة الرجال تألیف احمد بن حنبل متوفى 241 هجرى.

تاریخ بخارى تألیف بخارى متوفى 256 هجرى.

جرح و تعديل تألیف رازى متوفى 327 هجرى.

میزان الاعتدال، و العبر، و تذكرة الحفاظ ذهبى 748 هجرى.

لسان المیزان و تهذیب التهذیب، و تقریب التهذیب و تبصیر المنتبه تألیف ابن حجر متوفى 852 هجرى.

خلاصة التهذیب تألیف صفى الدین که تاریخ تألیف آن 923 هجرى می‌باشد.

و نیز در کتب طبقات مانند:

طبقات ابن سعد متوفى 230 هجرى، طبقات حنیفة بن خیاط متوفى

240 هجرى.

هم چنین در کتب انساب، چون جمهرة انساب العرب ابن حزم متوفى

454 هجرى.

و انساب سمعانی متوفی 562 هجری و اللباب ابن اثیر متوفی 630

هجری.

### نتیجه تحقیق

ما در همه این کتاب‌ها سخت به جست و جو پرداختیم، و به این‌ها نیز بسنده نکردیم و به ده‌ها مصدر دیگری که با موضوع مورد بحث ما ارتباط داشت مراجعه کردیم، از قبیل: کتاب‌های حدیث، مانند دوره مسند احمد، و دوره‌های کتب صحاح شش‌گانه حتی کتاب‌های ادبی چون عقد الفرید ابن عبد البر متوفی 328 هجری و اغانی نوشته اصفهانی متوفی 356 هجری، و ده‌ها کتاب دیگر تا شاید نام یک تن از آن همه راویان که سیف بن عمر صدها حدیث از زبان آنها بازگو کرده است بیابیم، ولی این اسامی را جز نزد سیف در هیچ کجا ندیدیم! روی این اصل آنان را نیز جزء آفریده‌های سیف از گروه راویان به حساب آوردیم، و به خواست خدا آن جا که از راویان مخلوق ذهن سیف سخن خواهیم گفت به شرح حال آنان از زبان سیف خواهیم پرداخت.

در ضمن به جز آنها که نام بردیم، سیف در احادیث قعقاع، اسامی منفردی را به عنوان راوی معرفی می‌کند مانند: خالد که در سه حدیث، و عباده که در دو حدیث و عطیه و مغیره و دیگر لقب‌ها و اسامی مجهول که امکان نیست آنها را شناسایی کرد، با این حال چگونه ممکن است، (مردی از بنی کنانه)، و (مردی از بنی ضبه)، و (مردی از بنی اسد) و (مردی از بنی سعد، مردی از بنی حارث، مردی از طی، و پیر مردی از بنی ضبه، و یا مردی و (از کسی که خود از بکر بن وائل شنیده)، (از کسانی که از خویشان‌شان شنیده بودند)، (فرزند محراق از پدرش)، و امثال این‌ها که سیف از آنها روایت کرده است، شناخت؟!!

نزدیک به یقین می‌توان گفت که سیف در مقام معرفی چنین راویانی سخن به جد نگفته بلکه با مردم سر شوخی داشته و خود مسلمانان را به مسخره گرفته است.

با توجه به آن چه گذشت، وقتی که حال راویان احادیث سیف چنین باشد، اصل احادیث و سخنان سیف را تا چه پایه اعتبار تواند بود؟!!

## بخش سوم

### 2\_ عاصم بن عمرو تمیمی

- \* در نبرد عراق
- \* در نبرد دومة الجندل
- \* در نبرد مثنی
- \* در نبرد قادسیه
- \* در روز جراثیم
- \* در سرزمین ایران
- \* فرزند و خاندان عاصم
- \* راویان احادیث سیف در باه عاصم





## عاصم در جنگ عراق

مصدر الجمیل فی ما ذکره هو احادیث سیف  
تمام آن چه دانشمندان در باره عاصم گفته‌اند از سیف  
گرفته شده.

(مؤلف)

### عاصم کیست؟

سیف بن عمرو، عاصم را در خیال خود برادر قعقاع و فرزند عمرو  
تمیمی آفریده است، و برای او فرزندی به نام عمرو خلق کرده که بعد از  
پدر از او نیز سخن به میان خواهد آمد.  
عاصم بن عمرو دومین شخصیتی است از قهرمانان افسانه‌ای سیف،  
که از نظر نیروی بازو، و دلاوری، و موقع شناسی و درایت، و سخن  
آوری و شعر ادب و غیره، در درجه دوم از اهمیت برادرش قعقاع در  
افسانه‌های سیف قرار گرفته است.  
ابن حجر در کتاب الاصابه، عاصم بن عمرو را چنین تعریف کرده  
است: «یکی از سوار کاران بنام، و شاعری نامی.»  
ابن عساکر نیز عاصم بن عمرو را در تاریخ بزرگش چنین معرفی  
کرده است: «عاصم از دلاوران قبیله بنی‌تمیم» و یکی از شعرای بنام آن  
قبیله است.»

در کتاب‌های استیعاب و تجرید نیز از او معفی به عمل آمده و در تاریخ طبری نیز سخن از او به تمام رفته و دیگران که از تاریخ اقتباس کرده‌اند نیز از عاصم بن عمرو تمیمی سخن گفته‌اند. با توجه به این که سرچشمه تمام خبرهای عاصم چه نزد طبری و چه نزد دیگران احادیث و روایت‌های ساختگی سیف بن عمرو تمیمی می‌باشد.

از آن جایی که طبری اخبار عاصم بن عمرو را ضمن حوادث سال 12 تا 29 هجری با شرح و تفصیلی هر چه بیشتر در کتاب تاریخ خود آورده است، ما نیز سخن در باره عاصم را به نوشته‌های او مراجعه می‌کنیم و سپس برای بررسی و دست‌یابی به حقایق، سخن دیگران را مربوط به وقایع سال‌های 12 تا 29 هجری با نوشته‌های او مورد سنجش و ارزیابی قرار خواهیم داد.

#### عاصم به همراهی خالد در عراق

طبری از قول سیف بن عمرو، ضمن وقایع و اتفاقات تاریخی سال 12 هجری روایت می‌کند:

چون خالد بن ولید از نبرد با مرته‌های یمامه<sup>1</sup> برداخت، عاصم فرزند عمرو را پیشاپیش خود به عراق اعزام داشت. عاصم به همراه سپاهی که فرماندهی آن با خالد بن ولید بود، در نبرد المذار شرکت جست و با ایرانیان که به فرماندهی انوش‌جان در المذار سپاه فراهم ساخته بودند به جنگ پرداخت. و نیز طبری از قول سیف در نبرد المقر، و دهانه فرات باذقلی، و فتح حیره می‌نویسد:

خالد به جانب حیره حرکت کرد و افراد و بار و بنه خود را به کشتی نشانید. مرزبان حیره برای جلوگیری از پیشرفت سپاهیان اسلام فرزندش را مأمور ساخت که با بستن سد، کشتی‌های خالد را به گل بنشانند. خالد با سپاهیان فرزند مرزبان حیره به نبرد پرداخت و گروهی از ایشان را در مقر از پای در آورد و فرزند مرزبان را نیز

<sup>1</sup> . یمامه از بلاد نجد و تا بحرین ده روز راه فاصله دارد - معجم البلدان.

در ناحیه فرات باذقلی بکشت و قوای مرزبان را در هم شکست و  
افرادش را پراکنده ساخت و خود مرزبان نیز از چنگ خالد بگریخت و  
جان به سلامت برد. خالد با قوای خود به حیده وارد شد و بر کاخ‌ها و  
خزاین آن دست یافت.

خالد چون حیره را فتح کرد، عاصم بن عمرو تمیمی را به سمت  
فرماندهی پادگان و مهمات جنگی کربلا تعیین و منصوب ساخت.  
این‌ها خلاصه مطالبی بود که طبری و ابن عساکر هر دو از قول  
سیف در باره عاصم و شرکت او در این نبردها روایت کرده‌اند.  
حموی با توجه به روایت‌های سیف به ترجمه اماکن آن پرداخته در  
باره مقرر در کتاب خود می‌نویسد:

مقرر به محلی از سرزمین‌های حیره و نزدیک فرات باذقلی گفته می‌-  
شود که در آن جا مسلمانان تحت فرماندهی خالد بن ولید در زمان خلافت  
ابو بکر (رض) با ایرانیان به نبرد پرداخته، و عاصم بن عمرو از آن جا  
چنین یاد کرده است:

«ما را ندیدی که در سرزمین مقرر آشکارا به آبهای روان و ساکنان  
آن جا دست یا فتنیم، در آن جا ایشان (دشمنان خود) را از پای در آوردیم،  
و سپس به جانب دهانه فرات، و آنها که آن جا پناهنده شده بودند روی  
آوردیم، و هم در آن جا بود که با سواران ایرانی که نمی‌خواستند از  
جنگ بگریزند رو به رو گردیدیم.»  
و نیز در ترجمه حیره چنین گفته است:

حیره شهری است در فاطله سه مایلی از نجف... تا آنجا که می‌گوید:  
به شهر حیره، حیره الروحاء می‌گویند، هم چنان که عاصم بن عمرو از  
آن جا چنین یاد کرده است:

«صبح گاهان سواره و پیاده به حیره روجاء حمله بردیم، و در نواحی  
آن جا کاخ‌هایی را که مانند دندان‌های سگ سپید می‌نمود به محاصره  
خود در آوردیم.»

#### سنجش روایت سیف با روایات دیگران

این‌ها مطالبی است که سیف گفته. اما دیگران، ما ندیدیم آنها چیزی  
در مورد

مقر و فرات باذقلی نوشته باشند. ولی در باره مرزبان حیره، به طوری که در داستان قعقاع بن عمرو از قول بلاذری گفتیم، مثنی در زمان خلافت ابو بکر با مرزبان المذار جنگید و او را شکست داد، و در زمان خلافت عمر بن خطاب، عتبه بن غزوان مأمور فتح حیره گردید و مرزبان امدار به مقابله با او برخاست، و در نتیجه نبردی که بین آن دو در گرفت ایرانیان شکست خوردند و همگی در آب غرق گردیدند و مرزبان را نیز گردن زد.

#### بررسی سند

در سند حدیث سیف نام مهلب اسدی، و عبد الرحمن بن سیاه احمری، و زیاد بن سرجس احمری آمده است که پیش از این در بررسی افسانه قعقاع دانستیم همگی آنها ساختگی و جزء راویان آفریده خیالات سیف می‌باشند.

و نیز نام ابو عثمان به عنوان راوی برده شده است که در احادیث سیف این نامه به دو نفر اطلاق می‌گردد که یکی از آنها یزید بن اسید می‌باشد و در این جا معلوم نیست مراد سیف کدام یک از آنها بوده است.

#### نتیجه سنجش

سخن سیف با دیگران در المذار هماهنگی ندارد، و در مورد المقر و فرات باذقلی سیف گوینده منحصر به فرد است چه دیگران حتی نام این دو موضع را در نوشته‌های خود نیاورده‌اند، تا چه رسد به ذکر وقایعی که به قول سیف در آن جاها اتفاق افتاده است.

طبری را می‌بینیم که احادیث سیف را در مورد آن مگان‌ها در تاریخش روایت کرده و بنا بر عادتش رجزها و حماسه‌های عاصم را از آخر آنها حذف نموده، و حموی اسامی جاها و اماکن را از سخنان سیف افسانه ساز گرفته و به اشعار و حماسه‌های قهرمانان افسانه‌ای او نیز استناد کرده است، هم چنان که مقر را از این طریق معرفی

کرده، و به معرفی حیره با اشاره به این که آن را عاصم بن عمرو و حیره الروحاء در اشعارش ذکر کرده است می‌پردازد، در صورتی که به نظر ما ضرورت شعری ایجاب کرده است تا سیف کلمه روحاً را به دنباله حیره بیاورد، نه این که روحاء اسم اضافه‌ای است بر نام حیره هم چنان که حموی پنداشته است.

دست آورد روایات سیف

یکم\_ خلق مکانی به نام مقر که جای خود را در کتاب‌های جغرافیا باز کرده است.

دوم - خلق فرماندهی برای پارسیان به نام انوش‌جان.

سوم - روزهای نبردی خیالی که در تاریخ ثبت شده است.

چهارم - اشعاری که زینت بخش گنجینه ادبیات عرب گردیده است.

پنجم - فتوحی اضافه بر سایر پیروزی‌های خیالی خالد در عراق.

ششم - و بالاخره قهرمانی‌ها و اشعار و پست فرماندهی پادگان و

مهمات جنگی کربلاء سندی از افتخارات به نام عاصم بن عمرو تمیمی

قهرمان و دلیر مرد افسانه‌ای تمیم. (1)

## عاصم در نبرد دومة الجندل

ترکناهم صرفی لخیل تنویهم

تنافسهم فیها سباع امرجب

سپاهیان دشمن را به خاک هلاک انداختیم که پایمال  
ستوران گردیده و گذر گاه درندگان بیابان

(عاصم قهرمان افسانه‌ای)

داستان فتح دومة الجندل

طبری اخبار دومة الجندل را از قول سیف چنین روایت می‌کند:  
قبایل مختلف عرب، که در میان آنها قبیله کلب به سر پرستی ودیعه  
نیز حضور داشت، همه نیروهای خود را در یک جا متمرکز کردند و  
ریاست این سپاه به هم فشرده را دو نفر به نام‌های اکیدر بن عبد الملک،  
و جوری بن ربیع به عهده گرفتند.

اکیدر را نظر این بود که با خالد بن ولد از در صلح در آیند، و از  
آتش جنگ بر حذر باشند. چون نظر اکیدر مورد موافقت قوم فرار  
نگرفت، اکیدر خود را از میان آنها به کنار کشید. و خالد بن ولید، عاصم  
بن عمرو را مأمور ساخت تا سر راه را بر اکیدر بگیرد و او را در بند  
کشید و به خدمت خالد آورد. خالد دستور داد تا اکیدر را کشتند و سپس با  
سپاه خود به جانب دومة الجندل حمله برد.

از طرفی قبایل مختلف عرب که در جنگ با خالد هم پیمان شده بودند

به سوی

قلعه دومة الجندل دوی آوردند، و چون دژ گنجایش همه آنها را نداشت ناچار بیشتر ایشان در خارج قلعه اردو زدند. خالد بن ولید با آنها جنگید و سر انجام پیروز شد، جودی نیز کشته شد و همه افراد آنها به جز افراد قبیله کلب کشته شدند زیرا عاصم بن عمرو پس از پیروزی بر دشمن بانگ برداشت: ای افراد قبیله تمیم! هم پیمانان قدیمی خود کلب را در یابید، و آنان را با اسارت ایشان در پناه خود بگیرید، که چنین موقعیتی به سود آنها دیگر به دستتان نخواهد افتاد. تمیمیان چنین کردند و به این ترتیب مردان قبیله کلب جان به سلامت بردند. خالد بن ولید از این عمل عاصم به هم بر آمد و او را سرزنش کرد.

این مطالب را طبری از قول سیف روایت کرده است، و بر طبق روشی که دارد، اشعاری را که سیف بر زبان قهرمان افسانه‌ایش عاصم بن عمرو نهاده نیاورده است.

ابن عساکر قسمتی از این داستان را در تاریخش، آن جا که به شرح حال عاصم پرداخته است از سیف روایت کرده و در پایان آن نوشته است: ... و عاصم در نبرد دومة الجندل چنین سروده است:

«من در نبردها اندازه کارزار را نگه می‌دارم، دوستان را حمایت می‌کنم و ایشان را رها نمی‌کنم. در شام گاهان که ودیعه سپاه خود را به دریای بلا افکند، من چون در دومة الجندل دیدم که از فرط اندوه خون می‌خورند، آنان را به حال خودشان وا گذاشتم، ولی در پرتو نگهداری جانب پیمان و رها نکردن هم پیمانان خود از قبیله کلب، بر قبیله‌ام نعمت بزرگی ارزانی داشتم.»

یاقوت حموی نیز پاره‌ای از این داستان را به مناسبت نام روضة السهلب و دومة الجندل در معجم البلدان خود آورده در ضمن آن می‌نویسد:

روضة السهلب در تومة الجندل عراق واقع است، و عاصم بن عمرو اشعاری سروده و در ضمن آن به نبرد خالد بن ولید (رض) در دومة الجندل اشاره کرده است آن جا که می‌گوید:

«کشته‌هایی که از دشمن در روضة السهلب به خاک و خون خود در غلطیده بودند

دل‌ها را شفا بخشید چه ایشان را هوای نفس سر کرده‌شان سخت فریب داده بود. در آن روز، جودی را به یک ضربت شمشیر شرر بار میهمان کردیم، و سپاهیانش را زهر کشنده بخشیدیم. آنان را به خاک و هلاک افکندیم تا پایمال سم اسبان شوند و گذر گاه درندگان بیابان.»

سیف بن عمر ضمن اشعاری که بر زبان قهرمان افسانه‌اش عاصم بن عمرو نهاده در قسمت اول موضوع جنگ قبایل مزبور را مطرح ساخته مبنی بر این که ودیعه، رهبر و پیشوای قبیله کلب قوم خود را به سوی هلاکت و نابودی کشانید و سخت به درد سر انداخت و بلا و مصیبت نصیبشان کرد و این عاصم بود که عهد و پیمان قبیله خود را با کلب از یاد نبرده بود، و به پیمان خود که معرف شرافت و فضیلت و افتخار او است باقی و بر قرار بوده و با عملی که در آن روز جنگ و گرما گرم نبرد نموده بر قبیله خود، و هم چنین بر قبیله کلب منت گذاشته و بالاخره به همین وسیله افراد و مردان قبیله هم پیمان خود را از مرگ حتمی نجات داده است.

قسمت دوم اشعار عاصم را شامل سایر قبایل عرب نموده و سر نوشت و سر انجام اقدام نابخردانه ایشان را، و عاقبت کار جودی رهبر آنان را ترسیم کرده است.

#### تفسیر لسان و ملطاط

حموی واژه الملطاط را چنین تفسیر نموده است: عرب آن قسمت از کوفه را که در ناحیه شرقی و پشت کوفه قرار دارد لسان، و آن قسمت را که در سمت مغرب و مشرف به رود فرات است ملطاط می‌نامد... و عاصم بن عمرو تمیمی در آن هنگام که در معیت خالد بن ولید سرزمین‌های بین کوفه و بصره را فتح کرده حیره را به تصرف در آورده بود چنین سروده است:

«اسب‌های سواری و شترهای تند رو خود را به جانب مناطق مسکونی و گسترده عراق کوچ دادیم آن چارپایان، سوارانی چابک چون ما به خود ندیده بودند، و کسی نیز چارپایانی به بالا و بلندی آنها هرگز ندیده بود.»



«ما کناره فرات (ملطاط) را از رزمندگان خود که از جنگ روی گردان نیستند پر ساختیم، و در ملطاط تا آن جا درنگ کردیم که کشت زارها را هنگام درو فرا رسید. از آن جا به جانب انبار که از مردان جنگی برای نبرد با ما مالا مال بود روی آوردیم، برای رویارویی با سپاهی که به حیره گرد آمده بودند و برد با ایشان بسی سخت می نمود.»

وقتی که به احادیث شناخته شده سیف مراجعه می کنیم می بینیم همین ابیات، با همان تفسیر عیناً در روایاتش آمده است. مثلاً کلمه ملطاط در چهار روایت از روایت های سیف در کتاب تاریخ طبری آمده است که از آن جمله در مورد تعیین حدود کوفه وسیله سعد بن ابی وقاص در سال 17 هجری است که می نویسد:

اعیان و سرشناسان عرب، سعد را متوجه قسمت پشت کوفه که آن را لسان می گفتند نمودند... تا آن جا که می گوید: و آن قسمت که مشرف به دود فرات است ملطاط خوانده می شود.

اما اشعار این قسمت آنها را به تمامی در تاریخ ابن عساکر و در ترجمه عاصم بن عمرو می یابیم آن جا که می نویسد:

سیف بن عمر می گوید:... و عاصم بن عمرو شرح ورودشان را به منطقه سواد (مناطق مسکونی ما بین کوفه و بصره و موصل) و مدت توقفشان را در آن جا و مراحل را که پشت سر گذاشت اند در اشعار زیر چنین باز گو می کند: آن وقت آن اشعار را تا به آخر می آورد.

#### ارزیابی متن داستان

این ها روایت سیف است در فتح دومة الجندل عراق، که طبری آن را به تفصیل از قول سیف در تاریخ خود آورده است. بعد از طبری این اثیر همان ها را به طور اختصار از تاریخ طبری گرفته و در تاریخ خود ثبت هموده است. اما ابن کثیر بدون این که به سند روایت های خود در این داستان اشاره نماید و مصدر آن را تعیین کند، تمام داستان را به تفصیل در کتاب تاریخ خود آورده است.

و حموی بعضی اشعار سیف را و گفته‌های او را در شرح حال دومه و حیره آورده است ولی نگفته است این مطالب را از کجا نقل کرده است. اما سخن این جا است که در عراق محلی به نام دومه الجندل وجود نداشته و ندارد، بلکه دومه الجندل قلعه‌ای بوده است در شام و به هفت منزلی دمشق از راه مدینه. و در عراق محلی به نام دوما یا دومه وجود داشته که به آن دومه الحیره نیز می‌گفتند و در جنگی که در آن جا به وقوع پیوسته اکیدر کشته شد. و پس از آن خالد عنان هزیمت به جانب شام کشید و به دومه الجندل حمله برد و پس از فتح آن جا، از جمله اشخاصی را که به اسارت گرفت لیلی دختر غسانی بود.

اما ربیعہ و دوضه سہلب، از آن دو در هیچ کتابی نشانی نیافتیم و به نقین می‌توان گفت که سیف بن عمر در آوردن این قبیل نام‌های اماکن دچار غفلت یا فراموشی و احیاناً اشتباه نگردیده است تاملأ دومه الجندل شام را با دومه الحیره عراق فرق نگذارد و یکی را به جای دیگری بگیرد. بلکه با توجه به سابقه‌ای که در دروغ سازی و افسانه پردازی و خلق اشخاص و اماکن از او سراغ داریم، برای عراق نیز مکانی را به نام دومه الجندل آفریده، و میدان نیردی جداگانه و مخصوص برای آن ساخته تا هر چه بیشتر اذهان محققین را مشوب و تاریخ اسلام را سست و بی اعتبار نماید.

#### بررسی سند

سیف راوی داستان دومه الجندل را محمد بن هویره، و ابو سفنان طلحة بن عبد الرحمن، و مهلب معرفی می‌کند که در داستان‌های مربوط به قعقاع مکرر به نام آنها به عنوان راوی برخورد کرده‌ایم و دانستیم که هر سه تن از آفریده‌های خیال سیف می‌باشند و وجود خارجی نداشته‌اند. و در روایت ملطاط، نصر بن سری، و ابن الرفیل، و زیاد را راوی معرفی می‌کند که آنها را هم در داستان قعقاع دانستیم که از جمله راویان مخلوق سیف می‌باشند.

### نتیجه بررسی و ارزیابی

سیف با افسانه سازی‌های خود و خلق اماکن هم نام در نقاط مختلف، به خصوص جایی که جنبه وقایع تاریخی دارند مانند دومه، محققین را دچار تحیر و شگفتی می‌سازد و آن وقت طبری افسانه نبردها دومه الجهدل عراق را از قول سیف روایت می‌کند، و حماسه‌های عاصم را طبق روشی که دارد حذف می‌نماید. ابن عساکر نیز بخشی از آن اشعار را روایت می‌کند و سند آن را سیف بن عمر تمیمی معرفی می‌نماید هم چنان که ملطاط را تفسیر می‌کند و اشعار عاصم بن عمرو را شاهد می‌آورد ولی نامی از سند روایات خود نمی‌برد، در حالی که همان تفسیر را در باره ملطاط از اول تا به آخر در تاریخ طبری و از قول سیف می‌بینیم. اشعار عاصم را نیز بنا به روایت ابن عساکر از قول سیف بن عمر، در تاریخ ابن عساکر می‌یابیم. (2)

#### دست آورد این داستان

یکم - نبردها و پیروزی‌هایی برای خالد مضری در عراق می‌آورد که همگان را به تحسین و امیدوار می‌دارد.

دوم - نامی مشترک در دو نقطه مختلف و دور از هم، یکی در عراق، و دیگری در شام می‌آفریند تا شرحش در کتاب‌های جغرافیا چون کتاب‌المشترک حموی برود، و محققین را دچار تحیر و سرگردانی نماید.

سوم - با آوردن اشعار و حماسه‌هایی گنجینه ادبیات عرب را گران بار می‌فرماید.

چهارم - و بالاخره محصول همه این افسانه‌ها نشان دادن قهرمانی‌ها و رجزها و مردانگی‌ها در نگه داشتن پیمان‌های قبیله‌ای پهلوان افسانه‌ای و خیالی چون عاصم فرزند عمرو تمیمی است که درخششی دیگر می‌یابد و برای ابد جزء مفاخر و مآثر قبیله مضر به طور عموم، و به خصوص خاندان تمیم در تاریخ امام‌المورخین محمد بن

جریر طبری به ثبت می‌رسد تا دیگر تاریخ نویسان را جای هیچ گونه شک و تردیدی در صحت و درستی آنها باقی نماند.

#### پایان همکاری عاصم و خالد

طبری در این مورد از قول سیف روایت می‌کند:

پس از نبرد فراض، وقتی که خالد بن ولید تصمیم گرفت تا پوشیده و دور از چشم دیگران به قصد ادای حج به مکه عزیمت کند، دستور داد تا عاصم بن عمرو با سپاه اسلام به جانب حیره حرکت نماید.

و نیز در خبر عزیمت خالد بن ولید به سوی شام ضمن حوادث سال سیزدهم از هجرت می‌نویسد:

مسلمانانی که در شام با مشرکین در پیکار بودند از ابو بکر خلیفه استمداد کردند و ابو بکر نامه‌ای به خالد نوشت و به وی دستور داد تا برای کمک به قوای اسلام به جانب شام عزیمت نماید. و برای این منظور نیمی از سپاه موجود در عراق را بر می‌گیرد، و نیم دیگر را زیر فرماندهی المثنی فرزند حارثه شیبانی در عراق باقی گذارد، و در این تقسیم بندی هیچ دلاوری را به همراهی خود بر نگزیند، مگر این که همانند او را برای مثنی باقی گذارد.

خالد بن ولید در این تقسیم بندی اصحاب رسول خدا را انتخاب می‌کند، و بقیه را که سابقه درک صحبت پیغمبر را نداشته‌اند برای مثنی جا می‌گذارد.

مثنی زیر بار چنین تقسیمی نرفت مگر این که تعداد یاران پیامبر را نصف کنند، نیمی را خالد بر گیرد، و نیمی دیگر نزد المثنی باقی بماند. خالد ناگزیر شد تا این پیشنهاد را قبول کند و در نتیجه قعقاع بن عمرو تمیمی از اصحاب رسول خدا را خالد بن ولید در سهم خود برگزیده، و عاصم بن عمرو تمیمی برادر قعقاع که از اصحاب رسول خدا بود جزء سهم مثنی قرار داد.

### سنجش روایات سیف با روایت دیگران

این بود خلاصه ان چه در پایان هم کاری عاصم و خالد آورده بود ولی گفتار مورخین دیگر چنان که در زیر می‌آید ساختگی آن را روشن می‌سازد.

ابن عساکر از ابن اسحق در این باره روایت می‌کند:

در آن موقع که خالد بن ولید در حیره بود، ابو بکر نامه‌ای به او نوشت و دستور داد که با افراد دلیر و کار آمد سپاه خود به یاری سپاهیان اسلام در شام بشتابد، و بر بقیه افراد خود که از کار افتادگاه و افراد ناتوان سپاه را تشکیل می‌دهند، مردی از خود آنها را فرماندهی دهد. این عساکر متن نامه ابو بکر را چنین آورده است:

اما بعد از عراق بیرون شو، و عراقیان را، آنها که در محل بودند و تو برایشان وارد شدی بر جای گذار، و سبک بار با یاران نیرومندان، آنان که از یمامه با تو به عراق آمده‌اند، و یا از حجاز آمده در راه به تو پیوسته‌اند، حرکت کن... .

### بررسی سند

محمد و مهلب و ظفر بن دهی راویان ساختگی سیف سند این داستان می‌باشند که در داستان قعقاع مکرر به نامشان برخورد کرده‌ایم.

و نیز طلحه سند این حدیث است که نام طلحه در احادیث سیف بین دوراوی مشترک است که یکی از آنها از راویان ساختگی او است و در این جا ندانستیم مراد سیف کدام یک از این دو می‌باشد.

و نیز مردی از قبیله بنی سعد را راوی معرفی می‌کند که ندانستیم نامش را سیف چه خیال کرده تا در باره‌اش تحقیق کنیم.

### سنجش سخن سیف با دیگران

سیف می‌گوید که خلیفه ابو بکر، به خالد بن ولید دستور داد تا نیمی از افراد

سپاهی را برای عزیمت شام با خود برگزیند، بدان سان که هیچ گزندی را انتخاب نکند مگر این که همانند او را برای المثنی بر جای گذارد. خالد می‌خواهد تا تمامی یاران پیغمبر خدا را برای خود انتخاب کند، ولی مثنی زیر بار نمی‌رود مگر این که نیمی از اصحاب رسول خدا را برای او بر جای بگذارد.

اما دیگران می‌گویند که خلیفه ابو بکر به خالد بن ولید دستور داد تا افراد قوی و کار آمد سپاه را انتخاب کند، و از کار افتادگان و بیکاره‌ها را واگذارد، و تازه عده انتخابی خود را از آنهایی بر گزیند که با او به عراق آمده‌اند. و این موضوع با اوضاع و احوال شام و موقعیت نبرد در آن جا و جنگی که با سپاه کار آزموده رومی در پیش داشتند کاملاً مناسبت دارد.

شاند هدف سیف در آوردن چنان داستانی این باشد که به این وسیله از سربازان میهنش عراق تمجیدی به عمل آورده باشد، چه نیمی از سپاهیان عراق را با این افسانه خود با سپاهیان اسلام به یاری قوای مسلمین به شام می‌فرستد و پیروزی هم به دست می‌آورند، و دست آوردهای دیگری نیز داشته است. (3)

دست آورد این داستان

علاوه بر همه اهرافی که سف در ساختن چنین داستانی در نظر داشته است، در حدیث خود با کمال وضوح تصریح و تأکید می‌کند که دو قهرمان افسانه‌ای قعقاع و عاصم هر او درک صحبت رسول خدا را کرده‌اند، و جزء اصحاب آن حضرت بوده‌اند. و بدین گونه صحابه‌هایی به نام عاصم و قعقاع بر صحابیان پیامبر می‌افزاید.

## عاصم در جنگ نمارق

هذا و اکثر من هذا من نتائج خیال سیف الخصب  
این داستان و داستان‌های فراوان دیگر همه زاینده خیال خلاق سیف است.  
(مؤلف)

### داستان نبرد نمارق

طبری داستان نبرد (نمارق)<sup>1</sup> را از سیف چنین آورده است:  
«مسلمانان با قوای ایرانیان در نمارق به سختی جنگیدند، تا این که  
خداوند دشمن را شکست داد و دنباله فراریان دشمن به کسکر رسید.»  
و در خبر سقاطیه کسکر می‌نویسد:  
کسکر از املاک نرسی پسر دایی پادشاه ایران بود و زیر نظر  
شخص او اداره می‌شد، از جمله محصولات که در این منطقه به عمل  
می‌آمد خرما، منطقه نرسیان بود که سخت شهرت داشت و چنان ارزنده  
و کم یاب بود که تنها در سفره سلطنتی به مصرف می‌رسید، و شاه از آن  
میل می‌کرد، و یا به هر کس که نزد او مقام و احترامی داشت از آن

---

<sup>1</sup> . نمارق را معجم البلدان چنین معرفی کرده است: مکانی است نزدیک به کوفه، نمی‌دانم این کلمه را  
با تفسیرش از خلال احادیث سیف گرفته است یا نه.

خرما ارزانی می‌فرمود. سپس می‌گوید:

ابو عبید به بخشی از سپاهیان خود دستور داد تا سپاهیان فراری دشمن را تعقیب کنند و مناطق بین نمارق و بارق و درتا را از وجودشان پاک سازد... و سپس می‌گوید و عاصم بن عمرو در این مورد چنین سروده است:

«به جان خودم سوگند که جانم برایم بی مایه نیست که اهل نمارق صبح گاهان بخواری در افتادند. به دست کسانی که به سوی پروردگارشان رنج سفر و مهاجرت را بر خود هموار کردند. آنها، ایشان را در سر زمین درتا و بارق خوار و زیون ساختند. ما آنها را در راه بذارق، میان مرج مسلح و هوافی از پای در افکندیم!»<sup>1</sup>

و نیز می‌گوید: ابو عبید با پارسیان در منطقه سقاطیه کسکر به نبرد پرداخت و جنگی سخت و خونین در گرفت تا سر انجام دشمن شکست خورد و روی به گریز نهاد، نرسی خود نیز بگریخت و املاک و اردوگاه و دارائی‌های او جزء غنایم جنگی به تصرف سپاهیان اسلام در آمد و اموال و خوردنی‌های فراوان به چنگ ایشان افتاد که از آن جمله خرمای نرسیان بود که بین اعراب و کشاورزان آن منطقه تقسیم گردید. سپس ابو عبید، عاصم بن عمرو را مأموریت داد تا به مناطق و نواحی مسکون رود جور، یا رود جوهر بتازد. عاصم در این اردو کشتی به نواحی مزبور مناطقی را خراب و ویران ساخت و عده‌ای را به اسارت گرفت.

طبری این داستان را از قول سیف روایت کرده و در تاریخ خود آورده است و ابن اثیر آن را به طور مختصر از طبری گرفته و نقل نموده است.

#### سفره رنگین پس از نبرد

طبری داستان زیر را از قول سیف پس از نبرد چنین روایت می‌کند: بزرگان ایرانی آن منطقه که فرزند فرخ نیز در میان آنها دیده می‌شد،

<sup>1</sup> . این اشعار را ابن کثیر در ج 7، ص 27 تاریخش آورده و نام سراینده آن را معلوم نکرده است. تنها نوشته: و یکی از مسلمانان چنین سروده است.



هدیایی ترتیب داده انواع و اقسام خوراکی‌های ایرانی را به طور جداگانه هم برای ابو عبید و هم برای عاصم بن عمرو و تهیه دیده به خدمت آنها بردند. ابو عبید به گمان این که عاصم را چنین سفره رنگینی نیست، او و تمام افرادش را به مهمانی خویش فرا خواند. عاصم در پاسخ دعوت ابو عبید اشعار زیر را سروده و فرموده است:

«ابو عبید! اگر تو را کدو و سبزی، و جوجه و مرغ هست، نزد فرزند فرخ نیز بریانی و فلفل سبز، و نان‌های نازک تا شده با سبزی و جوجه مرغ می‌باشد.»

و نیز عاصم بن عمرو سروده است:

«صبحی در بقایس به خاندان کسری نوشانیدیم که از نوع شراب-های دهات عراق نبود. شرابی که به آنها نوشانیدیم، جوان مردان دلاوری بودند که بر اسب‌های راهوار سوار بودند از نژاد اسب‌های قوم عاد!»

واژه‌های ساخته سیف در معجم البلدان

از آن جایی که نام‌های اماکنی چون سقاطیه کسکر، و نرسیان، و مرج مسلح، و هوافی در این روایت آمده است. یاقوت حموی با اعتماد برسخنان سیف در معجم البلدان خود به شرح آنها پرداخته از جمله در ترجمه سقاطیه می‌نویسد:

سقاطیه ناحیه‌ای است از کسکر در سرزمین واسط. که ابو عبید در آن جا با نرسی فرمانده سپاه پرسیان به نبرد پرداخت و ایشان را به سختی شکست داد: و در ترجمه نرسیان می‌نویسد:

نرسیان ناحیه‌ای است در عراق بین کوفه و واسط که نامش در کتاب فتوح سیف بن عمر آمده است. و شاید نام آن نرسی یا چیز دیگری باشد و خدای داناتر است و عاصم بن عمرو از آن جا چنین یاد کرده است:

صبح‌گاهان که در کسکر با حامیان نرسیان روبه‌رو گردیدیم، آنها را با شمشیرهای سفید و براق خود راندیم. به روزهای نبرد، اسب‌های تند رو و شترهای جوان را با خود بردیم؛ و جنگ همیشه آستان حوادث است. سرزمین نرسیان را پایمال

کردیم، و خرمای نرسیان بر همه ساکنان دباواصافر ارزانی و مباح گردید!»

و در ترجمه مسلح می‌گوید:

مرج مسلح در عراق واقع است! که نامش را عاصم بن عمرو در اشعارش در ایام فتوح عراق آورده است، و مصیبتی را که به ایرانیان از جانب مسلمین رسیده، و تلفات سیگین و خسارات مالی و جانی فراوانی را که متحمل شده‌اند در آن بیان داشته است، آن جا که می‌گوید: به جان خودم سوگند که جانم بی مایه نیست: و بقیه اشعارش او را تا به آخر می‌آورد.

و در ترجمه هوافی می‌گوید:

هوافی مکانی است بین کوفه و بصره! که نامش در اشعار عاصم بن عمرو که سوار کاری دلیر در سپاهیان ابو عبید ثقفی بود آمده است آن جا که می‌گوید:

«آنان را ما بین مرج مسلح از پای در آوردیم...»

حموی به شرح این اماکن در کتاب معجم البلدان خود پرداخته است تنها به حکم این که به سخنان سیف اعتماد داشته ولی مصدر آنها را که سیف است در آنها ذکر نکرده است.

سنجش روایت سیف با روایت دیگران

این‌ها و جز این‌ها، همه محصول خیال پردازی‌ها و افسانه سازی‌های سیف است و حال آن که حقیقت غیر از این‌ها است زیرا دیگران بر خلاف او گفته‌اند مانند:

بلاذری که در مورد فتوح ابو عبید در عراق می‌نویسد:

گروهی از سپاهیان پارس در منطقه درتی اجتماع کرده بودند. ابو عبید با سپاهیان خود به آن جا حمله برد و ایرانیان را شکستی سخت داد تا به کسکر رسید. و از آن جا به جالینوس که در باروسیمما بود عزیمت کرد. اندرزگر مرزبان آن منطقه با ابو عبید از در صلح در آمد و حاضر شد که برای هر یک از افراد اهالی محل چهار درهم جزیه پرداخت نماید و ابو عبید این پیشنهاد صلح را پذیرفت. پس از آن ابو عبید

مثنی را به زند رود مأمور ساخت. مثنی در آن جا با سپاهیان پارس به جنگ پرداخت و بر آ»ها پیروز شد و عده‌ای را به اسارت گرفت. و نیز عروه بن زد خیل طائی را به زوایی گسیل داشت، که عروه با دهقان زوایی، بر مبنای مصالحه اهالی باروسیمان صلح کرد... این است آن چه در مورد فتوح ابو عبید و مثنی قبل از نبرد جسر گفته‌اند.

#### نتیجه سنجش و دست آورد این داستان

آن چه را که در این داستان دیدیم، از مالکیت نرسی دایی زاده پادشاه بر سرزمین کسکر و موضوع نرسیان و خرماي مشهور آن که اختصاص به شاه داشته و یا شخص مورد محبت و عنایت او، موقعیت و نبردهای سخت و خونین سقاطیه کسکر و هوافی و مرج مسلح، عاصم و نبردها و قهرمانی‌ها و حماسه‌هایش، سفره رنگین فرزندان فروخ و انواع و اقسام خوراکی‌های ایرانی و نوشیدنی‌های آن و قتل و غارت و اسارت مردم جوهر و سیله عاصم قهرمان نام آور تمیم و غیره همه و همه مطالبی است که فقط در روایت‌های افسانه‌ای سیف بن عمر تمیمی این دروغ ساز قصه پرداز قرن دوم هجری به چشم می‌خورد. و هم او است که این افسانه‌ها و این نام‌های عجیب و غریب را خلق و آفریده و به دست تاریخ نویسانی بنام چون طبری سپرده است. (4)

#### نبرد پل

سیف پس از پایان نبرد نمارق داستان دیگری نقل می‌کند که طبری آن را در تاریخ خود از سیف چنین آورده است که:  
(در این نبرد، که نبرد پل ابو عبید نامیده شده است مسلمانان متحمل تلفات سنگینی گردیدند، و ابو عبید نیز در این جنگ با ایرانیان کشته شد. کیفیت عبور سپاهیان اسلام را از دجله چنین روایت کرده است):  
عاصم بن عمرو در معیت مثنی و افراد پیاده‌اش، آنان که دست اند کار کشیدن پل بر روی دجله بودند مورد حمایت و پشتیبانی خود قرار داده تا بر روی دجله پل

بستند و سربازان از روی آن عبور کردند:  
خلیفه بن خیاط هین روایت را با حذف سندش در کتاب خود ثبت کرده است.

اما دینوری روایت می‌کند:

مثنی به عروه بن زید خیل طائی قحطانی یمانی را دستور داد تا در کنار پل قرار بگیرد، و بین افراد سپاهی اسلام و ایرانیان حائل شود، آن گاه دستور داد تا سپاهیان از پل عبور کنند، و خود در دنباله لشکر قرار گرفت و آنان را حمایت کرد تا تمام افراد سپاهی از پل عبور نمودند.

طبری در خبر الیس صغری از قول سیف روایت می‌کند:

مثنی، عاصم بن عمرو را در میان سپاه به جانشینی خود برگزید، و خود با دسته‌ای از سواران بر سر راه دشمن کمین می‌گرفت و به ایشان حمله می‌نمود و باعث تضعیف روحیه ایرانیان و از هم گسیختگی نظم سپاه دشمن می‌گردد.

و نیز در مورد نبرد (بویب) می‌گوید:

مثنی عاصم بن عمرو را به فرماندهی گروهی پیش تازان سپاه اسلام تعیین کرد و پس از نبرد او را رخصت داد تا بر ایرانیان بتازد، عاصم در این حملات ناگهانی و یورش‌های مکرر خود بر سپاه پارس تا سابط نزدیکی‌های مدائن پیشرفت.

سنجش روایت سیف با دیگران

آن چه از نبرد پل تا این جا آوردیم، مطالبی است که سیف روایت کرده است. در صورتی که دیگران چون بلاذری که نبرد پل را به طور مفصل در کتاب فتوح البلدان خود شرح داده، و دینوری در کتاب اخبار الطوال به طور کامل آن را ثبت نموده ولی در هیچ یک از آنها نامی از قهرمان افسانه‌ای سیف، عاصم بن عمرو تمیمی نرفته است.<sup>1</sup>

بررسی سند داستان پل

سیف سند روایت خود را در مورد شرکت عاصم بن عمرو به همراهی ابو عبید و مثنی، محمد، و طلحه، و زیاد، و نضر معرفی می‌کند که پیش از این گفتیم که آنها وجود

خارجی نداشته‌اند و از مخلوقات تخیلات سیف می‌باشند.  
و نیز در این روایت حمزة بن علی فرزند محفز، از مردی از قبیله بکر بن وائل راوی این داستان سیف است، که ما نامی از این راوی در کتب تاریخ و انساب ندیدیم مگر در دو حدیث که آن هم هز سیف بن عمر در تاریخ طبری آمده است. روی این اصل ما حمزه را نیز جزء سایر راویان ساختگی سیف به حساب آوردیم.  
اما هم چنان که سیف گفته است، این حمزه خود از قول مردی از قبیله بکر بن وائل داستان پل را روایت کرده است. می‌توانید حدس بزنید که سیف این نابه‌دروغ پرداز نام آن مرد دیگری را در مخیله خود چه گذاشته است؟!

#### نتیجه سنجش و دست آورد داستان

در حقیقت مثنی، عروة بن زیاد خیل قحطانی یمانی را مأموریت داده است سپاهیان اسلام را در پناه خود بگیرند تا آنها از پل عبور کنند.  
این فداکاری و رشادت فردی یمانی قحطانی که از دیدگان تعصب قبیله‌ای دشمن سر سخت سیف است بر او گران می‌نماید، و او را بر آن می‌دارد تا این شهامت و فداکاری را از خاندان قحطانی یمانی سلب کرده به جای آن فردی از قبیله مضر بنشانند. برای این پست و سمت چه کسی شایسته‌تر از قهرمان افسانه‌ای او عاصم بن عمرو تمیمی می‌توان یافت؟  
روی همین اصل سیف بن عمر یک حقیقت مسلم تاریخی را تحریف می‌کند، و نشان افتخار حمایت از سپاهیان اسلام را به هنگام عبور از پل از سینه عروة قحطانی یمانی می‌کند و بر سینه قهرمان مضریش عاصم نصب می‌نماید و به این ترتیب حمایت سربازان اسلام را به هنگام عبور از پل در مقابل سپاه ایران را به عهده عاصم بن عمرو تمیمی می‌گذارد. و به این تحریف تنها بسنده نکرده برای قهرمان خیالیش عاصم پس از آن واقعه دور و دورهای دیگری نیز به هم می‌بافد چون جانشین مثنی فرمانده کل قوا، و یا تاخت و تازهای او در سمت فرمانده گروه پیش تازان در مناطق زیر نفوذ دشمن تا ساباط نزدیکی‌های مدائن.

### عاصم در جنگ قادسیه

و الله معكم ان صبرتم و صدقتموهم الضرب و الطعن  
اگر شکبیا باشید و نیکو بجنگید خدا با شما است.

(عاصم افسانه‌ای)

روز گاوان، گاوان سخن می‌گویند

طبری ضمن حوادث سال چهاردهم هجری در مقدمه جنگ قادسیه از قول سیف روایت می‌کند:

آن گاه که سعد بن ابی وقاص فرمانده کل قوای مسلمین در نبرد با ایرانیان، پست‌ها و سمت‌ها را در میان سران سپاه خود قسمت می‌کرد، و به هر یک در خور لیاقت و استعدادش سمتی می‌داد، عاصم بن عمرو تمیمی را به فرماندهی ساقه سپاه اسلام برگزید.

زمانی که سعد در قادسیه فرود آمد، عاصم را به قسمت‌های جنوبی فرات مأوریت داد و عاصم تا میسان پیش رفت.

عاصم که در مقام تهیه گوشت برای سپاه به دنبال گاو و گوسفند می‌گردید در میسان نیز در این مورد تعقیب خود را دنبال کرد و هر قدر که بیشتر جست‌وجو می‌کرد، یافتن اهالی اغنام و احشام خود را از ترس دستبرد مهاجمین عرب در آغل‌ها و بیشه‌ها پنهان کرده بودند. عاصم در این پرس و جو به مردی برخورد و از او سراغ گاو و گوسفند را گرفت. آن مرد که تصادفاً خود شبان بود و گله خود را در بیشه مجاور

پنهان کرده بود، به دروغ سوگندهای غلاظ و شداد خورد که به هیچ روی از گاو و گوسفندی اطلاع ندارد! تا آن مرد چنین سوگندی برای عاصم خورد ناگهان از میان بیشه یکی از گاوهای آن مرد خروشید و گفت: (به خدا قسم که این مرد دروغ می‌گوید ما این جا هستیم!!) عاصم به میان بیشه رفت و گله را پیش انداخت و با خود به اردوگاه برد. سعد و قاص آنها را بین قسمت‌های مختلف سپاه خود قسمت کرد و لشکر از نظر خوراک گوشت چند روزی به فراخی افتاد:

داستان سخن گفتن گاو با عاصم بن عمرو، در زمان حکومت حجاج بن یوسف ثقفی در کوفه، به گوش حجاج رسید. بفرمود تا آنهایی که خود شاهد آن داستان و سخن گفتن گاو بودند به خدمتش حاضر شوند و داستان را به امیر باز گویند. چون شهود قضیه به خدمت آمدند حجاج در این باره با آنان بدین گونه مصاحبه و پرسش نمود:

- موضوع سخن گفتن گاو چیست؟

- ما به گوش خودمان سخن گفتن گاو را شنیدیم، و گاو را به چشم دیدیم، و بالاخره ما بودیم که گاوها را پیش انداختیم و به اردوگاه بردیم.

- دروغ می‌گویید!

- نه دروغ نمی‌گوییم ولی، موضوع آن قدر عجیب و بزرگ است که اگر تو به جای ما بودی و ماجرا را به چشم خود می‌دیدى و آن را برای ما تعریف می‌کردى، ما دو را تکذیب می‌کردیم و باور نمی‌داشتیم. حجاج گفت:

- راست می‌گویید، همین طور است ... به من بگویید که مردم در این باره چه می‌گفتند؟ جواب دادند:

- مردم سخن گفتن گاوها را آیتی نوید بخش از آیات الهی برای فتح و پیروزی می‌دانستند که مؤید خشنودی خدای بزرگ از ما، و پیروزی ما بر دشمن می‌باشد. حجاج گفت:

- به خدای سوگند که چنین چیزی غیر ممکن است مگر این که همه افراد آن سپاه اشخاصی وارسته و پرهیزکار بوده‌اند. گفتند:

- آری، ما که از دل آنها خبر نداشتیم، اما چیزی که ما دیدیم این است که تا به حال هرگز ندیده‌ایم مردمی چون ایشان تا به این حد از دنیا روی گردان بوده آن را دشمن داشته باشند!!  
سپس سیف در دنباله این داستان می‌گوید: این روز چنان بی سابقه و قابل توجه بود که آن را (روزگاو) نام نهادند!!

#### سنجش روایت سیف با دیگران

این داستان را با همه شرح و تفصیلش امام المورخین فرزند جریر طبری از قول سیف بن عمر تمیمی روایت می‌کند، و ابن اثیر نیز آن را از کتاب طبری در تاریخ خود نقل می‌نماید.  
اما دیگران، بلاذری و دینوری می‌نویسند:

... و چون سپاهیان اسلام برای چارپایان به علوفه، و برای خود به غذا نیازمند می‌شدند، سوارانی چند از آنها بیرون می‌شدند، و در قسمت‌های پایین فرات دست به چپاول و غارت می‌زدند و... بلاذری در دنباله این حدیث می‌نویسد: عمر نیز از مدینه گاو و گوسفند برای آنها می‌فرستاد.

#### بررسی سند

سیف در داستان روز گاوها، عبد الله بن مسلم عکلی، و کرب بن ابی کرب عکلی را راوی معرفی می‌کند، که ما از آن دو تن نامی جز در احادیث سیف، در هیچ مصدر دیگری که راویان را معرفی می‌کند نیافتیم.

#### عاصم در مقابل کسری

طبری از سیف بن عمر تمیمی روایت می‌کند:  
خلیفه عمر بن خطاب، به سعد وقاص دستور داد مردانی سخنور و زبان آور و



صاحب رأی را به خدمت کسری گسیل دارد تا او را به اسلام فراخوانند. سعد گروهی را برای این مهم نامزد کرد که بینشان عاصم بن عمرو بود. این گروه به خدمت کسری رسیدند و با وی سخن گفتند و کسری سخت به خشم آمد و دستور داد تا مقداری خاک آورند و بر دوش بزرگ و رهبر این فرستادگان بار کنند پس از آنان پرسید که رییس و بزرگ ایشان کدام است. آنان در برابر مسئول کسری سکوت اختیار کردند که عاصم بن عمرو به دروغ گفت: من. من بر این جماعت ریاست دارم خاک را بار من کن!

کسری از آنان پرسید: آیا همین طور است که او می‌گوید؟ آنها گفتند: آری. پس عاصم بار خاک را بر گردن نهاد و از بارگاه و ایوان کسری پای بیرون نهاد و خود را به اسبش رسانید و آن خاک را بر پشت آن حیوان نهاد و با شتاب و پیش از سایر همراهان خود را به اردوگاه و به خدمت سعد رسانید و او را به پیروزی بر دشمن مژده داد و گفت: قسم به خدا که بی شک خداوند کلید کشورشان را به ما ارزانی فرمود: چون این عمل و سخن عاصم به رستم فرمانده مل قوای پارسیان گزارش داده شده رستم آن را به فال بد گرفت.

در آن جا که یعقوبی سخن سیف را حقیقت پنداشته و به آن اعتماد نموده، همین داستان را در تاریخ خود نقل کرده است.

اما بلاذری در این باره می‌نویسد:

عمر طی نامه‌ای به سعد وقاص دستور داد تا جمعی را به مدائن و خدمت کسری مأمور سازد تا او را به اسلام فرا خوانند. سعد در اجرای دستور خلیفه عمرو فرزند معدی کرب و اشعث فرزند قیس کندی را که هر دو قحطانی یمانی بودند به همراه گروهی به مدائن گسیل داشت. این گروه چون از کنار سپاهیان پارس عبور می‌کردند، نگهبانان ایشان را به خدمت رستم فرمانده کل قوای پارسیان هدایت کردند. رستم از ایشان پرسید: عازم کجا بودید و چه در سر داشتید؟ آنها جواب دادند به مدائن و نزد کسری می‌رفتیم... بلاذری می‌نویسد: بین آنها و رستم سخنان بسیاری رد و بدل شد. تا آن جا که گفتند: پیامبر خدا به ما نوید داده است که ما سرزمین شما را به تصرف خود

در خواهیم آورد.

رستم چون این سخن از آنان بشنید دستور داد تا زنبیلی خاک آوردند و سپس به ایشان گفت: ای خاک کشور ماست، از آن شما باد، این را برگزید. با این سخن رستم بلافاصله عمرو بی معدی کرب برخاست ردای خود را بگسترد و از آن خاک برداشت و در آن خالی کرد، آن گاه روای خود را با آن خاک جمع همود و بر دوش گرفت و روی به راه نهاد. یارانش از او پرسیدند: چه چیز تو را بر آن داشت تا چنین کردی؟! جواب داد: با این کاری که رستم کرد به دلم گذشت که سرزمین ایشان را متصرف خواهیم شد و بر آنها پیروزی خواهیم یافت.

#### بررسی سند

در سند این داستان نام دو راوی چنین آمده است: (عن بنت کیسان الضبیة عن بعض سبایا القادسیه ممن حسن اسلامه)<sup>1</sup> یعنی از دختر کیسان ضیبی از یک تن اسیر ایرانی در قادسیه که سپس نیکو اسلام آورد.

حال می‌بایست از سیف پرسید: نام دختر کیسان چه بوده؟ و خود کیسان که بوده؟ و نام یک تن اسیر ایرانی را در خیال خود چه تصور کرده تا بتوان در کتاب‌های راوی شناسی بررسی حال ایشان نمود.

#### نتیجه سنجش و دست آورد این داستان

سعد وقاص عمرو فرزند معدی کرب و اشعث فرزند قیس کنندی را که هر دو قحطانی یمانی بوده‌اند به همراهی جمعی به رسالت نزد کسری می‌فرستد که آنها در مسیر خود با رستم فرخزاد فرمانده کل قوای پارسیان رو به رو می‌شوند، و بین ایشان و رستم سخنانی رد و بدل می‌شود که منجر به حمل زنبیلی از خاک ایران وسیله عمرو می‌گردد. سیف روی تعصب قبیله‌ای نمی‌پسندد که چنین رسالتی را افراد قحطانی

<sup>1</sup> . تاریخ طبری چاپ اروپا، ج 1، ص 2238-2245.

یمانی که آنها را با دیدهٔ عداوت و دشمنی می‌نگرد به انجام رسانیده باشند پس به چاره جویی برمیخیزد و چون گذشته به تحریف حقایق می‌پردازد به این ترتیب که عاصم قهرمان افسانه‌ای خود را از قبیلۀ مضر به جای آن دو مرد یمانی جا زده او را به همراه هیئت اعزامی در ایوان و بارگاه و در مقابل کسری می‌نشانند و مدعی می‌شود که بین ایشان پیروزی بر دشمن وسیلۀ عاصم بن عمرو تمیمی شده است.

سیف به حکم تعصب قبیلۀ ای یک حقیقت مسلم تاریخی را تحریف می‌کند بر مأموریت و جرأت و جسارت افراد یمانی قحطانی چون عمرو بن معدی کرب خط بطلان می‌کشد و به جای او عاصم قهرمان افسانه‌ای خود را از قبیلۀ مضر قرار می‌دهد. و مجلس رستم فرخزاد فرمانده کل قوای پارسیان را به بارگاه و ایوان کسری و دستور او تبدیل می‌نماید و با چنین افسانه‌ای که می‌سازد محققین را دچار تحیر و سرگردانی می‌کند.

\* \* \*

#### سخن رانی عاصم

طبری در آغاز جنگ قادسیه از سیف چنین نقل می‌کند:  
سعد و قاص فرمانده کل قوا، گروهی از سپاهیان خود را مأموریت داد تا به نقاط مسکونی نهرین تاخت و تاز آورند. آن گروه فرمان بردند و در حملات و غافلگیری‌های خود از اردوگاه سخت به دور افتادند. در چنین موقعیتی با هنگی از سواران و سپاهیان پارسی رو به رو گردیدند و نابودی ایشان حتمی می‌نمود. چون این خبر به سعد رسید، بلافاصله عاصم بن عمرو را به یاری ایشان فرستاد. پارسیان تا عاصم را دیدند همگی روی به فرار نهادند!!... عاصم در آن روز چون به سپاهیان اسلام رسید برای ایشان چنین سخن رانی کرد:

«خداوند این سرزمین و ساکنان آن را به شما ارزانی داشته، و اکنون مدت سه سال است که شما بر آنان دست یافته‌اید، بدون این که آنها بتوانند به شما آسیبی برسانند و شما بر آنان آقایی و برتری یافته‌اید.

اگر شکبیا باشید و درست بجنگید و نیکو شمشیر بزنید و خوب نیزه بیفکنید و خدا با شماست و در آن صورت اموال و زنان و فرزندان و سرزمین ایشان از آن شما خواهد بود.

ولی خدای ناکرده هرگاه کوتاهی کنید و سستی نمایید، دشمن بر شما چیره می‌شود، و از ترس این که مبادا شما بار دیگر باز گردید و بنیان هستیشان را از بیخ و بن بر کنید، به جان می‌کوشند و یک تن را از شما زنده نخواهند گذاشت.

بنا بر این خدا را فرا چشم دارید، و افتخارات گذشته را به خاطر آورید، و عنایات خدا را بر خود به یاد آرید. و مجالی برای نابودی و شکست خود به دشمن ندهید، مگر نمی‌بینید این زمین را که تهی و خالی از آب و گیاه و آبادی و آبادانی است نه نهان گاهی دارد و نه پناه گاهی تا اگر شکست خوردید و متواری شدید، شما را در دامان امن و امان خود نگه دارد؟ پس از هم اکنون کوشش خود را در راه آخرت و سرای دیگر به کار برید.»

یک سخن رانی دیگر

و نیز طبری از قول سیف روایت می‌کند:

سعد وقاص برای رویارویی با دشمن عده‌ای از مردان دانا و شجاع سپاه خود را که عاصم بن عمرو نیز جزء آنان بود برگزیده و به ایشان چنین گفت:

ای گروه عرب! شما از جمله سرشناسان و مهتران قوم هستید که برای مواجهه با سرشناسان و مهتران پارسی انتخاب شده‌اید. شما در سر هوای بهشت دارید، در صورتی که آنان هوای دنیا و زیبایی‌های آن را آرزو می‌کنند. با توجه به این مطلب، مبادا وضع طوری باشد که آنها در کار دنیای خویش بسی علاقمندتر از شما در کار سرای دیگران باشند! که در این صورت دنیای آنان بسی زیباتر و آبادتر از آخرت شما خواهد بود.

بنا بر این امروز کاری نکنید که مایه ننگ فردای عرب گردید!

و چون جنگ آغاز گردید، عاصم بن عمرو در حالی که چنین حماسه سرایی می‌کرد به میدان تاخت:

«یار سپید من که گردنش به زردی زر می‌ماند و همانند نقره‌ای است که روکش طلا داشته باشد می‌داند که من مردی هستم که تنها دشنامی عیب من باشد. ای دشمن من این را بدان که ملامت شنیدن مرا بر تو می‌انگیزد!»

آن گاه به مردی از پارسیان حمله برد و آن مرد بگریخت، عاصم به تعقیبش پرداخت، تا آن که آن مرد خود را در میان سپاهیان خود انداخت و از نظر عاصم پنهان گردید. عاصم در این تعقیب، به دریای سپاه دشمن فرو رفت و هم چنان پیش تاخت که به سوار دیگری برخورد که قاطری را به دنبال خود می‌کشید. سوار چون چشمش بر عاصم افتاد، مهار استر را رها کرد و خود را در میان افراد سپاه و یاران خویش پنهان ساخت و آنان نیز وی را به حمایت گرفتند. عاصم استر را با باری که بر پشت داشت جلو انداخت و به سپاه خویش باز گشت! باری که آن استر بر پشت داشت تشریفات سفره فرمانده کل قوا را که از حلوا و عسل و انگشت پیچ و غیره شامل می‌شد تشکیل می‌داد. معلوم شد که آن سوار، خوان سالار فرمانده کل قوا بوده است.

عاصم آنها را به خدمت سعد و قاص برد و خود به جایگاه خویش باز گشت. سعد چون در آنها نگریست بفرمود تا همه آن شیرینی‌ها را در میان افاد عاصم تقسیم کردند و به آنها چنین پیغام فرستاد: امیر این‌ها را به شما ارزانی داشته است، گوارایتان باد.

#### روز ارمات

بنا به روایت سیف: پس از سخن رانی عاصم نبرد قادسیه شروع شد و این نبرد سه روز به درازا کشید، و هر روزی به نام مخصوص نام گذاری گردید که نخستین روز آن روز (ارمات) می‌باشد.<sup>1</sup>

<sup>1</sup> . در شرح حال قعقاع نیز اشاره‌ای به این روز شد.

طبری از قول سیف در باره نبرد روز ارمات چنین روایت می‌کند:  
 در این روز پارسیان با تمام قوا به سپاه اسلام حمله می‌کردند و تنور جنگ در قلب قبیله اسد زبانه می‌کشید. به خصوص این که شیرازه سواره نظام مسلمین به علت حملات بی امان پیلان جنگی پارسیان به کلی از هم پاشیده شده بود. سعد وقاص چون چنین دید، به عاصم بن عمرو پیغام فرستاد که شما گروه تمیمیان به همه اسب‌های چابک و شترهای ورزیده و کار آمد که دارید آیا نمی‌توانید پیلان جنگی دشمن را چاره‌ای بیابید؟ قبیله تمیم و در پیشاپیش همه آنها عاصم بن عمرو مرد مبارز و شجاع و نام آور آن قبیله تقاضای سعد را پاسخ مساعد دادند و گفتند: آری به خدا قسم می‌توانیم و به انجام این مهم برخاستند. پس...  
 عاصم از میان تمیمیان گروهی زبده و ورزیده در تیر اندازی و نیزه افکنی برگزید و تاکتیک نبرد با پیلان را برای آنها چنین تشریح کرد:  
 تیر اندازان، به حمایت از نیزه داران قبیله می‌پردازند، و پیل بانان و پیل سواران را تیر باران می‌کنند. و نیزه داران از پشت به پیلان جنگی می‌پردازند و با بریدن تنگ پیلان، هودج‌هایی را که بر پشت آنها نصب شده است و واژگون می‌سازند، عاصم نیز خود حمایت و رهبری هر دو دسته را به عهده خواهد داشت:

تنور جنگ هم چنان در کانون قبیله اسد زبانه می‌کشید، و میمنه از میسره تمیز داده نمی‌شد. افراد عاصم برای نبردی سخت روی به جانب پیلان جنگی دشمن نهادند و پیکاری خونین را آغاز کردند. به دم‌های پیلان، و منگوله‌های آویخته از روپوش صندوق‌های آنها می‌آویختند و فرو می‌کشیدند، و با سرعت تنگ‌های آنها را می‌بریدند، و با ضرباتی که با نیزه بر پیکر آنها فرود می‌آوردند، خروش پیلان را در آوردند، از طرفی تیر اندازان نیز کمان داران و نیزه اندازان، و پیل بانان را هدف تیرهای جان گاه خود قرار دادند.

در آن روز، (روز ارمات) پیلی جنگی از دشمن باقی نماند که بر پشت آن پیل سوار و یا بالا پوش و هودجی باقی مانده باشد. و بر اثر تیراندازی کمان‌داران

ورزیده قبیله تمیم همه پیل بانان و پیل سواران دشمن نیز از پای در آمدند و شکستی فاحش در جبهه پیلان جنگی خصم پدید آمد!  
در همان موقع که پیلان جنگی دشمن خلع سلاح شدند، آتش جنگ در قبیله اسد نیز اندکی فرو نشست و سواران از آن گرم گاه نبرد باز می-گشتند. عاصم در آن روز پشت و پناه لشکر اسلام بود.  
این روز را که نخستین روز جنگ از نبردهای قادسیه است ارمات نامیده‌اند.

سیف در دنباله همین داستان می‌گوید:

چون سلمی همسر سعد و قاص که پیش از او همسر مثنی بود  
حمله جنگ آوران پارسی و کر و فر آنان را در قبیله اسد مشاهده کرد بانگ برداشت: ای مثنی کجایی! در این سواران مثنی وجود ندارد که این چنین تار و مار می‌شوند، اگر مثنی در میان ایشان بود دشمن را به خاک و خون می‌کشید!

سعد که بیمار در بستر افتاده بود، از سخنان همسرش به هم بر آمد و سیلی محکمی به گوش سلمی نواخت و با تشدد گفت: مثنی کجا و این سوار کاران دلیر که مردانه میدان نبرد را اداره می‌کنند: منظور سعد قبیله اسد، و شخص عاصم بن عمرو و افراد قبیله تمیم بود.

این‌ها همه مطالبی بود که در تعریف روز ارمات و وقایع آن طبری از قول سیف بن عمر تمیمی روایت کرده است.

حموی در ترجمه‌ای که بر واژه ارمات نوشته چنین می‌گوید:

گویا ارمات جمع کلمه رمت باشد که نام گیاهی بیابانی است! به هر حال ارمات، نخستین روز از روزهای نبرد قادسیه است که عاصم بن عمرو از آن چنین یاد کرده است:

«ما به روز ارمات از گروه خود حمایت کردیم، و گروهی در کار نیک بر گروه دیگر پیشی گرفت.»

این خلاصه‌ای بود از آن چه سیف در باره نبرد روز (ارمات) و دلیری عاصم در آن روز آورده. و دومین روز را روز اغواث نام نهادند.

### روز (اغواث)

در باره روز (اغواث) طبری ضمن وقایع دومین روز جنگ، از قول سیف چنین نقل می‌کند:

فرستاده‌ای در این روز از جانب خلیفه عمر بن خطاب به چهار قبضه شمشیر و چهار رأس اسب به خدمت سعد و قاص فرمانده کل قوای اسلام در نبرد قادسیه رسید، که آنها را به عنوان جایزه بین رزمنده‌ترین افراد سپاهی، و جنگ آورترین آنها تقسیم کند. سعد سه قبضه از شمشیرها را بین دلاوران قبیله اسد تقسیم کرد، و چهارمی را به عاصم بن عمرو تمیمی اهداء نمود. و سه رأس از اسب‌ها را بین پهلوانان قبیله تمیم تقسیم فرمود که یکی از آنها به قعقاع بن عمرو قهرمان شکست ناپذیر رسید، و چهارمی را به یکی از رزمندگان قبیله اسد داد. و به این ترتیب هدایای عمر فقط، بین سران دو قبیله اسد و تمیم توزیع گردیده است.

### روز عماس

سومین روز نبرد قادسیه روز (عماس) است.

طبری نبرد روز عماس را از قول سیف چنین روایت می‌کند:

قعقاع شام گاه روز اغواث پنهانی و دور از چشم افراد سپاهی دوست و دشمن، افراد خود را به همان جایی که صبح روز اغواث نگه داشته بود تا در دستجات ده تایی به میدان آیند هدایت کرد و این بار به آنان دستور داد تا صبح گاهان در دستجات صدتایی به میدان برد وارد شوند تا هم نیروی سپاه اسلان به رسیدن قوای کمکی فزونی گیرد، و هم امید آنها به فتح و پیروزی بر دشمن دو چندان گردد. عاصم برادر قعقاع نیز با سواران خود چنین کرد و با تدبیر جنگی این دو برادر تمیمی سربازان اسلام قوی دل گردیدند.

سیف می‌گوید: در روز عماس پیلان جنگی دشمن بار دیگر موجب

در هم



ریختگی صفوف منظم سپاهیان اسلام گردیدند، و مانند روز ارمات شیرازه لشکر را از هم گسیختند. سعد چون حملات بی وقفه پیلان جنگی را دید، به دو برادر شکست ناپذیر تمیم، قعقاع و عاصم فرزندان عمرو پیام فرستاد و از آن دو خواست تا شر پیلان را با کشتن پیل سفید، پیش تاز و سر دسته پیلان از سر سپاهیان و صفوف لشکر کوتاه گردانند. چه بقیه پیلان در متابعت آن فیل سفید بودند.

قعقاع و عاصم برای مبارزه با پیلان جنگی دشمن خود را آماده کردند و دو نیزه تو پر و محکم و نرم برداشتند و در میان سواره‌ها و پیاده‌ها به پیشروی به سوی پیل سفید پرداختند، و به افراد خود نیز دستور دادند تا آن را دوره کنند و از هر طرف به او حمله نمایند و او را پریشان سازند و چون خود کاملاً به آن فیل نزدیک گردیدند، به یک باره حمله بردند و با هم نیزه‌های خود را در چشم‌های فیل سفید فرو کردند. فیل که از درد به خود می‌پیچید سوار خود را بر زمین افکند و به شدت سر خود را تکان داد و خرطومش را بیاویخت و به پهلو در آمد که قعقاع با یک ضربت شمشیر خرطومش را قطع کرد.

سیف از برای عاصم بن عمرو در نبرد لیلۃ الہریر، هم چنین پیش از آن نبرد، و بعد از آن از قهرمانی‌ها و مردانگی‌ها، و جسارت‌ها و شجاعت‌ها داستان‌ها زده و در پایان همه آنها می‌گوید:

پس از آنکه قوای دشمن در هم شکست و به پیروزی مسلمین انجامید و ایرانیان روی به گریز نهادند، عده‌ای از سران و رزمندگان پارسی ننگ فرار از دشمن را بر خود هموار نتوانستند کرد، و تن به چنین ذلت و خواری در ندادند و بر جای باقی ماندند. همانند آنها نیز از رزمندگان و جنگ آوران بنام عرب در برابر آنان قرار گرفتند و جنگ تن به تن از نو آغاز گردید. از جمله این دلاوران دو برادر تمیمی قعقاع و عاصم بودند. عاصم هم‌آورد خود را در این نبرد که زاده‌ش و یکی از رزمندگان بنام ایران بود از پای در آورد (6)، و قعقاع نیز هم‌آورد خود را به خاک و خون کشید.

## انتشار این داستان در کتاب‌های تاریخ اسلام

آن چه تا این جا بیان شد مطالبی بود از جمله سخنان سیف در باره عاصم بن عمرو تمیمی صحابی پیغمبر خدا و قهرمان شکست ناپذیر و سوار کار دلیر و شجاع عرب، برادر قعقاع صحابی بزرگوار و سیاستمدار نامی و ابر مرد میدان‌های نبرد، دو برادر افسانه‌ای و مخلوق تخیلات سیف بن عمر تمیمی زندیق که امام المورخین طبری آنها را از قول او در کتاب معتبر و وزین خود روایت نموده است، و پس از وی تاریخ نویسانی دیگر چون ابن اثیر و ابن خلدون بدون این که به سند روایت‌ها اشاره‌ای کرده باشند از طبری گرفته و در تاریخ‌های خود نوشته‌اند. هم چنین ابن کثیر همین داستان را از طبری گرفته و نام سیف را در یازده مورد در خلال آن آورده است.

## بررسی سند

در سند این داستان‌ها نام راویانی امثال نصر بن سوری در سه روایت، و نام فرزند رفیل، و حمید بن ابی شجار در یک روایت آمده است، و نیز نام محمد، و زیاد به عنوان راوی برده شده که بارها نوشته‌ایم وجود خارجی نداشته‌اند و از جمله راویان ساختگی سیف می‌باشند.

## نتیجه بررسی و سنجش

تا این جا روایات سیف را در باره عاصم در روز گاو و روزهای سه گانه نبرد قادسیه بررسی کردیم، در نتیجه روشن گردید که: سیف تنها کسی است که می‌گوید گاو در بیشه منطقه میسان با عاصم بن عمرو سخن گفته است و تحقیق حجاج بن یوسف ثقفی را برای تأیید آن می‌آورد که حجاج پس از گذشت سال‌ها از آن واقعه قضیه را تحقیق می‌کند، و گواهی گواهان در محضر او بر این که این داستان کاملاً صحیح است و تعجبی ندارد اگر دو آن را باور نکنی زیرا

اگر ما هم جای تو بودیم چنین داستانی را می‌شنیدیم باور نمی‌کردیم. آن وقت آقای حجاج آن مرد خدا و روحانی به تمام معنی که قبلاً در پی یافتن حقیقت بوده است!! سری تکان می‌دهد و تصدیق می‌کند و به خصوص تأکید می‌نماید که همهٔ افرادی که در نبرد قادسیه شرکت داشته‌اند از پاکان و نیکان روزگار بوده‌اند. این همه تأکید پشت سر تأکید، و گفت و شنود و رد و اثبات برای این است که سیف بن عمر که خودش به تنهایی چنین افسانه‌ای را ساخته و نقل می‌کند، به دیگران بقبولاند که این واقعه قصه نیست، زاییدهٔ وهم و خیال نمی‌باشد، هیچ‌گونه قصد و غرض سوئی هم در کار نیست، حقیقت داشته و اتفاق افتاده است. آن وقت آیندگان که چنین افسانه‌هایی را در کتاب تاریخ طبری می‌خوانند، حکم کنند که تمامی مطالب طبری از همین مقوله است. و در نتیجه انکار حقایق اسلام و آیات الهی و معجزات پیامبران به سادگی میسر باشد و در چنین وقتی است که سیف و امثال سیف از شادی در پوست خود نمی‌گنجند. این جا است که هم مسلکان سیف، بر او آفرین می‌گویند و دست او را می‌بوسند و ما نیز می‌گوییم: راستی که دست مرزاد طبری!

باری سیف افسانهٔ سخن گفتن گاوهای پنهان کرده در بیشهٔ میسان را با عاصم بن عمرو مطرح می‌کند، در صورتی که دیگران گفته‌اند: وقتی که سپاه سعد به علوفهٔ چارپایان، و مواد خوراکی برای سپاهیان خود احتیاج پیدا می‌کرد دستور می‌داد تا به آبادی‌های پایین فرات تاخت و تاز برند و خواسته‌های خود را با چپاول و غارت به دست آورند. و همین موضوع با موقعیت سپاه در آن روزگار و حالتی که داشته‌اند کاملاً مناسب و هماهنگ است.

هم چنین سیف می‌گوید که کسری خواست تا باری از خاک ایران را وسیلهٔ شریف‌ترین و محترم‌ترین فرستادگانی که به خدمتش اعزام شده بودند بفرستد، که عاصم تمیمی مضری این عمل کسری را به فال نیک می‌گیرد و خاک را بر می‌دارد و به خدمت سعد می‌برد و فتح و پیروزی بر دشمن را به او مژده می‌دهد، در صورتی که دیگران نوشته‌اند که رستم فرماندهٔ کل قوای پارسیان چنین کرد و آن کس که خاک را به خدمت

سعد برد عمرو بن معدی کرب قحطانی یمانی بوده است. و نیز سیف تنها کسی است که از نبردهای عاصم و سخن رانی‌ها، و حماسه‌ها و گردی‌ها و دلاوری‌هایش در نبرد قادسیه، در روزهای ارمات و اغواث و عماس دادسخن می‌دهد. در حالی که نبرد قادسیه را دینوری و بلاذری به طور کامل و مفصل به شرح آورده‌اند و هیچ از این نام‌های ارمات و اغواث و عماس، و سایر افسانه‌های سیف در آنها دیده نمی‌شود. ما در این جا از بازگو کردن مطالب بلاذری و دینوری در باره نبرد قادسیه به منظور خود داری از درازای سخن دوری جسته‌ایم، و مطالعه آنها را به خواستاران آن توصیه می‌نماییم.

#### دست آوردهای روایات سیف در قادسیه

یکم - خلق کرامتی برای عاصم بن عمرو، صحابی بزرگوار، قهرمان نامی تمیم در افسانه سخن گفتن گاو با او در بیشه میسان به زبان عربی فصیح.

دوم - حضور عاصم در جمع فرستادگان به بارگاه کسری و عمل ناگهانی و بدون تفکر او در برداشتن خاک و حمل آن به خدمت سعد با تقال به پیروزی و کامیابی بر دشمن.

سوم - مقامی والا و پر اهمیت برای قعقاع و عاصم این دو فرزند عمرو تمیمی که کلید همه پیروزی‌ها بالاخره در دست آنهاست. و مگر نه این که عاصم بود تا فرمان داد تیر اندازان و نیزه داران تمیم، پیل بانان و پیل سواران دشمن را همه از پای در آورند، و آن چه را که پیلان بر پشت داشتند به روز ارمات همه را به زیر افکندند؟

چهارم - این که مثنی کجا و قهرمان شیر افکنی چون عاصم، تا دیگر سلمی زن سابق نثنی چنین زبان درازی نکند و چنان قهرمان لشکر شکنی را که جنگ می‌کند و دیگر رزمندگان را به حمایت می‌گیرد دست کم نگیرد.

پنجم - و بالاخره افتخاری برای این دو مرد افسانه‌ای قعقاع و عاصم که با کشتن پیل سفید، پیشتازان پیلان، ستون پیل سواران دشمن را در هم می‌شکنند و موجبات شکست و فرار پارسان را فراهم می‌سازند.

این‌ها و ده‌ها و صدها افتخارات ساخته شده و خلق شده از دهان سیف برای قبیله نزار و خاندان تمیم، تا امثال طبری و ابن عساکر، و ابن اثیر و ابن کثیر و ابن خلدون در تاریخ‌های خود بنویسند، و قرن‌ها به یادگار گذارند و دیگر قشری مذهب‌ان بردیده کشند، و بر مضر و نزار، و به ویژه بر خاندان تمیم آفرین گویند. و در مقابل دشمنانشان از قبایل قحصانی یمانی تا دنیا دنیا است با آن همه رسوایی‌ها که سیف برایشان به دروغ ساخته و سر هم کرده است، از خشم و نفرت به خود بپیچند و انگشت به دندان بگزند و نفرین و دشتان مردم نیز بدرقه راهشان باشد.

## عاصم در روز جرائیم

قتلوا عامتهم و نجا من نجاتهم عورانا

سپاه اسلام سپاهیان دشمن را یکسره کشتند جز  
آنها که با بک چشم از دست رفته نجات یافتند.

(سیف بن عمر)

سیف داستان روز جرائیم را در چند روایت خود نقل کرده است که  
در این جا ما نخست آنها را می‌آوریم سپس به متن و سند آنها بررسی  
می‌کنیم:

1\_ طبری از قول سیف بن عمر روایت می‌کند:

سعد بن ابی وقاص فرمانده کل قوا پس از پیروزی بر دشمن در نبرد  
قادسیه، مدتی در کنار دجله حیران و سرگردان ماند و راه عبور از آن  
رود پهناور را چاره می‌اندیشید. چه در آن سال دجله کاملاً پر آب و بالا  
آمده، جوشان و خروشان و کف بر لب آورده بود.

از قضا سعد در خواب دیده بود که سپاه سلمین به دجله زده او آن  
گذشته‌اند پس در مقام تحقق بخشیدن به خواب خود بر آمد و بدین منظور  
سپاهیان را به گرد خود جمع کرد و پس از حمد و سپاس خدا با آنان  
چنین گفت:

دشمنانتان از ترس شما به این رود بزرگ و پهناور پناه برده‌اند، و  
شما را

دسترسی به ایشان ممکن نیست. در خالی که آنان به وسیله کشتی‌های خود به شما دسترسی دارند و هر وقت که بخواهند به وسیله آنها می‌توانند بر شما بتازند... تا آن جا که گفت:

این را بدانید که من تصمیم گرفته‌ام تا از دجله عبور کرده بر آنها حمله برم. سپاهیان دسته جمعی و با یک صدا گفتند: خداوند رهنمون ما و تو باد هر چه می‌خواهی فرمان ده! و سپاه خود را برای عبور از دجله آماده ساخت. سعد گفت: چه کسی از بین شما پیش می‌افتد تا ساحل رو به رو را تصرف کرده پاس دارد، و بقیه افراد با اطمینان و ایمنی به او پیوندند، و سپاه خصم نتواند مزاحمتی در پیشرفت ایشان در دجله ایجاد نماید؟ عاصم بن عمرو پهلوان نام آور عرب نخستین کسی بود که قدم پیش گذاشت و آمادگی خود را برای انجام فرمان سعد اعلام داشت. پس از عاصم ششصد تن شجاع و رزم آور به عنوان هم‌کاری با عاصم قدم پیش گذاشتند. سعد عاصم را به فرماندهی آن دسته ششصد نفری برگزید. عاصم با افراد خود به کنار دجله رفت و آنان را مخاطب ساخته گفت: از میان شما چه کسی با من پیش می‌تازد تا ساحل آن سوی دجله را از چنگ دشمن بیرون آوریم و از آن پاس داریم تا بقیه به ما ملحق شوند؟ از آن جمع شصت تن قدم به جلو گذاشتند. عاصم آنها را به دو دسته سی نفری تقسیم کرد و بر اسب و مادیان نشانید تا حرکتشان در آب و پیشروی به سوی ساحل مقابل آسان‌تر باشد، و سپس به همراه آن عده شصت نفری به دجله زد.

چون پارسیان آن دسته را در حال پیشروی به سوی خود دیدند به شماره آن سواران، او قوای خود سوارانی به مقابله آنها فرستادند. گروه شصت نفری سواران ایران در دجله با قوای شصت نفری عاصم که با شتاب به ساحل نزدیک می‌شدند رو به رو گردید. عاصم در این موقع به افراد خود بانگ زد: نیزه، نیزه! نیزه‌های خود را به سوی پارسیان دراز کنید و چشم‌هایشان را نشانه بگیرید و پیش روید. سواران عاصم چشم‌های دشمن را نشانه گرفتند و پیش رفتند و پارسیان چون چنین دیدند عقب نشستند ولی مسلمانان خود را به آنها رسانیده تیغ در میانشان نهادند و همه را از پای در آوردند.

و آن کس که از آنها نجات یافت یک چشم خود را از دست داده بود. پس از این پیروزی سایر افراد عاصم بی هیچ رنج و زحمتی به یاران خود پیوست.

سعد و قاص چون از تصرف ساحل وسیله عاصم مطمئن گردید، دستور پیشروی و عبور از دجله را به افراد سپاهی خود صادر کرد و گفت: این دعا را بخوانید و از دجله بگذرید:

«از خدای کمک می‌گیریم و به او توکل می‌کنیم، خدای ما را بس است، و هم او بهترین پشتیبان است، و هیچ یاری و نیرویی جز از جانب خدای بلند مرتبه بزرگ نباشد.»

پس از خوانده چنین دعایی قسمت عمده سپاه سعد خود را به آب زدند و بر امواج خروشان دجله که کف بر لب آورده و سپاه می‌نمود سوار گشتند. در این حرکت و عبور از دجله افراد سپاهی به طور عادی با یک دیگر سخن می‌گفتند و دوشادوش هم، چنان سرگرم گفت و گو بودند که گویی بر زمین هموار راه می‌روند.

پارسیان که با چنین اوضاع حساب نشده و شگفت‌انگیزی رو به رو گردیده بودند با شتابی هر چه تمام‌تر از آن چه با خود داشتند چشم پوشیده روی به گریز نهادند و مسلمانان دو صفر سال شانزدهم هجری قدم به مدائن گذاشتند.

**2\_** و در حدیثی دیگر از قول مردی از ابو عثمان نهدی مانند همان داستان را روایت می‌کند تا آن جا که راوی می‌گوید:

دجله از افراد سپاهی، از پیاده و سواره، و چارپایان مالامال گردید آن سان که از ساحل کسی آب را نمی‌توانست ببیند زیرا تمام پهنای رودخانه را تا آنجا که چشم کار می‌کرد سپاهین اسلام پوشانیده بودند.

پس از عبور از دجله سواران، قدم به ساحل گذاشتند و اسب‌ها شیهه می‌کشیدند خود به اطراف می‌پراکندند! چون دشمن چنین دید، بدون این که به چیزی توجه کند روی ت گریز نهاد.

**3\_** و در روایتی دیگر می‌گوید:



سعد وقاص پیش از آن که فرمان دهد تا سپاهیان به آب بزنند در ساحل رود ایستاده و عاصم و سپاهیان او را که در رودخانه با دشمنان می‌جنگیدند می‌نگریست که بی اختیار گفت: به خدای سوگند! اگر گردان خرساء افراد تحت فرماندهی قعقاع که سیف آن را خرساء نامیده بود به جای آنان بود و با دشمن نبرد می‌کرد، همین طور نیکو و پر ثمر می‌جنگید: و به این وسیله گروه احوال افراد تحت فرماندهی عاصم که سیف آن را احوال نام گذاشته بود را که در آب و ساحل نبرد می‌کردند به گروه خرساء تشبیه کرده است... تا آن جا که می‌گوید:

چون تمامی گروه احوال تحت فرماندهی عاصم قدم به ساحل گذاشتند و آن را به تصرف خود در آوردند، سعد وقاص به همراه بقیه سپاهیان به دجله زد و سلمان فارسی در این هنگام دوشادوش سعد در آب حرکت می‌کرد و آن رود عظیم و پهناور از سواره اظام اسلام پر شده بود، در آن موقع سعد چنین دعایی را خواندن گرفت:

«خدای ما را بس است و هم نیکو ترین پناه گاه است. قسم به خدا که ایزد دوست دارانش را یاری فرماید، و آیینش را آشکار سازد، و دشمنش را از پای در آورد؛ در صورتی که در لشکر گمراه و یا بزه کاری راه نیابد، و زشتی‌ها بر خوبی‌ها فزونی نگیرد.»

سلمان روی به سعد کرد و گفت: دین اسلام دینی است جدید، خداوند دریاها را به فرمان مسلمین در آورد، هم چنان که سرزمین‌ها را در برابرشان تسلیم ساخت! قسم به آن کس که جان سلمان به دست اوست از این رود پهناور همگی گروه گروه به سلامت بیرون خواهند شد، هم چنان که گروه گروه در آن پای گذاشته‌اند و یک تن از آنها از بین نخواهند رفت.

رود دجله از افراد سپاهی اسلام سیاهی می‌کرد بدان سان که از ساحل آبی دیده نمی‌شد، و افراد بیشتر از آن که در خشکی با یک دیگر گرم گفت و گو بودند، در آب با هم سخن می‌گفتند و همان طور که سلمان پیش بینی کرده بود، همگی سالم از آب بیرون آمدند، نه هیچ کس غرق شد، و نه چیزی از اموال آنها از دست رفت.

**4\_ و در حدیثی دیگر، از قول راوی دیگر می‌نویسد:**

... و همگی به سلامت به ساحل رسیدند مگر مردی غرقه نام از قبیله باریق که از اسب سرخ رنگش به درون دجله در غلطید. گویی هم اکنون اسب او را دارم می‌بینم که برهنه و بی زین خود را تکان می‌دهد و قطرات آب را از یال و کوپال خود به هوا می‌افشاند، و غرقه را که در آب زیر و بالا می‌شود و چرخد. و در همین هنگام بود که قعقاع عنان اسب خود را به سوی غریق باز گراندید و دست یابزد و دست غرقه را گرفت و همین طور او را با خود به سوی ساحل کشانید. آن باریقی که مردی دلیر و سخت نیرومند بود گفت: ای قعقاع! خواهران دیگر چون تو گردی نخواهند زایید. آخر مادر قعقاع هم قبیله آن مرد و از قبیله باریق بوده است.

**5\_ در حدیثی دیگر از راوی دیگر چنین روایت می‌کند:**

از اثاثیه و اموال آن لشکر هیچ چیز از دست نرفت، مگر ظرف یکی از افراد سپاهی به نام مالک بن عامر از قبیله عنزکه با قریش هم پیمان بود، که بندش به علت فرسودگی پاره شد و در آن افتاد و آب آن را برد. مردی که دوشادوش مالک در آب حرکت می‌کرد و عامر بن مالک نام داشت به شوخی گفت: تقدیر بر ظرف تو آمد و آن را برد! مالک جواب داد که من بر راه راست هستم، و هرگز خواوند در میان این همه افراد لشکر ظرف مرا از من نخواهد گرفت! چون از رود گذشتند، مردی که به پاسداری قسمت پایین رود مشغول بود ظرفی را که امواج به کنار ساحل انداخته بود باز یافت، آن را با نیزه‌اش از آب گرفت و به لشکر گاه آورد. مالک ظرف خود را پس گرفت و سپس روی به عامر کرد و گفت: تو را نگفتم؟!

**6\_ و نیز در حدیثی دیگر از قول راوی دیگر می‌گوید:**

آن گاه که سعد مردم را فرمان داد تا از دجله بگذرند، همگی به آب زدند و هر دو نفر دوشادوش بک دیگر به پیشروی پرداختند. آب دجله سخت بالا آمده بود. و سلمان فارسی در این پیشروی هم‌دوش سعد وقاص حرکت می‌کرد. حال سعد گفت: این تقدیر خدای عزیز دانا است: امواج خروشان دجله آنها را با خود بالا و

پایین می‌بردند. مسلمین پیش می‌رفتند و هر گاه در این پیشروی اسبی خسته می‌شد، قسمتی از زمین دجله از کف رود خانه بالا می‌آمد و درست زیر چهار دست و پای اسب خسته قرار می‌گرفت و آن اسب رویش به استراحت و رفع خستگی می‌پرداخت آن‌طور که گویی اسب بر روی زمینی خشک ایستاده است!! در این پیشروی به سوی مدائن، امری شگفت‌انگیزتر از این صورت نگرفته است. و این روز، روز آب بود \_یوم الماء\_ که آن را روز قطعه زمین‌ها \_یوم الجراثیم\_ نیز نامیده‌اند.

7\_ و باز در حدیثی دیگر از زبان راوی دیگر می‌گوید:

عده‌ای روایت کرده‌اند، روزی که سپاه اسلام به دجله زدند که از آن عبور کنند روز قطعه زمین‌ها نامیده شد زیرا هر فرد سپاهی که خسته می‌شد فرداً یک قطعه زمین از کف رودخانه بالا می‌آمد تا زیر پای آن فرد خسته قرار می‌گرفت و او روی آن می‌ایستاد و خستگی را از خود دور می‌کرد!

8\_ و در حدیثی دیگر از قول راوی دیگر چنین می‌گوید:

ما خود را به دجله زدیم در حالی که امواج آن سخت بالا می‌زد و چون به عمیق‌ترین نقطه آن رسیدیم آب در آن جا حتی به تنگ اسب سوار هم نمی‌رسید!

9\_ و بالاخره در حدیثی دیگر از قول راوی دیگر می‌نویسد: راوی می‌گوید:

در آن هنگام که به سوی مدائن پیش می‌رفتیم، وقتی که پارسیان عبور کرد ما را از دجله مشاهده کردند، ما را به دیوان تشبیه کرده به زبان پارسی به یک دیگر می‌گفتند: دیوان آمدند! عده‌ای هم می‌گفتند به خدای سوگند که ما با انسان‌ها جنگ نمی‌کنیم بلکه ما با جنیان می‌جنگیم. پس همگی روی به گریز نهادند.

انتشارات روایات سیف در کتب تاریخ

همه این روایات نه گانه را طبری از قول سیف در کتاب خود آورده است. و دیگر تاریخ نویسانی که بعد از او آمده‌اند، بدون این که به سند احادیث آن اشاره‌ای کرده باشند همه را از طبری گرفته و در تاریخ‌های خود ثبت کرده‌اند.

ابو نعیم نیز پاره‌ای از این احادیث را مستقیماً از سیف گرفته و در کتاب خود به نام دلائل النبوه ثبت کرده است.

اما دیگران در مورد عبور سپاهیان از دجله چه می‌نویسند؟ حموی در شرحی که بر کوفه نوشته است پس از اشاره به رستم فرخزاد فرمانده کل قوای پارسیان و نبرد قادسیه می‌نویسد:

کشاورزان ایرانی، با راهنمایی کردن لشکر اسلام به نقاط ضعف سپاهیان پارس، هم بستگی و علاقمندی خود را با مسلمانان ابراز می‌داشتند، و با دادن هدایایی به آنها، و دایر کردن بازارهای روز برای ایشان؛ خود را بیشتر به اسلام و سپاه ایشان نزدیک می‌ساختند تا وقتی که سعد بن ابی وقاص برای دست یابی به یزدگرد عنان عزیمت به جانب مدائن کشید... تا آن جا که می‌گوید: در کنار دجله گذر گاه و پلی که بتواند سپاه خود را از آن عبور دهد نیافت تا این که در کنار آبادی صیادین قسمت جنوبی مدائن او را به گذر گاهی راهنمایی کردند که به علت عمق کم دجله در آن جا، عبود سوار و پیاده به سادگی امکان پذیر می‌نمود. سعد با افراد خود از آن نقطه به دجله زدند و از آن عبور کردند.

خطیب در ترجمه هاشم در تاریخش می‌نویسد:

چون در نبرد قادسیه خداوند دشمن را شکست داد و پارسیان به مدائن عقب نشینی کردند، سعد با لشکر اسلام آنان را تعقیب کرد و برای عبور از دجله راهنمایی از اهالی شهر مدائن گذر گاه کم عمق قطریل را برای عبور سپاهیان به سعد راهنمایی کرد. سعد نیز با سپاهیان خود از همان نقطه از دجله عبور کرد و به مدائن تاخت...

طبری نیز به تفصیل این داستان را از قول ابن اسحق چنین روایت می‌کند:

چون سپاه اسلام با همه آلات و اموال خود به کنار دجله رسید، سعد در مقام یافتن گذر گاهی بر آمد، ولی راهی برای عبور از دجله نیافت. تا این که راهنمایی از اهالی شهر مدائن به خدمت سعد آمد و به سعد گفت: من می‌توانم شما را از گذر گاه کم عمقی عبور دهم تا پیش از آن که آنها دشمن بتوانند کاملاً از دسترس شما دور

گردند به ایشان برسید. پس سپاه سعد با به گذر گاهی در منطقه قطربل برد، و نخستین کسی که از سپاه اسلام در آن نقطه قدم در آب گذاشت، هاشم فرزند عتبه بود که با افراد پیاده نظام خود به آن رودخانه زدند. چون هاشم و افرادش از رودخانه گذشتند سواره نظام هاشم نیز به دجله زدند و پس از ایشان سعد وقاص دستور داد تا سواره‌های عرفطه از دجله عبور نمایند و پس از ایشان بقیه سپاه به دجله زدند و از آن گذشتند....

ابن حزم نیز در جمهره خود می‌نویسد:

سلیل بن زید از بنی سنبس، تنها کسی بود از سپاهیان اسلام که روز عبور از دجله به سوی مدائن در رودخانه غرق شد، و به جز او، در آن روز کس دیگری غرق نشده است. (7)

بررسی سند

طبری برای حدیث اول سیف، یعنی آن قسمت از داستان که از تحیر سعد در کنار دجله سخن می‌گوید، تا خطابش را به سپاهیان، و پیش قدم شدن عاصم و بالاخره تصرف ساحل و ورود به مدائن در صفر سال شانزدهم هجری راوی را معرفی نمی‌کند، و سندی به دست نمی‌دهد.

اما در حدیث دوم، سیف داستان را از زبان (مردی) روایت می‌کند که ندانستیم نام او را سیف چه خیال کرده است تا به دنبالش در فهرست نام راویان بگردیم.

سند حدیث‌های پنجم و هفتم او محمد، و مهلب، و طلحه می‌باشند که در گذشته دانستیم که چنین راویانی وجود خارجی نداشته‌اند و از مخلوقات تخیلات سیف هستند.

هم چنین در حدیث پنجم نام عمیر الصائدی را نیز به عنوان راوی آن خبر آورده است که ما نام عمیر الصائدی را جز در حدی سیف در هیچ جای دیگر نیافتیم. روی این اصل عمیر را نیز جزء گروه راویان ساختگی سیف به حساب آوردیم.

اما حدیث‌های سوم و چهارم را به راویانی نسبت می‌دهد که در حقیقت وجود

خارجی داشته‌اند، و چنین راویانی بوده‌اند الا این که ما هرگز گناه دروغ-هایی که سیف خود ساخته است بر دوش آنان بار نخواهیم کرد، بعد از این که با اطمینان کامل در یافته‌ایم که سیف تنها گوینده‌ای است که چنین مطالبی را به آنها نسبت می‌دهد و چنین سخنانی از همین راویان نزد دیگر نویسندگان یافت نمی‌شود.

#### ارزیابی و نتیجه سنجش

عبور سپاهیان اسلام به سوی مدائن از رودخانه دجله وسیله راهنمایی محل انجا گردیده که او سپاه را به گذر گاه کم عمقی که خود می‌شناخت راهنمایی کرد، و نخستین کسی که قدم به درون دجله گذاشت تا از آن بگذرد هاشم با افراد پیاده‌اش بود و سپس سواره‌های هاشم از دجله عبور کردند، و بعد از ایشان خالد و بعد از او عیاض قدم به درون رودخانه گذاشته و از آن عبور کرده‌اند. در صورتی که سیف در افسانه خود افسانه خویش را چنین شروع می‌کند:

سعد در کنار دجله که پر آب بود و کف بر لب آورده و سپاه برای عبور از آن متحیر و سرگردان که خوابی که دیده بود پرده از پیش چشم-هایش بر می‌دارد، و مطلب را با دیگر افراد سپاهی در میان می‌گذارد، و پاسخ افراد که: خداوند رهنمون ما و تو باد هر چه می‌خواهی فرمان ده. چنان است که او را امیدوار می‌سازد، و عاصم بن عمرو نخستین دلیر و قهرمانی است که برای عبور از دجله آمادگی خود را اعلام می‌دارد و سعد او را بر 600 نفر مرد مبارز و دلیری که برای عبور از رودخانه آماده شده بود فرماندهی می‌دهد. عاصم با 60 تن از افرادش در رودخانه قدم می‌گذارد و در میان آب با دشمنان می‌جنگد و بر آنها پیروز می‌شود. و سعد در این موقع هنگ احوال عاصم را به خرساء هنگ قعقاع تشبیه می‌کند.

سیف شرح می‌دهد که پس از پیروزی عاصم بر ساحل چگونه بقیه افراد سپاه قدم به دجله گذاشتند طوری که از کثرت نفرات آنها، از ساحل آبی دیده نمی‌شد؛ و چگونه آنها با یک دیگر سرگرم صحبت و گفت و شنود بودند و اصلاً به موقعیت خود

توجهی نداشتند و به مراتب بیشتر از خشکی، در دریا با هم صحبت می-کردند و سخن می-گفتند.

و سیف شرح می-دهد که هر وقت یکی از افراد سپاه خسته می-شد، فوراً قطعه‌ای از زمین کف رودخانه بالا می-آمد تا درست یزر پای او قرار می-گرفت و آن شخص خستگی رفع می-کرد، و به همین مناسبت بود که آن را روز قطعه‌های زمین «یوم الجرأثیم» نام نهادند.

سیف می-گوید در آن روز جز غرقه هیچ مبارز دیگری در رودخانه دجله غرق نشد، غرقه که مردی سخت مبارز و دلیر و از قبیله باریق بود، از اسب سرخ رنگش خود به درون آب غلطید، و در آب زیر و بالا می-شد و به دور خود می-چرخید که قعقاع آن ابر مرد میدان‌های جنگ و قهرمان شکست ناپذیر تمیم متوجه شد و عنان اسب خود را به سوی غریق باز گردانید و دست دراز کرد و دست غرقه را گرفت و در میان آن همان طور او را با خود به ساحل کشانید و نجات داد. آن وقت غرقه به او گفت: ای قعقاع! خواهران چون تو گردی دیگر نزنند!

و نیز حکایت کرده که بند ظرف یکی از افراد سپاه به علت فرسودگی پاره می-شود، باد و امواج خروشان دجله آن را دور و دورتر می-برد تا بالاخره به ساحل مقابل می-رساند، و یکی از پاسداران ساحل در قسمت پایین دجله آن را می-بیند و با نیزه‌اش از آب می-گیرد و به سپاه می-آورد. تا این که صاحب ظرف، آن را باز می-شناسد و به او باز گردانده می-شود.

سیف افسانه‌های خود را چنین می-سازد، و از همین راه حقایق تاریخ اسلام را زیر سرپوشی از خرافات پنهان و پوشیده می-دارد. راستی ما را معلوم نگردید که چرا قطعه زمینی از کف دجله زیر پای عرقه بالا نیامد تا چنین وضعی برایش پیش بیاید و در آب بیجاری شود تا بالاخره قعقاع به نجاتش برخیزد؟ آیا مقدر چنین بوده است که در چنین موقعیتی هم قعقاع و خاندان تمیم از کسب افتخار محروم نباشند، و روی این اصل او را غرق کرده است تا باز هم نام قعقاع به عنوان منجی، قهرمان و دوست‌دار

بشر بر سر زبان‌ها بیفتد؟ و جایی که همهٔ افراد سپاهی از چنین مکرمتی برخوردارند که زمین کف دجله زیر پای فرد فردشان و حتی اسب‌هایشان بالا بیاید تا استراحت کنند، غرقه بیچاره را از این فیض بزرگ و منقبت عالی محروم ساخته است؟ و یا شاید سیف خواسته است از تجانسی که بین نام غرقه و کلمه غرق وجود دارد استفاده کرده داستانی با مسمی بسازد.

سیف در این افسانه که ساخته است برای هر یک از دو برادر تمیمی، قعقاع و عاصم مکرمت و فضایی، شجاعت و دلیری خاص آورده، و برای تمامی افراد سپاه نیز منقبت و فضایی روایت کرده است تا آنهایی که کرامت‌ها و فضایل سیف را ثبت می‌کنند چنین افسانه‌ای بس شور انگیز و مهیج در دسترس باشد، هم چنان که ابو نعیم این افسانه را به عنوان سندی قاطع در کتاب دلائل النبوة خویش ثبت کرده است.

سیف افسانه عبور سپاهیان را از دجله به صورت احادیث مستقل و جدا از هم، و از زبان راویانی مختلف آورده تا حدیثش از هر جهت محکم و غیر قابل انکار باشد.

سیف این افسانه را، چون بیشتر افسانه‌هایش شکل می‌دهد و با هنرمندی مخصوص به خود، سخنان و زمزمه‌ها، جنبش‌ها و حرکات قهرمانان افسانه‌اش را چنان می‌آورد که گویی خواننده هم اکنون آنها را زنده در پیش روی دارد؛ دوشادوش آنان قدم بر می‌دارد، و حرکات و سکنات ایشان را می‌بیند، سخنان آنها، حتی صرای نفس کشیدنشان، صدای برخورد سم اسب‌ها با آب دجله، صدای امواج، همهٔ افراد، همه را می‌شنود؛ و پس و پیش شدن افراد را در میان آب از کنار یک دیگر، و حتی بالا و پایین رفتن قطعه‌های زمین کف رودخانه بزرگ دجله را به چشم می‌بیند و خودش حس می‌کند؛ چنین افسانه‌ای اینقدر زنده و محسوس چه احتیاجی به سند و راوی دارد تا آن را بپذیریم و قهرمانانیش را بشناسیم و باور داریم؟ مگر حدیثی را که سیف در آن از غرق شدن غرقه سخن می‌گوید به دقت نخوانده‌اید؟ توجه کنید راوی می‌گوید:

غرقه از روی اسب سرخ رنگش ناگهان درون آب دجله در غلطید، هم اکنون بعد از سال‌ها دارم می‌بینم، اسب غرقه سر و گردن خود را دراز کرده به تندی تکان



می‌دهد و قطرات آب را از سر و گردن و یال و کویال خود به هوا می‌پراکند؛ غریق در آب بالا و پایین می‌رود و به دور خود می‌چرخد، و رود خروشان و کف بر لب آورده دجله او را فرو نمی‌برد، در چنین حالتی قعقاع آن ابر مرد میدان‌های جنگ و فریاد رس درماندگان متوجه او می‌شود، در میان رودخانه عنان اسب خود را به جانب عرقده بر می‌گرداند، خود را به او می‌رساند، دست دراز می‌کند و دست عرقده که از قبیله بارق است و مادر قعقاع نیز بارقی است، روی به قعقاع کرده و می‌گوید: ای قعقاع! خواهران از زاییدن چون تو گردی ناتوانند!

هدف سیف از ساختن چنین افسانه‌ای شاید همین نکته است که بگوید نه تنها زنان قبیله بارق، بلکه تمام زنان جهان از زاییدن گرد و دلاوری چون قعقاع تمیمی عاجز و ناتوانند.

سیف در افسانه خود قهرمانی‌ها و دلاوری‌های عاصم برادر قعقاع را می‌شمارد که چه سان در میان آن همه افسران و دلاوران، او نخستین کسی بود که قدم پیش گذاشت تا از دجله عبور کند و چگونه او با افرادش در آب و خشکی با دشمنان به نبرد پرداخت و همگی را از پا در آورد، و اگر کسی هم نجات یافته از یک چشم کور شده بود، و این که چگونه آن گرد دلاور ساحل را به تصرف خود در می‌آورد تا بقیه افراد سپاهی در پناه امنیت کامل از رودخانه دجله بگذرند و...

#### دست‌آورد داستان جراثیم

یکم - خطبه‌ای از سعد وقاص تا از نظر ترتیب عبارات و هنر نثر نویسی و خطابه، زینت بخش کتاب‌های ادب شود.

دوم - دعا و نیایش‌هایی از سعد وقاص، که شایسته است از دجله دعاهای مجرب در کتاب‌های ادعیه و انکار ثبت گردد.

سوم - خلق روزی تاریخی و فراموش نشدنی از نبردای اسلامی که نامش در

کتاب‌های تاریخ به نام «یوم الجراثیم» روز قطعه‌های زمین بیاید.  
چهارم - خلق منقبت و فضیلتی برای افراد سپاه اسلام در رفع  
خستگی روی قطعه‌های زمین کف دجله که زیر پایشان بالا می‌آمدند تا  
در کتب مناقب و فضایل ثبت شود.  
پنجم - تأکیدی و تأییدی بر افسانه‌های پیش بر این که نام گردان‌های  
تحت فرماندهی دو برادر احوال و خرساء بوده است به اضافه ده‌ها و  
صدها فضیلت و کرامت و افتخار از آن دو برادر شجاع تمیمی.

## عاصم در سرزمین ایران

قال سیف و کان عاصم من الصحابه

سیف می‌گوید عاصم افسانه‌ای، از یاران پیامبر بود!

(طبری)

داستان فتح جندی شاپور

طبری از قول سیف ضمن حوادث سال 17 هجری روایت می‌کند:

علاء بن حضرمی یمانی که در بحرین بود، و با سع و قاص نزاری هم چشمی و رقابتی تمام داشت، چون دریافت که سعد در نبردهای قادسیه پیروزی‌هایی کسب کرده، و به مراتب بیشتر از او در نبردهای ارنداد غنایم جنگی به دست آورده و شهرت و آوازه‌ای کسب کرده است، در مقام آن بر آمد تا او نیز به نوبه خود از جنوب به ایران بتازد و در برابر کارهای درخشان سعد، کاری شایان توجه او خود نشان بدهد. پس بدون این که اهمیتی به موضوع فرمان برداری از مقام خلافت، و یا سرکشی و تمرد از آن بدهد از راه دریا و جنوب ایران، به فارس حمله کرد در حالی که به ویژه عمر خلیفه او را از دست زدن به چنین کاری قبلاً نهی کرده باشد.

علاء و سپاهیان‌ش بر اثر این حمله حساب نشده به محاصره سپاهیان پارس گرفتار آمدند، تا این که خلیفه عمر بن خطاب دستور داد، تا عتبه بن غزوان از جانب

بصره با سپاهیان خود به هجرات علاء سپاهیانش بشتابد. از جمله فرماندهان بنامی که در سپاه عتبه به جانب پارس عزیمت کردند، عاصم بن عمرو تمیمی بود. عتبه و عاصم و افراد سپاهی بصره، علاء و سپاهیانش را یاری دادند تا سر انجام موفق شدند حلقهٔ محاصرهٔ دشمن را در هم بشکنند و بر آنها پیروز شوند.

این داستان را طبری از قول سیف روایت کرده، و ابن اثیر آن را از طبری گرفته، و بدون این که به سند آن روایت اشاره‌ای کرده باشد در تاریخ خود ثبت نموده است. و نیز ابن کثیر مطالب این داستان را با ذکر این جمله: طبری از قول سیف حکایت کرده است. از طبری گرفته و در تاریخ خود نوشته است. از طبری گرفته و در تاریخ خود نوشته است. طبری پس از نقل این داستان از قول سیف روایت می‌کند، که آنان شهرهای مختلفی را در پارس گشودند که آخرین آنها شهر جندی شاپور بوده است.

طبری از قول سیف در مورد فتح جندی شاپور چنین می‌نویسد: آنان، عتبه، عاصم، و علاء به کمک یک دیگر شهر را در محاصرهٔ خود گرفتند، و در مدت محاصره با ایرانیان پیکار می‌کردند تا این که روزی ناگهان و بی مقدمه‌ای درهای قلعهٔ شهر به روی مسلمانان گشوده گشت و دژبانان به مسلمین گفتند: شما به همراه تیری که به داخل قلعه انداختید به ما امان داده‌اید و ما هم پذیرفته‌ایم. مسلمانان زیر بار نرفتند، و انداختن امان نامه را به همراه تیری به داخل دژ باور نداشتند تا این که پس از بررسی و جست و جوی بسیار دریافتند که برده‌ای به نام مکنف که اصلاً از اهالی جندی شاپور می‌باشد به چنین کاری دست زده است، و امان نامه‌ای به همراه تیری به داخل قلعهٔ دشمن انداخته است. موضوع را به عمر گزارش کرده، کسب تکلیف نمودند. عمر در جواب نامهٔ ایشان، اقدام مکنف را تأیید و امان نامهٔ او را تصویب فرمود.

سنجش روایت سیف با روایت دیگران

طبری سخن سیف را تا همین جا روایت کرده است، و دیگر تاریخ-

نویسان

همین را از طبری گرفته و در تاریخ‌های خود نوشته‌اند.  
ولی حموی در واژه جندی شاپور پس از ذکر این داستان در پایان آن می‌نویسد که عاصم بن عمرو در فتح جندی شاپور چنین سروده است:  
«به جان خودم سوگند که مکنف به نیکو ترین وجهی خویشاوندی خود را پاس داشته قطع رحم نکرده است. چه آنها را پس از خواری و سر شکستگی و ترس از ویرانی شهرهایشان در پناه خود آورد، و خلیفه نیز امانی را که برده‌ای ارزانی داشته بود پذیرفت با آن که ما بر سر آن اختلاف داشتیم و اموری را که در باره‌اش جنگ و نزاع بود به حاکمی که در قضاوتش راه صواب را طی می‌کند واگذار نمود و آن حاکم نیز گفت که امان را نمی‌توان شکست!»  
حموی آن گاه چنین ادامه می‌دهد:

این‌ها سخنان سیف است. در صورتی که بلاذری پس از آن که فتح تستر (همان شوشتر) را به شرح می‌آورد می‌نویسد:  
ابو موسی اشعری از آن جا به جانب جندی شاپور حمله برد. اما اهالی شهر که سخت ترسیده و خود را باخته بودند از وی امان خواستند، ابو موسی نیز پذیرفت و قبول کرد که همه اهالی در امان باشند، کسی را نکشند، و به اسارت نگیرند، و به اموال و داراییشان به جز جنگ افزارهایشان تعرض و تجاوزی ننمایند... این‌ها نیز مطالبی بود که حموی در باره واژه جندی شاپور در معجم البلدان خود آورده است.  
حمیری نیز در کتاب دوض المعطار، در واژه جندی شاپور داستان از قول سیف به شرح فوق آورده و در پایان پس از بیت چهارم از شعر عاصم، بیت پنجمی هم به این شرح بر آن افزوده است:  
«خدا را! جندی شاپور چه زیبا است. چه خوب از ویرانی و خرابی نجات یافت پس از آن که بر سر شهرها چه گذشت.»

## نتیجه سنجش و ارزیابی

سیف تنها کسی است که خبر وجود حسادت و هم چشمی در علاء  
حضر می یمانی با سعد و قاص نزاری می دهد، و مخالفت او را با فرمان  
صریح خلیفه وقت عمر بن خطاب. و به محاصره افتادن علاء و  
سپاهیان را می نویسد، که ما در آغاز این کتاب آن جا که از تعصبات  
قبیله ای سخن گفته ایم به این داستان اشاره کرده علت آن را هم آورده ایم.  
و نیز سیف تنها کسی است که از عاصم بن عمرو نام می برد، و  
شجاعت های او را بر می شمرد و اشعار و حماسه هایی به او نسبت می-  
دهد.

و این طبری است که روایت های سیف را در کتاب تاریخ خود نقل  
می کند بدون این که به رجزها و حماسه هایش توجهی داشته باشد، در  
صورتی که حموی همان داستان را با چهار بیت از اشعار عاصم و با  
تصریح به مصدر آن، سیف در معجم البلدان خود ثبت کرده است و  
حمیری همان داستان را با پنج بیت شعر از عاصم و بدون اشاره ای به  
مصدر آن در روض المعطار خود ثبت نموده است. (8)

## بررسی سند داستان

بسیار نام محمد و مهلب به عنوان راوی در احادیثی که سیف در باره  
عاصم بن عمرو قهرمان افسانه ایش روایت می کند به چشم می خورد. و  
بعدها نیز تا آنجا که نامی از عاصم در سخنان او می رود، این دو نام به  
عنوان راوی نیز خود را بارها نشان خواهند داد. و ما هم تکرار می کنیم  
که این دو راوی وجود خارجی نداشته اند و جزء مخلوقات تخیلات سیف  
می باشند.

سیف یک بار نیز در سند حدیثش از فتح شوش راوی را چنین  
معرفی می کند:

«... از کسی که فتح شوش را روایت کرده است...» حالا آن کس که  
فتح شوش را روایت کرده است چه کسی است، و چه نام داشته است  
معلوم نیست تا بتوان به دنبالش گردید

و او را شناسایی کرد. (9)

#### دست‌آورد داستان

یکم - مذمت و بدگویی از صحابی یمانی قحطانی که بر اثر حسادت و هم‌چشمی که با فردی مضری و نزاری داشته و می‌خواسته است تا با او به رقابت برخیزد، دچار لغزش بزرگ‌تر و گناهی نابخشودنی‌تر نافرمانی از مقام خلافت و سرپیچی از دستور صریح خلیفه مضری می‌گردد که چیزی نمانده بود تا بر اثر این دو خبط بزرگ تمامی افراد سپاهی خود را به کشتن بزند.

دوم - شرح و تفصیل بر جنگ‌هایی که هرگز وقوع نیافته‌اند و عنوان چنین فتوحاتی تنها به برکت وجود نام عاصم بن عمرو قهرمان افسانه‌ای است.

سوم - اشعاری حماسی تا بر گنجینه ادبیات عرب افزوده شود.

چهارم - نمودن کارهای درخشان و در خور تحسینی از قهرمان افسانه‌ای سیف عاصم بن عمرو تمیمی.

#### داستان فتح سیستان

طبری از قول سیف بن عمر تمیمی، ضمن حوادث سال 17 هـ چنین روایت می‌کند:

خلیفه عمر بن خطاب برای تصرف قسمت‌های مختلف ایران، هفت تن از سران لشکر را برگزید و منشور و پرچم فتح آن نواحی را به ایشان داد؛ از جمله پرچم تصرف سیستان را به نام عاصم بن عمرو فرستاد، و او را مأمور فتح آن سامان کرد.

سیف در این جا تصریح می‌کند که: عاصم بن عمرو از اصحاب رسول خدا بوده است.

و نیز طبری ضمن حوادث سال 23 هجری فتح سیستان را از قول سیف چنین روایت می‌کند:

عاصم بن عمرو به جانب سیستان عزیمت کرد و با اهالی آن سامان که تا قلب

سرزمین‌شان پیش تاخته بود روبه‌رو گردید و با آنان به سختی جنگید و شکستی فاحش بر ایشان وارد ساخت. سیستانیان که در خود تاب مقاومت ندیدند گریختند و عقب نشینی کردند و در شهر زرنج پایتخت سیستان پناهنده شده حصار گرفتند. عاصم هم چنان به پیشروی خود ادامه داد و شهر زرنج را به محاصره در آورد و بر آنها سخت گرفت. اهالی که قدرت مقابله با عاصم را در خود ندیدند تاچار پیشنهاد صلح کردند به این شرط که عاصم اراضی مزروعی ایشان را به خودشان واگذارد. عاصم این پیشنهاد را پذیرفت و زمین‌هایشان را به ایشان واگذاشت. به این ترتیب منطقه سیستان که از منطقه خراسان بسی بزرگتر و وسیع‌تر و مرزهای بسیار دور داشت و به علت مجاورت با مردم مختلفی چون مردمان قندهار و ترک‌ها و دیگر ملل بسیار در نبرد و زد و خورد بودند به تصرف خود در آورد.

این‌ها مطالبی است که طبری از قول سیف در مورد فتح سیستان وسیله عاصم بن عمرو آورده است و دیگر تاریخ نویسان بعد از طبری، همین مطالب را از او گرفته‌اند.

حموی در باره واژه زرنج می‌نویسد:

... و سیستان را در زمان خلافت عمر (رض) عاصم بن عمرو فتح کرده است و هم او در این باره چنین سروده است:

«از زرنج پیرس مگر نه من گروه زرنجیان را پریشان و بی پناه کردم، همان وقت که ضرب دست ایشان را با ضرب شصت خود پاسخ می‌دادم؟!»

طبری ضمن حوادث سال 29 هجرت روایت می‌کند:

خلیفه وقت عثمان بن عفان حکومت سیستان را به دیگری داد، و سپس بار دیگر به عهده عاصم بن عمرو گذاشت. عثمان در سال چهارم از خلافت خود عاصم را به استانداری کرمان برگزید و هم او بر این سمت باقی بود تا در گذشت.

پس از مرگ عاصم بن عمرو خطه پارس شورش کرد و دچار هرج و مرج و آشوب گردیده است.



ارزیابی و سنجش روایت سیف با روایت دیگران  
فتح سیستان را وسیلهٔ عاصم و حکومت او را بر آن جا و کرمان،  
طبری از قول سیف روایت کرده است و دیگر تاریخ نویسان آن را از  
طبری گرفته‌اند در صورتی که بلاذری در مورد فتح سیستان می‌نویسد:  
عبد الله بن عامر بن کریز، ربیع فرزند زیاد حارثی را به جانب  
سیستان فرستاد. ربیع با اهالی سیستان از در صلح در آمد و مدت دو سال  
خودش بر سیستان حکومت کرد. سپس عبد الله بن عامر، عبد الرحمن  
فرزند سمره را به حکومت سیستان برگزید، و همین عبد الرحمن بر  
سیستان حکومت می‌راند تا وقتی که پایه‌های خلافت عثمان متزلزل  
گردید. (10)

#### نتیجهٔ سنجش و ارزیابی

سیف تنها کسی است که دستور صریح عمر را دایر بر تصرف  
قسمت‌های مختلف ایران روایت می‌کند، و پرچم فتح منطقهٔ سیستان را از  
جانب عمر به نام عاصم بن عمرو وامی‌گذارد و نتیجه می‌گیرد که این  
عاصم بن عمرو بوده ایت که زرنج پایتخت سیستان را با قرار داد  
صلحی که با اهالی آن جا منعقد می‌سازد به تصرف در می‌آورد. و  
حموی نیز بنا به اعتمادی که بر گفتهٔ سیف داشته، مطالب او را در بارهٔ  
فتح سیستان ربیع بن زیاد بوده است.

و نیز سیف تنها کسی است که موضوع حکومت عاصم بن عمرو را  
در سیستان و استانداری او را بر کرمان و بالاخره تاریخ وفات عاصم را  
در آن ناحیه تعیین و روایت کرده است.

#### دست آورد داستان

یکم - افتخاری برای عاصم با صدور منشور حکومت سیستان و  
کرمان به نام او.

دوم - پیروزی عاصم بر منطقه‌ای بس وسیع‌تر و با اهمیت‌تر از ناحیه خراسان، چه سیستان به علت پهناوری و هم جواری با سایر ملل از نقطه نظر نظامی و سیاسی حائز اهمیت بوده است.  
سوم - تصریح به این که عاصم بن عمرو تمیمی درک صحبت رسول خدا را کرده است.

چهارم - تعیین تاریخ وفات عاصم و محل وفات او.  
عمرو فرزند عاصم

تا این جا خلاصه‌ای از روایت‌های سیف را در افسانه‌هایی که به عنوان قعقاع و عاصم فرزندان عمرو تمیمی ساخته و پرداخته بود آوردیم. اینک جا دارد که این دو برادر را بلاعقب رها نکنیم و در فصل آینده نیز در باره فرزندی یکی از این دو برادر نام آور و بی نظیر تمیم از زبان سیف سخنی بشنویم.

### پسر عاصم و خاندان وی

هذا عن القعقاع و عن اخيه عاصم  
این است خلاصه آن چه سیف در باره قعقاع  
و برادر وی عاصم به دروغ آورده است.

(مؤلف)

### عمرو بن عاصم

سیف برای عاصم که زاییده و آفریده خیال او است فرزندی به نام  
عمرو آفریده و در باره وی داستانی هم ساخته است.

سیف ضمن یکی از داستان‌ها و افسانه‌هایی که برای دوره خلافت  
عثمان ساخته است چنین می‌گوید:

عده‌ای از جوانان کوفه، شبان‌گاهی به خانه؟؟؟ بن حیسمان خزاعی  
نقب زدند.؟؟؟ نیز با شمشیر آخته به مقابله آنها پرداخت ولی چون زیادی  
عده آنها را دید بانگ بر آورد و مردم را به کمک خود طلبید. جوانان  
مزبور که جز ایجاد فساد و فتنه و آشوب چیزی در سر نداشتند بر سر او  
ریختند و بر او نهیب زدند که: خاموش باش، فقط یک ضربت شمشیر  
کافی است تو را از وحشت ایت شب هولناک برهاند: پس او را به سختی  
زدند و کشتند.

مردم که بر اثر فریادهای وی جمع شده بودند، جوانان آشوبگر را دوره کردند و آنها را گرفتند و در بند کشیدند و موضوع را به خلیفه عثمان گزارش کردند. عثمان دستور اعدام آنها را صادر فرمود. پس ایشان را کنار درگاه ورودی استانداری کوفه اعدام کردند. عمرو فرزند عاصم تمیمی که شاهد بر ماجرا بوده است چنین می‌گوید:

«ای گروه اشرار! در زمان حکومت عثمان هیچ گاه به همسایگان خود تجاوز نکنید و ایشان را هلاک نسازید که عثمان بن عفان همان کسی است که او را آزموده‌اید. او دزدان را به حکم قرآن از دزدی باز می‌دارد و همیشه دستورات آن را اجرا می‌کند با زدن دست و بریدن آن و انگشتان.»

سیف افسانه‌های بسیاری برای دوره حکومت عثمان ساخته و در آنها به دفاع از سران مضر که جزء هیئت حاکمه بوده‌اند پرداخته است و تا آن جا که توانسته است به دروغ انتشار فساد اخلاق و سبک سری‌ها و کارهای زشت به افراد امت اسلامی آن دوره نسبت داده و در برابر پاکی افراد هیئت حاکمه و سلامت نفس و صفای نیت و پاکیزگی سیرت و نهاد ایشان را با اصراری هر چه تمام‌تر عنوان کرده است که ما نمونه کوچکی از آن همه را به مناسبت ارتباطی که با موضوع بحث ما داشت در این جا آوردیم و بررسی همه آنها را در این کتاب مجالی نیست. فقط ذکر این مطلب ضروری است که داستان فوق چون سایر افسانه‌های سیف صرفاً زاینده خیالات و تصورات او می‌باشد و بس. (11)

دست آورد داستان

یکم - تطهیر خاندان مضر از وقایع و اتفاقات زمان حکومت عثمان.  
دوم - اثبات وجود فرزندی به نام عمرو برای عاصم که البته تاملش جزء تابعین به احسان در عداد نیکان روزگار از خاندان تمیم بایستی به حساب آید.

### خانواده عمرو در تاریخ

با نظری دیگر بر خانواده عمرو تمیمی پدر عاصم مورد بحث از خلال سخنان سیف خالی از فایده نمی‌باشد. بنا به روایات سیف، یکی از فرزندان نامی عمرو قعقاع می‌باشد و دیگری عاصم.

1\_ (قعقاع): سیف کنیه قعقاع را ابن نحنظلیه می‌گوید، و برایش دایی‌هایی در قبیله بارق دست و پا کرده، و هسرش را هنیده دختر عامر هلالیه نزع می‌نامد و تصریح می‌کند بر این که او درک صحبت رسول خدا را کرده و از آن حضرت روایت نموده است.

قعقاع در سقفه بنی ساعده حضور داشته او اوضاع و اتفاقات که در آن جا صورت گرفته خبر داده است.

قعقاع در نبردهای ارتداد شرکت جسته و سمت فرماندهی داشته، و در فتوح عراق با خالد بن ولید شرکت کرده، و به همراهی او به عنوان کمک به فرمانده کل قوای اسلام در شام، به شام عزیمت نموده و از آن جا به یاری سعد و قاص فرمانده کل قوا در نبردهای ایران شتافته است. نبرد قادسیه و نبردهای بعد از آن را چون فتوح مدائن، جلولاء، حلوان درک کرده است و بعد از آنها برای امداد به ابو عبیده بار دیگر به شام روی آورده و در آخر به فرمانداری منطقه خلوان منصوب گردیده است. قعقاع در نبرد نهاوند به نام فتح الفتوح و بعد از آن در فتح همدان و غیره شرکت جسته و در زمان حکومت عثمان به وزارت جنگ نواحی شرقی مملکت پهناور اسلامی که مرکز آن کوفه بوده است منصوب گردیده است.

قعقاع را می‌بینیم که در زمان بروز تشنجات و آشوب‌ها، با تمام قوا در فرو نشانیدن رهسپار می‌شود که توفیقی در این راه نصیب او نمی‌گردد و پیش از رسیدن او، عثمان به دست آشوب‌گران کشته می‌شود.

او را در زمان خلافت لی می‌بینیم که مردم کوفه را تشویق می‌کند تا به سپاه اسلام بپیوندند، و خود به سمت سفیر صلح و آشتی بین علی و عایشه و طلحه و زبیر دست به یک سلسله فعالیت‌های چشم‌گیر می‌زند که بالاخره اقدامات خراب کارانه عبد الله بن سبأ یمانی قحطانی و دار و دسته سبائیان او همه نقشه‌های این مصلح کبیر را نقش بر آب می‌کنند و جنگ جمل آغاز می‌شود و قعقاع در جنگ به هواداران جمل عفو عمومی می‌دهد.

و بالاخره همین قعقاع با آن همه سابقه درخشان در زمان حکومت معاویه فرزند ابو سفیان و بعد از عام الجماعه به جرم دوست داشتن علی و طرفداری از او به ایلای فلسطین تبعید می‌شود و دیگر از سرانجام این چهره تابناک و قهرمان بی نظیر افسانه‌ای سیف کم‌ترین اثری دیده نمی‌شود.

2\_ عاصم. آن چه را که سیف در باره عاصم از افسانه‌ها و داستان‌ها پرداخته است به شرح زیر می‌توان خلاصه نمود:

عاصم را که بنا به گفته سیف از اصحاب رسول خدا بوده است، خالد بن ولید پس از نبردهای ارتداد، پیش از خود به جانب عراق گسیل می‌دارد و او زیر پرچم خالد در فتح شهرهای عراق شرکت می‌کند، و سپس نبردهای عراق را زیر فرماندهی مثنی و ابو عبید تعقیب می‌نماید و بعد از آن دو سردار نامی، در نبردهای قارسیه و مدائن کسری به فرماندهی سعد وقاص شرکت می‌جوید و تحت فرماندهی عتبه بن غزوان برای رهایی علاء حضرمی یمانی در نبرد مناطق جنوبی ایران شرکت می‌نماید، و جندی شاپور را به کمک یک دیگر می‌کشانید، و سپس به فرماندهی سپاهی در زمان عمر برای فتح سیستان نامزد می‌شود و پرچم آن جا را خلیفه به نام او می‌بندد. عاصم به جانب مأموریت خود حرکت می‌کند، سیستان را فتح می‌نماید و حکومت آن جا را در زمان خلافت عمر به عهده می‌گیرد.

خلیفه عثمان بن عفان نیز حکومت عاصم را بر سیستان تأیید می‌نماید و استان

کرمان را نیز بر دایره قدرت حکومت او می‌افزاید و بالاخره در سال چهارم از خلافت عثمان، و در حالی که بر سیستان و کرمان حکومت داشته است بدرود حیات می‌گوید. و فرزندی به نام عمرو بر جای می‌گذارد که جزء تابعین است و طی اشعاری از وجود فساد و آشوب در امت اسلامی در زمان خلافت عثمان خبر می‌دهد، و اقدامات قاطع خلیفه را در برابر اشرار عنوان می‌کند.

### سلسلهٔ راویان سیف در بارهٔ عاصم

وردت اسطور عاصم عند سیف فی نیف و اربعین حدیثاً  
افسانه عاصم در بیش از چهل حدیث آمده است.

(مؤلف)

کسانی که سیف افسانه عاصم را از آنان نقل کرده است

سیف افسانهٔ عاصم بن عمرو را ضمن چهل و چند حدیث و از  
راویانی به شرح زیر آورده است:

1. نام محمد بن عبد الله بن سواد نویره در 28 حدیث
  2. زیاد بن سرجس احمری در 16 حدیث
  3. مهلب بن عقبه اسدی در 9 حدیث
  4. نضر بن سری در 3 حدیث
  5. ابو سفیان، طلحة بن عبد الرحمن در 2 حدیث
  6. حمید بن ابی شجار در 1 حدیث
  7. ابن رفیل
  8. از پدرش که پدر و پسر هر دو به یک شکل از یک دیگر  
روایت کرده‌اند
  9. ظفر بن دهی
  10. عبد الرحمن بن سیاه
- همین‌ها جزء راویانی بودند که احادیث قعقاع را روایت کرده‌اند، و  
سیف از



زبان اینان افسانه‌های قعقاع را بازگو می‌کردیم هیچ یک از این راویان وجود خارجی نداشته است و همگی آنها مخلوق تخیلات سیف، و از جمله راویان ساختگی او است.

اسامی زیر هر کدام در سند یک حدیث از احادیث افسانه عاصم بن عمرو آمده که در روایت‌های سیف در باره قعقاع از آنها نامی به چشم نمی‌خورد.

11. حمزة بن علی بن محفز

12. عبد الله بن مسلم عکلی

13. کرب بن ابی کرب عکلی

14. عمیر صائدی

اینان را نیز هم چنان که در جای خود گفته‌ایم، چون نامشان را در هیچ روایتی جز روایت‌های سیف ندیدیم و نیز در فهرست اسامی راویان حدیث نیافتیم جزء سایر راویان مخلوق سیف به حساب آوریم و به شرح حال آنها به همراه دیگر راویان ساختگی سیف به خواست خدا در کتابی جدا گانه خواهیم پرداخت.

و نیز نام راویانی مجهول مانند عطیه، مردی از بنی بکر، مردی از بنی سعد، از مردی، از آن کس که فتح شوش را روایت کرده است، و امثال این‌ها برده شده است که به علت عدم معرفی کامل و نیاوردن نامشان، شناسایی آنها امکان پذیر نمی‌باشد.

هم چنین حدیثی را که از موسی بن طریف از محمد بن قیس روایت کرده است. نزد علمای رجال راویانی که موسی بن طریف از آنها روایت کرده است همه معلوم و مشخص می‌باشند الا این که جزء آنها نامی از محمد بن (12) قیس دیده نمی‌شود.

حدیثی نیز از طریق مقدم بن ابی مقدم از پدرش، و او از کرب بن ابی کرب روایت کرده است که علمای رجال ضمن شیوخ مقدم، نامی از پدرش و کرب نبرده‌اند یعنی در هیچ روایتی مقدم از پدرش و یا کرب حدیثی را روایت (13) نکرده، و تنها سیف است که چنین سندی برای حدیث خود ساخته است.

و نیز سیف بن عمر اسامی دیگری را به عنوان راوی در احادیث خود آورده است

که با توجه به سابقهٔ سیف، ما را نمی‌رسد تا گناه دروغ‌ها و افسانه‌های او را بر دوش چنان اشخاصی بگذاریم، بعد از آن که ما را معلوم گردیده است که سیف تنها کسی است که چنین احادیثی را از زبان آنها نقل می‌کند و سیف مردی دروغ‌ساز و افسانه‌پرداز است.

**کسانی که افسانهٔ عاصم را از سیف گرفته‌اند**

ما افسانه‌های قعقاع را در نزدیک به هفتاد حدیث، و افسانه‌های برادرش عاصم را در بیش از چهل حدیث از احادیث سیف بن عمر تمیمی به شرح آوردیم.

طبری قسمت اعظم بان احادیث را در بارهٔ دو برادر تمیمی در کتاب خود و از قول سیف بن عمر روایت کرده است، و بعد از او نیز تاریخ نویسانی چون ابن اثیر و ابن کثیر و ابن خلدون، و ابو الفرج در اغانی، و ابن عبدون در شرح القصیده همان مطالب را از طبری گرفته‌اند. و نویسندگان کتاب‌های اسد الغابه، و استیعاب، و التجرید، و الاصابه، نیز مطالب خود را مستقیماً از سیف و یا از طبری گرفته‌اند.

این عساکر، حموی، حمیری، رازی در الجریح و التعدیل همه مطالب خود ابن عمر اخذ کرده‌اند.

این‌ها، و ده‌ها مصادر دیگر که افسانه‌های دو قهرمان شکست‌ناپذیر تمیم قعقاع، و عاصم را به دست داده‌اند همگی مطالب خود را با واسطه و یا بی واسطه از سیف بن عمر اخذ کرده‌اند.

**آنان که به احادیث گذشته سیف استناد نکرده‌اند**

در حالی مقابل آنها، مصادر دیگری وجود دارد که به ذکر فتوحات و جنگ‌های ارتداد پرداخته، و یا شرح حال اصحاب رسول خدا را به دست داده، و بر سخنان سیف بن عمر اعتماد نکرده‌اند، به هیچ روی نامی از این دو برادر ساختگی سیف در آنها دیده نمی‌شوند. از قبیل:

در طبقات ابن سعد در بخش (کسانی از اصحاب رسول خدا که به کوفه وارد شده‌اند

و تابعینی که بعد از آنها در کوفه ساکن گردیده‌اند) نه نامی از این دو برادر تمیمی برده شده، و نه نامی از عمرو فرزند عاصم در عداد تابعین. و نه در سایر بخش‌های این کتاب.

هم چنین در کتاب فتوح البلدان بلاذری، و کتاب جمل شیخ مفید نیز به هیچ روی از این دو برادر ساختگی سیف نامی برده نشده است. از طرفی شخص طبری و ابن عساکر با وجودی که در قسمت‌های فتوح و ارتداد مطالب بسیاری را از سیف بن عمر تمیمی در باره این دو برادر افسانه‌ای او آورده‌اند، از روایان دیگری نیز چون:

1. ابن شهاب زهری متوفی سال 124 هجری
2. موسی بن عقبه متوفی سال 141 هجری
3. محمد بن اسحق متوفی سال 152 هجر
4. ابو مخنف لوط بن یحیی متوفی سال 157 هجری
5. محمد بن سائب کلبی متوفی سال 146 هجری
6. هشام فرزند محمد بن سائب متوفی سال 206 هجری
7. محمد بن عمر الواقدی متوفی سال 207 هجری
8. زبیر بن بکار متوفی سال 257 هجری

و ده‌ها راوی دیگر مطلب گرفته و در کتاب‌های خود ثبت کرده‌اند که در هیچ یک از احادیث آنها نامی از این دو قهرمان افسانه‌ای تمیم، قعقاع و عاصم فرزندان عمرو دیده نمی‌شود.

ابن عساکر در جزء اول تاریخ خود خبر غزیمت خالد بن ولید را از یمامه به سوی عراق، و از عراق به جانب شام و فتوح شام را در شصت حدیث از طریق روایانی که در بالا به آنها اشاره شد و آنها نیز همان وقایع را که سیف به شرح آنها پرداخته است روایت کرده‌اند ولی نامی از آن دو برادر قهرمان تمیم در هیچ یک از آن احادیث دیده نمی‌شود، و از قهرمانی‌ها و کارهای شگفت انگیز ایشان خبری نیست.

طبری نیز وقایع و اتفاقات در جنگ‌ها فتوح و ارتداد مربوط به سال-

های

13-32 هجری را در بیش از پنجاه روایت از طریق همان راویان که در فوق به معرفی آنها پرداختیم روایت کرده است، و نیز وقای و اتفاقات زمان خلافت عثمان را در بیش از پنجاه روایت، و جنگ جمل را در سی و نه روایت از طریق همان راویان روایت نموده است و طی همان اتفاقاتی که سیف به شرح آنها پرداخته و نقش آفرینان آنها را دو برادر تمیم قهرمانان افسانه‌ای خود معرفی کرده، او نیز به شرح آنها پرداخته است ولی در هیچ کدام از آنها حتی نامی از آنان برده نمی‌شود تا چه رسد به کارها و اقدامات شگفت‌انگیز ایشان.

و در کتاب انساب نیز نه نامی از این دو برادر در میان است و نه نشانی، و نه سخنان و مطالب سیف بن عمر تمیمی زندیق دروغ‌ساز افسانه پرداز را در آن کتاب ارجی و مقامی می‌باشد.

\* \* \*

این بود دو نمونه از صحابیان دروغین و ساختگی سیف که آنها را با نیروی خیال خویش آفریده و از قبیلۀ خود تمیم معرفی کرده، صحابیان ساختگی دیگر او را نیز به یاری و خواست خدا در جلد‌های بعدی این کتاب بررسی خواهیم کرد.

وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ

## فهرست کتاب

صفحه

عنوان

بخش ۱:

نامه و پیش گفتار

نامه دکتر رابسن مستشرق انگلیسی

سخنی از مترجم

سخنی از مؤلف

بخش ۲:

پی ریزی مباحث کتاب

سیف‌را بشناسیم

زندیق و زندیقان

مانی و دین او

نمونه هائی از مانویان

عبدالله بن مقفع

ابن ابی العوجاء

مطیع بن ایاس

نمونه از خرابکاری زندیقان در اسلام

۱۰

۱۴

۲۰

۳۱

۳۹

۴۶

۵۷

۵۷

۵۹

۶۴

۷۱

| صفحه | عنوان                                           |
|------|-------------------------------------------------|
| ۷۲   | سیف خطرناکترین زندیق                            |
| ۷۵   | تعصبات حاد قبیله‌ای بین‌یمانی و نزاری           |
| ۷۵   | ریشه‌های تعصب و نشانه‌های آن                    |
| ۷۶   | نخستین نشانه تعصب                               |
| ۷۸   | دومین نشانه تعصب                                |
| ۸۱   | نموداری از تعصب در ادبیات عرب                   |
| ۸۳   | جنگ‌های خونینی که تعصبات قبیله‌ای بار آورده‌اند |
| ۸۸   | اثر تعصب در حدیث‌سازی                           |
| ۹۰   | سیف بن عمر قهرمان حدیث‌سازی                     |
| ۹۴   | تحریفات سیف                                     |
| ۱۰۰  | مدارکی که از سیف نقل حدیث کرده‌اند              |
| ۱۰۵  | علل انتشار احادیث سیف                           |
| ۱۰۶  | همگامی با خود کامگان                            |
| ۱۰۷  | سپاهیان خلیفه بر روی آب راه می‌روند             |
| ۱۱۰  | همگام با آرزوی همگان                            |
| ۱۱۱  | همگامی با خواسته خوش‌گذرانان                    |
| ۱۱۲  | همگامی با تعصب قبیله‌ای                         |
| ۱۱۳  | همگامی با زندقه                                 |
| ۱۱۵  | خلاصه بخش‌های گذشته                             |
| ۱۲۶  | سیری در گذشته و نظری به آینده                   |
|      | بخش ۳:                                          |
|      | قعقاع بن عمرو                                   |
| ۱۳۰  | نسب قعقاع                                       |

| صفحه | عنوان                      |
|------|----------------------------|
| ۳۷۷  | فهرست کتاب                 |
| ۱۳۰  | حدیثی از قعقاع             |
| ۱۳۱  | بررسی سند                  |
| ۱۳۲  | دست آوردهای حدیث سیف       |
| ۱۳۳  | قعقاع در دوران ابوبکر      |
| ۱۳۳  | قعقاع در جنگهای ارتداد     |
| ۱۳۶  | قعقاع در جنگ عراق          |
| ۱۳۷  | نبرد ابله                  |
| ۱۴۲  | قعقاع در جنگهای حیره       |
| ۱۴۲  | جنگ مذار و ثنی             |
| ۱۴۳  | نبرد ولجه                  |
| ۱۴۳  | نبرد الیس                  |
| ۱۴۴  | جنگهای دیگر در حیره        |
| ۱۴۷  | قصه رودخون                 |
| ۱۵۱  | قعقاع در حوادث بعد از حیره |
| ۱۵۱  | داستان صلح بانقیاء         |
| ۱۵۶  | قعقاع در مصیخ و فراض       |
| ۱۵۶  | جنگ مصیخ                   |
| ۱۵۸  | نبرد فراض                  |
| ۱۶۲  | قعقاع در مسیر خالد به شام  |
| ۱۶۲  | اعزام خالد به شام          |
| ۱۶۵  | خالد در مسیر شام           |
| ۱۶۶  | حماسه قعقاع                |
| ۱۷۱  | قعقاع در جنگهای شام        |

| صفحه | عنوان                        |
|------|------------------------------|
| ۱۷۱  | جنگ یرموک                    |
| ۱۷۴  | قعقاع در دوران عمر           |
| ۱۷۴  | فتح دمشق                     |
| ۱۷۶  | نبرد فحل                     |
| ۱۸۲  | قعقاع در جنگهای عراق         |
| ۱۸۲  | برگشتن قعقاع از شام به عراق  |
| ۱۸۲  | در جنگ قادسیه                |
| ۱۸۲  | لیلة الهمیر                  |
| ۱۸۹  | سخن اسب اطلال                |
| ۱۹۴  | حوادث بعد از جنگ             |
| ۱۹۵  | زنان بی شوهر یمانی           |
| ۱۹۸  | قعقاع در جنگهای ایران        |
| ۱۹۸  | فتح بهر سیر                  |
| ۲۰۰  | فتح مدائن                    |
| ۲۰۰  | غنیمت گرفتن قعقاع            |
| ۲۰۳  | فتح جلولاء                   |
| ۲۰۹  | قعقاع بار دیگر در شام        |
| ۲۰۹  | فتح حمص                      |
| ۲۱۳  | قعقاع در جنگ نهاوند          |
| ۲۱۳  | جنگ نهاوند                   |
| ۲۲۱  | قعقاع در دوران عثمان         |
| ۲۲۱  | قعقاع در آشوبهای دوران عثمان |
| ۲۲۳  | قعقاع در دوران علی           |



| صفحه | عنوان                                         |
|------|-----------------------------------------------|
| ۳۷۹  | فهرست کتاب                                    |
| ۲۲۳  | جنگک جمل بروایت سیف                           |
| ۲۲۴  | سفیر صلح                                      |
| ۲۲۵  | شورای سبائیان - نبرد قعقاع                    |
| ۲۲۷  | پشیمانی از جنگک                               |
| ۲۲۸  | جنگک جمل بروایت غیر سیف                       |
| ۲۳۶  | سفارشهای امام پیش از جنگک                     |
| ۲۳۸  | هواداران جمل جنگک را آغاز میکنند              |
| ۲۴۱  | علی فرمان پاسخ به حمله میدهد                  |
| ۲۴۳  | کشته شدن شتر و پایان جنگک                     |
| ۲۴۴  | عفو عمومی امام                                |
|      | بازگشت به حدیث سیف                            |
| ۲۵۱  | پایان کار قعقاع                               |
| ۲۵۲  | نام قعقاع در مدارك اسلامی                     |
| ۲۵۴  | خلاصه فصول گذشته                              |
| ۲۵۴  | نسب و منصب قعقاع                              |
| ۲۵۴  | قهرمانی قعقاع در دوران ابی بکر                |
| ۲۵۶  | قهرمانیهای قعقاع در دوران عمر                 |
| ۲۶۴  | سلسله روایان احادیث سیف                       |
| ۲۶۴  | کسانیکه سیف از آنها روایت کرده                |
| ۲۶۶  | کسانیکه از سیف گرفته‌اند                      |
| ۲۶۸  | خلاصه روایتهای شصت و هفتگانه سیف درباره قعقاع |
| ۲۶۹  | منابع تحقیق                                   |
| ۲۷۰  | نتیجه تحقیق                                   |

| صفحه | عنوان                          |
|------|--------------------------------|
|      | <b>بخش ۴:</b>                  |
| ۲۷۱  | عاصم بن عمر و تمیمی            |
| ۲۷۲  | عاصم در جنگ عراق - عاصم کیست؟  |
| ۲۷۳  | عاصم بهمراهی خالد              |
| ۲۷۷  | عاصم در نبرد دومة الجندل       |
| ۲۷۷  | فتح دومة الجندل                |
| ۲۷۹  | تفسیر لسان و ملطاط             |
| ۲۸۳  | پایان همکاری عاصم و خالد       |
| ۲۸۶  | عاصم در جنگ نمارق              |
| ۲۸۶  | نبرد نمارق                     |
| ۲۸۷  | سفره رنگین پس از نبرد          |
| ۲۸۸  | واژه ساخته سیف در معجم البلدان |
| ۲۹۰  | نبرد پل                        |
| ۲۹۳  | عاصم در جنگ قادسیه             |
| ۲۹۳  | روزگاران                       |
| ۲۹۳  | سخن گاران                      |
| ۲۹۵  | عاصم در مقابل کسری             |
| ۲۹۸  | سخنرانی عاصم                   |
| ۲۹۹  | سخنرانی دیگر                   |
| ۳۰۰  | روز ارمات                      |
| ۳۰۳  | روز اغواث                      |
| ۳۰۳  | روز عماس                       |
| ۳۰۹  | عاصم در روز جراثیم             |